

# اسنادی از مباحثات درونی حزب

آوریل ۱۹۹۹

نشر: دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

## فهرست

۳	دفتر سیاسی	* توضیحی به خوانندگان
۵	منصور حکمت	* بجای مقدمه
۶	بهمن شفیق	* تزهائی در باره ایجاد حزب بین الملل کمونیست کارگری در رابطه با نوشته رفیق بهمین شفیق تحت عنوان "سند شماره ۱، تزهائی در باره یک بین الملل کمونیستی"
۹	منصور حکمت	* رفقای کمیته مرکزی، رفیق بهمین شفیق
۱۲	کوروش مدرسی	* ترس از حاشیه ای شدن یا گریز از یک وظیفه تاریخی!
۱۵	بهمین شفیق	* ایست! ترمزهای خود را چک کنید
۲۳	منصور حکمت	* صورت مساله عوض شده است!
۲۶	کوروش مدرسی	* یک گام به پیش، چند گام به پس!
۲۹	بهمین شفیق	در باره برخی مسائل گرهی جنبش ما
۵۳	آزاد نسیم	* بهتر نیست <u>ترمزهایمان</u> را چک کنیم؟
۵۶	مصطفی صابر	* یک یادداشت کوتاه در باره نوشته رفیق بهمین
۵۷	علی جوادی	* قربانی کدام واقعیات!
		* نکاتی در باره اظهارات رفیق بهمین شفیق در نوشته "یک گام به پیش، چند گام به پس!"
۶۵	فاتح بهرامی	* رفقای کمیته مرکزی
۷۱	نادر بکتاش	* رفیق بهمین را چه میشود؟
۷۵	فاتح شیخ الاسلامی	* فقط چند گام به پس!
۷۷	آذر ماجدی	در حاشیه "یک گام به پیش، چند گام به پس" در مورد نوشته رفیق بهمین شفیق، تحت عنوان "یک گام به پیش، چند گام به پس"
۸۲	اصغر کریمی	* انتقاد نه پیشرو، در هیچ وجهی! به اعضای کمیته مرکزی، در باره یک گام به پیش، چند گام به پس
۸۴	ثریا شهابی	* نکاتی در رابطه با نوشته اخیر بهمین
۸۹	آذر مدرسی	* به رفقای کمیته مرکزی، مواضع قدیم در پوششی جدید
۹۲	ایرج فرزاد	* یک شباهت، یک تفاوت
۹۴	سیاوش دانشور	* از منظر اژدها، نامه اول در مورد مطلب بهمین
۹۷	منصور حکمت	* شاه برهنه است!
۹۹	بهمین شفیق	* "حقیقت" جوئی تشنه فریب!
۱۰۳	بهرز میلانی	* در برخورد به نوشته ها و برخوردهای اخیر رفیق بهمین
۱۰۵	محمود قزوینی	* در رابطه با بحثهای بهمین
۱۱۰	صالح سرداری	* به رفقای کمیته مرکزی، در برخورد به نوشته های رفیق بهمین
۱۱۲	شهلا دانشفر	* پاسخی دیگر به بهمین
۱۱۳	عبه دارابی، مجید حسینی	* برای ثبت در تاریخ!

۱۱۷	بهمن شفیق	نکاتی در زمینه مباحثات درون کمیته مرکزی * با گامهای بلند به عقب
۱۲۰	رحمان حسین زاده	یادداشتی کوتاه در مورد نوشته بهمن شفیق
۱۲۳	مینا احدی	* در باره مباحثات اخیر بهمن شفیق
۱۲۵	آزاد نسیم	* اسناد سیاه
۱۲۷	بهمن شفیق	* این یک بحران است، آن را جدی بگیرید! * عقب گردی واقعا وحاش! نقدی بر نوشته بهمن شفیق، یک گام به پیش، چند گام به پس ...
۱۳۰	حسین مرادیگی ﴿حمه سور﴾	* قربانی کدام واقعیات ﴿۲﴾
۱۳۲	علی جوادی	* عکس سه بعدی بهمن شفیق
۱۳۷	نادر بکتاش	* پس روی اندک یا رجعت به گذشته، در حاشیه نامه رفیق بهمن
۱۴۰	سیاوش مدرسی	* ملاحظاتی بر نوشته های ر. بهمن شفیق
۱۴۳	مریم کوشا	* در باره مباحث رفیق بهمن
۱۴۶	محسن ابراهیمی	* "کمونیسم کارگری امروز" و چپ پرروز در نقد نظرات رفیق بهمن شفیق
۱۵۱	حمید تقوائی	* در باره نظرات اخیر رفیق بهمن شفیق
۱۵۷	کوروش مدرسی	* قربانی کدام واقعیات ﴿۳﴾
۱۶۱	علی جوادی	* آغاز دورانی دیگر
۱۶۳	بهمن شفیق	* "قلعه محکم سر جای خودش است، در ذهن خود نمیتوان آنرا تسخیر کرد * دوستی خاله خرسه!؟
۱۶۸	سیاوش دانشور	یادداشتی بر "دوران دیگر" رفیق بهمن
۱۷۰	مصطفی صابر	

### ضمائم

		* به اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران موضوع: استعفای رفیق رضا مقدم از حزب * اطلاعیه مطبوعاتی
۱۷۲	منصور حکمت	رضا مقدم حزب کمونیست کارگری ایران را ترک کرد * نامه به اعضا در مورد استعفای رفقا رضا مقدم، مجید محمدی، آزاد نسیم * اطلاعیه
۱۷۴	رضا مقدم	در باره کناره گیری رفیق رضا مقدم از حزب کمونیست کارگر ایران
۱۷۶	منصور حکمت	* خداحافظ رفیق نامه به کمیته ها و فعالین حزب در خارج کشور
۱۷۸	منصور حکمت	
۱۷۹	منصور حکمت	
۱۸۸	منصور حکمت	

### توضیحی به خوانندگان

آنچه میخوانید اسناد مباحثاتی است که در فروردین ۱۳۷۸ (اواخر مارس و اوائل آوریل ۹۹) در کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران صورت گرفت. آنچه ایجاب میکند این اسناد منتشر شود، اهمیت محتوایی آنها نیست. بلکه این واقعیت است که در حین این مباحثات ۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب از عضویت در حزب استعفا کردند و خواه ناخواه این جدایی ها با این مباحثات تداعی شد و توجه و کنجکاوای در مورد آن را برانگیخت. رفقا مجید محمدی، آزاد نسیم و رضا مقدم بدون توضیح چندانی استعفای خود را به حزب اعلام کردند. از میان این رفقا رضا مقدم متعاقبا اطلاعیه علنی ای درباره علل جدایی خود منتشر نمود که در بخش ضمایم این مجموعه آمده است. رفیق فرهاد بشارت بدنبال این استعفاها طی بیانیه ای خطاب به اعضاء خواهان استیضاح رهبری حزب شد و به فاصله چند روز جدایی خود را از حزب اعلام نمود. رفیق بهمن شفیق، که مبتکر و یک طرف اصلی در مباحثات این مجموعه است در پایان این مباحثات از حزب کناره گرفت. روشن است که نفس این مجادلات و مباحثات علت اصلی استعفای کسی نبوده است. تصمیماتی به این اهمیت، منطقا ریشه هایی دیرپا تر و دور تر دارند. اما اگرچه گذشته زمینه و بنیاد رویدادهای آینده است، این فقط آینده است که میتواند حقایق آن گذشته را بدرستی روشن کند. مباحثات این مجموعه چیز زیادی در مورد علل این استعفاها نمیگوید. آینده و فعالیتی که رفقا پس از جدایی در پیشروی خواهند گذاشت، ابعاد تفاوتها و شکافهای امروز را معنی خواهد کرد.

لازم به یاد آوری است که در مجموع ۵ عضو از کمیته مرکزی ۲۵ نفره حزب استعفا کرده اند. از میان این رفقا، یک رفیق، رضا مقدم، در دفتر سیاسی ۷ نفره حزب عضویت داشته است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران اکنون این اسناد را برای اطلاع علاقمندان منتشر میکند. برای بخش وسیعی از مردم که با احزاب سیاسی از طریق برنامه ها و نشریات و تبلیغات و فعالیتشان آشنا هستند به احتمال قوی مطالعه این نوشته ها جذابیتی نخواهد داشت.. هر حزب و سنت سیاسی در درون خود مباحثات و جدلهایی دارد که برای ناظرینی خارج آن حزب یا آن سنت شاید حتی چندان مفهوم جلوه نکند. در غیاب این استعفاها، این مباحثات چه بسا در درون خود کمیته مرکزی به فرجام میرسید و پس از گرفتن نتایج عملی از آنها نظیر بسیاری مباحثات دیگر، به آرشیو سپرده میشد. ما مطالعه این اسناد را لزوما به همه توصیه نمیکنیم و جایگاه مهمی برای آن قائل نیستیم. اما حزب کمونیست کارگری ایران یک حزب سیاسی باز است و خواهان این است که روندهای درونی اش، همچنانکه فعالیت بیرونی اش شفاف و روشن جلوی چشم مردم باشد. آنچه پنهانکاری و زندگی درونی اغراق شده را به احزاب چپ و کمونیست تحمیل میکند، اختناق و تروریسم دولتها و احزاب دست راستی است. آرزوی ما اینست که شرایطی بوجود بیاید که کنگره های ما، مجامع وسیع ما بتواند از طریق رسانه ها در پیشگاه عموم برگزار شود و درش بروی هر ناظری باز باشد. ما اعتقاد راسخ داریم که این گشودگی و این شفافیت قبل از هرچیز کمونیسم و جنبش طبقه کارگر را رشد خواهد داد.

استعفاهای رفقای کمیته مرکزی و تعداد دیگری از اعضای حزب، خللی در فعالیتهای حزب ایجاد نکرده است. این ابدا به معنی انکار ارزش و جایگاه و توان رفقای مستعفی ما نیست. این جدایی به حزب کمونیست کارگری ایران تحمیل شده است. تاکید ما بر اینست که توان و نیرویی که در حزب کمونیست کارگری متشکل است، به

مراتب بیش از آنست که با این جدایی ها کاری بر زمین بماند و خلاء مشهودی در فعالیت حزب و سیر پیشروی حزب صورت بگیرد.

این اسناد از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران جهت اطلاع اعضاء و فعالین سازمانها و نهادهای مختلف اپوزیسیون ایران، از چپ تا راست، در چند نسخه برای این سازمانها ارسال میشود. علاقمندانی که به این سازمانها تعلق ندارند، یا امکان دریافت آن از سازمان خویش را نداشته اند میتوانند با مراجعه به واحد های حزب کمونیست کارگری در خارج کشور و یا سایت (صفحه) حزب روی شبکه اینترنت این اسناد را دریافت کنند. تکثیر و توزیع این اسناد، مشروط بر اینکه همراه فهرست کل مطالب باشد، از نظر حزب کمونیست کارگری بلامانع است.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۲۴ آوریل ۱۹۹۹

۴ اردیبهشت ۱۳۷۸

رفقا،

آنچه میخوانید مجموعه رفت و برگشت های قلمی در درون کمیته مرکزی پیرامون نوشته های رفیق بهمن شفیق است که اکنون جهت اطلاع شما در اختیارتان قرار میگیرد. لازم به تذکر است که رفقا اسد گلچینی، مظفر محمدی و ریوار احمد از کمیته مرکزی حزب این اسناد را دریافت نکرده اند.

این بحث با نوشته ای از رفیق شفیق در مورد ساختن یک انترناسیونال با شرکت و ابتکار عمل حزب کمونیست کارگری ایران آغاز شد و با اعلام شکست کمونیسم کارگری در حزب ما، تبدیل من به یک "مارکسیست سابق" و توصیف اعضای مرکزیت حزب با الفاظی که خواهید خواند خاتمه یافت. در ظرف یک هفته، حزبی که میتوانست بنیانگذار یک انترناسیونال باشد، توسط خود بهمن شفیق سقط شده اعلام شد. این تمام عمق و جدیت این بحث بود.

مباحثات رفیق شفیق برای بیش از هفتاد نفر شرکت کنندگان در پلنوم وسیع اخیر تازگی نخواهد داشت. پاسخ بهمن در این بحث خاص توسط رفقای مختلفی داده شده است. اگر مساله استعفاهای رفقای از کمیته مرکزی روی نمیداد، بحث رفیق بهمن شفیق، مانند بحثش در پلنوم اخیر برد چندان پیدایمیکرد و چه بسا مانند برخی بحثهای دیگر در کمیته مرکزی نشر آن ضرورتی پیدا نمیکرد. بحث رفیق شفیق نه بار علمی جدی ای دارد و نه پرچم گرایش و جناح مطرح و ذینفوذی در این حزب بوده است. امروز که شما این بحث را میخوانید، حتی این تک نماینده تزاها هم حزب را ترک کرده است. پاسخ واقعی ما به این مباحثات، لاجرم علاوه بر مطالبی که در اینجا نقد اظهارات رفیق بهمن نوشته شده است، نهایتا در انسجام بخشیدن به نگرش حزب به وظایف این دوران است.

بجای پاسخ دادن به بهمن شفیق و بحث مغشوشش، شخصا چند کار معین را در دستور گذاشته ام:

- ۱- بحث حزب و جامعه پلنوم در این شماره انترناسیونال چاپ خواهد شد.
- ۲- بحثهای حزب و قدرت سیاسی و افتتاحیه کنگره در شماره های بعدی انترناسیونال خواهد آمد.
- ۳- متن گزارش دفتر سیاسی به کنگره تحت عنوان "ارزیابی عمومی" حداقل در داخل حزب منتشر خواهد شد.
- ۴- متن پیاده شده سخنرانی چند ساعته سمینار اول کمونیسم کارگری که در سال ۱۹۸۹ ارائه شد و نقطه شروع جدایی سیاسی حرکتی بود که بعدها در حزب ما متحد شد، را در سطح علنی چاپ خواهم کرد.
- ۴- لیست مقالات و کتبی را که مبحث کمونیسم کارگری از آغاز تا امروز در آنها تبیین شده است را برای رفقا ارسال خواهیم کرد. تا یادآوری ای باشد بر مجموعه وسیع نظرات انتقادی و اثباتی ای که پشتوانه این بحث است و تمایز آن با آنچه رفقای مستعفی ما در این روزها تحت این عنوان تحویل داده اند.
- ۵- بر مبنای این لیست و این نوشته ها، ظرف چند ماه آینده کنفرانسی تحت عنوان "مروری بر مبحث کمونیسم کارگری" فراخوان خواهم داد. هدفم اینست که علاوه بر آشنا کردن بیشتر رفقای که در دهسال گذشته به ما پیوسته اند با این بحث، ربط این مباحثات با وظایف کنونی حزب را نیز مشروح تر و مستدل تر بیان کنم.

با آرزوی موفقیت

نادر (م.حکمت)

۱۶ آوریل

رفقای عزیز کمیته مرکزی حزب، این تزه‌ها برای بحث با جمعی از رفقای کمونیست آلمانی تنظیم شده‌اند. هدفم از تنظیم این تزه‌ها به راه انداختن پروسه‌ای به منظور ایجاد انترناسیونال کمونیستی کارگری است. قصد این است که با تنظیم اسناد تکمیلی و تدقیق تزه‌های حاضر این مباحث در سطحی وسیع‌تر دنبال شده و اقدامات عملی به منظور تدارک ایجاد بین الملل کمونیستی کارگری در دستور کار قرار گیرد. حزب ما میتواند در این پروسه نقشی کلیدی ایفا کند. مشارکت رسمی حزب قطعا عاملی جدی در تسریع و تسهیل این پروسه خواهد بود. منتظر پیشنهادات و نظرات شما هستم.

این سند علاوه بر رفقای کمیته مرکزی در اختیار تعدادی دیگر از رفقا و همچنین کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری عراق نیز قرار می‌گیرد.

با آرزوی موفقیت برای همگی رفقا، بهمن شفیق، ۴ مارس ۹۹

### تزهایی در باره ایجاد حزب بین الملل کمونیستی کارگری

طرح اولیه، سند شماره یک

توضیح یک مفهوم: "کمونیسم کارگری" مفهومی است که برای تبیین تمایز با گرایش‌های کمونیستی‌ای که همه جانبه و جامع روش تولید سرمایه داری، مالکیت خصوصی و کار مزدی، موضوع کارشان نیست به کار گرفته میشود. در عرصه سیاست این یک مرزبندی با کلیه واریانتهای کمونیسم بورژوازی و غیر کارگری از کمونیسم روسی تا چینی و تمام سایه روشنهاي مختلف آنان است. به تبیین مانیسفت کمونیسم کارگری معادل کمونیسم است. به کارگیری این مفهوم در چهارچوب تاریخی کنونی معنا دارد و ضروری است.

تزه اول: سرمایه داری در آستانه هزاره جدید جهان را به سمت آینده‌ای تاریک و نامعلوم میبرد. اختلاف بین ثروت و فقر هیچگاه به این اندازه چشمگیر نبوده است و هیچگاه نیز تا بدین حد شرایط مادی برای یک زندگی سعادتمند و در هماهنگی با طبیعت مهیا نبوده است. اما در عین حال چشم انداز ایجاد یک جامعه انسانی نیز هیچگاه تا به این حد مبهم نبوده.

تزه دوم: پایان نظم جهانی دو قطبی به عنوان پیروزی سرمایه داری بر کمونیسم به طور کلی اعلام شد. هر گونه ایده آزادیخواهی و برابری به عنوان ایده‌ای بی اعتبار مورد تهمت و مخالفت قاطع قرار گرفت. به جای انتقاد بر سیستم نگرشی فردگرایانه حاکم شد که تمام نکبت سرمایه داری را به پای افراد منفرد مینوشت. موضوع انتقاد دیگر نه سیستم مسبب فلاکت، بلکه انسانهای قربانی آن قرار گرفتند. متکی به آخرین دستاوردهای تکنیکی فرد هر چه بیشتر جای همبستگی اجتماعی را گرفت. اصل زور به عنوان بالاترین اصل اخلاقی و مبنای زندگی اجتماعی نه تنها در درون یک جامعه، بلکه همچنین در روابط ملل مختلف با یکدیگر اعلام شد و روز به روز نیز اجرا میشود.

تزه سوم: مارش پیروزمندانه سرمایه داری منچستری تنها زمان کوتاهی به درازا کشید. در دومین نیمه دهه نود مقاومت در مقابل آن مجددا شکل گرفت. تاریخی که پایان آن اعلام شده بود، یک بار دیگر و به طور غیر قابل انکاری خود ظهور خود را اعلام کرد. مارش پیروزمندانه مبلغان "سرمایه داری ناب" به جنگ دفاعی بورژوازی‌ای تبدیل شد که در سرتاسر جهان از بحران به لرزه درآمده است. شعار طبقه حاکم اکنون مدیریت بحران است.

تزه چهارم: هر چند جوهر این اعتراضات را یک روحیه و انتقاد ضد کاپیتالیستی تشکیل میدهد، جنبش اعتراضی مردم محروم اما با یک چشم انداز تحول جهانی رهایی بخش و رو به آینده سوسیالیستی گره نخورده است. در

غرب بیش از همه این اعتراض خود را یا به شکل رشد راسیسم و جنبشهای فاشیستی و یا به شکل پروژه های سوسیال دمکراتیک رفم فرموله میکند. در بسیاری از کشورهای جهان این اعتراضات به جنبشهای ناسیونالیستی و یا مذهبی ختم میشوند. آنجا که خصلت اجتماعی اعتراضات خود را نمایان میکند، به خیزشهای شورش گونه بدون چشم اندازی از موفقیت منجر میشود.

تر پنجم: متاثر از شکستها و ناکامیهای متعدد، جنبش کارگری علیرغم جهانی شدن هر چه بیشتر مناسبات تولیدی و علیرغم درهم تنیدگی تمام زوایا و گوشه کناره‌های جهان در یک شبکه ارتباطات و علیرغم یکسان سازی شرایط مادی زندگی کارگران در قالبهای ملی و حتی محلی محبوس مانده است. مبنای واحد مبارزه و تعلق مشترک انسانهای کارکن به ظهور نمیرسد. جنبش کارگری ابتکار عمل را در دست ندارد و در مقابل مصافهایی که بورژوازی در مقابل آن قرار میدهد به عکس العمل دست میزند. در جایی مسئله ملی، جای دیگر مسئله مذهب، اینجا راسیسم و جای دیگر مسئله زنان و غیره. جنبش کارگری در کشورهای مختلف البته با دشمن طبقاتی واحد و سیستمی مشابه در حال جنگ است، اما در میدانهای نبرد متفاوت و بدون ارتباط با یکدیگر. این بورژوازی است که میدان های نبرد را تعیین میکند.

تر ششم: بورژوازی بین المللی در مقابل جهانی عمل میکند. علیرغم جنگ سخت رقابتی برای تسلط بر بازارها، بورژوازی از نهادها و اشکال سازمانی لازم برخوردار است که به او اجازه میدهند به عنوان طبقه مسلط جهانی عمل کند. از صندوق بین المللی پول تا بانک جهانی، از اینترپل تا دادگاه بین المللی، از سازمان ملل تا سلسله ای از سازمانها و نهادهای منطقه ای و تحت رهبری دولتهای غربی، بورژوازی جهانی در گوشه و کنار دنیا مراقب برقراری "نظم و آرامش" است. حضور روزافزون نظامی در به اصطلاح کانونهای بحرانی بیانی از این عمل مشترک بورژوازی است. برای بورژوازی مدتهاست که جهانی و فرا مرزی حرکت کردن امری مشروع تلقی میشود. نه فقط با توجه به این واقعیت، باور داشتن به انقلاب موفق کارگری در توازن قوای کنونی در چهارچوبهای ملی توهمی بیش نیست.

تر هفتم: فایق آمدن بر این وضعیت و تشکیل یک جبهه بین المللی بر علیه بورژوازی وظیفه تاریخی جنبش کمونیستی کارگری در آستانه هزاره جدید است. این جنبش اما به میزان زیادی از دور از آن است که وظیفه لحظه حاضر را به دست بگیرد. جنبش کمونیستی کارگری البته در همه جای جهان به عنوان یک گرایش پایه ای، به عنوان یک روحیه و انتقاد ضد کاپیتالیستی و کمونیستی در خطوط کلی اش موجود است، اما در بسیاری از کشورها هنوز بر موانع سازمانی و ایدئولوژیکی که مانع از مطرح شدن آن به عنوان یک نیروی اجتماعی هستند غلبه نکرده است. کمونیسم کاگری، پراکنده و متفرق در سازمانها، محافل و جمعهای مختلف هنوز به یک نیروی سیاسی تبدیل نشده است.

تر هشتم: گذار به هزاره جدید فرصتی در اختیار تمام طبقات و اقشار اجتماعی قرار داده است که به یک جمع بندی از تاریخ تاکنونی دست بزنند. استراتژیستها و متفکران گرایشهای گوناگون بورژوازی مدتهاست که تدارکاتشان برای قرن بیست و یکم را فراهم دیده اند. سال ۲۰۰۰ برشی از تاریخ است که در آن هر نیروی اجتماعی افقها و دورنماهای خود از آینده بشریت را در مقابل افکار عمومی قرار میدهد. وظیفه کمونیستهاست که اقداماتی را که مدتهاست انجامشان ضروری است برای غلبه بر پراکندگی جهانی شان در دستور کار خود قرار دهند و در قالب یک سازمان بین المللی متحد شوند. خطوط زیر میتوانند وظایف و ساختارهای یک چنین سازمانی را تعریف کنند.

## II وظایف و ساختار بین الملل کمونیستی کارگری

این وظایف و ساختارها میتوانند در یک یا دو سند جداگانه تنظیم شوند. از جمله مفاد برنامه ای و سازمانی زیر باید تنظیم گردند:



- ۱- شکل سازمانی : بین الملل کمونیستی کارگری (ب ک ک) حزب بین المللی جنبش کمونیستی کارگری
  - ۲- وظایف در رابطه با مبارزه طبقاتی: نمایندگی منافع دراز مدت جنبش کارگری، دخالتگری در مبارزات روزمره انسانهای کارکن برای زندگی بهتر. رفرم و انقلاب
  - ۳- خطوط جامعه کمونیستی: جامعه خود گردان انسانهای آزاد، بدون طبقه و بدون دولت
  - ۴- انقلاب کارگری: ضرورت، تدارک و سازمان
  - ۵- وظایف دولت سوسیالیستی بعد از انقلاب: ساختمان اقتصادی سوسیالیسم، اقتصاد متکی بر زمان به عنوان مبنای اقتصادی جامعه سوسیالیستی بعد از انقلاب
  - ۶- ساختار سیاسی دولت سوسیالیستی: آزادی فردی و تکامل فرد، حقوق شهروند در جامعه سوسیالیستی، ساختار شورایی دولت
- این نکات لیست کاملی از مفاد لازم در اسناد مورد اشاره را در بر نمیگیرند.

علاوه بر این اقدامات عملی زیر باید مورد بررسی قرار بگیرند: نحوه پیشبرد و تدارک پروسه ایجاد بین الملل، ساختمان و مناسبات در جریان این پروسه (چه کسانی در این پروسه شرکت خواهند کرد، معیارها و مشخصات، تقسیم وظایف، حقوق و وظایف احتمالی)

بهمن شفیق ۴ مارس ۹۹

به رفیق بهمن شفیق  
رونوشت به رفقای کمیته مرکزی

**در رابطه با نوشته رفیق بهمن شفیق**  
**تحت عنوان "سند شماره ۱، تزهایی درباره یک بین الملل کمونیستی"**

بهمن عزیز،

اینها نکاتی است که در رابطه با طرح فوق بنظر من میرسد. این یادداشتها را در دو بخش دسته بندی کرده ام:

۱- در رابطه با مضمون ترها

۲- درباره نفس این طرح و هدف تشکیل بین الملل کمونیستی کارگری

۱- در حاشیه ترها و خیلی تلگرافی:

تر اول: اینکه کمونیسم کارگری مفهومی است برای توصیف یک تمایز برنامه ای با سایر مدعیان کمونیسم بنظر من کافی و گویا نیست. کمونیسم کارگری مفهومی است برای توصیف یک تمایز اجتماعی با کمونیسم طبقات دیگر. تمایز برنامه ای خود گوشه ای از این تمایز اجتماعی است، اما تفاوت ما با "ضد روزیونیست" های پیش از ما اینست که ما علل اجتماعی تجدید نظرهای تاکنونی در برنامه کمونیسم را در انتقال اجتماعی کمونیسم از طبقه کارگر به طبقات دیگر و تبدیل کمونیسم به اندیشه و پرچمی برای تحقق اهداف اجتماعی طبقات دیگر جستجو میکنیم. تعریف بهمن در این ترها از کمونیسم کارگری، همان تعریف قدیمی مارکسیسم انقلابی بعنوان مارکسیسم ضد روزیونیستی است. من بیان برنامه حزب را درست میدانم.

تر دوم: این بیان از اوضاع شاید برای سال ۹۲ مناسب بود، اما امروز موج برگشت عظیمی را علیه خودکامگی اقتصادی بورژوازی شاهدیم. هرچند مارکسیسم در حال احیا نیست، اما انتظار فرد از جامعه مجددا در حال رشد است.

تر سوم: من سرمایه داری را در کلیت خود (یعنی شامل خود اروپای غربی و آمریکا) در این وضع استیصال آمیز نمیبینم.

تر چهارم: این تر بنظر من بسیار نادرست است. راسیسم و فاشیسم و ناسیونالیسم و مذهب ابدا اشکال مختلف فرموله شدن اعتراض و انتقاد ضد کاپیتالیستی مردم محروم نیستند. اینها دستگاه های فکری فاسد طبقات حاکمه در دفاع از سرمایه اند و اینکه روی توده مردم نفوذ میگذارند، ابدا آنها را به اشکال، ولو راه گم کرده، اعتراض مردم بدل نمیکند. (همین یک تر برای بسته شدن دو سه انترناسیونال دائر کافیت!)

تر پنجم: تلویحا مبارزات ضد راسیستی، مبارزه برای رهایی زن و غیره اشکال بروز جنبش کارگری توصیف شده اند- بعنوان میدانهای نبردی که بورژوازی تعیین کرده است. بنظر من این مبارزات میدانهای واقعی و قائم به ذات مبارزه اقشار محروم و تحت تبعیض است و نه جبهه های فرعی مبارزه کارگری.

تزششم: هنوز دولت بورژوازی مهم ترین ابزار سیادت طبقه حاکم است. جهانی شدن قدرت سرمایه به معنای قدرتیابی ارگانهای جهانی سرمایه (صندوق بین المللی پول، پلیس بین الملل، سازمان ملل، دادگاه بین المللی و غیره) نبوده است، بلکه معادل گسترش جهانی قدرت سیاسی چند دولت غربی و در درجه اول آمریکا بوده است. بنظر من اتفاقاً آنچه توهم است انقلاب کارگری سراسری و همزمان جهانی است.

تزشتم: عدد دوهزار عددی است مانند اعداد دیگر. بنظر من سال دوهزار از نظر تحلیلی هیچ برش تاریخی خاصی نیست و آن نقشی را بهمن میگوید ندارد.

## ۲- چند کلمه در مورد مساله بین الملل کمونیسم کارگری

بعنوان یک دانشجوی کمونیست نیمه اول دهه هفتاد در بریتانیا، بعنوان دمخور دائمی هواداران آتشین انترناسیونالهای رنگارنگ تروتسکیستی در پاب دانشکده، بعنوان شاهد زنده دوران کیا و بیای مائوئیسم بعنوان یک جنبش جهانی در کتابفروشی چینی پشت ایستگاه چرینگ کراس، بعنوان هوادار سازمان شانزده نفره آر، سی، جی انگلستان (به رهبری دیوید یافه و فرانک فوریدی) بعنوان خواننده تصادفی نشریه طوفان و ناظر دورادور مجاهدات "صدر خلیل" در آلبانی، بعنوان ناظر بیگانه بین الملل "جهانی برای فتح"، و بالاخره بعنوان یک کمونیست با بیست سال سابقه تلاش برای نیرو جمع کردن و متحد کردن انسانهایی با زبانها و لهجه ها و مدل موهای مختلف، گمان میکنم بتوانم با درجه ای اتوریتته در مورد جنبه خاصی از مساله ایجاد انترناسیونال کمونیستی اظهار نظر کنم.

انترناسیونال کمونیستی باید وحدتی از نیروهای کمونیست باشد و نه تجمعی از نیات کمونیستی با زیرنویس به زبانهای مختلف، و یا دیالوگی میان انزواهای کمونیستی. کلید ایجاد یک مرکز بین المللی برای گسترش کمونیسم کارگری، با هر ساختار و دستور کاری، که بخواهد فراتر از روی کاغذ و پاب محل موجودیت داشته باشد اینست که تشکیل دهندگان اولیه آن باید نیروهای سیاسی واقعی باشند. اولین سوال من از رفیق آلمانی ای که آمده است با ما انترناسیونال کمونیستی کارگری بسازد اینست که چه عاملی مانع آنست که او بدوا یک حزب کمونیست کارگری دخیل در حیات سیاسی آلمان درست کند؟ یک سازمان ۱۰۰۰ نفره کمونیست کارگری اکتیو در آلمان نشان ما بدهید، ما همانروز بین الملل کمونیسم کارگری را اعلام میکنیم.

بنظر من نقطه عزیمت ما در امر ایجاد انترناسیونال، یافتن، یا کمک به ایجاد، سازمانهایی در کشورهای مهم تر جهان است که نگرش و برنامه عملی کمابیش مشابه ما در برابر خود گذاشته اند و دست بکار تاثیر گذاری بر جامعه خویش شده اند. کاری که ما داریم میکنیم و به رفیق بهمن این اتوریتته را داده است که رفقای آلمانی را خبر کند و دور یک میز بنشانند. بنظر من احیای دوباره مارکسیسم و احیای دوباره دیالوگ و توجه مارکسیستی به اوضاع جهان، امروزه در گرو پیشروی های سیاسی احزاب کمونیست رادیکال شبیه به ما در کشورهای نسبتاً مهم تر جهان است. بین الملل کمونیستی متشکل از محافل چپی که موضوع کار و مخاطبشان خودشانند. که هشت شان در گرو نه شان است، که دستشان به جایی بند نیست، گرهی از کار ما باز نمیکند. حتی فکر نمیکنم مجمع نشاط آوری هم باشد.

در یک کلمه، گسترش سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران- نزدیک کردنش به قدرت، تماس با محافل کمونیستی کشورهای مهم تر برای سوق دادنشان به تشکیل احزاب سیاسی فعال با برنامه ای مشابه ما، و قطعاً

ایجاد تریبونی برای نشر بین المللی دیدگاه‌هایمان و پیدا کردن همفکرانمان، این بنظر من راه واقعی پیشروی در مسیر یک انترناسیونال کمونیستی کارگری است.

با آرزوی موفقیت

نادر (م.حکمت)

۱۹ مارس ۹۹

در مورد نوشته بهمن نکاتی بنظر من میرسد که در اینجا بطور مختصر به آنها اشاره میکنم. متأسفانه وضعیت زندگی مجال برخورد تفصیلی را باقی نگذاشته. خواهم کوشید در جلسات کمیته مرکزی و یا در مجال دیگری بطور تفصیلی تری به اینها بپردازم.

مشکل من با نوشته و طرح بهمن دو تا است. اولاً تز درست کردن انترناسیونال با کمک "جمعی از رفقای آلمانی" را طرح اتحاد عمل با چپ حاشیه‌ای و احتمالاً راست آلمانی و یک بیراهه میدانم که سر از یک تشکل حاشیه‌ای و نامربوط به جامعه، که انواع آنها در همین دور و بر فراوان است، در خواهد آورد. ثانیاً به اعتقاد من تزهائی که بهمن مطرح کرده بهیچ عنوان حرکت کمونیسم کارگری، آنطور که من آنرا میفهمم، را نمایندگی نمیکند. این دو ایراد البته بهم مربوط هم هستند.

۱ - کسی نمیتواند با ایجاد انترناسیونال مخالف باشد. در نتیجه به هر چپی‌ای در هر جای دنیا مراجعه کنید میگوید ایده خوبی است. من هم همین را میگویم. اما سوال این است که این انترناسیونال مستلزم چیست؟ آیا هر چند نفر و یا چند گروه، بحکم اینکه اتباع دول مختلف باشند، میتوانند یک انترناسیونال، یک "حزب بین المللی جنبش کمونیستی کارگری" را ایجاد کنند؟ به اعتقاد من نه. یکی از اولین احکام حرکت ما این بود که جریان کمونیستی - کارگری قبل از اینکه یک جریان فکری باشد جریانی دخیل در حیات سیاسی و اجتماعی جامعه است. جریانی است که همین امروز سوسیالیسم را عملی میداند و برای تحقق آن مبارزه میکند و خود در صف اول این مبارزه، در همه عرصه‌های اصلی، متمایز از همه قرار دارد. هر نوع نزدیکی و محک جریانات دیگر اگر یک سرش باصطلاح نظری باشد سر دیگر آن جایگاه اجتماعی آن است. جریانات تروتسکیست، قدیم توده‌ای و نیمه توده‌ای و همچنین خط ۳، جریانات چپ حاشیه‌ای، کم نیستند که میتوانند با اکثریت تزهائی بهمن موافقت کنند و در واقع راه خودشان را بروند. تجربه فعالیت حزب کمونیست کارگری عراق نشان داد تفاوت میان پذیرش "کل مباحث کمونیسم کارگری" و ظاهر شدن در این نقش چقدر میتواند عظیم باشد. و برعکس تجربه حزب کمونیست کارگری ایران نشان داد که میتوان حزبی بدور از جامعه‌ای که عرصه فعالیت آنست بود اما تاثیراتی بزرگ داشت و به متمایز ترین نیروی چپ ایران تبدیل شده‌ایم. از همین رو تشکیل یک انترناسیونال توسط حزب کمونیست کارگری ایران و عراق در شرایط کنونی چیزی بیش از یک کاریکاتور نخواهد بود.

سوال این است که اگر چنین جریانی در آلمان وجود دارد و اگر رفقای آلمانی بهمن از این نوع هستند چرا حزب خودشان را تابحال درست نکرده‌اند چرا اثری از وجود آنها در جامعه آلمان مشهود نیست؟ من رفقای بهمن را نمیشناسم اما بعید میدانم وجود چنین جریانی بتواند از انظار مخفی بماند. اگر اینها در سطح نظری بحث‌های ما را قبول دارند و اگر خود را متعلق به این جریان میدانند چرا پروسه تشکیل حزب کمونیست کارگری آلمان نباید بر تشکیل انترناسیونال تقدم داشته باشد. چرا تا بحال اینکار را نکرده‌اند؟ در بهترین حالت بنظر میرسد که دوستان بهمن خود را به مباحث ما نزدیک احساس میکنند. این هنوز با ظاهر شدن در این نقش فاصله بسیار دارد. بنظر من این عطف توجه بهمن و این بیتوجهی او نشان میدهد که برای بهمن پیوستگی نظری جریان ما، آنطور که او آنرا میفهمد میکند، بیش از وجود اجتماعی و سیاسی آن مهم است. بهر صورت اگر بهمن دوست دارد بار رفقای آلمانی همکوشی نظری راه بیندازد نتنها ایرادی ندارد باید از آن استقبال کرد. ایراد این است که انتظار بهمن از حزب و انتظارش از انترناسیونال با تصور و انتظار من بکلی متفاوت است. با عتقاد من تشکیل چنین انترناسیونالی اتفاقاً آنچه که کمونیسم کارگری در آلمان، عراق و سایر کشورها باید بکند را مخدوش

میکنند و از همین رو بعکس آنچه بهمن خیال دارد بکند تبدیل خواهد شد.

۲ - در مورد تزهای بهمن مساله پیچیده تر میشود. بهمن کل بنیادهای نظری حرکت ما را بکناری می اندازد و یکی از رقیقترین متون چپی را بجای هویت اترناسیونالش مینشانند. من این تزها را اینجا بطور خلاصه نقل میکنم که کنه مطلب را بتوانم نشان دهم:

تز اول: سرمایه داری در آستانه هزاره جدید جهان را به سمت آینده ای تاریک و نامعلوم میبرد. اختلاف بین ثروت و فقر هیچگاه به این اندازه چشمگیر نبوده است و هیچگاه نیز تا بدین حد شرایط مادی برای یک زندگی سعادتمند و در هماهنگی با طبیعت مهیا نبوده است. اما در عین حال چشم انداز ایجاد یک جامعه انسانی نیز هیچگاه تا به این حد مبهم نبوده.

تز دوم: پایان نظم جهانی دو قطبی به عنوان پیروزی سرمایه داری بر کمونیسم به طور کلی اعلام شد.

تز سوم: مارش پیروزمندانه سرمایه داری منچستری تنها زمان کوتاهی به درازا کشید. در دومین نیمه دهه نود مقاومت در مقابل آن مجددا شکل گرفت.

تز چهارم: هر چند جوهر این اعتراضات را یک روحیه و انتقاد ضد کاپیتالیستی تشکیل میدهد، جنبش اعتراضی مردم محروم اما با یک چشم انداز تحول جهانی رهایی بخش و رو به آینده سوسیالیستی گره نخورده است.

تز پنجم: متاثر از شکستها و ناکامیهای متعدد، جنبش کارگری علیرغم جهانی شدن هر چه بیشتر مناسبات تولیدی و علیرغم درهم تنیدگی تمام زوایا و گوشه کنارههای جهان در یک شبکه ارتباطات و علیرغم یکسان سازی شرایط مادی زندگی کارگران در قالبهای ملی و حتی محلی محبوس مانده است.

تز ششم: بورژوازی بین المللی در مقابل جهانی عمل میکند.

تز هفتم: فایق آمدن بر این وضعیت و تشکیل یک جبهه بین المللی بر علیه بورژوازی وظیفه تاریخی جنبش کمونیستی کارگری در آستانه هزاره جدید است.

تز هشتم: گذار به هزاره جدید فرصتی در اختیار تمام طبقات و اقشار اجتماعی قرار داده است که به یک جمع بندی از تاریخ تاکنونی دست بزنند. ... سال ۲۰۰۰ برشی از تاریخ است که در آن هر نیروی اجتماعی افقها و دورنماهای خود از آینده بشریت را در مقابل افکار عمومی قرار میدهد. وظیفه کمونیستهاست که اقداماتی را که مدتهاست انجامشان ضروری است برای غلبه بر پراکندگی جهانی شان در دستور کار خود قرار دهند و در قالب یک سازمان بین المللی متحد شوند.

اینها تزهائی است که قرار است معرف جریان ما و مبنای تشکیل انترناسیونال باشد. دلیل مبرمیت انترناسیونال هم دوهزارمین سالگرد تولد عیسی مسیح است. کل تبیین از حرکت جنبش کمونیستی، آرمان خواهی و ماگزیالیسم ما، ضدیت دمکراسی، ناسیونالیسم، مذهب، کل مبنای حرکت شورائی ما، تبیین از انقلاب و شکست آن در روسیه، چرائی شکست و ناکامی جریانات چپ حاشیه‌ای و سندیکالیسم و غیره و غیره همه کنار میروند. نمیدانم بهمن با مثلاً مبنای تشکیل "کنفرانس وحدت" گروههای خط ۳ آشنا هست یا نه اما مبنای نشست آنها بسیار بیش از این تزه‌ها به ما نزدیک بود. کدام تشکیلات چپی در اروپا این حرفها را قبول ندارد؟ اگر این مبنای کافی است چرا با جریانات چپ ایران نرویم وحدت کنیم؟ چریک و راه‌کارگر و اکثریت بیش از اینها را قبول دارند. باید حتما پاسپورت آلمانی داشته باشند؟

وظایفی که بهمن برای انترناسیونال برمیشمارد دلگرم کننده تر از اینها نیست. گمان نمیکنم بهمن فهمش از کمونیسم کارگری همین باشد. بهمن با راهی که ما میرویم مشکل دارد و همان فرمت قدیمی و سنتی فعالیت کمونیستی بیشتر جلب توجهش میکند. برای اینکار باید به یک اتحاد عمل، الیته بین‌المللی، روی آورده است و برای اتحاد عمل با راه‌کارگری و تروتسکیست و سندیکالیست‌های آلمانی توقع خود و سطح حزب را پائین کشیده است.

کورث مدرسی

۲۰ مارس ۱۹۹۹

به رفقای کمیته مرکزی،  
به رفقا کوروش و نادر

### توس از حاشیه ای شدن یا گریز از یک وظیفه تاریخی؟

"یک شرط حیاتی شکل گیری و پیروزی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر، پیدایش احزاب کمونیستی کارگری است که چنین افقی را پیشروی طبقه کارگر بگذارند و نیروی طبقه را در این مبارزه بسیج و هدایت کنند. این احزاب که باید قبل از هر چیز تشکل متحد کننده آگاهترین و فعالترین رهبران مبارزات کارگری باشند، باید در کشورهای مختلف شکل بگیرند. سرمایه داری نظامی جهانی است، طبقه کارگر طبقه ای جهانی است، کشمکش طبقه کارگر با بورژوازی کشمکشی هر روزه در مقیاسی جهانی است، و سوسیالیسم آلترناتیوی است که طبقه کارگر در برابر کل بشریت قرار میدهد. جنبش کمونیسم کارگری نیز باید در مقیاسی جهانی سازمان یابد. ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی کارگری، بعنوان مرجع متحد کننده و رهبری کننده مبارزه جهانی طبقه کارگر برای سوسیالیسم یک وظیفه مبرم بخشهای مختلف جنبش کمونیستی طبقه کارگر و کلیه احزاب کمونیست کارگری در کشورهای مختلف است."

از "یک دنیای بهتر"

نوشته ای که من تحت عنوان طرح اولیه یک سند برای ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی تنظیم کردم مورد انتقاد رفقا کوروش و نادر واقع شد. به طور خلاصه به این دو انتقاد میپردازم. قبل از وارد شدن به بحث اشاره به نکته ای را لازم میدانم که رفیق کوروش به دنبال اثبات آن است. رفیق در صدد اثبات این است که درک من با درک حزب از کمونیسم کارگری متفاوت است. این لازم به اثبات نیست. خود من تا کنون بارها اعلام کرده ام که با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم. این که این درک معادل کمونیسم کارگری قلمداد شود، خود موضوع دیگری است. در نوشته جداگانه ای که امیدوارم تا چند روز دیگر در اختیار رفقا قرار دهم به تفصیل به این خواهم پرداخت. نوشته حاضر جایگزین آن نیست.

هر دو انتقاد در دو وجه مسئله را مورد بررسی قرار داده اند. به لحاظ مضمون سند و به لحاظ ارزیابی از خود اقدام. با این تفاوت که رفیق کوروش در رابطه با مضمون سند کافی دانسته به رقیق بودن و پایین تر از سطح مباحث کمونیسم کارگری بودن آن اکتفا کند و با نقل کردن خلاصه ای از ترها خود آنها را برای ردشان کافی دانسته است در حالی که ر. نادر ملاحظات مضمونی خود را نیز ذکر کرده است.

قبل از پرداختن به نکاتی که رفقا بدانها پرداخته اند توضیحاتی در رابطه با خود سند را لازم میدانم. نوشته ای که من تهیه کرده ام عنوان "طرح اولیه" یک سند را بر خود دارد. همان زمان تنظیم سند نیز برایم روشن بود که این تنها طرح اولیه ای میتواند باشد که در جریان یک رفت و برگشت و اظهار نظر و برخورد انتقادی به عنوان یک سند بدون عیب و ایراد مبنای کار قرار بگیرد. بنابر این وجود ایرادات در سند از نظر من از اهمیت بحث اصلا کم نمیکند. دوم این که این سند بر خلاف تلقی ای که بویژه رفیق کوروش از آن برداشت میکنند، نه برنامه انترناسیونال مورد نظر قرار است باشد و نه اصولا چکیده ای از مفاد برنامه ای را منعکس میکند. قبل از هر چیز ارزیابی ای است از شرایط جهانی و وضعیت جنبش کارگری و کمونیسم کارگری. ارزیابی ای که قطعا متکی بر دیدگاههای برنامه ای و نحوه نگرش معینی به جهان امروز و جنبش کارگری است، اما خود سند هنوز ادعای برنامه بودن را به هیچ وجه ندارد. هدف من به راه انداختن این پروسه بود و فکر میکنم برای این منظور مشخص و در این سطح از مباحثات همان سند اولیه کفایت میکرد. اذعان میکنم که نکات معینی از آن را



میشد بهتر نوشت. من به این نکات مضمونی پایین تر خواهم پرداخت. اما قبل از آن مهم از نظر من این است که سند مزبور را در جای واقعی خودش مورد ارزیابی قرار دهیم. اصل مسئله آن سند نیست، این است که آیا ما امر ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی کارگری را همین امروز در دستور کار خود قرار میدهیم و برایش به طور نقشه مند کار میکنیم یا نه. این اصل بحث است. رفاقا به این سوال پاسخ منفی میدهند. پاسخ من مثبت است و این پاسخ مثبت نیز نه از تحلیل شرایط بلکه از خصلت جهانی مبارزه طبقه کارگر در می آید. عباراتی که در آغاز متن نقل کرده ام نیز به هیچ وجه تحلیلی از شرایط مشخص را در خود ندارند، تاکیدشان بر جهانی بودن سوسیالیسم و انقلاب کارگری و طبقه کارگر است، نویسنده آن جملات هم رفیق نادر است. شرایط مشخص در این بحث تنها زمانی میتوانند مطرح شوند که از آن نتیجه ای غیر از این گرفته شود. مبارزه طبقاتی کارگران مبارزه ای است با خصلت جهانی و طبقه کارگر هم باید در مقیاسی جهانی سازمان یابد. این یک پاسخ عمومی به سازماندهی و سازمانیابی کارگران است. تنها در شرایط ویژه و به دلایل ویژه ای ممکن است لازم باشد از چنین اقدامی صرفنظر شود. این دلایل ویژه و این شرایط ویژه اما باید خیلی قوی باشند که چنین نتیجه ای را به طبقه کارگر تحمیل کنند. سازمان یابی جهانی کارگران شکل طبیعی سازمان یابی یک طبقه جهانی است. امروز در حزب ما حرف زدن در این موارد چندان مد نیست، در زمان تدوین برنامه حزب اما این جزو بدیهیات به شمار میرفت.

تا جایی که به شرایط مشخص حزب ما بر میگردد، این شرایط لزوم چنین کاری را دوجندان میکنند. از برکت یک انقلاب شکست خورده فعالین سنت کمونیستی ای در سرتاسر جهان پراکنده شدند که نسبت به کمونیستهای تمام جهان معاصر از این مزیت بزرگ برخوردار بودند که خود شاهد یک انقلاب بودند، خیزش طبقه کارگر را در شرایط انقلابی دیدند، بسیاری اشان خود دست اندر کار سازماندهی آن بودند، قدرت سیاسی و طبقات و مبارزه طبقاتی و انقلاب برایشان تنها از لابلای سطور کتابها مفهوم نبود، با تمام وجودشان اینها را تجربه کرده اند. همین نیز کمکشان کرد بسیار جلوتر از آن بروند که کمونیستهای مشابه در جاهای دیگر قادر به آن شدند. کمکشان کرد تا بتوانند به تمام کمونیسمها و سوسیالیسمهای مسلط نه بگویند و سوسیالیسمی متفاوت از آن را نمایندگی کنند و نه تنها نمایندگی کنند، بلکه به آن حزیبت ببخشند و برای اولین بار بعد از انقلاب اکتبر یک کمونیسم کارگری را به جریان اصلی فکری و سیاسی در درون جنبش سوسیالیستی در یک چهارچوب کشوری تبدیلش کنند. اینها در اقصی نقاط جهان پراکنده شده اند و امکان این را یافته اند که در کشورهای زیادی حاملین ایده ها و تجارب جنبش خود به رفقای هم طبقه شان باشند. اگر امروز و بعد از حدود بیست سال تبعید هنوز این اتفاق نیفتاده است، یک جای کار ما ایراد داشته است. این ایراد را باید برطرف کرد. چنین موقعیتی در تاریخ کم پیش می آید. کمونیستهای اولیه ای که از آلمان به نقاط مختلف اروپا و آمریکا پراکنده شدند، تبدیل به بنیانگذاران احزاب کمونیستی در آن کشورها و پایه گذاران اولین انترناسیونال کارگری شدند. کمونیستهایی که بعد از بهمن ۵۷ از ایران تبعید شدند نیز میتوانستند و هنوز هم میتوانند در نقشی مشابه ظاهر شوند.

چپ حاشیه ای: جدل یا پلمیک؟

اسپینوزا در جایی میگوید: تکبر استدلال نیست. نوشته رفیق کوروش مرا بدون اختیار به یاد این حرف می اندازد. رفیق در همان نوشته کوتاهش چند بار مرا به عدم درک کمونیسم کارگری و رفتن به سمت چپ حاشیه ای و امثال این چیزها مزین میکند. در تمام نوشته اش شبح راه کارگر و چریک و اکثریت دور میزند. نخست به من نسبت میدهد به دنبال اتحاد عمل با جریانات چپ حاشیه ای آلمانی هستم و سپس به نقد این تصویری

میپردازد که خود به من نسبت داده است. چرا رفیق این استدلال را پشت هم ردیف میکند و از کجا به این نتایج میرسد؟ لازم میدانم مرور کوتاهی به سیر استدلال رفیق داشته باشم:

- بهمن میخواهد با جمعی از رفقای آلمانی اش انترناسیونال درست کند.
- این جمع اما هیچ اثر وجودی ای در جامعه آلمان ندارد، اما احتمالاً به نظرات ما نزدیک است.
- پس بهمن به اتحاد عمل با چپ حاشیه ای رو آورده است.

آنچه من در سند نوشته ام میتوانست از زوایای مختلفی مورد قضاوت قرار بگیرد. من گفته ام با جمعی از کمونیستهای آلمانی. رفیق کوروش چرا فکر نکرد این جمع ممکن است فعالین اتحادیه ای باشند یا فراکسیونی در حزب دمکراتیک سوسیالیست یا هر چیز دیگری. رفیق با اطلاق این که من با جمعی از چپ حاشیه ای در صدد این کار بر آمده ام، ارزیابی اش را نسبت به خود من اعلام میکند. این همان نتیجه است که آخر کار هم به آن میرسد. کوییدن مارک چپ حاشیه ای بر پیشانی هر بحثی که موافقش نیستیم نشانه قدرت نیست. بهتر است این شیوه را در حزب باب نکنیم.

به ویژه بعد از دیدن نوشته رفیق کوروش تصدیق میکنم که سند مزبور باید مفصل تر از اینها تنظیم میشد و آنچه در لابلای سطور خود آن سند هم نهفته است با شفافیت بیشتری ارائه میشد. شاید این کار به رفیق کوروش هم کمک میکرد، بحث خود را روی آن چیزی متمرکز کند که واقعا هست و برداشتهای متکی بر پیش داوری خود را مبنای قضاوت قرار ندهد.

ترجیح میدهم به جای پرداختن به جزییات بحثی که رفیق کوروش کرده است (رفیق نادر هم با آوردن مثالهایی از چپ دهه هفتاد تلویحاً همین بحث را دارد، با این تفاوت که رفیق میدانند که با هزار کمونیست متشکل آلمانی میشود انترناسیونال اعلام کرد. مشکل رفیق این است که به این باور ندارد.) یک بار دیدگاه خودم را از این پروسه به طور مفصل تر طرح کنم.

#### ایجاد انترناسیونال: یک وظیفه یا یک نتیجه تبعی فعالیت کمونیستی؟

از نقطه نظر من ایجاد یک بین الملل کمونیستی کارگری نتیجه تبعی رشد انقلاب در یک کشور معین نیست. این یک پروسه مستقل از رشد انقلاب در چهارچوب یک کشور است. قبلاً نیز گفتم که این وظیفه همیشگی کمونیستهاست که با تحقق بخشیدن به خصلت جهانی مبارزه طبقه کارگر در سازمانیابی طبقه کارگر در مقیاسی جهانی تلاش کنند. تاریخ جنبش کارگری دوران پرافتخار خود را درست در مقاطعی دارد که جهانی عمل کرده است. از نخستین روزهایی که مارکسیسم به عنوان یک جریان دخالتگر جدی در جنبش کارگری مطرح شد، شکل دادن به یک سازمان بین المللی از کارگران از مشخصات دائمی گرایش کمونیسم کارگری بود. هم دوران انترناسیونال اول و هم دوران انترناسیونال سوم تحت تاثیر مستقیم و با مبارزه پیگیر جریان کمونیسم کارگری شکل گرفتند و هر دو این انترناسیونالها، بر خلاف انترناسیونال دوم که تجمع آزادانه احزاب سوسیال دمکراتیک بود، از یک سازمان منسجم جهانی برخوردار بودند. اینها حزب بین المللی کارگران بودند و احزاب کشوری شاخه هایی از این حزب بین المللی و موظف به اجرای مصوبات بین الملل. این بین الملل بود که تعیین میکرد در کدام کشور کدام استراتژی و کدام شعار اساسی در دستور کار جنبش کارگری قرار بگیرد. بر خلاف ارزیابی رفقا، امروز نه تنها در جنبش جهانی کارگری شاهد ایجاد انترناسیونالهای متعدد نیستیم، بلکه جنبش کارگری در سطوح ملی و محلی مانده است. همان چپ حاشیه ای مورد بحث و اشاره رفقا هم سالهاست که جرات نمیکند دست به چنین کارهایی بزنند. انترناسیونال چهار تروتسکیستها هم امروز بسیار از آن دور است که یک سازمان بین المللی برای خود آنها هم باشد.

پیش شرط ایجاد یک انترناسیونال نیرومند کمونیستی کارگری وجود احزاب نیرومند کمونیستی کارگری است. این در خود سند هم با فرمولبندی متفاوت (تذ هفتم) و اعلام این که جنبش کمونیسم کارگری در بسیاری از کشورها هنوز در صحنه سیاست حضور ندارد مورد اشاره قرار گرفته است. تا اینجا با رفقا اشتراک نظر دارم. از این به بعد اما من طور دیگر فکر میکنم. تاریخ جنبش کارگری شاهد شکل گیری انترناسیونال اول هم بود که با چنین پیش شرطی تشکیل نشد. برعکس خود انترناسیونال با جذب محافل مختلف کارگری و دخالتگری فعال در مشاجرات و جدالهای سیاسی و نظری پروسه ایجاد چنین احزابی در کشورهای مختلف را تسهیل کرد. این پیش شرط قبل از آنکه یک اصل هویتی باشد، منعکس کننده تکامل جنبش کارگری است. وجود احزاب کمونیستی کارگری هنوز هیچ چیز راجع به پیدایش آنها نمیگوید. میتوان وجود چنین احزابی را پیش شرط اعلام کرد و بعد منتظر پیدایش آنها ماند و میتوان با همان مقدمات دست به ایجاد آنها زد. این دو واکنش متفاوت نسبت به یک وضعیت است. پاسخ اول پاسخی است که رفقا میدهند. (یک نکته در حاشیه: رفیق کوروش در لابلای استدلال‌اتش، آنجا که از ما به عنوان یک نمونه موفق تحقق تمایز اجتماعی مورد بحث حرف میزند، به این اشاره میکنند که با این که حزبی به دور از جامعه ای که عرصه اصلی فعالیت آنست هستیم ولی به بزرگترین نیروی چپ تبدیل شده ایم. برایم جالب است که آنچه زمانی به عنوان نقطه ضعف اصلی ما قلمداد میشد، امروز به فضیلت تبدیل میشود. به این جمله از برنامه توجه کنید و آن را با این اظهار نظر رفیق کوروش مقایسه کنید: "این احزاب که باید قبل از هر چیز در برگیرنده آگاهترین و فعالترین رهبران مبارزات کارگری باشند، باید در کشورهای مختلف شکل بگیرند." آیا رفیق کوروش حاضر است رو به بیرون هم بگوید که حزب در ایران حضور ندارد؟ اگر در عرصه اصلی فعالیت حضور نداریم، پس روشن است که حزب ما رهبران مبارزات کارگری را هم در بر نمی گیرد. اول یک سوزن به خودمان بزنی بعد یک جوالدوز به دیگران). من هم میدانم که اگر چنین احزابی به وجود بیایند، قطعاً رفقا هم طرفدار ایجاد یک انترناسیونال خواهند بود. اما مشکل اینجاست که پیدایش چنین احزابی را نمیتوان به یک پروسه خود بخودی واگذار کرد. برای این پروسه باید فکر کرد، نقشه کشید، مکانیسمهای دخالتگری در جنبش کمونیسم کارگری در مقطع کنونی را شناخت، با معضلات پیش روی این جنبش و مصافهایی که مانع از حرکت این جنبش به سمت یک نیروی سیاسی قابل توجه در جامعه اند روبرو شد و بر آنها غلبه کرد. این مکانیسم واقعی ایجاد یک جنبش بین المللی کمونیستی کارگری است. بدیهی است که وجود احزاب نیرومندتر و اجتماعی تر میتواند این پروسه را تسهیل کند، اما نمیتواند جایگزین آن شود.

بر این اساس حرکت در جهت ایجاد انترناسیونال میتواند از مراحل مختلفی بگذرد و اشکال متنوعی به خود بگیرد، همانطور که جنبش کارگری در همه کشورها الزاماً به یک شیوه رشد نمیکند. اما اگر پیش شرط ایجاد انترناسیونال کمونیستی کارگری وجود احزاب نیرومند کمونیستی کارگری است، گذاشتن چنین افقی پیش روی فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری خود به نوبه خود تسهیل کننده رفع موانع ایجاد چنین احزابی در سطح کشوری نیز هست. تمام ایراد دخالتگری تاکنونی ما در این پروسه این بوده که آنجا که پا جلو گذاشتیم به عنوان کمونیستهای یک کشور معین به اظهار نظر در مورد جنبش کارگری بین المللی پرداختیم و نه به عنوان شرکت کنندگان در یک حزب واحد و بین المللی آینده. کم نبوده اند رفقایی که تلاش کردند احزاب مشابه خودمان را در کشورهای دیگر شکل دهند. این تلاشها اما نه در چهارچوب و بر بستر یک جنبش بین المللی واحد، بلکه به عنوان تلاشهای منفرد و بدون نقشه عناصری خارج از جنبش کارگری کشور مربوطه از قبل محکوم به شکست بودند. آنچه رفیق کوروش به عنوان تمایز اجتماعی کمونیسم کارگری با سایر شاخه های چپ از آن یاد میکنند، تمایزی نیست که ابتدا به ساکن وجود داشته و یا یک شبه به وجود آمده باشد. محصول دورانی از جدل و کشمکش در عرصه های نظری و سیاسی و سازمانی بر سر کوچکترین و بزرگترین مسائل

جنبش کارگری و جهان معاصر است. پیش فرض گرفتن این تمایز اتفاقا در برخورد به جنبش کارگری در کشورهای دیگر نه تنها باعث رشد نفوذ کمونیسم کارگری در این کشورها نشد، بلکه به مرور به سرخوردگی فعالین این عرصه ها و دست کشیدنشان از این کار انجامید. نمیتوان خط کشی در دست گرفت و جنبش کارگری یک کشور را با آن اندازه گرفت. باید این تمایزات را در دل یک پروسه مبارزه سیاسی و نظری شکل داد و این نیز تنها در شرایطی امکان پذیر است که اولاً تعلق خود را به یک جنبش واحد بین المللی با خود همراه برد و ثانیاً این را به رسمیت شناخت که ما به جهان نمیگوییم گل همین جاست همین جا برقص. نه جنبش ایده آل آینده نقطه شروع ماست، بلکه جنبش فی الحال موجود و انسانهای زنده ای که از سنتهای مختلف کمونیستی و سوسیالیستی می آیند، همانطور که بسیاری از کادرهای این حزب از سنتهای مختلف سیاسی می آیند.

بر این اساس پروسه ایجاد یک انترناسیونال از نظر من:

اولاً یک پروسه است و نه یک اقدام،

ثانیاً پروسه ای است باز که از ابتدا نمیتوان احزابی کاملاً منطبق با برنامه و سیاستهای ما را در آن گنجانید. شرط اساسی موفقیت این پروسه در این است که اتحاد احزاب، محافل و جریانات مختلف جنبش کارگری در آن واقعا به اتحاد و تقویت قدرت جنبش کارگری بیانجامد. نه خلوص ایدئولوژیک، بلکه قدرت عمل سیاسی چنین تشکلی است که تعیین کننده معیار موفقیت آن است. به این اعتبار من هیچ مانع اصولی ای بر سر راه ایجاد چنین تشکلی با یک جریان چپ سندیکالیستی، یا یک جریان تروتسکیستی نمیبینم، مشروط بر آن که چنین اتحادی واقعا صف بین المللی جنبش کارگری را تقویت کند. اگر تروتسکیستها یا سندیکالیستهای چپ در جنبش کارگری یک کشور چنان نفوذی دارند که نمیتوان آنها را نادیده گرفت، دیگر چپ حاشیه ای نیستند. باید راه کار کردن با آنها را یاد گرفت. این خود جنبش کارگری در آن کشور است که باید از تروتسکیسم یا سندیکالیسم حاکم بر آن فراتر برود.

ثالثاً میتواند از مراحل مختلفی عبور کند. از برگزاری سمینارهای مختلف تا انتشار نشریات و ایجاد دفتری برای هماهنگی و یا اقدامات متنوع دیگری همه و همه میتوانند اجزای مختلف این پروسه را تشکیل دهند. مهم این است که چنین اقدامی را باید در دست گرفت.

رابعاً ایجاد یک انترناسیونال به هیچ وجه به معنای وارد شدن به سازشهای غیر اصولی برنامه ای و نظری نیست. یک خاصیت چنین پروسه ای همین است که گرایشهای مختلف جنبش کارگری بتوانند در یک جدل متقابل بر سر اهداف برنامه ای به توافق برسند.

#### نکاتی در مورد تزاها

رفیق نادر نکاتی را در تزاها مورد بحث قرار داده است که لازم میدانم به آنها بپردازم.

اول این که توضیح شرایط سیاسی کنونی و صف بندیهای موجود در مبارزه طبقاتی و یا ارزیابی از وضعیت کنونی سرمایه داری (استیصال یا نه) میتواند موضوع نوشته هایی مفصل تر قرار بگیرند. در پیش برد بحث کنونی، لااقل فعلاً، اهمیت چندانی ندارند. نکاتی که در این زمینه باید روشن شوند یکی این است که من گفته ام بورژوازی جهانی عمل میکند و رفیق نادر یادآوری میکند که هنوز هم دولت بورژوایی ابزار اصلی حاکمیت بورژوازی است. بحث من اما مقایسه ای بین دولت ملی بورژوایی و ارگانهای بین المللی بورژوازی نبود. من هم معتقدم که دولت بورژوایی ابزار اصلی حاکمیت بورژوازی است. بحث من مقایسه ای بود بین بورژوازی که به هر درجه ای هم باشد جهانی عمل میکند و طبقه کارگر که از لاک محلی و ملی در نمی آید. حتی زمانی که بورژوازی به مراتب کمتر از این جهانی عمل میکرد، طبقه کارگر یک طبقه جهانی بود و جهانی عمل میکرد. علاوه بر آن این نه فقط حاکمیت سیاسی بورژوازی، بلکه حاکمیت جهانی بازار هم هست که طبقه کارگر را وادار

میکنند به عمل جهانی روی آورد.

دوم این که از نظر رفیق من جنبش های ضد راسیستی و جنبش زنان را امری فرعی قلمداد کرده ام که چنین نیست. اینها نه تنها الزاما فرعی نیستند، بلکه میتوانند کل جنبش کارگری یک کشور و یا یک منطقه را دهه های طولانی تحت الشعاع خود قرار دهند. طبقه کارگر آفریقای جنوبی نمیتوانست در راس مبارزه ضد راسیستی قرار نداشته باشد، طبقه کارگر فلسطین هم نمیتوانست به رفع ستم ملی بی اعتنا بماند و طبقه کارگر ایران هم نمیتواند در راس اعتراض بر علیه آپارتاید جنسی قرار نگیرد. آنچه من در تزاها عنوان کرده ام و مورد پذیرش رفیق نیست این است که از نقطه نظر من اینها جبهه هایی هستند که بر جنبش کارگری تحمیل میشوند و حال این که از نظر رفیق نادر اینها "میدانهای واقعی و قائم به ذات مبارزه اقشار محروم و تحت تبعیض است و نه جبهه های فرعی مبارزه کارگری." در مورد جبهه های فرعی که بالاتر توضیح دادم. اما در مورد اقشار محروم و تحت تبعیض من حرفی نزده بودم. طبیعی است قشری که تحت ستم ملی قرار دارد، مبارزه برای رفع ستم ملی برایش قائم به ذات است، خارجیانی که در معرض تعرضات راسیستی قرار دارند، مبارزه ضد راسیستی برایشان ایضا قائم به ذات است. این به طریق اولی در مورد زنان هم صدق میکند. بحث من این بود که اینها جبهه هایی هستند که بورژوازی بر طبقه کارگر تحمیل میکند. فرمولبندی "بر جامعه تحمیل میکند" قطعاً بهتر بود، اما در نفس قضیه تغییری حاصل نمیشد. اینها مبارزه قائم به ذات اقشار محروم و تحت تبعیض میتوانند باشند، اما برای طبقه کارگر اینها مبارزه قائم به ذات نیستند. مبارزات سیاسی ای هستند که به درجات مختلف و در دوره های مختلف و در کشورهای مختلف در دستور کار قرار میگیرند و بعد هم موضوعیت خود را از دست میدهند. مبارزه برای حق رای عمومی نیز از این دست مبارزات بود. مبارزه علیه ستمگری بر زنان در ایران امروز جایگاهی کاملاً متفاوت برای طبقه کارگر دارد تا بیست سال قبل و یا در مقایسه با طبقه کارگر انگلیس و فرانسه. این که زمانی ممکن است کل مبارزه طبقاتی و حیات سیاسی جامعه تحت تاثیر این جبهه های تحمیل شده قرار بگیرد، ذره ای در این واقعیت تغییر نمیدهد که مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر مبارزه برای لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی است و لاغیر. اینها را خود حزب ما زمانی نه چندان دور به عنوان مبانی هویتی خود تعریف میکرد. آیا واقعا رفیق نادر اینها را فراموش کرده است؟

به طور کلی به هر میزانی که دولت بورژوازی تکامل یافته تر باشد و به هر میزانی که بورژوازی برای ادامه حاکمیت خود به عصاهای کهنه نژادپرستی و مرد سالاری و مذهب و خرافه نیازی نداشته باشد، به همان اندازه نیز این میدانهای مبارزه به کنار زده میشوند و میدان واقعی مبارزه بین کار و سرمایه هر چه عریانتر در معرض دید جامعه قرار میگیرد. این البته یک وضعیت فرضی و یک گرایش در جامعه بورژوازی است. تحول سیاسی واقعی اما همین است که موجود است. در آخر قرن بیستم هم مذهب و خرافه و زن ستیزی و کهنه پرستی هنوز عصاهای اتکای بورژوازی هستند و امروز بیش از بیست سال قبل. اما همین واقعیت در عین حال نشان دهنده چیز دیگری در توزان قوای طبقات در مبارزه طبقاتی نیز هست. هر میزان رشد این پدیده ها به منزله سخت تر شدن مبارزه کارگری و در عین حال خود ناشی از شکستهای این جنبش نیز هست. بیهوده نبود که فاشیسم تنها بعد از شکست انقلابات دهه بیست توانست پا بگیرد. حل این مسائل، به هر طریقی و توسط هر طبقه ای که باشد، به معنای کنار رفتن موانع مبارزه سوسیالیستی از مقابل طبقه کارگر است. جامعه ای که از این ستمها رنج نبرد، به بهترین وجهی برای مبارزه سوسیالیستی آماده است.

سوم ملاحظه رفیق نادر در مورد راسیسم و فاشیسم به عنوان جنبشهای فاسد بورژوازی کاملاً درست است و فرمولبندی سند از این نظر نادرست. آنچه باید مورد تاکید قرار میگرفت این بود که ایدئولوژیها و جنبشهای فاسد و ارتجاعی مثل راسیسم هم بخشهایی از طبقه کارگر و مردم زحمتکش را به دنبال خود میکشند. چهارم این که من هیچگاه آنطور که رفیق نادر وانمود میکند مبلغ انقلاب کارگری سراسری و همزمان جهانی

نبوده ام. نمیدانم رفیق از کجا این برداشت را به من نسبت میدهد. آنچه من در تترها عنوان کرده ام این است که در شرایط کنونی باور داشتن به انجام موفقیت آمیز یک انقلاب کارگری در چهارچوب ملی یک توهم است. چرا؟ برای این که صف بین المللی بورژوازی نیرومندتر از آن است که از پس یک انقلاب کارگری منزوی بر نیاید، برای این که در شرایط کنونی صف بین المللی کارگران ضعیف تر از آن است که بتواند از انقلابی که طبقه اش در یک گوشه از جهان انجام میدهد دفاع کند و برای این که با توجه در هم تنیدگی اقتصادی جوامع جهان امروز هم کافی است که بورژوازی بین المللی جزیره سوسیالیستی یک کشور انقلابی را در تنگنای محاصره اقتصادی قرار دهد و سرانجام این که در جهان امروز آنچه‌های عمیقی بین اردوهای مختلف بورژوازی موجود نیست که در دل این شکافها یک انقلاب کارگری بتواند سر بلند کند و بعد هم روی پای خودش بایستد. لازم به گفتن نیست که آنچه این روزها بر سر عراق و یوگسلاوی می آید، در مقابل آنچه که در غیاب یک صف نیرومند بین المللی کارگری بر سر یک انقلاب کارگری منزوی خواهند آورد به یک آتش بازی کوچک شبیه خواهد بود. آیا زدن این حرف یعنی چسبیدن به انقلاب کارگری سراسری و همزمان جهانی؟ ابداء. انقلاب کارگری سراسری و همزمان جهانی - که رفیق نادر به من نسبت میدهد- تنها دلبستگی به یک الگوی فکری و نشان دهنده بی‌ربطی به جهان واقعی است، انجام موفقیت آمیز انقلاب کارگری در چهارچوب یک کشور البته از آن واقعی تر است، اما با اوضاع و احوال امروز توهمی است که در بی‌ربطی به اوضاع دست کمی از انقلاب همزمان جهانی ندارد. دقیقاً به همین دلایل امروز بسیار مشکل تر از بیست سال پیش میتوان کارگران را به انجام یک انقلاب فراخواند. هر کارگری با شم سیاسی آخر قرن بیستمی میتواند تشخیص بدهد که انقلابش با چه واکنشی در جهان بورژوازی روبرو خواهد شد. به کارگر یک صف بین المللی نشان بدهید که از او دفاع میکند، آنگاه خواهید دید که با شهامتی ده چندان دست به انقلاب خواهد زد. بریگادهای داوطلبین بین المللی برای جنگیدن در دفاع از انقلاب کارگری را نشان دهید، قطعنامه های کارگران باراندازهای ماری و لیورپول و هامبورگ را نشان دهید که چگونه در دفاع از یک اعتصاب در فی المثل کره جنوبی از تخلیه اتومبیلهای ساخت کره خودداری کرده اند، تا کارگر در ایران هم بداند که تنها نیست. آنگاه خواهید دید که چگونه کارگران به حزبشان رو خواهند آورد و برای به دست گرفتن سرنوشت جامعه پا به میدان خواهند گذاشت.

روند انقلابات را نمیتوان از پیش تعیین کرد. چه خوب خواهد بود که انقلاب در سلسله ای از کشورها همزمان اتفاق بیفتد. برای اروپا این شاید یک احتمال واقعی باشد. در منطقه ما چه بسا انقلاب کارگری ایران تحولاتی مشابه در کل خاورمیانه را به دنبال داشته باشد. با این حال هیچ حزب کمونیستی کارگری نمیتواند با اتکا به این روندها واقعیت وجود دولت بورژوایی در چهارچوبهای کشوری و رشد انقلابات در این چهارچوبها را نادیده گرفته و به تعیین استراتژی انقلاب همزمان جهانی بپردازد. آنچه اما یک حزب کمونیستی کارگری نه تنها میتواند، بلکه موظف است به آن به طور جدی بپردازد، تقویت صف بین المللی ای از کارگران است که نه تنها به انقلاب آتی بر علیه بورژوازی "خودی" یاری رساند، بلکه به نوبه خود امکان وقوع انقلاب در یک سلسله از کشورها را افزایش داده و مانع تعرض بورژوازی به طبقه کارگر حکومت کننده در کشوری انقلابی شود. این ضامن موفقیت یک انقلاب کارگری است و نه هیچ چیز دیگری.

بحشم را با عباراتی تمام میکنم که مارکس در نامه ای به انگلس در سال ۱۸۵۸ نوشته است. از آن تاریخ امروز بیش از ۱۴۰ سال میگذرد و آن گوشه کوچکی که مارکس به آن اشاره میکند اروپای قاره یعنی در برگیرنده چند کشور اصلی صنعتی آن زمان جهان است:

"...وظیفه اصلی جامعه بورژوایی ایجاد بازار جهانی، دست کم در خطوط کلی آن، و تولیدی مبتنی بر آن است. از آنجا که جهان گرد است، به نظر میرسد این روند با استعمار کالیفرنیا و استرالیا و گشایش چین و ژاپن به پایان رسیده است. مسئله دشوار مقابل ما این است: در قاره (اروپا) انقلاب امری است فوری و بلافاصله نیز

خصلت سوسیالیستی به خود خواهد گرفت. آیا در این گوشه کوچک این انقلاب ضرورتاً سرکوب نخواهد شد در حالی که در بخش بزرگتری از جهان جنبش جامعه بورژوایی هنوز در حال رشد است؟"  
چه کسی متوهم است؟

۲۶ مارس ۱۹۹۹

بهمن شفیق

**ایست!**  
**تومرهای خود را چک کنید**  
منصور حکمت

نوشته رفیق بهمن و پاسخهای تاکنونی من و کورش به آن ظاهرا (آنطور که از وعده های رفیق بهمن بر میآید) دارد میرود به مباحثه مفصلی تبدیل شود. و این نه فقط ایرادی ندارد، خیلی هم خوب است. من با کمال میل در این مباحثه شرکت میکنم، چون برخلاف رفیق بهمن هیچ علاقه ای به تشکیل یک انترناسیونال کمونیسم کارگری با "یک جریان تروتسکیستی و یک جریان چپ سندیکالیستی" ندارم (نوشته دوم بهمن صفحه ۴)

رفیق بهمن قول داده است که بزودی تزه های مفصل تری را ارائه کند و من منتظر آن تزه ها میمانم. اینجا میخواهم از پیش به مقابله مساله ای بروم که بنظر من میتواند تمام این بحث را لوٹ کند. رفیق بهمن در حاشیه این بحث دارد تزد دیگری را هم میپروراند و اینجا و آنجا آن را در نوشته اش میلغزاند و پس میکشد، و آن تزد "چرخش رهبری حزب" و به بیان قدما تزد "رویزیونیست شدن" ماست. این صورت خوشی ندارد. اگر رفیق بهمن معتقد است "رهبری حزب" و "رفیق نادر" به مباحثات اولیه کمونیسم کارگری پشت کرده و ارکان کمونیسم کارگری را "فراموش" کرده اند، خواهش من اینست که این تزد را مستقلا ارائه و مستند کند تا بشود روشن و مشخص به آن جواب گفت. بگذارید ما این فرق را با بقیه داشته باشیم که وقتی راجع به موضوعی حرف میزنیم صمیمانه راجع به همان حرف بزنیم. من علاقه ای ندارم با رفیقی راجع به چند و چون ساختن انترناسیونال حرف بزنم، وقتی این مبحث قرار است از پیش برای او بهانه و ظرفی باشد که در آن با ایماء و اشاره "چرخش" ما را نسبت به جایگاه مقوله لغو مالکیت خصوصی در اندیشه سوسیالیسم بگوش خواننده خود میرساند. برای مثال به این نمونه ها توجه کنید.

\* من به رفیق بهمن گفته ام که تبیین او از کمونیسم کارگری در تزد اولش صحیح نیست چون یک تبیین عقیدتی و "ضد رویزیونیستی" از این مقوله بدست میدهد، حال آنکه کمونیسم کارگری اساسا حاکی از تمایزی اجتماعی و طبقاتی است. کورش هم درک او را از کمونیسم کارگری ناصحیح خوانده است. رفیق در پاسخ میگوید:

"این (که درک من با درک حزب از کمونیسم کارگری متفاوت است) لازم به اثبات نیست. خود من تاکنون بارها اعلام کرده ام که من با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم. این که این درک معادل کمونیسم کارگری قلمداد شود خود موضوع دیگری است"

"درک کنونی" رهبری حزب از کمونیسم کارگری چیست؟ چه تفاوتی با درک قبلی رهبری حزب از این مساله دارد؟ این "درک کنونی" را رفیق بهمن کجا سراغ کرده است؟ این دو قطبی درک کنونی - درک قبلی از کی شروع شده؟ ایرادی که من به تزد اول رفیق بهمن در مورد کمونیسم کارگری گرفته ام لااقل به قدمت جزوه "تفاوتهای ما" است. بحث کارآکتر اجتماعی کمونیسم کارگری (در تمایز با هویت عقیدتی و ضد رویزیونیستی مقوله مارکسیسم انقلابی) تزد اول این مبحث در دوازده سال قبل بوده. کسانی تزد رفیق بهمن را از موضع درک برنامه حزب از کمونیسم کارگری نقد کرده اند و او اعلام میکند که "بله درک من با درک کنونی رهبری حزب که نباید معادل کمونیسم کارگری قلمداد شود فرق دارد و این را بارها اعلام کرده ام." راجع به چه حرف میزنید؟

\* رفیق بهمن درجای دیگری میگوید:

"سازمانیابی جهانی کارگران شکل طبیعی سازمان یابی یک طبقه جهانی است. امروز در حزب ما حرف زدن در



این موارد چندان مد نیست، در زمان تدوین برنامه اما این جزو بدیهیات به شمار میرفت." من اینجا به تز التقاطی سازمانیابی جهانی شکل طبیعی سازمانیابی کارگران است کاری ندارم. هرچه هست رفیق آن را یک بدیهیت سوسیالیستی میدانم. نکته اینجاست که دارد مدعی میشود انترناسیونالیسم، این بنیاد بدیهی سوسیالیسم، دیگر در حزب مد نیست. از کی؟ به کدام استناد؟ این یکی را قبلا کجا اعلام کرده اید که امروز یک اشاره به آن را برای حضار کافی میدانید؟ این نقطه گسست میان دیروز و امروز حزب کی است، کجاست؟

\* مینویسد:

"مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر مبارزه برای لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی است و لاغیر. اینها را خود حزب ما زمانی نه چندان دور به عنوان مبانی هویتی خود تعریف میکرد. آیا واقعا رفیق نادر اینها را فراموش کرده است؟"

زمانی نه چندان دور؟ از کی دیگر این مبانی هویتی کنار انداخته شده اند؟ چرا من باید مبانی هویتی حزب را فراموش کرده باشم؟ این نمایش برای چیست؟

تصویری از یک رهبری که دارد در تبیین خود از کمونیسم کارگری تجدید نظر میکند، حزبی که در آن سخن گفتن از انترناسیونالیسم از مد میافتد و رفیق نادری که جایگاه لغو کار مزدی را فراموش کرده است و رفیق بهمنی که به دفاع از آن برخاسته است، یک تصویر جدید است که معلوم نیست چند وقت است دارد در ذهن رفیق بهمن شکل میگیرد. اگر این واقعیت داشته باشد، مساله به مراتب مهم تر از تزه‌های رفیق بهمن راجع به انترناسیونال است و باید بدور از هر ارجاعی به این مبحث، به خود آن پرداخت. بنظر من بهمن باید انتخاب کند که میخواهد راجع به کدام صحبت کند.

آخرین (و اولین) باری که متوجه یک اختلاف سیستماتیک رفیق بهمن با خط رسمی در رهبری حزب شدیم، در این پلنوم آخر و بر سر مساله نگرش حزب به اوضاع سیاسی ایران، خاتمی، جامعه مدنی و روش عملی حزب در قبال ایران بود. آن بحث را همه با ذهن باز شنیدند و هرکس پاسخ خود را داد. با تزه‌های رفیق بهمن راجع به ساختمان انترناسیونال هم چنین رفتار خواهد شد. اما بحث چرخش حزب و چرخش رهبری، بر سر مقولاتی مانند سوسیالیسم و کمونیسم کارگری و انترناسیونالیسم، از این جنس نیست. هرکس حق دارد در افکار خود انقلاب کند، خود را به بحران بکشد، بشکند و یا بیژمراند، اما با حزب این بازی مجاز نیست. اگر رفیقی میخواهد از یک چرخش برنامه ای و هویتی در حزب، یا رهبری حزب، سخن بگوید، باید بداند که وارد مهم ترین مباحثه زندگی سیاسی اش شده است. باید عمیق، حقیقی، صریح و مستند سخن بگوید. باید ایستاد، فکر کرد و بعد سخن گفت.

من در مورد روش بهمن، نگرانی های بهمن، زمینه های آن و عللی که او خود را ملزم میبیند در این قالب بیانشان کند نظر دارم. حزب کمونیست کارگری دارد به قسمت گود استخر سیاست پا میگذارد. پس زدن های "سوسیالیستی" و "انقلابی" و "کارگری"، از موضع تقدیس جهان جمع و جور و خودمانی و محفلی و صنفی قبلی مان، کاملا قابل انتظار است. اما ما یا به این میدان پا میگذاریم، یا خود را در برابر تاریخ و طبقه کارگر بی وظیفه میکنیم. مبحث حزب و قدرت سیاسی، مبحث حزب و جامعه، از نظر من امتداد ضروری تمام بحثهای بیست ساله مان درباره مارکس و کمونیسم و انترناسیونالیسم و کارگر است. انترناسیونال کمونیستی و کارگری را نیروهایی میسازند که بدوا به بازیگران موثر تاریخ معاصر خود تبدیل شده باشند. و این دستور کار امروز ماست. از رفیقی که میخواهد بین مباحثات امروز حزب (و من) با دیروز گسست و چرخش پیدا کند، فقط میخواهم که سرسری وارد این مبحث نشود.



## صورت مساله عوض شده است!

درباره نوشته دوم رفیق بهمن شفیق

به کمیته مرکزی و رفیق بهمن

بهمن نوشته دومش، درپاسخ به انتقادات من و نادر به تزه‌های اولش، را در اختیار رفقا قرار داده است. به اعتقاد من بحث‌های بهمن در ارتباط با تزه‌های انتقادات من و همچنین نادر به نوشته قبلی او را بیشتر می‌چسباند. کل تبیین او از انترناسیونال اول، دوم و سوم، رابطه حزب و انترناسیونال با طبقه، رابطه حزب با جامعه و همچنین چرخ تاریخی که فشار گرداندنش را بر گردن احساس میکند بلحاظ فاکتورال نادقیق و بلحاظ نظری بشدت سطحی است. اما این بحث اصلی نوشته بهمن نیست. بهمن در حالی که دارد بحث‌های مربوط به نوشته قبلی‌اش را میشکافد و میکوشد که به انتقادات جواب دهد مسائل جدیدی را وارد بحث میکند. مهمتر اینکه این نکات در حاشیه وارد بحث میشوند. بعضی از اینها جنبه اخلاقی و فضا سازی دارند. اما اصل مطلب از بحث انترناسیونالش مهمتر است.

اولین نکته به شیوه بحث من برمیگردد و دومی به اختلافش با "درک کنونی رهبری حزب از کمونیسم کارگری". نکته اول را میشد فراموش کرد اما متاسفانه بخشی از فضائی است که بهمن می‌سازد تا در آن زمینه را برای طرح سرسری و از بغل اختلافش با "درک کنونی رهبری حزب از کمونیسم کارگری" را تسهیل کند. برای من این شیوه مشارکت در بحث اصلا تازگی ندارد و بارها با آن کلنجار رفته‌ام. آنچه که تازگی دارد استفاده از آن توسط بهمن آنهم در این متن است. اول به نکته واقعا حاشیه‌ای اشاره میکنم.

انتقاد اول بهمن به شیوه برخورد من برمیگردد. بهمن با توسل به اسپینوزا میگوید که من برخورد متکبرانه‌ای به او کرده‌ام. من متاسفانه چند سالی از آخرین مطلبی که اسپینوزا خواندم میگذرد و آمادگی ذهنی برای رد نقل قول وی را ندارم اما آنچه که خود بهمن میگوید نامربوط است. بهمن میگوید:

"لازم میدانم مرور کوتاهی به سیر استدلال رفیق (منظور من هستم) داشته باشم:

- بهمن میخواهد با جمعی از رفقای آلمانی اش انترناسیونال درست کند.
- این جمع اما هیچ اثر وجودی ای در جامعه آلمان ندارد، اما احتمالا به نظرات ما نزدیک است.
- پس بهمن به اتحاد عمل با چپ حاشیه ای رو آورده است."

بعد میپرسد

رفیق کوروش چرا فکر نکرد این جمع ممکن است فعالین اتحادیه ای باشند یا فراکسیونی در حزب دمکراتیک سوسیالیست یا هر چیز دیگری.

پاسخ خیلی ساده است. کورش نمیبایست چنین فکر کند. به این دلیل ساده که خود بهمن آنها را چنین معرفی نمیکند. بهمن نمیگوید که با گروه کمونیستی فلان یا فلان جناح حزب دمکراتیک سوسیالیست آلمان یا حتی فلان جناح اتحادیه کارگری در آلمان میخواهد این تزه‌ها را به بحث بگذارد. خود بهمن آنها را "جمعی از رفقای کمونیست" نام میدهد. کورش چرا باید آنها را چیز دیگری بخواند. اگر فرضا من میگفتم بهمن میخواهد یا

جناحی از حزب دمکراتیک سوسیالیست یا فلان فرکسیون اتحادیه انترناسیونال را درست کند بهمن حق نداشت بمن اعتراض کند چرا چیزی که او نگفته است را به او نسبت داده‌ام. کورش رفقای بهمن را بهمان نامی خوانده که بهمن به آنها داده.

در همین راستا بهمن گفته من در مورد حزب کمونیست کارگری ایران را چنین مورد بحث قرار می‌دهد:

یک نکته در حاشیه: رفیق کوروش در لابلای استدلال‌اتش، آنجا که از ما به عنوان یک نمونه موفق تحقق تمایز اجتماعی مورد بحث حرف می‌زند، به این اشاره می‌کند که با این که حزبی به دور از جامعه ای که عرصه اصلی فعالیت آنست هستیم ولی به بزرگترین نیروی چپ تبدیل شده ایم. برایم جالب است که آنچه زمانی به عنوان نقطه ضعف اصلی ما قلمداد میشد، امروز به فضیلت تبدیل میشود. به این جمله از برنامه توجه کنید و آن را با این اظهار نظر رفیق کوروش مقایسه کنید: "این احزاب که باید قبل از هر چیز در برگیرنده آگاهترین و فعالترین رهبران مبارزات کارگری باشند، باید در کشورهای مختلف شکل بگیرند." آیا رفیق کوروش حاضر است رو به بیرون هم بگوید که حزب در ایران حضور ندارد؟ اگر در عرصه اصلی فعالیت حضور نداریم، پس روشن است که حزب ما رهبران مبارزات کارگری را هم در بر نمی‌گیرد. اول یک سوزن به خودمان بزنی بعد یک جوالدوز به دیگران.

اگر از کلیشه حزب "رهبران مبارزات کارگری" بگذریم بهمن بحث را خلط می‌کند. من دارم برای برجسته کردن کاراکتر رفقای آلمانی بهمن و از آنجا تصویر او از انترناسیونال می‌گویم که حتی ما که در خارج کشور ایجاد شدیم و فعلا اساس کارمان در اینجا است چرا توانسته‌ایم به بزرگترین و مطرح ترین تشکیلات اپوزیسیون ایران، صرف نظر از مجاهدین، تبدیل شویم، چرا ما علیرغم تبلیغات عظیم کل اپوزیسیون و رژیم علیه ما بعنوان کمونیست‌های آن کشور مطرح هستیم، چرا نیرو می‌گیریم، چرا محبوب میشویم، چرا میتوانیم حتی با همین ضعف کنونی در اولین گشایش جدی فضای ایران بسرعت به یک نیروی مهمی در جامعه و در میان طبقه تبدیل شویم. این را بهمن فضیلت کردن ضعف کار ما در داخل اعلام می‌کند! بهمن بسادگی در بحث جاخالی می‌دهد. فضائی می‌سازد که در آن احکام بنیادی تر بعدیش طرح کند.

اما نکته حاشیه‌ای که کل صورت مساله را عوض می‌کند از اینجا شروع میشود:

"رفیق در صدد است اثبات این است که درک من با درک حزب از کمونیسم کارگری متفاوت است. این لازم به اثبات نیست. خود من تاکنون بارها اعلام کرده‌ام که من با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم. این که این درک معادل کمونیسم کارگری قلمداد شود خود موضوع دیگری است" (تاکید از من است)

این جمله کوتاه حاوی چندین حکم مهم، از نظر من پایه‌ای تر از بحث انترناسیونال، است. که من نوشته‌ام "باعتماد من تزهائی که بهمن مطرح می‌کند بهیچ عنوان حرکت کمونیسم کارگری، آنطور که من می‌فهمم، را نمایندگی نمی‌کند." من در اینجا از کل تبیین متفاوت بهمن از کمونیسم کارگری حرف نزده‌ام، چون از وجود چنین تبیینی خبر نداشتم. بطور مشخص راجع به تزه‌ا اظهار نظر کرده‌ام. بهمن به استقبال این بحث می‌رود حرف من را به اعلام تمایز درک او با "درک حزب" از کمونیسم کارگری از جانب من تغییر می‌دهد و بعد البته طلب کار میشود که "این لازم به اثبات نیست." بهمن بعکس آنچه که می‌گوید هیچگاه از درک متفاوت خود از کمونیسم کارگری حرفی به میان نیاورده است. اینجا از

دریچه بحث دیگری، آنهم زیر بار فشار، آنرا وارد بحث میکند. در دنبال بحث میگوید با "درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم." این دیگر اتهام تجدید نظر رهبری حزب در مبانی پایه‌ای شکل‌گیری حزب است. اوج بی‌مسئولیتی است چنین اتهامی را اینطور لاقیدانه به اطراف پرت کرد. بهمن در جاهای دیگری از نوشته‌اش این را الیته تکرار میکند. مینویسد:

"سازمانیابی جهانی کارگران شکل طبیعی سازمان یابی یک طبقه جهانی است. امروز در حزب ما حرف زدن در این موارد چندان مد نیست، در زمان تدوین برنامه اما این جزو بدیهیات به شمار میرفت."

"مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر مبارزه برای لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی است و لاغیر. اینها را خود حزب ما زمانی نه چندان دور به عنوان مبانی هویتی خود تعریف میکرد. آیا واقعا رفیق نادر اینها را فراموش کرده است؟"

بهمن دارد در بطن یک بحث، بحث دیگر راجع به نکات پایه‌ای تری را وارد بحث میکند. یک عضو کمیته مرکزی بحثی به اهمیت انترناسیونال، از نظر خودش، را مطرح میکند بعد در یک رفت و برگشت بحث ناگهان طرف‌های بحث و کل رهبری حزب را از بغل و بدون استدلال به تجدید نظر در مبانی هویتی حزب، از مد انداختن بدیهیات برنامه حزب و زیر پا گذاشتن مبارزه کارگری برای الغای مالکیت خصوصی و کار مزدی متهم و محکوم میشوند. باید فرض کرد بهمن در جدل جدی است و مشغول پرت کردن ظرفشویی بطرف مخالفین خود نیست و یا با استقرا به این موضع نرسیده است. باید بحثش را در همان قالبی که طرح شده اند جدی گرفت. اگر این درست باشد آنوقت صورت مساله عوض شده است. شخصا تا روشن نشدن این مساله ادامه بحث درباره انترناسیونال را نامربوط و وقت تلف کردن میدانم. فکر میکنم کمیته مرکزی قبل از شنیدن این بحث‌ها از بهمن نباید نظرات بهمن پیرامون انترناسیونال را در دستور قرار دهد.

کوروش مدرسی

۲۹ مارس ۹۹

## یک گام به پیش، چند گام به پس! در باره برخی مسائل گرهی جنبش ما

یادداشت:

اول- نوشتن این مطلب را از حدود یک ماه قبل آغاز کردم. آن زمان هنوز نه بحثی که اخیرا بر سر ایجاد یک انترناسیونال درگرفت و نه مصاحبه های رفیق نادر با دیدار منتشر شده بودند. اگر الآن شروع به نوشتن این مطلب میکردم، قطعاً جاهاییش را طور دیگر مینوشتم و تحولات اخیر را نیز واردش میکردم. اما انجام این کار بیش از این انتشار مطلب را به تعویق می اندازد. در یک نکته با رفیق نادر اشتراک نظر کامل دارم. این بحثی است اساسی و کسی که این بحث را دارد، باید همین بحث را هم بکند و نه بحثهای دیگری که علیرغم اهمیتشان در گرو روشن شدن این نکات کلیدی تر هستند. انتقاد رفیق نادر در نوشته "ایست .." را با این حال تنها مشروط وارد میدانم. من قصد پنهان کردن این بحث و یا مطرح کردن آن از کانالهای دیگر را نداشتم. رفیق نادر درست میگوید، کسی که وارد این مباحث میشود وارد مهم ترین بحث سیاسی زندگی اش شده است. اهمیت بحث برای من هم روشن بود. به دلیل همین اهمیت بحث بود که بارها و بارها ارسال مطلب را به تاخیر انداختم و هر بار اصلاحی را لازم میدیدم.

دوم - رفیق نادر به این معترض است که من گفته ام با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم و معتقدم این درک با درک سابق اختلاف دارد و خواستار اثبات آن است. تمام نوشته حاضر برای نشان دادن همین نکته است. رسیدن به این واقعیت برایم پیرویه ای ساده نبود. مدتهای طولانی از پذیرش آن سر باز میزدم. هر چه باشد با کسی باید روبرو میشدم که سالها در دفاع از او و نظراتش مبارزه کرده ام. در مقاطعی تداوم جنبشی را که به آن تعلق داشتم در گرو فعالیت همین رهبری میدانستم و حالا برایم دشوار بود که قبول کنم همین رهبری امروز حرفهایی متفاوت میزند. مدت زیادی امیدوار بودم که رهبری حزب مجدداً به ایفای نقش تاریخی خود باز گردد. به خود میگفتم شاید این اپیزودی گذرا در فعالیت این رهبری است. هر چه جلوتر آمدیم اما، جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری بیش از پیش به واقعیتی غیر قابل انکار و غیر قابل برگشت تبدیل میشود. این نه اصلاح و بهبود کارها، بلکه ایستادن در مقابل این رهبری بود که میتوانست هویت کمونیستی حزب را حفظ کند. رسیدن به این نتیجه برایم هم دشوار بود و هم وضعیت خوشایندی نیست. اما "یا باید به این میدان پا میگذاشتم و یا خود را در مقابل تاریخ و طبقه کارگر بی وظیفه میکردم." این به درازا کشید، به ویژه این که در پرتو مباحث کنونی حزب و خط و مشی کنونی رهبری حزب بسیاری از اقدامات حزب در سالهای گذشته نیز امروز برایم از جایگاه دیگری برخوردارند. امری که در زمان خود اینطور طرح نبود. دادن انسجامی به این مباحث نیز به اندازه کافی از من وقت گرفت. نمیدانم این نوشته تا چه حد میتواند صمیمی بماند، اما امیدوارم صراحتی که رفیق نادر انتظار آن را دارد در نوشته هم به اندازه کافی باشد.

سوم - آنچه من در مورد لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی گفته ام بر اساس حدسیات و فرضیات نبود. من همان چیزی را و در همان حدی نقد کردم که رفیق نادر سیاه روی سفید بر کاغذ نوشت. و چیزی که رفیق نوشته بود این تصویر بود که گویا مبارزه ضد راسیستی و مبارزه برای رهایی زن مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر است. من هم در مقابل تاکید کردم که علیرغم هر اهمیتی که این مبارزات برای طبقه کارگر میتوانند داشته باشند، علیرغم این که پیشرفت جنبش کارگری در مقاطعی به شرکت در این مبارزات و رهبری آنها گره میخورد نمیتوان آنها را مبارزه قائم به ذات کارگری دانست. این مبارزه برای لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی است که مبارزه قائم به ذات کارگری است. رفیق نادر برآشفته میشود از این که من پرسیده ام آیا او اینها را فراموش کرده است. شاید موقعی که آن سطور را مینوشت، به این جنبه های بحث فکر نکرده بود، بهتر است اما به

جای برآشته شدن بیشتر فکر کند و بعد بنویسد. آن چه رفیق نوشته بود همان بود که من آنجا نقد کردم و الآن هم مورد تاکید قرار میدهم.

چهارم - رفیق نادر از این که من اختلافات پایه ای با درک کنونی حزب دارم شوکه به نظر میرسد. واقعیت این است که از وجود چنین اختلافی شوکه نشده است، از این که آن را رسماً اعلام کرده ام متعجب شده است. اگر نه هم به خود رفیق و هم به رفقای دیگری گفته ام که درک من از کمونیسم و مبارزه کمونیستی با درک آنها متفاوت است. استناد رفیق کوروش در نوشته اولش به تفاوت فرمت فکری من با کمونیسم کارگری نیز بر اساس همین داده ها بود. رفیق نادر اگر به خود زحمت میداد و یک بار دیگر همان اسنادی را که من در مقطع پلنوم نوشته بودم میخواند، دیگر شوکه نمیشد. واقعا رفیق نادر فکر میکند برای چه بیش از یک سال است به عنوان سخنران در جلسات بیرونی ظاهر نشده ام و یا پیشنهاد گرداندن رادیوی حزب را برای چه نپذیرفتم؟ به خاطر اختلافات جزئی؟ من حتی همین مدت کوتاه قبل در مورد این که آیا اسم به عنوان مدیر مسئول انترناسیونال اعلام شود یا نه به دبیر اجرایی حزب گفتم که با درک کنونی حزب اختلاف دارم و صلاح میدانم در چنین شرایطی اسم من به عنوان مدیر مسئول در انترناسیونال بیاید. واقعا رفیق نادر همه اینها را ندید و یا نشنید؟ یا فکر میکرد بازی میکنم؟ بهتر است از من نخواهد ترمز خود را چک کنم، خود چشمهایش را باز کند.

پنجم - انتشار مباحثه رفیق نادر با دیدار و طرح بحث قدرت سیاسی از جانب رفیق در این مصاحبه برای من تاییدی بود بر صحت ارزیابی ای که در نوشته حاضر از بحث قدرت سیاسی ارائه داده ام. رفیق با طرح این که "اگر این سه میلیون نفر جمع شوند و کاری بکنند که حکومت به دست یک حزب سوسیالیستی مثل ما بیفتد، قوانین ما و نظامی که از فرمایش برقرار میکنیم باعث میشود که طبقه کارگر بیاید و از حکومتش دفاع بکند." نشان داد که مکانیزم کسب قدرت سیاسی را مکانیسمی مستقل از جنبش کارگری میبیند. این بلانکیسم محض است، استراتژی انقلاب کارگری نیست، استراتژی تسخیر قدرت یک حزب است. حزب در این بحث در خدمت انقلاب کارگری و ابزاری برای آن نیست، این کارگرانند که باید از حکومت حزب دفاع کنند. این نه در امتداد مارکسیسم و انترناسیونالیسم، بلکه چرخشی آشکار در آن است. هر کس آزاد است به هر سمتی که خواست بچرخد، جلو برود، بشکند یا بیژمرد، با مارکسیسم و جنبش کارگری این بازی مجاز نیست. رفیق نادر قطعاً با این نظرات و پراتیک کسانی را هم جذب خواهد کرد، اما با این واقعیت هم باید کنار بیاید که جنبشی را از دست خواهد داد.

ششم - تبیین رفیق نادر از جایگاه این مباحثات این است که اینها پس زندهای سوسیالیستی و انقلابی و کارگری هستند، در شرایطی که حزب وارد قسمتهای گود استخر سیاست میشود. از نظر من حزب همیشه در قسمت گود استخر بود. بعد از فروپاشی دیوار برلین اتفاقاً در جای گودتری هم ایستاده بود. خود این موضوع که از نظر رفیق نادر مفاهیمی مثل سوسیالیسم، انقلاب و کارگر در حزب ما امروز میتوانند دستاویزی برای پس زدن باشند البته بسیار گویا است. در تاریخ این حزب هیچگاه این مفاهیم نمیتوانستند دستمایه پس زدن افراد باشند، برعکس با تاکید بر اینها بود که این حزب جلو میرفت. چهارچوبهای فکری و ایدئولوژیک حزب ما در حال تغییر است و در این چهارچوبهای تغییر یافته است که به ذهن رفیق نادری که خود همواره با به دست گرفتن همین مفاهیم راه را برای پیشروی کمونیسم کارگری باز میکرد، امروز خطور میکند که عده دیگری با همین مفاهیم مشغول پس زدن هستند. از نظر من هم واقعا عده ای مشغول پس زدن هستند. اما این پس زدن نه در تاکید بر سوسیالیسم و انقلاب و کارگر، بل در بحث کمونیسم اجتماعی و حزب و جامعه است. در شکل پیشروی به نظر میرسد، در واقع اما عقبگردی است از مبانی هویتی کمونیسم کارگری. آن چه به ظاهر پیشروی به نظر میرسد، فرار به جلو است، گریز از وظایف بر زمین مانده است، پس زدن است. یک پس زدن تاریخی. اگر مباحث سوسیالیستی، انقلابی و کارگری ای هم در این میان مقاومت میکنند، این نشان دهنده قدرت سنت کمونیستی در این حزب است که از پا در نیفتاده. این از جمله محصل کار خود رفیق نادر است که زمانی مدافع اشغال حزب توسط کارگران بود و امروز به کارگران فراخوان دفاع از حکومت حزب در فردا را میدهد.

حزبی که قرار است حول شخصیت‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی در خارج کشور ساخته شود. هفتم - رفیق نادر برآشفته است از این که من در رهبری حزب تجدید نظری در میانی کمونیسم کارگری و مارکسیسم دیده ام. از من می‌خواهد بحثم را بنویسم و به من گوشزد میکند این مهم ترین مباحثه سیاسی زندگی من است. من در همان جوابیه ای که به رفقا کوروش و نادر دادم اعلام کردم که در حال نوشتن بحثم هستم. این خود رفیق نادر است که یک سال است بحثی را به حزب تحمیل کرده است و نتایج پراتیکی را از آن گرفته است، بدون آن که آن را بنویسد. می‌گوید بحث حزب و جامعه در امتداد مارکسیسم و کمونیسم کارگری است. (در امتداد؟ یعنی چه؟ این حرفها چیست؟) این اوست که باید آن را ثابت کند. یا شاید این هم جزو مکانیسمهای اجتماعی است که بحث نظری ای را از طریق نوار و ویدئو پخش کنند تا گزک دست کسی ندهند. رفیقی که در نوشتن کم نمی آورد و مجموعه آثار هشت جلدی اش در حال تدوین است، چگونه است که بحثی با این اهمیت را تاکنون مکتوب نکرده است. خودش هم میداند که این مهم ترین مباحثه سیاسی زندگی اش است. هشتم - در ابتدا کلمه نبود. تحولی که در حزب صورت گرفته است محصول به هم خوردن توازن قوایی در بیرون حزب و محصول شکست‌هایی است که خود حزب متحمل شده است. قرار بود حزب به یک حزب کارگری تبدیل شود. این نشد. یا باید دلایل آن روشن میشد، یا راهی پیدا میشد که این شکستها را لاپوشانی کند و شکست را پیروزی جلوه دهد. رفیق نادر راه دوم را انتخاب کرد. تحول نظری در حزب نه آغاز گر این روند، بلکه محصول آن است. با این حال خود نیز در شکل دادن به این روند نقش ایفا کرد. روشن کردن این مدعا مضمون نوشته حاضر را تشکیل میدهد.

اول آوریل ۹۹

مقدمه:

بیش از سه ماه از پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب می‌گذرد. در آن جلسه برای اولین بار از طرف رفیق نادر بحث جامع وی در مورد استراتژی حزب تحت عنوان کمونیسم کارگری و جامعه ارائه شد. قبل از پلنوم من نوشته‌هایی را در ارزیابی انتقادی از وضعیت حزب در اختیار ک. م گذاشته بودم که در پیش از پلنوم و در جریان پلنوم مورد برخورد انتقادی کتبی و شفاهی تعدادی از رفقا قرار گرفت. اهمیت هر یک از این برخوردها به جای خود، ارائه بحث از طرف ر. نادر که در آن به نکات پایه ای تری پرداخته بود که طبعاً در نوشته‌های قبلی من جایی نداشتند، مرا به این نتیجه رساند که هر گونه برخورد دیگری مقدماتاً مستلزم پاسخگویی به این نکات پایه ای تر بحث ر. نادر است. توافق احتمالی با این نکات پایه ای تر نوشته‌های قبلی مرا بی موضوع میکرد. به همین دلیل نیز لازم دانستم در پایان پلنوم اعلام کنم که خود را ملزم میدانم روی مباحث ر. نادر فکر کنم و خواستار بایگانی کردن نوشته‌های قبلی شدم.

تحولات سه ماهه اخیر در بیرون حزب و موضعگیری‌های حزب در قبال این تحولات و تفکر و دقت بیشتر در بحث‌های ر. نادر نه تنها باعث کاهش اختلاف نظر قبلی من با پراتیک و نظرات حاکم برحزب، که تقریباً تماماً توسط ر. نادر ارائه شده و میشوند و به همین دلیل نیز از این پس تحت عنوان نظرات ر. نادر به آنها اشاره خواهم کرد، نشد، بلکه به تعمیق بیشتر اختلاف نظر از قبل موجود انجامید. رفقای که نوشته‌های قبلی مرا دیده باشند، میدانند که این اختلاف نظرات در زمینه‌های مختلفی، از تاکتیک‌های روزمره مبارزه سیاسی تا ارزیابی از تحولات سیاسی در ایران و جهان و مفادی از برنامه حزب را در بر میگرفت. در آن نوشته‌ها اما من نه فرصت پرداختن به تمام این نکات مورد اشاره را داشتم و نه خود آن نوشته‌ها از انسجام لازم برای ارائه کل این مباحث برخوردار بودند. مهم تر از اینها من در آن نوشته‌ها به ارائه پاسخ اثباتی در قبال وضع موجود نپرداخته بودم. نوشته حاضر به قصد انجام چنین کاری تنظیم میشود.

هدف من از این نوشته روشن کردن نکات متفاوت اختلاف نظرات و ارائه راه حل‌های مورد نظر خودم برای



حزب و کمونیسم کارگری علی العموم است. اهمیت مباحث مرا و میدارد که از ایجاز در بحث خودداری کرده و تا آنجا که لازم باشد به روشن کردن زوایای مختلف نظرات مطرح شده بپردازم.

در پایان این مقدمه اشاره به یک نکته را ضروری میدانم. نقطه عزیمت من در نوشتن این مباحث را تحولات حزب در دو سه سال اخیر تشکیل میدهند. اما نقطه عزیمت در برخورد به خود این تحولات از نظر من در خود این تحولات نیست. بیش از هر چیز این وضعیت کمونیسم در پایان قرن بیستم است که خود محرک من در یک ارزیابی انتقادی از حزب ما هم هست. سوالی که در تمام این مباحث پیش روی من قرار داشته است مقدمات نه وضعیت حال و آینده حزب فی نفسه، بل آینده جنبش کمونیسم کارگری در قرن آینده و در همین رابطه هم طبعاً ارزیابی از حزب ما بوده و هست.

#### کمونیسم و جامعه

بحث خود را از سخنرانی ر. نادر در پلنوم نهم تحت عنوان کمونیسم و جامعه شروع میکنم. این آخرین تحول فکری رفیق در رابطه با مبارزه کمونیستی است که حزب ما را نیز به آن فرامیخواند. جایگاه این بحث در تاریخ حزب از زوایای مختلفی مورد ارزیابی قرار گرفت. از انقلاب دیگری در حزب تا تحولی مهم تر از بحث کمونیسم کارگری، ارزیابی ها در این امر مشترک بودند که این بحث به تحولی کیفی در چگونگی فعالیت حزب خواهد انجامید. ر. نادر بحث خود را در قالب نقد از یک چپ حاشیه ای بسط داد که به مکانیسمهای اجتماعی کسب قدرت سیاسی بی توجه است، فعالیت و مبارزه سیاسی برایش یک روش زندگی است و نه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی، به حاشیه رانده شده است و همان در حاشیه بودن را به فضیلتی برای خود تبدیل کرده است. کمونیسم کارگری در مقابل باید در متن مکانیسمهای موجود اجتماعی در مبارزه برای قدرت سیاسی تعریف شود. به دست گرفتن همین مکانیسمهای اجتماعی است که مبارزه برای کسب قدرت سیاسی را امکان پذیر میکند. جوهر این بحث تعریفی متفاوت از رابطه کمونیسم و جامعه است. اگر بحث کمونیسم کارگری رابطه کمونیسم و طبقه را بیان میکرد، این بحث به رابطه کمونیسم و جامعه پاسخ میدهد. (متأسفانه متن کتبی بحث هنوز منتشر نشده است و من در نقل مباحث ر. نادر باید به حافظه و یادداشتهای خودم تکیه کنم.)

مقدمتاً بگویم که چنین چپی در حزب ما یا وجود ندارد و یا اگر هم هست تاثیرش بر فعالیت و روشهای مبارزه حزب آن چنان ناچیز بوده که به حساب نمی آید. حزب ما تا مقطع پلنوم و به طور مشخص از حدود پنج سال قبل به طور مداوم به این مسئله توجه داشته که با فلاخن و تیر و کمان در آخر قرن بیستم و در عصر رسانه ها و ارتباطات الکترونیکی نمیتوان به طور موثر به مبارزه سیاسی دست زد. مجموعه فعالیتهاى علنی کادرهای حزب در پنج سال گذشته، میزگردها، سمینارها، مناظره های تلویزیونی و رادیویی، دیدارها با رهبران و مقامات اتحادیه های کارگری، استفاده از تریبونهای روزنامه های کثیر الانتشار و بالاخره دست زدن به تاسیس شبکه های رادیویی و انتشار نشریات مختلف همه و همه جوانب مختلف این فعالیت را نشان میدادند. کمپین نفت نقطه اوج این فعالیتها بود که به طور وسیعی استفاده کادرهای حزبی را از این مکانیسمها به نمایش عمومی گذاشت و توجه دوست و دشمن را به خود جلب کرد. تنها بخشی از حزب که اتفاقاً به طور مستقیم کمتر درگیر در این مکانیسمها بود، دفتر سیاسی حزب و از جمله خود ر. نادر بود. به ویژه خود ر. نادر در استفاده از تریبونهای غیر حزبی به شدت صرفه جویی میکرد و بحثهای خود را اساساً از طریق مجاری حزبی و یا وابسته به حزب مطرح میکرد. هیچ کس هم در حزب به صرافت این نمی افتاد که رفیق را به عدم توجه به مکانیسمهای اجتماعی قدرت سیاسی متهم کند. این امر دلایل تاریخی معینی داشت که وجود این وضعیت را قابل توضیح میکرد. حزبی که به طور مداوم در معرض پیگرد و تعقیب تروریستی قرار داشت و تعدادی از رهبرانش را هم در اثر همین وضعیت از دست داده بود، نمیتوانست بیگدار به آب بزند. در مقابل این محدودیت واقعی برای اعضای دفتر سیاسی فعالیت علنی وسیعتر کادرهای مرکزی حزب قرار میگرفت که باید پاسخگوی نیازهای مبارزه سیاسی

آن چه برای بحث مهم است این است که حزب ما حزب چپ حاشیه نشین و انزوا طلب و اصول گرایی نبود که به مکانیسمهای اجتماعی مبارزه سیاسی بی توجه باشد و تصرف قدرت سیاسی را از طریق "سنگ پرانی و منجنیق اندازی" ممکن بدانند. اگر هم کمبود و نارسایی در فعالیتهای علنی حزب وجود داشت نه ناشی از تعلق خاطر حزب به یک چنین چپی، بل ناشی از ناآشنایی مجموعه ای از فعالین سیاسی تبعیدی از یک کشور جهان سومی دیکتاتورزده به روشهای عملی و موثر استفاده از تریبونهای عمومی موجود در جامعه بود. امری که هنوز هم برطرف نشده و هنوز هم باید رویش کار کرد. مشکل یک مشکل فنی و پراتیکی بود، نه یک برداشت نظری نادرست. به همین اعتبار نیز راه حل‌های مشکل باید در عرصه پراتیکی جستجو میشد. کاری که تا قبل از پلنوم هم به طور مداوم و تدریجی صورت می‌گرفت. بحث ر. نادر اما چهارچوب متفاوتی را طرح کرد. چهارچوبی که در مقابل خود یک نوع چپ دیگر را قرار میداد و به آن برخورد می‌کرد. اگر چنین چپی در حزب ما نمایندگی نمیشد، پس این بحث چه هدفی را تعقیب می‌کرد؟ این سوالی کلیدی است که به آن خواهیم پرداخت.

برای پاسخ به این سوال نخست لازم است به زمینه‌ها و شرایط طرح بحث پرداخت. این بحث در چه مقطعی و در ادامه کدام بحث و با توجه به کدام شرایط بیرونی ارائه شد؟ بحث کمونیسم و جامعه نه ماه بعد از کنگره دوم حزب مطرح شد. بحث اصلی کنگره دوم حزب تحت عنوان حزب و قدرت سیاسی از جانب ر، نادر ارائه شد. بر خلاف تصور، دوران نه ماهه بعد از کنگره شاهد گسترش فعالیت و جنب و جوش فعالین و کادرهای حزب نبود. برعکس، بعد از کنگره حالتی عمومی از انتظار در حزب به وجود آمد. به ویژه فعالیتهای رهبری حزب بعد از کنگره دچار یک رخوت آشکار شد. این رخوت تا آنجا پیش رفت که حتی صدور بیانیه‌ها و پیامهای مصوب کنگره چند ماهی بعد از آن به درازا کشید.

بحث حزب و قدرت سیاسی (که متأسفانه تا به امروز متن کتبی این بحث هم منتشر نشده است) در کنگره در نقد این نظر طرح شد که حزب کمونیستی مجاز نیست به سمت قدرت سیاسی برود و در مقابل از این تز دفاع می‌کرد که کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیستی نه تنها مجاز بلکه وظیفه آن است. از پرداختن به جزئیات بحث صرف‌نظر می‌کنم. توجه به یک نکته اما اساسی است. گرایشی که این بحث در تقابل با آن مطرح شد، دیگر محدود به یک چپ حاشیه ای و فرقه ای و منزوی نبود. این بحثی است که کل جهان بورژوازی هر لحظه و هر روز آن را تکرار می‌کنند. در حالیکه هر حزب ناسیونالیستی، مذهبی، لیبرال، محافظه کار، فاشیست و یا راسیستی میتواند و مجاز است ادعای قدرت سیاسی بکند و بسته به توان و نیروی بسیجش واقعا هم در قدرت سیاسی شریک شود و یا حتی آن را در انحصار خود بگیرد، برای یک حزب کمونیستی این یک تابو به شمار می‌رود. ادعای قدرت سیاسی از جانب هر حزبی از یک مشروعیت از پیشی برخوردار است. اگر اختلاف نظری هم بین احزاب بورژوازی باشد نه بر سر اصل این مشروعیت چنین احزابی، بلکه بر سر این است که آیا کسب قدرت سیاسی از جانب این احزاب به نفع و به صلاح "جامعه" هست یا نه. شک نیست که جامعه هم یعنی طبقه سرمایه دار. در مقابل ادعای قدرت سیاسی از جانب یک حزب کمونیستی از پیش به عنوان غیر مشروع، به عنوان اقدامی بر خلاف مصالح عمومی جامعه و سیر حرکت تاریخ، به عنوان پدیده ای غیر طبیعی و غیر اخلاقی محکوم میشود. حزب کمونیستی قبل از هر چیز باید برای کسب چنین مشروعیتی بجنگد. به این اعتبار طرح بحث حزب و قدرت سیاسی یک بحث بجا و به موقع و پاسخگوی یک انتقاد واقعی ضد کمونیستی در جامعه بود. مستقل از این که این کسب قدرت سیاسی از چه طریقی و تحت چه شرایطی واقع میشود، بحث اساسا بر سر مشروعیت نفس چنین ادعایی بود.

اما این فقط نیمی از بحث بود. بر این اساس هنوز هیچ چیز در استراتژی حزب کمونیستی تعیین نشده است. فقط این روشن است که حزب کمونیستی باید به سمت قدرت سیاسی گام بردارد. اصل مسئله که در تعیین مشروعیت این ادعا نقشی بازی نمیکند اما در تعیین استراتژی حزب کمونیستی در مسیر کسب قدرت سیاسی اهمیت تعیین کننده دارد این است که این امر چگونه و با کدام ابزارها و در متن کدام تحولات اجتماعی صورت

میگیرد. در این میان مهم تر از همه این است که کسب قدرت سیاسی از جانب حزب کمونیستی در چه رابطه ای با جنبش کارگری قرار دارد. اینها سوالاتی بود که بلاواسطه در رابطه با بحث حزب و قدرت سیاسی به ذهن میرسید. سوالاتی که بدون پاسخگویی به آنها هنوز هیچ نتیجه پراتیکی از بحث حزب و قدرت سیاسی نمیشد گرفت. دقیقاً پاسخگویی به همین سوالات است که روشن میکند یک حزب سیاسی از موقعیت کنونی اش با دست زدن به چه اقداماتی در موقعیتی متفاوت برای کسب قدرت سیاسی قرار خواهد گرفت.

کنگره به این بحث نپرداخت. تنها یک اشاره جنبی از طرف ر. نادر به مسئله شوراهای کارگری شد. اشاره ای کوتاه، در اصل درست، اما در واقع راهگشای بحث بعدی رفیق در مورد کمونیسم و جامعه. رفیق نادر بحث حزب و قدرت سیاسی را مستقل از بحث شوراهای کارگری طرح کرد و اشاره رفیق به این بود که آیا ضرورتاً شوراهای کارگری قبل از کسب قدرت سیاسی باید شکل بگیرند؟ جواب رفیق به این سوال منفی بود. شوراهای کارگری میتوانند بعد از کسب قدرت نیز شکل بگیرند. پاسخ درست است. به نظر من هم شوراهای کارگری میتوانند بعد از کسب قدرت سیاسی شکل بگیرند. اما سوال این نیست. سوالی که باید طرح میشد چیز دیگری بود. مسئله شوراهای کارگری شکل شناخته شده ابراز قدرت کارگری در دولت کارگری است. اما این که آیا شوراها قبل و یا بعد از انقلاب تشکیل میشوند، آیا مثل روسیه شوراهای کارخانجات و سربازان خواهند بود و یا مثل کمون از دل انتخابات در خواهند آمد و یا هر شکل دیگری به خود خواهند گرفت، مسئله ای نیست که از امروز بتوان به آن پرداخت و پاسخ داد. این رشد جنبش واقعی کارگری است که پاسخهای مناسب خود را خواهد یافت. اما بحث شوراها و تشکیل یا عدم تشکیل آنها بحث را روی یک شکل ابراز وجود جنبش کارگری فوکوس و در نتیجه اصل قضیه را از نظر دور میکرد. سوال اساسی تری که باید بدان پرداخته میشد این است که چه تفاوتی بین کسب قدرت سیاسی از جانب یک حزب کمونیستی و کسب قدرت سیاسی از جانب یک حزب بورژوازی وجود دارد؟ اگر کسب قدرت سیاسی از جانب احزاب بورژوازی به معنای تصرف قدرت سیاسی موجود و تسلط بر ماشین دولتی حاضر و آماده بورژوازی است، برای یک حزب کمونیستی که به عنوان بخش متشکل جنبش کارگری دست به اقدام سیاسی میزند کسب قدرت سیاسی یعنی دست زدن به یک انقلاب کارگری. انقلابی که ماشین دولتی بورژوازی را درهم میشکند و به جای آن ماشین دولتی کارگری را مینشانند. نفس تعلق خاطر یک حزب به کمونیسم به هیچ وجه در بر گیرنده خصلت انقلابی کسب قدرت سیاسی، یعنی در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و نشان دادن یک دستگاه دولتی جدید به جای آن نیست. دولت کارگری قبل از هر چیز یعنی طبقه کارگری که در دولت تشکل سیاسی خود را یافته است و اداره امور جامعه را به دست خود گرفته است. استراتژی کسب قدرت سیاسی از جانب یک حزب کمونیستی چگونه میتواند تامین کننده این وضع باشد. طرح این سوال قطعاً به طرح افق کاملاً متفاوتی از فعالیت سیاسی در مقابل یک حزب کمونیستی می انجامد. رفیق نادر خود سه سال قبل با همین دیدگاه این بحث را طرح میکرد. با طرح چنین پیش فرضی تمام اقدامات یک حزب کمونیستی بر این مبنا مورد ارزیابی قرار میگیرند که طبقه کارگر تا چه حد به چنین آرایشی نزدیکتر شده است، کدام اقدامات میتوانند این روند را تسریع کنند و موانع پیش پای این روند کدامند. حتی بیش و پیش از همه اینها طرح بحث نمیتواند از وضعیت کنونی جنبش کارگری حرکت نکند. سوالی که رفیق نادر در رابطه با شوراهای کارگری طرح کرد، پلمیک غیر واقعی با گرایشی موهوم بود که لا اقل در حزب ما نباید جایی داشته باشد. کسی عنوان نکرده بود که شوراهای کارگری باید حتماً قبل از انقلاب تشکیل شوند. این که شوراها را میتوان در دوره های غیر انقلابی هم تشکیل داد به هیچ وجه به معنای آن نیست که انقلاب به تشکیل شوراهای کارگری گره خورده است. چنین بحثی تاکنون در هیچ ارگانی از حزب طرح نشده است و به همین دلیل هم پلمیک ر. نادر با آن یک پلمیک غیر واقعی و جایگزین بحث اصلی در رابطه با انقلاب کارگری بود.

اصل قضیه اما این بود که در بحث ر. نادر مکانیسم کسب قدرت سیاسی با همین اشاره کوتاه به شوراهای کارگری و نفی ضرورت تشکیل آنها قبل از کسب قدرت سیاسی به یک روند مستقل از جنبش کارگری تبدیل میشد. افت و خیزهای این جنبش، وضعیت کنونی اش و چشم اندازهای آینده اش و اقدامات سازمانی و سیاسی

لازم برای پیشبرد این جنبش دیگر در چهارچوب مقوله قدرت سیاسی قرار نمیگیرند. خود بحث حزب و قدرت سیاسی هم بدون توجه به موقعیت جنبش کارگری و مستقل از واقعیت آن میتواند در دستور کار حزب قرار بگیرد.

بحث قدرت سیاسی این بار نه اساساً در جواب به ضد کمونیسم خارج حزب، نه در خدمت به استراتژی سازمانی حزب برای کارگری شدن و تدارک انقلاب کارگری، بلکه برای تغییر ریل حزب به سمت خارج کشور مطرح شده بود. این آن بحث نبود که دو سال و نیم قبل از آن رفیق نادر طرح کرد و از آن چشم اندازی کاملاً متفاوت از استراتژی سازمانی حزب بیرون کشید. تاکتیکیایی هم که آن بار در دستور کار قرار می گرفت کاملاً متفاوت بود. همانجا و در همان بحث بود که رفیق فائق آمدن بر بیربطی کنونی با طبقه کارگر را وظیفه اصلی شرایط کنونی اعلام کرده بود. در همان بحث بود که رفیق اعلام کرده بود نمیتوان در دراز مدت حزب کمونیستی ماند و با جنبش کارگری ارتباط نداشت. این بار اما بحث حزب و قدرت سیاسی قرار بود بر ضعفها سرپوش بگذارد، به اعضا و کادرها بباوراند که حزب یعنی همین که هست و همین که هست هم باید حول شخصیتها شکل بگیرد، طرفدار جمع کند، مدیا را تسخیر کند و بالاخره سربزنگاه به میان معرکه بپرد و قدرت سیاسی را تسخیر کند. بحث قدرت سیاسی در همین جهت طرح شد و به همین دلیل نیز مکانیسمهای قدرت گیری را از جدا از روند واقعی جنبش کارگری طرح میکرد. خود بحث اما هنوز تامین کننده همه اینها نبود، هنوز نتایج روشن تاکتیکی و سبک کاری با خود نداشت. برای این بحث دیگری لازم بود. بحث کمونیسم و جامعه در پلنوم نهم هم در امتداد همین بحث قرار داشت.

بحث کمونیسم و جامعه نه آن طور که عنوان شد پاسخی به گرایش چپ منزوی در جامعه، بلکه ادامه بحث ر. نادر در کنگره و مکمل آن بود. تا اینجا طرح قضیه. نفس این که بحث از کجا می آید و در ادامه کدام بحث و در پاسخ به چه گرایشی است هنوز چیزی را در خود بحث روشن نمیکند. باید به خود بحث هم پرداخت.

بحث ر. نادر یک نو آوری بدیع در تئوری مارکسیستی انقلاب است. رفیق از مقدماتی حرکت میکند مبنی بر این که کمونیسم نمیتواند به سوخت و سازها و مکانیسمهای مبارزه سیاسی در جامعه بی توجه بماند و از خلال همین مکانیسمهای اجتماعی است که باید به سمت قدرت سیاسی رفت. نتیجه ای که رفیق از این بحث میگیرد، تماماً به پراتیک روز حزب در رابطه با جامعه بر میگردد. خود رفیق هم یک ویژگی این بحث را در تمایز با بحث کمونیسم کارگری در این قلمداد میکند که کمونیسم کارگری رابطه حزب و طبقه را تبیین میکرد و این بحث رابطه حزب و جامعه را مد نظر دارد. پیش فرض مقدماتی رفیق در مقابل هر سوال احتمالی که پس تکلیف طبقه چه میشود این است که مارکسیسم در خود طبقه کارگر را دارد. به عبارتی مارکسیسم بدون طبقه کارگر مارکسیسم نیست و تنها با از خود کردن طبقه کارگر در تئوری مارکسیستی است که مارکسیسم میتواند بیان منافع جنبش کارگری باشد. این بحث رفیق هم در سطح کلی درست است. مارکسیسمی که نقطه عزیمتش در نگرش به جهان طبقه کارگر نباشد مارکسیسم نیست. اما مسئله بر سر مارکسیسم که نیست. مسئله بر سر یک حزب سیاسی مشخص و پراتیک آن است. مارکسیسم تئوری است، حزب یک نهاد اجتماعی که این پرچم را در دست گرفته است. آنچه برای تئوری به عنوان پیش فرض و شاخص و معیار هویتی قرار داده میشود، الزاماً در یک حزب اجتماعی صدق نمیکند. یک حزب تنها با تحقق واقعی این پیش فرض است که از این خصوصیت برخوردار خواهد شد. حزبی که نتواند در پراتیک اجتماعی خود این اصل را متحقق کند، از طبقه کارگر دور خواهد شد. تاریخ حزبی که دچار این سرنوشت شده اند به خوبی بیانگر همین امر است. مارکسیست بودن یک حزب به هیچ وجه تضمین کافی بر در بر گرفتن منافع آتی و آتی طبقه کارگر نیست. یک حزب قبل از هر چیز یک سازمان سیاسی است و نه نظری. اگر مارکسیسم به عنوان نظریه طبقه کارگر را در خود به عنوان پیش فرض دارد، حزب سیاسی به عنوان مجموعه ای از افراد زنده و در حال سوخت و ساز دائمی با جامعه و متاثر از فعل و انفعالات درون جامعه تنها با بررسی مداوم سیاستها و تاکتیکیهایش میتواند تامین کننده چنین وجهی باشد. اگر غیر از این بود دیگر چه نیازی به این همه مباحثات پیرامون تاکتیکیها، شعارها، برنامه ها و نقشه

عمل ها وجود داشت. تمام بحث بر سر همین است که حزب سیاسی کمونیستی چه باید بکند تا بتواند به طور واقعی منافع جنبش کارگری را نمایندگی کند. در مارکسیست بودن نسل رهبران احزاب انترناسیونال دو و سه که تردیدی نبود. هیچ درجه ای از تعلق این رهبران به مارکسیسم مانع از تبدیل شدن این احزاب به احزاب غیر کارگری و ضد کارگری نشد.

معادله ای که رفیق نادر طرح میکند خیلی ساده غلط است: مارکسیسم یعنی منافع طبقه کارگر، حزب هم یعنی مارکسیسم. ای کاش زندگی به همین سادگی بود.

از جنبه دیگری هم باید به این بحث پرداخت. رفیق نادر بحث را تحت عنوان رابطه کمونیسم و جامعه طرح کرد. در یک سوی این رابطه کمونیسم است و در سوی دیگر آن جامعه. آیا این بحثی عمومی پیرامون رابطه جنبشهای کمونیستی با جامعه است؟ پاسخ منفی است. موضوع بر سر رابطه حزبی است که در تبعید تشکیل شده است، طی دوره ای چند ساله پرچم دفاع از مارکسیسم را برداشته است و بدنه و پیکره اصلی آن یک سازمان تبلیغاتی در خارج کشور و پراکنده در اقصی نقاط جهان است. حزبی که اساسا در آکسیونهای سیاسی اش و حجم انتشارات تبلیغاتی اش تبلور خارجی دارد. حزبی که درگیر در سوخت و سازها و تحولات روزمره طبقه ای که خود مدعای نمایندگی منافعش است نیست. نه از افت و خیزهای جنبشی که خود مستقیما به آن تعلق دارد، بلکه از تحولات عمومی سیاسی در خارج بستر اصلی فعالیتش تاثیر میپذیرد. مشغله روزمره اش در بردن این یا آن محفل کارگری از زیر ضرب پلیس، سازمان دادن یک اعتراض بر سر هزینه ایاب و ذهاب، جمع و جور کردن اعتراض در محلات کارگری بر سر هزینه اتوبوس، اعتراض به قلدری کمیته محل علیه زنان و جمع آوری کردن آنتهای ماهواره ای، حمله به قرار گاه سپاه در محل در اعتراض به حمله به دستفروشان و هزاران امر ریز و درشت روزمره در زندگی و مبارزه مردم کارگر و زحمتکش نیست. گرفتاری روزمره حزب در تبعید ما را جمع آوری کمک مالی، سازمان دادن میزگرد و جلسات سخنرانی و مصاحبه ها و گذاشتن آکسیونهای اعتراضی تشکیل میدهد. حزبی که در حرکتی بدون هیچ رابطه مستقیمی با طبقه اش و جنبشش قرار دارد. رابطه حزب در تبعید ما با جامعه به هیچ وجه انعکاسی از رابطه جنبش ما با جامعه نیست. نه حزب معادل حزبی است که در محل اصلی فعالیتش دست اندر کار است و نه جامعه ای که با آن بلاواسطه روبروست را میتوان به عنوان جامعه قلمداد کرد. حزب در تبعید است و جامعه تبعیدیان. تصادفی نبود که در تمام بحث سه ساعته ای که رفیق نادر مطرح کرد، تنها یک جمله به کار با طبقه اختصاص داشت و آن هم این بود که رفقا باور کنید در داخل هم کار میکنیم، این مشکل است، ولی در حال انجامش هستیم. تمام بحث رفیق به خارج کشور و به مبارزه سیاسی همان کادرهای حاضر در جلسه مربوط بود و نه به جنبش کارگری.

اما حتی اگر چنین نبود، باز هم بحث رفیق نادر در مورد کسب قدرت سیاسی بر متن مکانیسمهای موجود اجتماعی از اشکالات اساسی برخوردار است. تا جایی که به جنبه تکنیکی و فنی مکانیسمهای اجتماعی بر میگردد، این بحث یک این همان گویی است. مثل این است که بگوییم برای شنا کردن آب لازم است. هنوز اما هیچ در مورد خود شنا نگفته ایم. کسی که بر این بدیهیات تاکید میکند و بحثی اساسی در مورد تسخیر قدرت سیاسی را بر آن استوار میکند، مشغول ساختن ایدئولوژی است. این نه جنبه های تکنیکی و فنی استفاده از مکانیسمهای اجتماعی، بلکه تمکین به کارکرد طبقاتی آن و پذیرش ارزشهای حاکم بر این مکانیسمهای اجتماعی است که قرار است جا بیفتد.

همین که طبقه کارگر برای رهایی دست به تشکیل حزب میزند و نه فرقه عیاران، یعنی دست به مکانیسمی میبرد که با جامعه بورژوازی به وجود آمده است. اما مکانیسمهای موجود اجتماعی تنها منحصر به سطح موجود تکنیک و ارتباطات در جامعه نیست. بورژوازی متناسب با هر درجه ای از پیشرفت تکنیکی مکانیسمهای پیچیده ای را در جامعه به وجود می آورد که از خلال آنها و به کمک آنها سیادت خود را حفظ میکند. مکانیسمهای موجود در جامعه بورژوازی تا جایی که به مسئله قدرت سیاسی مربوط میشوند دقیقا به گونه ای تنظیم شده اند که مانع دستیابی طبقه کارگر به قدرت سیاسی شوند. اگر چنین منظوری تامین نشود،

بورژوازی کوچکترین تردیدی در تعویض این مکانیسمهای اجتماعی و جایگزین کردن آن با مکانیسمهای متفاوت تر به خود راه نمی دهد. اساس مکانیسمهای موجود اجتماعی در جامعه بورژوایی بر برابری حقوقی و سیاسی افراد در مقابل قانون قرار گرفته است. هر درجه ای از پیشرفت تکنیکی نافی این اصل در رابطه اجتماعی بین افراد نیست. در بهترین حالت هر بورژوایی آزاد است برای دفاع از منافع خود متشکل شود و هر کارگری هم. با این همه آشکار است که نابرابری واقعی موجود بین یک کارگر و یک بورژوا این برابری صوری و قانونی را تبدیل به امری پوچ میکند. قدرت مادی و امکانات دهها هزار کارگر در چنین جامعه ای با امکانات حتی یک فرد بورژوا هم نمیتوانند برابری کنند. بر متن همین مکانیسمهای موجود است که بورژوازی ارزشهای اجتماعی خود را شکل میدهد و بر جامعه تحمیل میکند. مکانیسمهای موجود اجتماعی در واقع چیزی نیستند جز اندامهای ادامه دستگاہ دولت در جامعه. این مکانیسمها حتی در خنثی ترین و عام المنفعه ترین موسسات و نهادهای جامعه بورژوایی از کلوبها و انجمنهای قانونی تا اتحادیه ها و تشکلهای صنفی، از باشگاههای ورزشی تا شبکه های آزاد رادیویی و تلویزیونی، از مدارس تا بیمارستانها، از اینترنت تا رسانه های چاپی، قرار است تضمین کننده سیادت بورژوازی بر جامعه باشند. هر دستاورد تکنیکی جدیدی در کوتاهترین مدت در مجموعه این دستگاہ عریض و طویل جذب و به عنوان جزئی از آن عمل خواهد کرد. قدرت مادی بورژوازی به او امکان این را میدهد. در مقابل یک صفحه کمونیستی در اینترنت صدها صفحه بورژوایی قد علم خواهند کرد، در مقابل یک نشریه کمونیستی دهها و صدها نشریه ریز و درشت بورژوایی، در مقابل یک نویسنده و سخنور کمونیست صدها و هزاران چهره بورژوا. این کارکرد مکانیسمهای موجود اجتماعی در جامعه ای است که از پیش بر مبنای نابرابری بین شرکت کنندگان در مبارزه طبقاتی بنا شده است. نحوه کارکرد مکانیسمهای موجود نیز بر همین اساس چیزی نیست جز مهندسی افکار عمومی، استفاده از روانشناسی توده ای و گذاشتن یک الیت سیاسی در مقابل توده مردم منفرد. در یک سوی این مکانیسم اجتماعی توده منفرد کارگر در مقابل صفحات تلویزیون و در سوی دیگر آن الیت سیاسی جامعه قرار دارد. چنین مکانیسمی دقیقا تامین کننده عدم مشارکت فعال کارگر در زندگی اجتماعی و سیاسی است. این مکانیسم نه ابزارهای رهایی طبقه کارگر، بلکه ابزارهای بندگی آن را در خود عینیت میبخشد.

رابطه طبقه کارگر با مکانیسمهای اجتماعی رابطه ای است متناقض با هدف نفی همین مکانیسمها. تا جایی که لازم باشد از آنها استفاده میکند، برای این که همانها را از بین ببرد و با مکانیسمهای دیگری جایگزین کند. طبقه کارگر باید قبل از هر چیز به آن فکر کند که چگونه از چنگال شبکه تو در توی سیادت طبقاتی بورژوازی که در اشکال مختلف و در عرصه های مختلف مانع بروز اراده خلاق کارگران میشود خلاص گردد. دقیقا یک وظیفه انقلاب کارگری در این است که مکانیسمهای موجود اجتماعی را با مکانیسمهایی متفاوت که پاسخگوی نیازهای طبقه کارگر برای حکومت کردن بر جامعه باشند جایگزین کند. یک جنبه از حیات حزب کمونیستی نیز در تامین همین مکانیسمهای آلترناتیو است. امری که در آغاز قرن حاضر و در دوران قدرت جنبش کارگری با تشکیل انجمنهای مختلف کارگری، از گروههای فرهنگی و هنری تا دستجات پیاده روی و گروههای ورزشی و جلسات بحث و گفتگو دنبال میشد. لازم نیست راه دور برویم. هر جنبش اجتماعی منتقدی که بخواهد بر علیه نظم حاکم مبارزه کند ناچار است در مقابل مکانیسمهای اجتماعی موجود مکانیسمهای خود را شکل دهد. جنبش اعتراضی جوانان در دهه شصت قرن حاضر نیز در درجه اول نه با استفاده از مکانیسمهای اجتماعی موجود، بلکه در رد آن توانست به نیروی اجتماعی جدی تبدیل شود.

تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی جدی برای جنبش کارگری اساسا با اعتصابات و اقدامات توده ای وسیع و خواباندن چرخهای تولید امکان پذیر است. میزان نفوذ و قدرت یک حزب کارگری در جامعه را نیز اساسا دخالتش در این روند است که تعیین میکند و نه درجه استفاده از مکانیسمهای موجود اجتماعی. تا آنجا که به استفاده از این مکانیسمها بر میگردد، برای یک حزب کمونیستی این امر تابعی از روند عمومی مبارزه طبقاتی کارگران و پیشرفت امر انقلاب کارگری است و نه امری بلاواسطه. نمونه برخورد احزاب کمونیستی آغاز قرن به انتخابات

پارلمانی مثال خوبی برای روشن کردن مسئله است. با این که پارلمان بورژوازی برای کمونیستها نقش تربیون افشاگری را داشت، استفاده از آن و شرکت یا عدم شرکت در آن منوط به چگونگی تکامل جنبش کارگری در لحظه تاریخی مورد بحث بود و نه امری در خود. گسستن همین پیوند نیز آغاز رشد پارلمانتاریسم در جنبش کمونیستی بود.

در بحث رفیق نادر چنین ملاحظاتی غایب است و مکانیسمهای اجتماعی نه به عنوان ابزارهای حاکمیت یک طبقه بلکه به عنوان یک واقعیت اپژکتیو ماورای طبقات در بحث رفیق ظاهر میشود. آنچه حضور دارد حرکت به سمت قدرت سیاسی بر متن مکانیسمهای موجود است. قبلا و در بحث قدرت سیاسی دیدیم که رفیق حرکت به سمت قدرت سیاسی را مستقل از وضعیت جنبش کارگری مورد بحث قرار داد. در این بحث هم رابطه طبقه کارگر با مکانیسمهای اجتماعی نیست مد نظر است. حالا و در این بحث هم این حزب است که در مقابل جامعه قرار میگیرد. فرمولبندی کمونیسم و جامعه نه بیانگر رابطه طبقه کارگر و جنبش کارگری با جامعه، بلکه بیانگر رابطه "حزب و جامعه" میشود. دو قطبی حزب و جامعه انعکاسی از همان دو قطبی ایت سیاسی و توده منفرد است. این تمکین به مکانیسمهای سیادت طبقاتی بورژوازی در جامعه است و کوچکترین ربطی به مارکسیسم و جنبش کارگری ندارد.

این قطعاً روند تازه ای در حیات حزب است. حزب در دو سال اخیر متحول شده است. به روشهای جدیدی در مبارزه روی آورده و تغییرات مهمی در نحوه کار و فعالیت و آرایش خود داده است. کنگره دوم حزب نقطه عطف روی آوری به این روند بود. روندی که تحت تاثیر تحولات سیاسی در ایران و تغییرات ناشی از آن در اپوزیسیون خارج کشور شتاب بی سابقه ای به خود گرفت.

موتور کوچک، موتور بزرگ : آیا تاریخ تکرار میشود؟

زمانی رئیس دبره تئوری جنگ چریکی را به عنوان مبارزه پیشتاز برای به راه انداختن مبارزه توده ای و در مقابل تئوریهای مسالمت آمیز مبارزه فرموله کرد. نظریه پردازان مختلفی از برزیل تا اروگوئه و ترکیه متأثر از مبارزات چریکی در کوبا به همین نظرات روی آوردند. در ایران هم پویان و احمدزاده تئوریشان را در رد تئوری بقا و ضرورت مبارزه مسلحانه شکل دادند که سر آغاز دوران رمانتیسیم انقلابی جنبش چریکی در ایران بود. در این شیوه نگرش به مبارزه طبقاتی، مبارزه طبقاتی نفی نمیشد، بلکه نیازمند چاشنی انفجاری ای بود که آن را به راه اندازد. جنبش پیشتاز چریکی نقش موتور کوچکی را بازی میکرد که قرار بود موتور بزرگ جنبش توده ای را راه بیندازد. طبیعی است که فداکاری و از جان گذشتگی شاخص اصلی پیشتاز مبارز قلمداد میشود. این که خود جنبش توده ای در چه وضعیتی قرار گرفته است، از کدام تحولات سیاسی متأثر است، کدام اشکال سازمانی را به خود گرفته است، برای کدام اصلاحات به میدان آمده است و غیره نقشی در مبارزه پیشتاز ایفا نمیکرد. حکایت امروز حزب ما بی شباهت به حکایت این دوران به ظاهر فراموش شده نیست. با این تفاوت که این نه پارتیزانهای زیر دستگاه خفقان و کنترل پلیسی و در خانه های تیمی و یا جنگلهای انبوه، بلکه کمونیستهای مهاجری هستند که این بار نقش پیشتاز را بر عهده گرفته اند. فداکاریشان دست کمی از فداکاری چریکی ندارد، گر چه آنها بمب می گذاشتند و اینها از این تظاهرات به آن تظاهرات و از این جلسه به آن جلسه میروند. صبح در مقابل سفارت یک کشور و بعد از ظهر در مقابل کنسولگری یک دشمن غدار دیگر. چریک با عملیات انتحاری اش قصد تاثیر گذاشتن بر افکار عمومی را داشت، کمونیست مهاجر آخر قرن بیستم حزب ما نیز قصد دارد مدیا را به تسخیر خود درآورد. این تفاوت هم هست که این بار خود این موتور کوچک قرار است بزرگ بشود و انقلاب را هم راه بیندازد. کدام تحول سیاسی بیرونی حزب را به چنین نتایجی رسانده است. یافتن تاریخ این تحول در حزب چندان دشوار نیست. کافی است نگاهی به مصوبات سازمانی حزب در چند سال اخیر بیندازیم تا ببینیم که چگونه و در چه نقطه ای انترناسیونال تعطیل شد، قرارهای سازماندهی حول انترناسیونال به

بایگانی سپرده شد، مارکسیسم و ضرورت مبارزه نظری کنار گذاشته شد و مهم تر از همه اینها اصل فقدان ارتباط با طبقه که زمانی به عنوان نقطه ضعف اصلی حزب به رسمیت شناخته میشد و همه چیز منوط به برطرف کردن آن میشد به فراموشی سپرده شد و جای همه اینها را مبارزه علنی و باز هم مبارزه علنی و بازم مبارزه علنی گرفت. مبارزه علنی، هم استراتژی هم تاکتیک. انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری نقطه عطف این تحول در نظرات رفیق نادر و به تبع آن در سیاست حزب را تشکیل میدهد. به این موضوع دقیق تر بپردازیم.

بی اعتنایی به واقعیت یا بی اطلاعی از آن؟

بلافاصله بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری اطلاعیه "انتخاب خاتمی و اپوزیسیون پرو رژیم" از طرف دفتر سیاسی حزب منتشر شد. روال عمومی حزب تا آن زمان در مقابل انتخابات جمهوری اسلامی بی تفاوتی نسبت به آنها بود. انتخاب خاتمی اما وضعیت جدیدی را به وجود می آورد. حزب خود را ناچار میدید در مقابل وضعیت جدید اعلام موضع کند. رئوس موضع حزب که از طرف رفیق نادر فرموله شده بود این بود که انتخاب خاتمی تغییر جدی در وضعیت به وجود نیاورده است، تنها شکاف درونی جمهوری اسلامی بیشتر سر باز کرده است و جمهوری اسلامی به سرعت به طرف سرنگونی پیش میرود و جنبش مردم در حال رشد است. از نقطه نظر تاکتیکی نیز بر ضرورت مقابله با اپوزیسیون پرو رژیم (که از همان خانواده توده ای و اکثریتی و ملیون سابقا در رژیم تشکیل میشد) مورد تاکید قرار میگرفت.

با این که بیانیه از طرف دفتر سیاسی انتشار یافته بود، در پلنوم گویا هفتم حزب که مدت کوتاهی بعد از صدور بیانیه برگزار شد موضوع مورد بحث قرار گرفت. همان زمان نیز معلوم بود که ارزیابی حزب از ایرادات جدی برخوردار بود. دامنه و ابعاد سیاستهای ناشی از این ارزیابی هنوز اما قابل پیش بینی نبود.

ارزیابی عمومی حزب از این اتفاق مانند تمام ارزیابی های پیشین در مواردی بود که از درون رژیم زمزمه های اصلاح دولت و جدا کردن دین از دولت و انجام رفرم دینی بلند میشد. این ارزیابی قبلا در مورد سروش و دیگران هم اعلام شده بود و جوهر آن در تاکید بر این نکته بود که رژیم به پایان کار خود نزدیک میشوند و این رفرم طلب ها برای نجات آن به میدان می آیند. جنبش مردم اما تواناتر از آن است که اینها بتوانند آن را سد کنند. خود اینها پدیده هایی گذرا هستند که با اولین موج جنبشهای وسیع همراه خود جمهوری اسلامی دفن خواهند شد. خاتمی نیز پدیده ای در همین راستا قلمداد گردید.

نگرانی دفتر سیاسی از این بود که اپوزیسیون پرو رژیم بتواند فضای سیاسی خارج کشور را تحت تاثیر خود قرار دهد و از همین رو بر ضرورت مقابله با آن تاکید میشد. خود انتخاب خاتمی اما به عنوان نشانه بارزی از تضعیف جمهوری اسلامی و رشد جنبش توده ای، که در دو عرصه جنبش جوانان و جنبش زنان برجسته میشد، تلقی میگردد. مسئله از جانب د. س. تقویت جنبش سرنگونی طلب در مقابل جنبش پرو رژیم بود. این تحلیل ساده از وضعیت پیچیده مبارزه طبقاتی در ایران زمینه ساز بسیاری از تحولات بعدی در حزب قرار گرفت. اصل قضیه این است که هیچکدام از این تحلیلهای تحلیل تحولات سیاسی ایران آنطور که خود این تحولات اتفاق می افتادند و می افتند نبودند. برعکس، خود تحلیلهای طوری ارائه میشد که توجیه کننده سیاستهای حزب در مبارزه سیاسی واقع شوند. بی دلیل نیست که هر جا رفیق نادر دست به تحلیل میزند، نه از واقعیتهای جامعه، بلکه از پیش فرضهای ایدئولوژیک خود حرکت میکند. برای روشن شدن بیشتر مسئله ناچاریم به جزئیات وارد شویم.

رژیم سرکوب انقلاب : از تحلیل تا فتنه

حزب برای دوره ای طولانی به درستی رژیم جمهوری اسلامی را رژیم غیر متعارف بورژوازی، رژیم سرکوب انقلاب



تحلیل کرد. مقدمات و پیش فرضهای این ارزیابی را تحلیل از جامعه ایران به عنوان یک جامعه غیر مذهبی، رشد چپگرایی در انقلاب ۵۷ و ناتوانی بورژوازی از سرکوب انقلاب به روشهای متعارف تشکیل میداد. حقیقتاً هم این تحلیل پاسخگوی تحولات سیاسی در جامعه ایران برای دوره ای طولانی از حیات جمهوری اسلامی، تا پایان جنگ و سپس مرگ خمینی بود. با این حال حتی برای همان دوره هم این تحلیل نمیتوانست همه جوانب حیات سیاسی و اقتصادی جامعه ایران را بیان کند. در همان دوره هم جامعه در حال تغییر و تحولات جدی ای بود. از مشاجرات و جدالهای درون حکومت بر سر تعیین خط و مشی اقتصادی تا تغییراتی که در عمق جامعه و در ساختار و مناسبات بین طبقات و تاثیرات تحولات جهانی بر روند افکار و نظرات در حال وقوع بودند، همه اینها در عین صحت آن تحلیل پایه ای نیازمند بررسی دقیقتر بودند. برجستگی تحولات سیاسی در آن دوران مورد بحث اما به حدی بود که تاثیر این عوامل دیگر را میشد با اغماض نادیده گرفت. برای جامعه ایران در آن دوره میشد از این حکم کلی تبعیت کرد که کلید فهم تحولات اجتماعی در ایران را باید در تحولات سیاسی جستجو کرد. با روی کار آمدن رفسنجانی اما اوضاع شروع به تغییر کرد. اگر قرار بود جامعه بالاخره از دوران انقلابی و غیر متعارف بعد از انقلاب ۵۷ عبور کند و به دوره متعارف تری وارد شود و اگر قرار بود که در این دوران متعارف تر اقتصاد جامعه با قدرت تمام قد علم کند و تحولات دیگر را تحت تاثیر خود قرار دهد، انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری نقطه عطفی در این گذار از آن مرحله به شرایط متعارف تری در جامعه را تشکیل میداد. همان زمان هم در سطح حزب (سابق) بحثهایی در این زمینه درگرفت و ارزیابی های متفاوتی از این روند ارائه شد که در نشریه کمونیست نیز بازتاب یافت. از میان تحلیلهای متفاوتی که ارائه شد، تحلیل رفیق نادر، که کماکان بر سیاسی بودن ریشه های بحران و ناتوانی رژیم از تبدیل شدن به یک رژیم متعارف بورژوایی حرکت میکرد، روند اوضاع را بیشتر از ارزیابی های دیگر منعکس میکرد. یک محور این تحلیل تاکید بر این نکته بود که نمیتوان در رژیم جمهوری اسلامی با ایجاد تغییرات تدریجی دست به فرم زد. این امر نیازمند دست بردن به مبانی هویتی رژیم و ایجاد تغییرات رادیکال در اسلام سیاسی است و آن هم به معنای باز شدن شکاف در جمهوری اسلامی و آغاز روند خشونت بار و خونینی از تسویه حساب در درون رژیم خواهد شد که سرانجام نابودی خود رژیم را همراه خواهد داشت. پروژه رفسنجانی در این تحلیل از همان آغاز محکوم به شکست بود، نه به دلیل این که طرحهای اقتصادی اش ناموفق بودند، بل به این دلیل که پیش شرطهای سیاسی اش فراهم نبودند. بر مبنای همین تحلیل هم بود که مدتی بعد رفیق نادر بحث بحران آخر رژیم را مطرح کرد و در آن نیز مجدداً بر ریشه های سیاسی بحران اقتصادی جمهوری اسلامی تاکید کرد.

روند وقایع حقیقتاً تحلیل را تایید میکرد. آن چه در این میان اما نادیده گرفته میشد، تحولاتی بود که علیرغم شکست تلاشهای مبنی بر اصلاح رژیم در عمق جامعه ایران و در سطح جهانی بوقوع می پیوست. نقطه عزیمت رفیق نادر در تغییر ناپذیر بودن خصلت ایدئولوژیک رژیم جمهوری اسلامی تا زمانی میتوانست روند وقایع را توضیح دهد که اولاً توازن قوای صف بندیهای موجود نیروهای اجتماعی در ایران و جهان اساساً با صف بندیهای مقطع وقوع انقلاب ۵۷ تشابه پایه ای داشتند و جامعه هنوز مهر انقلاب ۵۷ و دوره سرکوب بعد از آن را بر خود حمل میکرد و ثانیاً شرایط اقتصادی جامعه به رژیم اجازه میداد که با ادامه وضع موجود از بروز نهایی تضادها جلوگیری کند. خود رفیق نادر در بحث ریشه های سیاسی بحران جمهوری اسلامی به این واقف بود که یک تغییر جدی در توازن قوا در سطح بین المللی ممکن است رژیم را از مخمصه کنونی اش نجات دهد و برای یک دوره طولانی حیات آن را تضمین کند. رفیق به عنوان مثال حمایت احتمالی آلمان از ایران در مقابل آمریکا را طرح میکند. این اشاره اما تنها در حد همین اشاره و تنها در سطح دیپلماسی بین المللی محدود ماند.

جامعه ایران در بیست سال اخیر تحولات ساختاری جدی ای را پشت سر گذاشت. هیچکدام از این تحولات اما در تحلیلهای حزب انعکاسی در خور نیافت و نتیجتاً در تعیین تاکتیک و سبک کار نیز نقشی ایفا نکرد. بر عکس تحلیل حزب همان ماند که ده سال قبل و پنج سال قبل هم بود. رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم سرکوب انقلاب

است که به یک جامعه غیر مذهبی تحمیل شده است، جامعه غیر مذهبی و سکولار است، مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند، بورژوازی هم جمهوری اسلامی را نمیخواهد. علیرغم این که تغییر و تحولات سیاسی حتی در همین اپوزیسیون بورژوازی خارج کشور حکایت از دوره های متفاوتی میکند و با این که نشانه های تمایز این دوره های متفاوت را در جنبش کارگری هم آشکارا میشد دید، تغییری در تحلیل حزب وارد نشد. یک مشاهده زمانی درست به مرور تبدیل به یک فتنه و یک دگم غیر قابل تغییر شد. این امر به ویژه بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری حزب را به سرعت از جامعه ایران دور کرد. به برخی از تحولات این دوره میپردازم تا روشن شود که این روند دور شدن از وقایع ایران اولاً چگونه ناشی از همان تحلیل است و ثانیاً تا همین امروز به چه تغییرات جدی ای در نحوه نگرش حزب به جهان منجر شده است.

رژیم و مردم:

مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند. این یک حکم غیر قابل تخطی در تحلیلهای حزب است. حزب با همین حکم هر چیزی را توضیح میدهد. تظاهرات علیه حجاب، تظاهرات برای آب لوله کشی، اعتصاب کارگری، تحریم انتخابات های متعدد رژیم برای دوره ای طولانی و یا شرکت در انتخابات و رای دادن به خاتمی و خاتمیون، نوع واکنش مردم هر چه باشد فرقی نمیکند. برای حزب اصل تخطی ناپذیر مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند پیش در آمد واکنش حزب است.

رابطه مردم با جمهوری اسلامی در بیست سال حاکمیت رژیم اما دچار تغییرات جدی ای شده است. توضیح این تغییرات با فرمول جادویی مردم رژیم را نمیخواهند تنها نشاندهنده سهل انگاری غیر مسئولانه ای در قبال تحولات سیاسی است. (فعلاً از این مقوله عمومی مردم بگذریم. بعداً به آن خواهیم پرداخت که چگونه واژه مردم جای طبقات را در تحلیلهای حزب گرفته است و به چه تغییراتی در ادبیات و سیاستهای حزب منجر شده است.) برای دوره ای طولانی، از سال ۶۰ تا پایان جنگ، واکنش مردم در مقابل رژیم اساساً از روی ترس از دستگیری و اعدام و سرکوب بود. جنگ بهانه مناسبی برای سرکوب خیزشها و اعتراضات مردم به دست رژیم داده بود. با این حال خود رژیم از طرف دیگر با توجه به زنده بودن تجربه انقلاب ۵۷ و با اتکا به امکانات اقتصادی بازمانده از دوران شاه و جهتگیری دولتگرایی اقتصاد جنگی حتی المقدر سیاست شلاق و شکر را در پیش میگرفت. به ویژه در رابطه با مردم فقیر تر، کارگران و توده شهرنشینان فقیر سیاست رژیم از یک سو بر ارباب و از سوی دیگر بر باج دادن متکی بود. رواج سیستم کوپنی در جامعه که به مردم فقیر امکان برخورداری از حداقلی از مواد اولیه برای تامین معاش را میداد، یک محور سیاست رژیم را تشکیل میداد. در این دوران این بورژواها بودند که وسیعاً سیاست کوپنی رژیم را مورد حمله قرار میدادند. اعتراضات کارگران و مردم فقیر اما اساساً بر علیه مالیاتهای جنگی بودند. همینجا به روشنی تمایز بین دو نوع اعتراض در جامعه بر علیه جمهوری اسلامی را میشد مشاهده کرد. در همین دوره بورژوازی توانست نخستین تغییرات را در رژیم به نفع خود به وجود آورد. فرمان هشت ماده ای خمینی مبنی بر حفظ رعایت امنیت مالکیت و حریم خصوصی نشان دهنده همین موفقیت هنوز ناچیز بورژوازی بود. همین سیر بود که در دراز مدت طی شد.

روی کار آمدن رفسنجانی قدم بعدی در پیشروی بورژوازی برای ایجاد انطباق در ساختار اداری و سیاسی دولت با نیازهای سرمایه را تشکیل میداد. این دوره از دو جهت حائز اهمیت بود. نخست این که سیاست اقتصادی رفسنجانی، هر چند به موفقیت کامل نرسید، رسماً پایان دولتگرایی اقتصادی دوران جنگ را اعلام و سیاست خصوصی سازی را به یک سیاست رسمی در جمهوری اسلامی تبدیل کرد. در این دوران آشکارا در فعالیت اقتصادی بخش خصوصی تسهیلات جدی ایجاد شد و از طرف دیگر در رابطه با مردم فقیر هم سیاست حذف سوبسیدها و هم سیاست بیکار سازی وسیع کارگران حمله ای بی سابقه به سطح معیشت مردم را به معرض نمایش گذاشت. اقدامی که در دوران جنگ صورت نگرفته بود. توازن قوای طبقاتی زیر پوشش جمهوری اسلامی

یک بار دیگر به نفع بورژوازی و به زیان کارگران تغییر کرد.

متناظر با سیاست دولت رفسنجانی جامعه ایران دستخوش یکی از بزرگترین تحولات ایدئولوژیک چند دهه اخیر شد. تحولی که بعداً و در زمان انتخاب خاتمی بوضوح خود را در جامعه نشان داد.

بیکار سازیهای وسیع دوران رفسنجانی همراه با سیاست شناور کردن ارز منجر به کاهش هر چه بیشتر سطح دستمزد کارگران و تسلط هر چه بیشتر بازار آزاد بر ساختارهای اقتصاد جامعه شد. دوران رفسنجانی از جهاتی بی شباهت به دوره های انباشت اولیه سرمایه در کشورهای اروپایی نبود. موج وسیعی از ایجاد موسسات اقتصادی کوچک و متوسط به راه افتاد. از پاسداران و بسیجی ها و خانواده های جانبازان گرفته تا کارگران باز خرید شده، همه و همه به سمت بازار رو آوردند. موج وسیع سرمایه گذاریهایی که از نظر اقتصاد کلان تاثیر چندانی بر اقتصاد بیمار و منزوی ایران نداشت، اما از نقطه نظر ایدئولوژیک نشان دهنده یک چرخش کیفی در ایران به نفع ایدئولوژی بازار آزاد بود. این موج در سطح جهانی با تحولات ناشی از فروپاشی بلوک شرق همراه بود.

از نظر سیاسی رابطه مردم با جمهوری اسلامی چه بود؟ شاخص اصلی دوران اولیه حاکمیت رفسنجانی انتظار مردم زحمتکش برای بهبود سطح زندگی و به راه افتادن چرخهای اقتصاد بود. با اجرای سیاست حمله به سطح معیشت کارگران اما این موج به سرعت فروکش کرد. خود این تغییرات شاید چندان اهمیت نداشته باشند، آنچه مهم تر است این است که برای اولین بار بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در مردم حالت انتظار نسبت به اقدامات رژیم به وجود آمده بود که تا آن زمان به عنوان پدیده ای موقت و زائد در جامعه از طرف مردم شناخته میشد. فروکش کردن انتظار مردم و دیدن این واقعیت که زندگی روزمره هر روز غیر قابل تحمل تر میشود، به طور اجتناب ناپذیری به وقوع اعتراضات و اعتصابات و شورشهای شهری و منطقه ای انجامید که مهم ترین آنها در مشهد و قزوین و اکبر آباد و اراک به وقوع پیوست. این حرکتها وسیع نیازمند بررسی دقیق بودند، کاری که حزب ما به آن دست نزد. فرموله کردن این اعتراضات به عنوان این که مردم رژیم را نمیخواهند به هیچ وجه بیانگر وجوه مختلف این حرکات نبود. این شورشها و اعتراضات از یک طرف حرکاتی بودند بدون رهبری و افق روشنی از تحولات و بدون یک سازمان منظم و از طرف دیگر در مواردی مثل قزوین، آشکارا تحت تاثیر اهداف و شعارهای ارتجاعی. تنها پیوند این حرکات با انقلاب ۵۷ را شاید بتوان در این دید که مردمی به جان آمده به خیابان میریختند و برای لحظاتی بر ترس خود از سرکوب فائق می آمدند. در رابطه جمهوری اسلامی و مردم سرکوب خشن و خونین این شورشها ادامه سرکوبهای سال ۶۰ بود. این آخرین نشانه های انقلاب ۵۷ بود که از جامعه پاک میشد. نکته اساسی در اعتراضات این دوران این است که حاملین این اعتراضات را تقریباً تماماً مردم زحمتکش و فقیر جامعه تشکیل میدادند و موضوع اعتراضات نیز تقریباً تماماً مبارزه برای بهبود اوضاع مادی زندگی تشکیل میداد. طبقه متوسط در این دوران اساساً مشغول آرایش دادن به صفوف خود و محکم کردن موقعیت در عرصه های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود و در جدالهای این دوران نقش تماشاچی را ایفا میکرد و در پایان این دوران بود که نخستین نشانه های ورود حضرات به میدان مبارزه با رژیم با نامه ۱۳۰ نفر نویسنده و حرکتهای دانشجویی آشکار شد. بر پایه های جنبشهای شکست خورده کارگران و زحمتکشان بود که طلایه های جنبش "آزادیخواهی" طبقه متوسط نمایان شد. در تمام این دوران هیچگونه دفاعی از مردم سرکوب شده محلات فقیر توسط روشنفکران جامعه صورت نگرفت. اعتصاب کارگران نفت نه آنطور که اطلاعیه رفیق نادر ادعا میکرد آغاز کار ما، بلکه پایان این دوران را اعلام میکرد. اعتصابی که نه در رسیدن به اهداف خود موفق شد و نه توانست منشا حرکتهای بزرگتری در جنبش کارگری ایران شود. شاید این یک تراژدی بود که کارگرانی که ۱۷ سال قبل اعتصابشان سرآغاز سقوط رژیم شاه و نقطه عطفی در خیزش انقلابی مردم به شمار میرفت، حالا آخرین حلقه از جنبشهای آن دوران تاریخی را میساختند. از بعد از اعتصاب کارگران نفت، ما دیگر نه شاهد اعتراضات نیرومند کارگری و نه شاهد شورشهای وسیع مردمی در محلات کارگری هستیم. این جنبش طبقات میانی است که صحنه سیاسی ایران را تاجایی که به جنبشهای

اعتراضی مربوط میشود رقم میزنند.

خلاصه این که در این دوران رابطه مردم با رژیم جمهوری اسلامی از شاخصهایی برخوردار بود که در دوران قبل از رفسنجانی حضور نداشتند. در پایان این دوران این سیاست امتناع مردم از شرکت در تحولات سیاسی بود که بر تمام جامعه سنگینی میکرد. انتخابات های مختلف رژیم با بی اعتنائی کامل اکثریت بزرگی از مردم روبرو میشد و جامعه ایران با بی تفاوتی مطلق به تحولات سیاسی درون رژیم نگاه میکرد. تا جایی که به طبقه متوسط مربوط میشد، دوران رفسنجانی دوران تحکیم مبانی ایدئولوژیک این طبقه در جامعه بود. روشنفکران و نویسندگان پر نفوذ جامعه را در پایان این دوران دیگر نه روشنفکران توده ای و متأثر از مارکسیسم، بلکه روشنفکران پست مدرنیست و رمان نویسهای طرفدار غرب تشکیل میدادند. (تصویر رفیق نادر از وجود جنبش ناسیونالیستی ضد غربی در ایران که در مصاحبه اش با پرسش نیز بر آن تاکید میکند انطباقی با اوضاع واقعی جنبشهای اجتماعی در ایران ندارد. جنبش ضد غربزدگی مدتهاست جای خود را به جنبشی در دفاع از ارزشهای غربی داده است. چه در درون و چه در بیرون حکومت جنبش ضد غربزدگی به نفع جنبش نزدیکی به غرب کنار رفته است. دیدار دانشجوی خط امام گروگان گیر سابق با گروگان سابق آمریکایی در پاریس به شکل سمبلیکی این تحول را به نمایش گذاشت و سرش و خاتمی هم از جمله طرفدار استفاده از ارزشهای فکری غربی هستند. آقای فرخ نگهدار هم آمریکا را بر شرق ترجیح میدهد.) تقویت مبانی اقتصادی بورژوازی، همراه خود تقویت مواضع ایدئولوژیک این طبقه را به ارمغان آورده بود. در چنین شرایطی بود که جامعه مدنی به عنوان پلاتفرم مشترک تمام جنبشهای اعتراضی طبقات میانی جامعه به میدان کشیده شد.

در تمام این دوران حزب با بی اعتنائی غیر قابل باوری نظاره گر تحولات داخل ایران بود. نگاهی کوتاه به شماره های انترناسیونال که در این دوران منتشر میشدند نشان میدهد که چه درصد ناچیزی از ادبیات حزب در این دوره به تحولات و جابجایی های داخل ایران اختصاص دارد. ارزیابی اولیه رفیق نادر که تبدیل به ارزیابی حزب شده بود، مبنی بر این که رژیم راه حلی برای بحران خود ندارد و فقدان درک مکانیسمهای اجتماعی توضیح دهنده رابطه بین طبقات مختلف با یکدیگر و با رژیم عملاً بیان نوعی پاسیفیسم در قبال تحولات درون ایران بود. این بی تفاوتی را اگر بتوان برای دوره اولیه تشکیل حزب که دفاع از دستاوردهای نظری و حقانیت مارکسیسم در دستور کار قرار داشت توجیه کرد، برای سالهای بعد دیگر به هیچ وجه نمیشود توضیح داد. بحثهای این دوره حزب که توسط رفیق نادر مطرح میشدند نه در رابطه با تحولات ایران بلکه در رابطه با معضلات اپوزیسیون خارج از کشور بود که موضوعیت پیدا میکردند. هم بحث سناریوی سیاه و هم بحث فدرالیسم میدانهای فرعی ای بودند که پرده بر پاسیفیسم حزب در عرصه های اصلی جدال اجتماعی در ایران می افکندند. در ایران بورژوازی، چه در درون حکومت و چه در بیرون آن، آرایش جدیدی به خود میداد و ما در خارج با طرفداران فدرالیسم دست و پنجه نرم میکردیم. اتفاقی نیست که حتی یک بار و محض نمونه هم نه یک رمان و نه یک مقاله از نشریات داخل کشور در ادبیات حزب ما مورد نقد و بررسی قرار نگرفت. حزب در این دوران تنها نسبت به آن وقایعی واکنش نشان میداد که از نظر سیاسی اپوزیسیون خارج کشور را تحت تاثیر قرار میدادند. تنها استثنا جدی در این میان کمپین کارگران نفت بود که آن هم بیش از آن که نشان دهنده پیوند حزب ما با مبارزه طبقاتی در داخل کشور باشد عملاً به اهرمی برای مطرح کردن حزب در خارج تبدیل شد و به غیر از تاثیر تبلیغاتی به هیچ نتایج درازمدتی در پراتیک و نظریات حزب دست نیافت. خود رفیق نادر به این وضعیت ناخوشایند در حزب واقف بود و در جلسات ک. م. تاکید بر این داشت که هم باید سنگرهای اصلی مارکسیسم را تسخیر کرد و تبدیل به مفسرین اصلی روایت مارکسیستی از تحولات اجتماعی ایران و جهان شد، هم باید در مرکز مبارزه طبقاتی در ایران قرار گرفت و تمهای مرکزی را اشغال کرد و هم مهم تر از همه اینکه باید هر چه سریعتر این حالت بی رابطه بودن با طبقه را پایان داد. اما خود این وضع از جمله ناشی از تحلیلها و نگرش نادرست رفیق نسبت به قضایا بود. تاکید برای رفع این ضعفها نمیتوانست در حزبی که فاقد نگرش درست به وقایع است موثر واقع شود. ادامه دهیم و به رابطه مردم و جمهوری اسلامی در دوران خاتمی پردازیم.

سیاست حزب در این دوران نیاز به بررسی دقیق تری دارد.

زنگ پایان جمهوری اسلامی یا آغاز انقلاب؟

انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری اوضاع ایران را به شدت متحول کرد. زمینه های این تحول از مدتها قبل و در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی به تدریج، اما به طور گریز ناپذیری فراهم میشد. از یک طرف بی تفاوتی عمیق مردم نسبت به تحولات درونی رژیم باعث میشد که جمهوری اسلامی هر چه بیشتر خود را در تنگنا ببیند و از طرف دیگر روشن شده بود که بدون انجام تحولات سیاسی جدی در درون خود رژیم امکان جلب حمایت نیروهای اجتماعی نسبت به رژیم و سیاستهای آن وجود ندارد. بن بست رژیم از نقطه نظر اقتصادی و تنگناهای ناشی از لاینحل ماندن مسئله سرمایه گذاری در ایران برای اولین بار رژیم را ناچار کرده بود به شرایط موسسات بین المللی تن داده و برای اخذ وام و باز پرداخت وامها سیاستهای دیکته شده از طرف صندوق بین المللی پول را در دستور کار خود قرار دهد. برای رژیمی که از حمایت مردمی برخوردار نیست، اجرای این سیاستها به منزله دور شدن هر چه بیشتر مردم از آن بود.

در کنار این تحولات در سطح جهانی نیز تکانه های شدید نمیتوانست بر اوضاع داخلی ایران بی تاثیر بماند. فروپاشی اردوگاه شرق و ضربه سختی که بر جنبشهای اجتماعی متاثر از مارکسیسم و جنبش کارگری وارد شد در ایران نیز به یک سلسله تحولات فکری منجر شد که ماحصل آنها کنار رفتن تدریجی افکار و اندیشه های متاثر از مارکسیسم و جایگزینی شان با مکاتب فکری پست مدرنیستی و شبه مدرنیستی گردید. در خود ایران محورهای مباحث محافل فکری و سیاسی را بحث جامعه مدنی تشکیل میداد. ترفیق نادر مبنی بر این که این بحث را خاتمی برای حفظ جمهوری اسلامی راه انداخت تنها نشان دهنده بی توجهی رفیق به زمینه های اجتماعی کشوری و بین المللی این بحث بود. مسئله فقط جمهوری اسلامی نبود. مسئله این بود که در ایران نیز، علیرغم تمام ویژگیهای کشوری اش، بورژوازی دست به تجدید آرایش خود می زد و بحث جامعه مدنی پرچم این تجدید آرایش در بورژوازی و محور مشترکی بود که کل بورژوازی ایران، اعم از اپوزیسیون سلطنت طلب تا دمکراتهای خرده بورژوا در آن تحقق برنامه های اجتماعی و سیاسی خود را امکان پذیر میدیدند. این نه به معنای آن بود که این نیروها طرفدار جمهوری اسلامی شده اند و پلاتفرم آن را پذیرفته اند، بلکه به معنای آن بود که تمام بورژوازی در استراتژی مبارزه سیاسی اش دست به تجدید نظر زده و برای اولین بار در چهار چوب رژیم جمهوری اسلامی امکان حضور و فعالیت را به عنوان یک امکان واقعی ارزیابی میکنند. اپوزیسیون بورژوازی خارج کشور تنها بعد از انتخابات و تحت تاثیر شرکت وسیع مردم در انتخابات بود که به این واقعیت تن داد و در استراتژی خود تجدید نظر لازم را به عمل آورد. اما در درون کشور، بورژوازی ای که در دوران رفسنجانی با آرامی صفوف خود را آرایش میداد از مدتها قبل به سمت چنین استراتژی ای جهتگیری کرده بود. روی آوری به کار قانونی یک محور این استراتژی را تشکیل میداد و محور دیگر این استراتژی گریز از سیاست به معنای زیر سوال بردن قدرت سیاسی و پافشاری بر انجام انقلاب بود. بیانیه نویسندگان به بهترین وجهی این تحول را منعکس میکرد: "ما نویسنده ایم" نه یک پافشاری بر موازین آزادی بیان بر علیه جمهوری اسلامی، بلکه یک عقب نشینی آشکار از پلاتفرم تا آن زمان الیت فکری جامعه بود که آزادی را تنها در کلیت آن میبپذیرفت. شاملو به حاشیه رانده شده بود و گلشیری سخنگوی این الیت فکری بود. برای کسی که تحولات ایران را دنبال میکرد، تشخیص این چرخش در بورژوازی چندان دشوار نبود. نشریاتی که تا مدتی قبل هنوز رنگ و بوی انقلاب ۵۷ را با خود حمل میکردند و در چاپ آثار مارکسیستی و انعکاس اخبار جنبش زاپاتیستها با هم مسابقه میگذاشتند، در آستانه انتخابات دیگر به طور قطعی با این گذشته فاصله گرفته و به جای اشاعه افکاری که میتوانستند تداعی کننده نوعی انقلابیگری در جامعه باشند، به امکان واقعی ایجاد تحول در خود جمهوری اسلامی روی آورده و به کمپین دفاع از خاتمی پیوسته بودند. شرکت مردم در انتخابات رعدی در آسمان بی ابر

نبود، زمینه های آن از مدتها قبل توسط جنبشهای بورژوازی در جامعه فراهم شده بود. تا جایی که به شرکت مردم در انتخابات و حمایت آنان از خاتمی مربوط میشود، این شرکت کردن بر خلاف ارزیابی سهل انگارانه حزب تنها توده‌نی به رژیم جمهوری اسلامی نبود. برای اولین بار بعد از هیجده سال مردم به قواعد بازی رژیم تن داده بودند. اگر تا انتخابات قبلی مردم به این تحولات بی‌اعتنایی میکردند به این دلیل بود که هنوز به انجام یک انقلاب فکر میکردند. افق یک انقلاب، هر چند ضعیف، هنوز تعیین کننده نوع رابطه آنها با رژیم بود. انتخابات ریاست جمهوری دو سال قبل نقطه عطفی بود که نشان داد دیگر این باورها تعیین کننده رابطه مردم با رژیم نیست. رژیم توانسته بود برای اولین بار در طول حیات خودش مکانیسمهای اجتماعی مبارزه طبقاتی را در مکانیسمهای سیاسی خودش ادغام کند. رای مردم فقط رای ناراضیتی از جمهوری اسلامی نبود، رای به افق دیگری غیر از انقلاب نیز بود. امری که حزب هیچگاه نخواست آن را ببیند و در سیاستها و تاکتیکهایش دخالت دهد. در ادامه خواهیم دید که همین امر تا به امروز چه خسارتهای جدی بر حزب وارد آورده است. برای این امر باید سیاست حزب را مورد بررسی قرار داد.

از همان نخستین بیانیه ای که حزب بعد از انتخابات صادر کرد، بی‌اعتنایی به تحولات درون ایران آشکار بود. در بیانیه حزب بر علیه اپوزیسیون پرو رژیم تحول سیاسی بعد از انتخاب خاتمی به این خلاصه شده بود که اپوزیسیون پرو رژیم که همان اکثریت و توده ای و ملیون سابقا شریک در قدرت باشند، یک بار دیگر به حمایت از رژیم روی خواهند آورد در حالی که مردم میروند تا رژیم را سرنگون کنند. حزب حمایت از رژیم را منحصر به اپوزیسیون سابقا شریک در قدرت میدید و برای مردم نوعی انقلابیگری قائل بود که معلوم نیست از کجا آمده است. وقتی در پلنوم هفتم حزب من حمایت سلطنت طلبان از رژیم جمهوری اسلامی را که در نشریه کیهان لندن آشکار بود به عنوان یک فاکت جدی در تایید این که بورژوازی ایران به سمت حمایت از رژیم روی می آورد عنوان کردم، رفیق نادر در پاسخ عنوان میکرد که کیهان سلطنت طلب که یک حزب نیست، یک روزنامه است. این که حتی جناحهای تندروتر سلطنت طلبان به "استراتژی پیکار مسالمت آمیز" (آنطور که گنجی آن را فرموله میکرد) روی آورده بودند نیز باعث نشد که حزب ذره ای در نظر خود تغییر بدهد.

تحلیل حزب که تحلیل نبود بلکه از مجموعه ای پیش فرض و دگم و نتایج ناشی از این دگمها تشکیل میشد عبارت بود از این که "مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند"، جمهوری اسلامی با جهان امروز خوانایی ندارد، خاتمی و جناحش هم پدیده ای گذرا هستند و اصل مبارزه مبارزه مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. هر اقدام و هر اعتراض مردم و هر درگیری خیابانی و تظاهرات و اعتصاب هم از این زاویه مورد ارزیابی قرار میگرفت که مردم در حال جارو کردن جمهوری اسلامی هستند. در این سناریو نیروهای اپوزیسیون هم به محض جدی تر شدن مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی مجدداً به صف سرنگونی طلبان خواهند پیوست. این سناریو روند جاری در ایران را یک روند رو به رشد مبارزه برای سرنگونی ارزیابی میکند و مسئله ای هم که برایش طرح میشود این است که در این روند نه چندان طولانی چه باید کرد تا هنگام سرنگونی در بهترین موقعیت ممکن قرار داشته باشیم. پاسخ هم روشن است: فعلاً که دست ما از داخل کوتاه است، خارج را شلوغ کنیم. به این موضوع خواهیم پرداخت. اما قبل از آن لازم میدانم نادرستی تحلیل رفیق نادر از اوضاع داخلی و جهانی و همچنین برداشت او از مردم و مبارزه مردم را یک بار دیگر بررسی کنیم.

قبلاً گفتم که در سناریوی رفیق نادر بحث جامعه مدنی ترفند خاتمی است برای فریب دادن مردم و بازی دادن اپوزیسیون. فعلاً از این بگذریم که در این تحلیل همه چیز به توطئه خلاصه شده است. بحث جامعه مدنی اما در واقع بحثی بود که قبل از خاتمی چه در خود جامعه ایران و چه در سطح جهانی به عنوان یک آلترناتیو در مقابل سرمایه داری منچستری مطرح شده بود. همه جا در دنیا این سوال در مقابل بورژوازی قرار گرفته بود که بعد از اردوگاه تکلیف صف بندیهای درونی جامعه چه میشود. قبلاً روشن بود که یک جناح راست نشو لیبرالی وجود دارد و یک جناح چپ سوسیال دمکراتیک کلاسیک هم در مقابل آن قرار دارد. این جناح چپ اما دیگر مبانی سیاستش دچار اختلالات جدی شده بود. از سرمایه داری دولتی دیگر نمیتوانست حرفی بزند. آن جناح

راست هم در اجرای سیاستهایش به سرعت با موانع عملی روبرو شد. در روسیه و یک سلسله از کشورهای بلوک شرق سابق پلاتفرم شوک تراپی اش با شکست روبرو شد و در سلسله ای از کشورهای جهان سوم هم موجی از شورشها و درگیریهای خیابانی بنیادهای نظم مسلط را به مخاطره می انداخت. بر متن چنین شرایطی نظریات جدید مبنی بر انسانی کردن کاپیتالیسم و مشارکت دادن توده مردم در حیات سیاسی جامعه شکل میگرفت. پلاتفرم روشن بود: بدون شرکت دادن خود مردم نمیتوان از آنها خواست به ریاضت تن دهند. متعاقب همین تحولات هم بود که در مجامع بین المللی بورژوازی، از قبیل صندوق بین المللی پول، دیگر نه فقط تعهد به طرفداری از بازار آزاد، بلکه تعهد به ایجاد یک دولت صالح و کاردان و تامین مشارکت مردم هم به عنوان شاخصهای موفقیت قلمداد میشد. بحث جامعه مدنی یکی از ورژنهای این موج بود که نه فقط در ایران، بلکه حتی در اروپا و کشورهای آسیای جنوب شرقی هم مدافعان و نظریه پردازان خود را پیدا کرده بود. مسئله نه فقط نجات جمهوری اسلامی، بلکه نجات سرمایه داری با به کار انداختن مکانیسمهایی بود که اعتراض مردم را در یک چهار چوب قابل مهار کانالیزه کند.

در خود ایران از مدتها قبل از انتخاب خاتمی میشد شکل گیری همین مکانیسمها را در جامعه دید. قبلا نیز اشاره کردم که چگونه بورژوازی زیر چتر همان جمهوری اسلامی آرایش مناسب را به خود میداد. جهان بینی متناظر با این جامعه مدنی، تقبیح انقلاب و تمجید مسالمت جویی، تقبیح مطلق گرایی و تبلیغ امکان گرایی از مدتها قبل در درون ایران هم در ادبیات و سیاست بازتاب خود را می یافت. پر تیراژترین و پر سر و صدا ترین آثار ادبی و سیاسی این دوره متعلق به همین جنبش اجتماعی بود. تنها کتاب بامداد خمار با صدها هزار تیراژ توانسته بود به مراتب بیش از آن در جامعه نفوذ کسب کند که بتوان با اطلاق توطئه و خیمه شب بازی زیر سبیلی ردش کرد. (داستان و پیامش هم روشن است: تصویر ستمگری بر زنان در جامعه ای مرد سالار که از قضا زن تحت ستمش از طبقات اشرافی بالای جامعه و ستمگرانش مرد کارگر فقیری است و خانواده ناآگاهش.) این تصویر جامعه مدنی است که محبوبیت به دست می آورد. آن هم مدتها قبل از آن که خاتمی را کسی در صحنه سیاست ایران به حساب بیاورد. برعکس خود خاتمی محصول انعکاس چنین روند اجتماعی ای در درون رژیم جمهوری اسلامی است. رفیق نادر به شرایط داخلی ایران بی توجه است و از احکام از پیش صادر شده اش حرکت میکند تا به نتایج دلخواهش برسد.

در مورد شرایط جهانی نیز رفیق نادر از مشاهدات نادرست حرکت میکند و نه از اوضاع واقعی. در مصاحبه اش با پرسش پس از توضیح این که این رژیم وصله ناجوری بر پیکر جامعه بوده و برای سرکوب انقلاب سر کار آمده است میگوید "رژیم اسلامی بنا به ماهیت خود نمیتواند چنین دولتی (دولت متعارف و ماندگار) باشد". چرا؟ "مردم ایران، جامعه ایران، بنا بر عادات و مشخصات وجودی اش یک حکومت اسلامی را نمی پذیرد." و بعد از تاکید بر این که نسل ما و نسل کنونی در ایران حکومت مذهبی را نمی پذیرد به اسلامیت رژیم به عنوان پایه بحران میپردازد و در همین قسمت میگوید "رژیم اسلامی به دلیل ناخوانی عمیق حکومت دینی با جامعه معاصر در ایران، تا چه رسد به دنیای سرمایه داری آستانه قرن بیست و یکم، نمیتواند حتی به اندازه یک دیکتاتوری "متعارف" پلیسی ثبات و تعادل داشته باشد." فعلا از بحث عادات و مشخصات وجودی یک جامعه که معلوم نیست در کدام فرهنگنامه جامعه شناسی تعریف شده اند بگذریم. تنها همین نکته کافی است که از نقطه نظر مارکسیسم هیچ جامعه ای عادات و مشخصات وجودی ای که آن را از دیگران متمایز کند ندارد. مسئله ای که اینجا مورد بحث است شرایط جهانی است. رفیق نادر معتقد است رژیم اسلامی با دنیای سرمایه داری آخر قرن بیستم ناخوانی عمیق دارد. کدام استدلال رفیق را به این نتیجه رسانده است. در کدام سند رفیق مستدل کرده است که دنیای سرمایه داری آخر قرن بیستم نمیتواند یک حکومت دینی را بپذیرد؟ رفیق از کدام دنیای سرمایه داری حرف میزنند؟ دنیای بعد از انقلاب فرانسه مدتها است سپری شده است. جنبش روشنگری بورژوازی مدتها ست جای خود را به سیاست پراگماتیستی بورژوازی کشورهای امپریالیستی داده است که در آن اصل بر حفظ منافع اقتصادی در رقابت با قدرتهای رقیب است و نه بر دفاع از ارزشهای کلاسیک بورژوازی.

مگر همین دنیای سرمایه داری با حکومت عربستان و جمهوری اسلامی پاکستان نواز شریف مشکلی دارد؟ شاید از نقطه نظر رفیق حکومت پاکستان و عربستان مذهبی نیستند، یا این که طالبان در افغانستان دست پرورده آمریکا نیستند. اگر اینها هست که هست، پس حکم رفیق در مورد ایران که حکومت دینی با دنیای سرمایه داری معاصر خوانایی ندارد چیست؟ از کجا این تر درآمده است؟ از هیچ جا. تزی است که رفیق نادر باید ثابت کند، نه این که انتظار داشته باشد با اعلامش دیگران هم آن را بپذیرند.

نگاه کوتاهی به جهان سرمایه داری معاصر نشان میدهد که اتفاقا جنبشهای مذهبی محصول همین شرایط موجود در سرمایه داری معاصر هستند. از رشد جنبش بنیادگرایی مسیحی و مسلمانان لوئیس فراخان در آمریکا تا رشد هندوئیسم افراطی و عروج رادیکالیسم یهود و اسلامی در خاورمیانه تا اسلامی شدن هر چه بیشتر پاکستان و جنگ خونین مسیحی و مسلمان در اندونزی همه جا ما شاهد پدیده ای هستیم که سی سال قبل اثری از آن نبود. این پدیده از قرون وسطی سر بر نیاورده است، محصول همین دنیای معاصر است و به همین دلیل نیز اکنون بیش از دو دهه است به عنوان یک نیروی سیاسی مطرح نه فقط در سطح ایران بلکه در پهنه وسیعی از کشورهای جهان در حال عمل کردن است و تا به همین جا نیز خود را به همان دنیای سرمایه داری معاصر تحمیل کرده است. یک خاصیت اساسی پست مدرنیسم و نسبیت فرهنگی هم اتفاقا در تئوریزه کردن همزیستی مسالمت آمیز بین همین مذاهب و سیستمهای سیاسی متاثر از آنهاست. برای جهان سرمایه داری معاصر نه نفس مذهبی بودن حکومتها، بلکه تعلقشان به جنبشهای سیاسی معین است که قابل پذیرش نیست. رفیق نادر خود تا مدتی قبل از این زاویه به بررسی جمهوری اسلامی و ناخوانی اش با دنیای سرمایه داری میپرداخت. این نه مذهبی بودن رژیم بلکه نمایندگی مذهب سیاسی بود که تا مدتی قبل در بحثهای رفیق نادر برجستگی داشت. خود رفیق فرموله کننده این نظر بود که اگر جمهوری اسلامی ایران بتواند به نوعی به حکومت اسلامی ای شبیه پاکستان تبدیل شود تا مدتها میتواند سر کار بماند. از نقطه نظر رفیق تا مدتی قبل به درستی این دینی بودن حکومت نبود که مانع انطباق آن با جهان معاصر سرمایه داری قلمداد میشد، بلکه سیاسی بودن آن دین و برخاستنش از دل جنبش ضد امپریالیستی و ضد غربی بود که مانع آن شناخته میشد. امروز و در پرتو تحولات جدید، یکباره حکومت دینی با جهان سرمایه داری ناخوانا معرفی میشود. آن هم در شرایطی که غرب هر چه بیشتر به حمایت خود از جمهوری اسلامی در پرتو حمایت از خاتمی اصرار میورزد. آنچه از نقطه نظر سرمایه قابل قبول نیست، نه صرفا دینی بودن حکومت، بلکه تعلق حکومت به جنبش اسلام سیاسی و غیر قابل محاسبه بودن آن است. هر درجه ای هم که جمهوری اسلامی یک حکومت دینی بماند و به موازات آن حشو و زوائد فاندامنالیستی را کنار بزند، برای غرب و سرمایه غربی، یا آنطور که رفیق نادر میگوید برای دنیای سرمایه داری آخر قرن بیستم از مطلوبیت کافی برخوردار خواهد بود و این همان کاری است که امروز رژیم جمهوری اسلامی مشغول آن است و این همان برگ برنده ای است که در دست خاتمی است و تندروهای رژیم هم میدانند که برای ادامه حیاتشان به آن نیاز دارند. اگر نه کار خاتمی مدتها قبل از این تمام شده بود. همان شرایطی که بخشهای وسیعی از مردم را به این نتیجه رسانده است که فعلا با قواعد بازی جمهوری اسلامی بازی کنند، همان شرایط هم کشورهای غربی را به این نتیجه رسانده است که فعلا با جمهوری اسلامی کنار بیایند و این چیزی نیست جز این که فضای مانور بیشتری در اختیار همین جمهوری اسلامی فی الحال موجود قرار بگیرد.

از اینها گذشته بحث رفیق در مقایسه جمهوری اسلامی با رژیمهای متعارف دیکتاتوری هم فقط نشان دهنده بی اعتنایی رفیق به تحولات واقعی و حرکت از فرضیاتی غیر واقعی برای کسب نتیجه دلخواه است. کدام رژیم دیکتاتوری "متعارف" را در جهان معاصر سراغ دارد که به اندازه جمهوری اسلامی با ثبات باشد؟ رژیم سوهارتو که مدت کمی قبل سرنگون شد، جانشینش حبیبی هم که هر روز با شیخ شورش و جنگ داخلی روبروست، رژیم دیکتاتوری دمکراتیک ماهاتیر محمد در مالزی هم که هر روز با یک شورش و بحران روبرو است، رژیمهای دیکتاتوری متعارف آفریقایی هم که امروز و فردایشان معلوم نیست، موبوتو سه سه سکو جای خودش را به



کابیلا داده است و رژیم صدام حسین که بغل دست ایران است اختیار نصف خاک خودش را هم ندارد، پس کدام رژیمهای دیکتاتوری "متعارف" هستند که از جمهوری اسلامی با ثبات ترند؟ شاید چنین رژیمهایی بیست سی سال قبل بودند، ولی امروز سی سال قبل نیست.

و بالاخره لازم است که به بحث مردم و جمهوری اسلامی هم پرداخت تا روشن شود که مباحث رفیق تا چه حد از مباحث مارکسیسم و حتی خود مباحث رفیق تا سه چهار سال قبل فاصله گرفته است. در ترمینولوژی رفیق مدتی است که هر جا از جمهوری اسلامی صحبت میشود در مقابل آن مردم قرار میگیرند. "مردم جمهوری اسلامی را نمیخواهند"، "مردم مذهبی نیستند"، "مردم حکم به رفتن این رژیم داده اند" و دهها مورد از این قبیل در مقالات و مصاحبه های رفیق بیان میشوند. شواهدی از زندگی در جامعه را هم رفیق به عنوان شاهد مثال خود می آورد که به خواننده و شنونده مباحثش قرار است همین تصویر را القا کنند. مردم جوانی که مدرن هستند، طرفدار آزادی زنان و آزادی بیان و حکومت سکولار و غیره هستند که نمیتوانند رژیم جمهوری اسلامی را بپذیرند. این معادله دو سر دارد که در یک سر آن رژیم سیاسی حاکم بر جامعه و ماورا طبقات قرار گرفته است و سر دیگر آن هم کل جامعه که در مقابل آن قرار دارد. اگر این تصویر سه سال قبل ارائه میشد، حقیقتاً هم لااقل از نظر صوری با مشخصات صف بندی جامعه ایران میتوانست خوانایی داشته باشد. مشکل رفیق نادر این است که این تصویر را زمانی با حرارت تمام ارائه میدهد که دیگر اوضاع عوض شده است. جامعه ایران نه تنها یک جامعه طبقاتی است، بلکه امروز بیش از تمام بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی جنبشهای اصلی جامعه پاسخهای متفاوتی به نه فقط آینده، بلکه به شرایط حاضر میدهند. موجود یکپارچه ای به نام مردم که در مقابل جمهوری اسلامی قد علم کرده است تنها در ذهن رفیق نادر وجود دارد. در جهان واقعی مردم ایران به اقتضای موقعیت طبقاتی شان نه در یک جنبش ضد رژیم اسلامی بلکه در جنبشهای مختلفی قرار گرفته اند که رابطه اشان با جمهوری اسلامی صرفاً در احساسات مذهبی و ضد مذهبی شان ریشه ندارد. بسیار بیش از آن این جنبشها متأثر از شرایط موجود جهانی و هم چنین در رابطه با جنبشهای مخالف طبقاتی شان است که نوع رابطه با جمهوری اسلامی را هم تعیین میکنند. آنچه امروز در صحنه اصلی تحولات سیاسی ایران حضور دارد و این فضا و صحنه را به خود اختصاص داده و رفیق نادر را هم به شدت متأثر کرده است جنبش طبقه متوسط در ایران است که از افقهای روشن فکری و سیاسی و از تاکتیکهای روشنتری هم تبعیت میکند. در ذهنیت رفیق مردم چیزی را میخواهند، جنبشهای اجتماعی اما چیز دیگری را میخواهند به آنها بدهند. مردم خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی اند، حکم رفتن رژیم را داده اند، این سازمانهای پرو رژیم هستند که میخواهند مردم را منحرف کنند.

مردم واقعی در تحلیلهای رفیق راه ندارند، این مفهوم انتزاعی مردم، تصور ایده آلیستی از مردم است که رفیق وارد تحلیلش میکند. مردم عام و نه مردم مشخص. به همین دلیل هم رفیق انگیزه های عام و همه شمولی از قبیل عادات و مشخصات وجودی را در توضیح عمل مردم نسبت به جمهوری اسلامی وارد تحلیلش میکند. حقیقتاً هم جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم مذهبی در یک جامعه غیر مذهبی سر کار آمد. برای دوره ای طولانی هم مکانیسمهای مناسبی که بتواند با اتکا به آنها جنبشهای اجتماعی مختلف را در خود ادغام کند در اختیار نداشت و در مقابل هر جنبش دیگری غیر از جنبشهای خودی به سرکوب خونین متوسل میشد. اما وجه اشتراک مردم همین جا به پایان میرسید. برای مردم غیر مذهبی در ایران این به معنای وارد آمدن بزرگترین تضییقات در زندگی شان بود. اما این که این مردم چگونه به این تضییقات واکنش نشان میدادند، دیگر از روی حکومت جمهوری اسلامی قابل تحلیل نبود و نیست. در همان جامعه ایران و در دل همان تضییقات مذهبی، طبقات مختلف واکنشهای مختلفی را نسبت به شرایط از خود شکل داده اند. کسی که کمترین آشنایی به اوضاع ایران داشته باشد، میدانند که در همان ایران جمهوری اسلامی تعداد ویلاهای دارای استخر خصوصی به مراتب افزایش یافته است، موسسات آرایشی و زیبایی لوکس، مهمانیها و ضیافتهای مجلل در محافل خصوصی و هتلهای درجه یک، اسکی و اسب سواری با مانتری اسلامی اکنون دیگر سالهاست به روال زندگی طبقات مرفه

در ایران تبدیل شده است. بیان معروف مخملباف که "ما در بیرون خانه مثل عربستان زندگی میکنیم و در درون خانه مثل آمریکا" توصیف همین اوضاع در میان طبقات متوسط و مرفه جامعه است. برای آمریکایی زندگی کردن در درون خانه، بیش از یک اتاق که هشت نفر در آن بخوابند لازم است. طبقه متوسط جامعه نکبت اسلامی حاکم را سالهاست که برای خود تعدیل کرده است. امکانات مادی وی به او این اجازه را میدهد که در کنار زندگی غربی اش در درون چهار دیواری خصوصی، مدتی از سال را هم در دویی و اروپا و آمریکا بگذراند. این "مردم" واکنش دیگری نسبت به جمهوری اسلامی دارند تا مردمی که فقر و فقدان امکانات به آنها اجازه کوچکترین خلاصی از نکبت جمهوری اسلامی را نمیدهد. دسته اول مردم نه تنها از جزیره های صلح و صفای خود در همان جهنم جمهوری اسلامی برخوردار است، اهرمهای نیرومندی را نیز که لازمه فشار به رژیم برای باز کردن بیشتر فضا باشد به اندازه کافی در اختیار دارد: پول. این همان پدیده ای است که به نام رشد سرسام آور نقدینگی بخش خصوصی در ایران از آن نام میبرند. این "مردم" در عین حال به خوبی بر این امر هم واقفند که یک انقلاب و یا بی ثباتی سیاسی و هرج و مرج در جامعه میتواند وضع امروزشان را بر هم زند و همین "مردم" اند که ادامه حیات جمهوری اسلامی را هر چه باشد بر "هرج و مرج" ترجیح میدهند. این "مردم" علاوه بر اینها همانهایی هستند که روزنامه در می آورند، مجله منتشر میکنند، سمینار میگذارند و سرانجام با تمام قوا در انتخاباتهای رژیم نیرو بسیج میکنند. این مردم مدتهاست که تصمیم خود را گرفته اند. آنها زندگی در چهارچوب یک جمهوری اسلامی را که همین اندازه امکان مانور در اختیارشان قرار بدهد، صد بار بر یک انقلاب دیگر ترجیح میدهند. به ویژه این که اگر این بار هم قرار باشد انقلاب را پابرنه ها بکنند و این بار تحت رهبری کمونیستها. طرفدار جمهوری اسلامی نیستند، اما کنار آمدن با آن و اصلاح گام به گام آن را تبلیغ میکنند. به کمونیستها و کارگران میگویند مطلق گرا و معتقدند مطلق گرایی نه تنها مفید به حال جامعه نیست بلکه مضر است و باید با آن مقابله کرد.

دسته دوم مردم اما کسانی هستند که تمام بار نکبت جمهوری اسلامی را در تمام عرصه ها بر شانه های خود حمل میکنند. نه نشریه دارند و نه تریبونی که صدایشان را به گوش کسی برساند. نه میتوانند به اروپا و آمریکا سفر کنند و نه از اهرمهای فشار بر جمهوری اسلامی و یا روابط ویژه با دولتمردان رژیم برخوردارند که بتوانند از این اهرمها برای تعدیل در وضعیت نکبت بار خود استفاده کنند. در بیحقوقی مطلق و با پول بازخريد خدمتشان روزانه پانزده شانزده ساعت کار میکنند تا بتوانند اجاره اتاق و خرج بخور و نمیر عائله چند نفره را تامین کنند. هر روز از ترس فردای بی تامین دیگر. اینها جمهوری اسلامی را نمیخواهند و نمیتوانند هم با آن سازش کنند. سازش را کسی میکند که طرف دیگر آن را به رسمیت بشناسد. این مردم را کسی به رسمیت نمی شناسد. اگر جایی اسمی از آنها به میان می آید، برای این است که گوشت دم توپ میخواستند. اما این جنبش این مردم نیست که امروز صحنه سیاسی ایران را رقم میزند. بر عکس. جنبش این مردم و ستون فقراتش، جنبش کارگری، امروز نسبت به تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی در وضعیت نامساعد تری قرار گرفته است. در تمام دوران جنگ و حتی برای دوره ای نسبتاً طولانی بعد از آن جنبشهای این مردم بود که فضای سیاسی ایران را تحت الشعاع خود قرار میداد. کدام جنبش دانشجویی را سراغ دارید که در بحبوحه جنگ و یا هنگام سر کار آمدن رفسنجانی به خیابانها بریزند؟ در مقابل اما صدها اعتصاب کارگری را میشد دید که چه در دوران جنگ و چه بعد از آن به وقوع میپیوستند. دهها شورش در محلات فقیر نشین را میشد مثال زد، در حالی که صدایی از نویسندگان و دانشجویی در نمی آمد. این جنبش اما در ده سال اخیر مورد شدیدترین تعرضات واقع شد. صدها هزار نفر از کار بیکار شده اند و فلاکت روزمره چاره ای برایشان نگذاشته است جز غم نان. آنهایی که هنوز کاری دارند، ماهها و ماهها منتظر پرداخت همان حقوق بخور و نمیر میمانند. این مردم میخواهند حکم به رفتن جمهوری اسلامی بدهند اما هنوز نمیتوانند. حکم این مردم به رفتن جمهوری اسلامی یعنی انقلاب. و این را دسته اول "مردم" که فی الحال صحنه را به اشغال خود درآورده اند میدانند و از همین رو این "مردم" دسته اول نمیخواهند حکم به رفتن جمهوری اسلامی بدهند و لااقل تا زمانی که نتوانند خود قدرت را یکپارچه در اختیار

بگیرند چنین حکمی را نخواهند داد. آنها با جمهوری اسلامی میتوانند کنار بیایند، با یک انقلاب، که دیو خفته عدالت طلبی و برابری را بیدار خواهد کرد، غول کمونیسم را از شیشه بیرون خواهد آورد، اما نه. این است که نیروهای اپوزیسیون بورژوا، اعم از سلطنت طلب تا فدایی اکثریت و ملیون را سر عقل آورده است. این همان جامعه مدنی است که رفیق نادر با پوزخندی از آن رد میشود. یک کیسه کردن مردم دسته اول و دسته دوم نه با شرایط واقعی منطبق است و نه به شکل گیری صف یک انقلاب کمک میکند.

تصویر یک بعدی و غیر واقعی رفیق نادر مانع توجه به شرایط واقعا موجود و موانع بر سر راه یک انقلاب کارگری است. این تصویر از داده های ایدئولوژیک حرکت میکند برای این که به این نتیجه برسد که امر تغییر قدرت همین روز ها و ماهها اتفاق خواهد افتاد و حالا که وقت کافی برای سازماندهی طبقه کارگر نیست، باید حزب را هر چه وسیعتر در سطح جامعه مطرح کرد و این هم یعنی تمرکز هر چه بیشتر بر فعالیت آکسیونی و تبلیغاتی در خارج کشور.

شرایط واقعی جامعه ایران از زمان روی کار آمدن خاتمی اما نه تنها شانسهایی جدی در مقابل صف کارگران باز کرده است، مخاطرات جدیدی را نیز با خود همراه آورده است. روند سرنگونی دیگر در ایران یک روند قطعی نیست. پروسه ای است که به یک توازن قوای پیچیده تر از دوران قبل از خاتمی گره خورده است. اگر قبل از خاتمی افق سرنگونی طلبی در میان همه مردم به عنوان افق واقعی خلاصی از دست جمهوری اسلامی مسلط بود، بعد از خاتمی این صف بندی دیگر صدق نمیکند. از میان مردم بخش نه چندان کوچکی به افق دیگری روی آورده اند و خواهان تغییرات تدریجی در جمهوری اسلامی هستند. بخش سرنگونی طلب در میان مردم دیگر تفوق و برتری را ندارد. نه این که اصلا دست به شورش و اعتصاب نمیزند، اما شورشها و اعتصاباتش دیگر صرفا دستگاه سرکوب جمهوری را در مقابل خود ندارد، بلکه همچنین جنبش مسالمت جوی طبقات میانی جامعه را نیز روبروی خود دارد. افق سرنگونی جمهوری اسلامی را تنها و تنها در طبقه کارگر و مردم زحمتکش میتوان جستجو کرد و طبقه کارگر نیز امروز در توازن قوایی قرار ندارد که بتواند مهر خود را بر وقایع بکوبد. خود رژیم جمهوری اسلامی نیز برای اولین بار افق تحول تدریجی خود را باز کرده است و آگاهانه به جذب نیروی اجتماعی جنبش طبقه متوسط در مکانیسمهای سیاسی خود پرداخته است. باز شدن شکاف در جمهوری اسلامی در عین حال به معنای باز شدن این افق تحول تدریجی نیز بود. این که کدام یک از این افقها دست بالا را پیدا خواهند کرد، هنوز با قطعیت نمیتوان گفت. امروز اما این افق تحول تدریجی رژیم است که افکار مردم را رقم میزند و آخرین نمونه آن برگزاری انتخابات شوراها بود که یک بار دیگر توانست، علیرغم همزمان بودن با شورش در شهرهای کردستان، چند میلیون نفری را پای صندوقهای رای بکشانند. رادیکالیسم موجود در جامعه امروز آنقدر امکان بروز ندارد که دو سال قبل. امروز این رادیکالیسم با موانعی وسیعتر از رژیم جمهوری اسلامی روبرو است و برای طرح شدن باید بر این موانع نیز غلبه کند.

ارزیابی حزب در این دوره کماکان بر تقابل مردم و رژیم استوار بود، در حالی که در ایران امروز مسئله فراتر از رژیم اسلامی میروید. تا چند سال قبل میشد تصور انقلابی بر علیه رژیم اسلامی را کرد. امروز اما انقلابی بر علیه رژیم بدون انجام انقلابی علیه کل دولت بورژوایی امکان پذیر نیست. بورژوازی ایران دستگاه دولت را از آن خود میداند و حکم کارخانه داری را دارد که امید پس گرفتن کارخانه مصادره شده اش در او زنده شده است. چنین کارخانه داری که در انتظار روز تحویل کارخانه اش به سر میبرد، از وارد شدن هر خسارت جزئی به ماشین آلات کارخانه اش ناراحت خواهد شد و دست به هر کار لازمی خواهد زد تا کارخانه اش را دست نخورده تحویل بگیرد. برای بورژوازی ایران این نقطه عزیمتی است که پس از انتخاب خاتمی استراتژی مشترک کل بورژوازی و اپوزیسیونش را تشکیل میدهد. از سلطنت طلبان دو آتش تا ملیون و دمکراتهای تازه پا و کهنه کار. بدون کنار زدن این نیرو تصور یک انقلاب در ایران غیر ممکن است و این نیرو را نمیتوان با حمله به ناهنجاریهای جمهوری اسلامی کنار زد. هیچ کدام از سازمانها و احزاب بورژوازی در اپوزیسیون، و یا حتی بسیاری از احزاب حاشیه حکومت، خواهان دولت مذهبی نیستند. آنها اگر کمر به نجات جمهوری اسلامی بسته

اند، برای این است که به نجات ماشین دولتی ای می اندیشیدند که فعلا در دست رژیم اسلامی قرار دارد و با انجام تحولات تدریجی قرار است آنها نیز در اداره اش مشارکت کنند. جدال طبقه کارگر با اینها نه بر سر سرنگونی یا تحول مسالمت آمیز رژیم جمهوری اسلامی، بلکه بر سر سوسیالیسم یا سرمایه داری است. بورژوازی در استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی در هم شکستن آپارات دولتی و انقلاب را میبیند و به همین دلیل نیز سرسختانه به استراتژی تحول مسالمت آمیز چسبیده است و همدوش رژیم اسلامی علیه سرنگونی طلبان مبارزه میکند. برخلاف دوران گورباچف که تضعیف آپارات دولتی اتفاقا شانس ایجاد دستگاه دولتی منطبق بر نیازهای بازار آزاد را برای بورژوازی روسیه باز میکرد، بورژوازی ایران امروز به هیچ وجه خواهان وارد آمدن لطمه ای، ولو ناچیز به دستگاه دولت نیست.

نتیجه:

حزب ما از کاراکتر یک حزب کارگری برخوردار نیست. تاکتیکهایش و مشغله روزمره اش را نه پیشبرد و تقویت سازمانیابی در جنبش کارگری، بلکه قرار گرفتن در راس اپوزیسیون ضد رژیمی در خارج کشور تشکیل میدهد. این حزب زمانی عمومی ترین مسائل اجتماعی را از دید ضد سرمایه داری مورد نقد و حمله قرار میداد، زمانی که همه از "قرون وسطایی بودن رژیم ملایان" حرف میزدند، این حزب سرمایه داری را در پس عمامه هر ملایی میدید و برجسته میکرد. زمانی جزو بدیهیات این حزب بود که نه یک حزب ضد رژیمی، بلکه یک حزب ضد سرمایه داری است. ضد رژیمی بودن برایش نه ارزشی در خود، بلکه در راستای یک انقلاب کارگری معنا داشت. زمانی که همه مذهبی بودن رژیم را دلیل ضد زن بودن آن میدانستند، این حزب مینوشت "مسئله زنان مسئله کارگران است" و حمله به حقوق زنان را جزیی از حمله عمومی سرمایه داری به طبقه کارگر میدانست. امروز اما این حزب حتی آنجا هم که از طبقه کارگر حرف میزند، "رژیم مفتخور اسلامی" است که برایش برجسته میشود. زمانی این حزب حتی در ورای پدیده های آشکارا قرون وسطایی چهره سرمایه داری آن را میدید و به کارگران نشان میداد، امروز اما در پس آشکار ترین حملات سرمایه داری به کارگران هم "رژیم اسلامی" را میبیند. زمانی دفاع از کارگر و شرافت کارگری حیاتش را رقم میزد، امروز در کنگره اش دفاع از شرافت نویسنده و نویسندگی در مقابل کارگر قرار میگیرد. ادبیات حزب ما نیز به فراخور انطباق با جامعه تبعیدیان، ادبیات روشنگر، لائیک، رادیکال و ضد رژیمی درون تبعیدیان است، نه ادبیات کمونیستی یک حزب درگیر با مشغله های جنبش کارگری.

واقعیت این است که در دو سال اخیر حزب پیشروهای معینی نیز داشته است. به موازات این پیشروها اما گامهایی بزرگ به عقب نیز برداشته است. مباحثات رفیق نادر چه در زمینه حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه و چه در زمینه تحولات سیاسی ایران و جهان نقش کلیدی در وضعیت کنونی حزب داشته اند. تجدید نظر در این برداشتها، بازگشت به ریشه های کارگری حزب و تدوین استراتژی و تاکتیک متناسب با چنین تحولی، وظیفه ای است که در مقابل حزب قرار دارد. آلترناتیو دیگر تبدیل شدن به حزبی بیربط به مبارزه طبقاتی و ماورای طبقات است. یا حزب به حزبی کارگری و به این اعتبار اجتماعی تبدیل خواهد شد و یا در این تلاطمها خواهد شکست. تصور حزب کمونیستی ای که کارگری نباشد و در عین حال از نفوذ اجتماعی وسیع برخوردار باشد، یک نقض غرض است.

مارس ۹۹

بهمن شفیق

## بهتر نیست ترمزهایمان را چک کنیم؟

نوشته رفیق نادر "ایست! ترمزهای خود را چک کنید" در پاسخ به نوشته رفیق بهمن "ترس از حاشیه ای شدن یا گریز از یک وظیفه تاریخی" صرف نظر از درست یا غلط بودن هر کدام از این بحثها، روش و بدعتی جدید و سؤال برانگیز (حداقل از نظر من) در چگونگی ابراز نظر و پلمیک سیاسی و نظری در حزب است.

رفیق نادر مینویسد " ایست! ترمزهای خود را چک کنید" در ادامه مینویسد "..... آن بحث بهمن در پلنوم را همه با ذهن باز شنیدند و هر کس پاسخ خود را داد. با این تزه‌های رفیق بهمن راجع به ساختمان انترناسیونالیسم هم چنین رفتار خواهد شد. اما بحث چرخش حزب و چرخش رهبری، بر سر مقولاتی مانند سوسیالیسم و کمونیسم کارگری و انترناسیونال، از این جنس نیست. هر کس حق دارد در افکار خود انقلاب کند، خود را به بحران بکشد، بشکند و یا بیژمراند، اما با حزب این بازی مجاز نیست. اگر رفیقی میخواهد از یک چرخش برنامه ای و هویتی در حزب، یا رهبری حزب، سخن بگوید، باید بداند که وارد مهم ترین مباحثه زندگی خود شده است. باید عمیق، حقیقی، صریح و مستند سخن بگوید. باید ایستاد، فکر کرد و بعد سخن گفت."

هر کس بحث پلنوم بهمن را شنیده باشد، مستقل از فرموله بودن یا نبودن یا درستی و نادرستی آن، براحتی میتواند درک بهمن از موقعیت حزب (طبعا حزب و رهبری اش) را متوجه شود. بحث "ترس از حاشیه ای شدن یا گریز از یک وظیفه تاریخی" در واقع بخشی از کل تبیین بهمن در مورد حزب و انقلاب، و مربوط به هر حزب کمونیستی از جمله این حزب و موقعیت کنونی اش است. این بحث ادامه همان درک و همان تبیین است. شخصا از بحثهای بهمن در پلنوم این را متوجه شدم. بحث بهمن مربوط به مقولاتی خارج از ما و حزب و رهبری آن نبود. بحث بهمن راجع به موقعیت حزب، رهبری، پراتیک و سیاستهای آن بود و امروز هم همین است. وقتی بهمن مینویسد "خود من تاکنون بارها اعلام کرده ام که با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم" با توجه به بحثهایش در پلنوم چیز تازه ای نگفته است، کشف جدیدی هم نیست. مضاف بر این بهمن در بخش اول مینویسد "در نوشته جداگانه ای که امیدوارم تا چند روز دیگر در اختیار رفقا قرار دهم به تفصیل به این خواهم پرداخت. نوشته حاضر جایگزین آن نیست."

بهمن اختلاف اش را بیان کرده، میگوید "امیدوارم تا چند روز دیگر مطلبی در این مورد در اختیار رفقا قرار دهم، نوشته حاضر جایگزین آن نیست".  
باتوجه به اینها، نادر مینویسد "ترمزهای خود را چک کنید". این خطاب به کیست؟ برای چیست؟ چرا دیگران، چرا من نه؟ چرا ترمزهایمان را چک نکنیم؟

نادر میتواند تا چند روز دیگر صبر کند، نوشته های بهمن که صریح و مستند هستند را بخواند و جواب بدهد. نوشتن "اگر رفیقی میخواهد از یک چرخش برنامه ای و هویتی در حزب، یا رهبری حزب، سخن بگوید، باید بداند که وارد مهم ترین مباحثه زندگی سیاسی اش شده است." روش و بدعتی جدید در این حزب است. چرا وارد شدن یک عضو کمیته مرکزی در یک پلمیک سیاسی و نظری، آنهم در سطح کمیته مرکزی حزب با این جملات پاسخ میگیرد؟ نگرانی از چیست؟

تا آنجائیکه به بحث موقعیت حزب برمیگردد. بحث بهمن، مستقل از جوانب مختلف آن، در مورد موقعیت حزب و رهبری آن (حزب بدون رهبری حزب نیست)، این بحثها تازه نیست. نامه من به کمیته مرکزی حزب در سوم

می ۹۸ هر چند با عجله، کلی و فرموله نشده، از این واقعیت میگوید.

فکر کنیم و بحث کنیم، ترمزها را هم چک کنیم، اما ترمز نکنیم. این بنفع کمونیستم کارگری است.

آزاد نسیم

۱ آوریل ۹۹

نادر و اصغر عزیز سلام!

این نامه را همانطوریکه ملاحظه میکنید به کمیته مرکزی حزب نوشته‌ام. هر جور خودتان صلاح میدانید عمل کنید. مخلص آزاد ۳ می ۹۸

از آزاد نسیم

به کمیته مرکز حزب

موضوع: تشکیلات خارج کشور

با سلام!

رفقای عزیز،

در گزارش ۲۵ مارس که برای ارائه به پلنوم قبل از کنگره دوم حزب برای رفیق اصغر ارسال داشتم بطور خلاصه به درک و ارزیابی متفاوت ما از وضعیت تشکیلات اشاره کرده‌ام (این گزارش ضمیمه است). این موضوع را امروز مجدداً تلفنی با رفیق اصغر در میان گذاشتم و تصمیم به نوشتن این نامه گرفتم.

فعالتهای حزب از بدو تشکیل حزب تا مقطع کنگره دوم، اساساً به کار از نوع "خارج کشوری‌اش" خلاصه شده بود. قریب به ۹۹ درصد از اعضای حزب در خارج کشور و اهم فعالتهای آنها از همین کانال و بر اساس کار در خارج کشور برنامه ریزی می‌شد. فعالیتی که در فقدان وجود فعالیت حزب در داخل ایران بدرست و باید در خارج انجام میگرفت و از همین کانال هم هدایت میشد.

فعالیت کل حزب در خارج کشور و وجود مسئولین و ارگانهای مختلف، عدم تعریف دقیق از حیثه مسئولیت هر کدام از آنها و تماس و ارتباط نامنظم آنها با یکدیگر، یک ناهماهنگی جدی در کار این ارگانها بوجود آورده است که علیرغم آگاهی از این موضوع و تاثیرات بعضاً مخرب آن بکار خود ادامه میدهد. وجود ارگانهای مختلف از جمله تشکیلات خارج کشور، تصویر و تبیین بعضاً مختلف هر کدام از اینها از کار و فعالیت در خارج کشور و همچنین ارتباط ناهماهنگ آنها با تشکیلاتها و با فعالین حزبی در خارج کشور و بالعکس، روشن نبودن مرجع تصمیم گیری، فقدان یک دبیرخانه حتی با ظرفیت جوابگوئی به نیازهای یک تشکیلات کوچک و آماتور بودن کار ما در این زمینه، ادامه کار به این شکل را مشکل کرده است.

اساس این ناهماهنگی اما، نه دخالت مسئولین در ارگانهای مختلف است و نه غیرضروری بودن آن. بلکه بنظر من وجود یک سردرگمی ناشی از فقدان کاری بود که باید از مدتها پیش در ترکیه و کردستان رو به داخل و بویژه در داخل باید انجام میدادیم. تقریباً کل فعالتهای ما در اینمدت در خارج از ایران بود. بیشتر جلسات ما چه در بالای حزب و چه در بدنه در رابطه با فعالیت حزب در خارج و حل و فصل مشکلاتی بود که در فعالتهای خارج کشور حزب باید جواب میگرفت و یا جبراً بما تحمیل میشد. در مقابل بحث ارتباط با داخل و چند و چون آن در جلسات دس و پلنومها ضعیف‌ترین بحث و به نرم تبدیل شده بود. گزارش ارتباط با داخل با

آنکه دقیق نبود راه حلی هم برای آن ارائه نمیشد. ضرورت کار جدی و فعال در این زمینه کمترین وقت را بخود اختصاص میداد. این هم البته یک نوع تحمیل و در واقع از ناچاری بود و این باعث شده بود که بیشترین نیروی رهبری حزب به فعالیتهای حزب در خارج کشور اختصاص پیدا کند.

ادامه این وضعیت بویژه با شرایط ایران و ضرورت کار و دخالت هر چه بیشتر و روزافزون ما رو به و در داخل ایران به این ناهماهنگی شدت بخشید. عکس‌العمل در مقابل مسائلی که در ایران و در خارج در رابطه با ایران باید انجام میگرفت، دیگر مربوط به حیطه ارگانی با اسم تشکیلات خارج نمیتوانست باشد، چون فعالیت کل حزب اساساً در خارج انجام میگرفت و بدرست و باید رهبری حزب مستقیماً دخالت میکرد. بنابراین تشکیلاتی با اسم تشکیلات خارج کشور حزب، و یا به معنای دیگر ارگان رهبری و سازمانده فعالیتهای حزب در خارج کشور مفهوم و جایگاه خود را از دست داده و به نهادی صرفاً اداری و به بخشی از دبیرخانه حزب تبدیل میشود.

علیرغم ارتباط و مشورت من و رفیق اصغر در مورد مسائل مختلف رو به تشکیلات ( در این مدت تقریباً کل تصمیم‌گیری در مورد فعالیتهای و جوابگویی به مشکلات و معضلاتی که واحدها و فعالین حزبی با آن روبرو بوده اند با مشورت رفیق اصغر اتخاذ و انجام شده است). با وجود این اما، هم ما و هم بدنه تشکیلات بخاطر این ناهماهنگی و فقدان یک سیاست روشن و دقیق در این زمینه کلی نیرو و انرژی دارد از دست میدهد که مسلماً میتواند در جای دیگری بکار گرفته شود.

اکنون و با توجه به جهت‌گیریهای کنگره دوم حزب و تاکید بر اولویت کار در داخل ایران و همچنین تشدید فعالیتهای حزب در خارج کشور، این شکل از کار نمیتواند جوابگوی نیازهای ما در مدت کوتاه و راه‌درازی باشد که باید طی کنیم. حیطه مسئولیت، کار ارگانها و رابطه مسئولین مختلف حزب باید روشن و بصورت مکتوب تدوین شود. واقعیت موجود یک تغییر جدی در ساختار حزب را لازم کرده است. مسئولیت تشکیلات خارج کشور حزب با این شکل موجودش کار را برای من مشکل کرده است. شخصاً برای هر نوع کار و هر کجا باشد آماده‌ام.

دستتان را بگرمی میفشارم

آزاد نسیم ۳ می ۹۸

## یک یادداشت کوتاه در باره نوشته رفیق بهمن

نوشته بهمن "یک گام به پیش..."، متأسفانه اشکالات زیادی دارد. وقتی خواندمش آهی کشیدم که "از کجا باید شروع کرد". اما بعد فکر کردم که تا آنموقع بهتر است عاجلترین نکات و موضع کلی ام را به اطلاع رفیق بهمن و سایر رفقا برسانم:

۱. یکی دو نکته در روش بحث بهمن خیلی ناراحت کننده بود. به گفته بهمن گویا نادر بحث حزب و جامعه را به حزب "تحمیل" کرده است. اگر اینطور باشد نادر تمام عمر سیاسی اش را مشغول "تحمیل" بحثهایش به ا.م.ک و حزب کمونیست و حزب فعلی ما بوده است. (باید واقعا او را بخاطر این کارهایش سرزنش کرد!) آیا تا همین دو سه سال پیش هم که بهمن بقول خودش داشته از نظرات نادر دفاع میکرده، جزو آنهایی بوده که بحث به او "تحمیل" شده بوده است؟ امروز اگر من بحث های بهمن را بپذیرم لابد به من "تحمیل" شده است. تمام متفکرین عالم از بدو تاریخ تا امروز داشته اند بحثهایشان را به باقی "تحمیل" میکرده اند. (از طریق سخنرانی، مقاله، کتاب و...) گناه کبیره را بویژه مارکس مرتکب شده است که میلیونها پیرو (نظیر بهمن و نادر و من) داشته است. من دیگر وارد این نمی شوم که بحث "تحمیل" چطور منطقا به همان "بره های لنینی" که به بلشویکها می گفتند میرسد. این یک کلک کهنه است که بویژه علیه کمونیستها ساز میکنند. مطمئن هستم که بهمن اینرا خوب میداند. پس چرا این روش را پیش گرفته؟

نمونه دیگرش اتهام این به نادر است که گویا بحثهای حزب و جامعه و یا حزب قدرت سیاسی را، که در روز روشن و در مقابل کادرهای حزب (از جمله بهمن) مطرح شده، چاپ نکرده است تا "گزگ" دست کسی ندهد! حتی اگر موافق همه بحثهای بهمن میبودم مصرانه و رفیقانه از او میخواستم که از این نحوه بحث خود داری کند. کسر شان همه ماست. آرزو میکردم که از فرط عصبانیت از دستش دررفته باشد. ولی بهمن ماههاست که روی بحثهایش فکر کرده. سوال من اینست که چرا خود را به این روشها می آلود؟ خویست بهمن مرا روشن کند.

۲. در خیلی موارد، از تبیین اوضاع سیاسی ایران گرفته، طبقات و آن "طبقه متوسط"، اوضاع طبقه کارگر، جمهوری اسلامی، ارزیابی از خاتمی و جامعه مدنی تا اوضاع جهانی تا رابطه حزب و طبقه و غیره با بهمن اختلاف میبینم. با نحوه نگرش او به دنیا و مارکسیسم مقوله ای او مشکل دارم. و با نتایجی هم که میگیرد مخالف هستم. تصدیق میکنید که پرداختن به اینهمه اختلاف وقت بیشتری میخواهد. امیدوارم مرخصی و فرصتی پیش بیاید تا بتوانم کتبا و یا شفاه با بهمن بحث کنم.

مخلص همگی مصطفی صابر دوم آپریل ۹۹



## قربانی کدام واقعیات!

به دنبال نقد تزه‌ای رفیق بهمن شفیق (بهمن) برای ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی و تذکر رفیق منصور حکمت (نادر) و کورش مدرسی (کورش) مبنی بر اینکه در مباحثات سیاسی باید صراحت داشت، باید معضل واقعی را به بحث گذاشت، بهمن به اینجهت سوق داده شد که اختلاف نظرش را با سیاستها و جهتگیریهای حزب اثباتا به بحث بگذارد. بهمن این کار را انجام داد، البته با یک تفاوت! بهمن این پروسه را به همراه مقدار زیادی تحریف، درهم گویی، خود متناقض گویی، اتهام و عاریه گرفتن هر تزی که مخالفتش را با حزب بتواند برجسته تر بیان کند، شروع کرد. بهمن با مباحث اخیرش خود را کاملا در نقطه مقابل حزب و سیاستهای مصوب رهبری حزب قرار داده و اتهامات سنگینی را نیز به نادر و حزب وارد کرده است.

به مباحث بهمن باید برخورد کرد. نه از آنجهت که این مباحث ارزش در خود چندانی دارند. نه! از آنجهت که باید نقطه قدرت صف خودمان را بهتر و بهتر بشناسیم و آنرا به تمام صفوف حزب و جنبش مان تسری ببخشیم و تقویت کنیم. اما در برخورد به نظرات بهمن باید چند نکته را در نظر داشت. آنچه بیان شده نظرات یک عضو کمیته مرکزی این حزب است. و همانطور که خود میگوید نظرات فردی بهمن است و نتیجتا به همان میزان از وزن و جایگاه در حزب برخوردار است. این نظرات درهم و عاریه ای بیان گرایش معینی در حزب نیست. شاید گوشه‌هایی از آن، جذری از آن اینجا و آنجا طرح شده باشند. اما کل اش از پشتیبانی ای در حزب برخوردار نیست. بعلاوه همانطور که خود میگوید این نظرات تلاشی برای اصلاح و بهبود روشهای حزب و سیاستهایش نیست. بلکه تلاشی برای ایستادگی در مقابل رهبری حزب و خط مشی حزب است. بهمن و یا هر رفیق دیگری مسلما مجازند تا درخواست کنند تا هر بحثی را که لازم میدانند در هر جلسه ای (پلنوم) و یا در هر سطحی (کنگره) و غیره طرح کنند. اما بنظر من این کمیته مرکزی مجاز نیست دستور کار خود را تحت الشعاع مباحثی از این نوع قرار دهد که هدفی جز پس زدن حزب و تلاشهایی ندارد که در کنگره اش قاطعانه تصویب شده است.

بعد از مطالعه یادداشتهای بهمن قصد داشتم بطور مفصل و به خط خط آن برخورد کنم. اما بعد از چند دقیقه تعمق متوجه شدم که میدانم مخاطبم کیست. میدانم مخاطبم بهمن نیست، و از این بابت متاسفم! اما میدانم قرار است چه کسی را در کمیته مرکزی قانع کنم که بهمن چه میگوید. نتیجتا سعی میکنم فقط چند نکته محوری را در باره جایگاه و خود ویژگی مباحث ارائه شده توسط بهمن با اعتراف به این ابهام در اینکه مخاطبم کیست، بیان کنم.

**بهمن در نیمه راهی که عبدالله مهندی به پایان رساند!**

مسلمان این اولین باری نیست که رهبری کمونیسم کارگری (نادر) و حزب با چنین اتهامات و برخوردهایی روبرو میشوند. تاریخ پیشروی این جنبش مملو از رودررویی‌ها و تقابلاتی است که در دورانه‌های حیاتی و سرنوشت‌ساز این جنبش شکل گرفته‌اند. تاریخ پیشروی این جنبش در ضمن تاریخ فائق آمدن بر چنین تقابلاتی نیز هست. از طرف دیگر این تقابل درست مانند تمامی تقابلات قبلی که این جنبش از سر گذرانده است، یک بعد برجسته ضدیت با شخصیت اصلی این جنبش (نادر) را در خود دارد، همانگونه که نادر در بیرون از حزب ما محور چنین حملاتی است. مباحث اخیر بهمن نیز از این قاعده عمومی جدا نیست.

مخالفت خوانی با جهت‌گیریهای اخیر حزب در مورد "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" دور از انتظار نبود. مباحث مبرم و تعیین‌کننده‌ای مطرح شده بودند. تاثیرات پراتیکی معین و متفاوتی را نیز طلب میکردند. با این مباحث پروسه انتقال ثقل سیاسی حزب به مرکز تحولات جامعه در دستور جدی و روز فعالیت حزب قرار گرفت. با این مباحث سوت حرکت "قطار به صدا در آمد". پروژه‌های متفاوت اجتماعی حزب تعریف شدند، رادیوهای سراسری و محلی و نشریات متفاوت آغاز بکار کردند. با این پروسه گوشه‌هایی از آن پتانسیل واقعی و آن نیرویی که حزب در خود متمرکز کرده است رو به جامعه به حرکت در آمد. در همین مدت زمان کوتاه نتایج مهمی به ثمر نشست. این مجموعه در متن سابقه ۲۰ ساله جریان ما را اکنون به یک متغیر تعیین‌کننده در معادله تعیین سرنوشت قدرت سیاسی در ایران تبدیل کرده است. تا همین جا هم حذف کمونیسم و کارگر از صحنه سیاسی و حل معادله قدرت سیاسی بدون ما ممکن پذیر نیست. از اینرو چشمه‌ها از بسیاری زوایا به این حزب و اقداماتش خیره شده است. اما همه میدانیم که این تنها آغاز کار ماست. همه میدانیم که برای پیروزی کارهای بسیاری باید کرد. پیروزی برای ما بهیچوجه محتوم نیست! هنوز حلقه‌های بسیار دیگری را باید تعریف کرد، در دست گرفت، و پیاده کرد. هنوز باید پروسه‌های بسیاری را آغاز کرد که حزب ما را از موقعیت کنونی به حزب آماده کسب قدرت سیاسی تبدیل کند. استراتژی سازمانی و اهداف برنامه‌ای حزب روش است. تئوری چگونگی کسب قدرت سیاسی برای حزبی کمونیستی تا حدود زیادی روشن شده است. این راه را باید با اعتماد به نفس تمام و کوشش زیاد و روشن بینی طی کرد. واضح است که در این پروسه ما با مقاومتهای زیادی روبرو خواهیم بود. فشار بیرون برای مقابله با ما را همه دیده‌اند. از پاپوش دوزی گرفته تا تبلیغات گسترده و نفرت‌انگیز هر جوجه شاعری که برای دور کردن این کمونیسم از صحنه شعر میگوید را همه مان هر روزه شاهدیم. بهمن خود در مراحل متفاوتی در مقابله با این فشار ایستادگی کرد. اما ظاهراً امروز ورق دیگر برگشته است. بهمن تصمیم دیگری گرفته است. نفس مقاومت به اشکال مختلف در صفوف حزب اجتناب‌ناپذیر بود. اما پرچمدارش روشن نبود. ابعادش روشن نیست؟ (تا اینجا که بنظر میرسد بهمن سردار بدون لشکر است!) بهمن این رسالت را از قرار به دوش گرفته است. "پیشگام" این تقابل شده است. اما در راهی که بهمن قدم گذاشته، "پیشگام" نیست. دیگرانی قبلاً این راه را به پایان رسانده‌اند! آیا بهمن در این راه ترمز دستی‌اش را خواهد کشید. آیا بهمن "ترمزهایش را چک کرده است". امیدوارم که اشتباه کنم، اما بنظر نمیرسد!

## مباحث بهمن را نباید جدی گرفت!

ضد و نقیض‌گویی و خود متناقض‌گویی از ویژگیهای بحثهای بهمن است. احکامی صادر میشوند و چند صفحه بعد و یا چند روز بعد دقیقاً ضد آنها تکرار میشوند. از اینرو فکر میکنم که نباید این بحثها را زیاد جدی گرفت. نباید صورت‌ظاهر این مباحث را مورد بحث قرار داد. برای اثبات این ادعا به دو نقل قول زیر از بهمن توجه کنید. در اولی بهمن در دفاع از تز ایجاد انترناسیونال کمونیستی و به تبع آن از موقعیت

حزب کمونیست کارگری صحبت میکند. در نقل قول دومی در مقابله با بحثهای نادر و رهبری حزب مجدداً در باره حزب صحبت میکند. احکامی که در این دو نقل قول صادر شده‌اند، صد در صد در مقابل یکدیگرند. <<تا جایی که به شرایط مشخص حزب ما بر میگردد، . . . (حزب ما توانسته است - از من) برای اولین بار بعد از انقلاب اکتبر یک کمونیسم کارگری را به جریان اصلی فکری و سیاسی در درون جنبش سوسیالیستی در یک چهار چوب کشوری تبدیلش کنند.>> (ترس از حاشیه‌ای شدن یا گریز از یک وظیفه تاریخی؟) در نقل قول بعدی میگوید:

<<هر چه جلوتر آمدیم اما، جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری بیش از پیش به واقعیتی غیر قابل انکار و غیر قابل برگشت تبدیل میشود. این نه اصلاح و بهبود کارها، بلکه ایستادن در مقابل این رهبری بود که میتوانست هویت کمونیستی حزب را حفظ کند.>> (یک گام به پیش، چند گام به پس! در باره برخی مسائل گرهی جنبش ما)

این احکام ضد و نقیض را بهمن در فاصله سه روز روی کاغذ آورده است. در عرض چند روز "جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری به واقعیتی غیر قابل برگشت تبدیل" میشود. با این شتاب و جهتی که بهمن پیش می‌رود بنظرم چند روز دیگر طول نخواهد کشید تا احکامی به شکل احکام عبدالله مهتدی را بهمن نثار حزب کمونیست کارگری و رهبریش کند؟ البته باید دید! سه روز قبل حزب کمونیست کارگری حزبی است که برای اولین بار بعد از انقلاب اکتبر کمونیسم کارگری را به جریان اصلی فکری و سیاسی در درون جنبش سوسیالیستی تبدیل کرده است. امروز بهمن نتیجه گرفته که "جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری بیش از پیش به واقعیتی غیر قابل برگشت تبدیل میشود". چند روز قبل نادر و کورش به بهمن گفتند که تزهات در مورد ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی قربانی با داده‌های پایه‌ای کمونیسم کارگری ندارد. باید ابتدایاً احزاب کمونیست کارگری، دخیل در صحنه اجتماعی در کشورهای مختلف شکل بگیرند، شکل داده شوند. بهمن جواب داد که به همت شکست انقلاب ۵۷ یک سری کمونیست در سراسر دنیا داریم که میتوانند ایجاد این احزاب بین المللی را عملی کنند. بهمن از حزبی میخواست این وظیفه را در دستور کار خود قرار دهد که سه روز بعد مدعی شد "جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری بیش از پیش به واقعیتی غیر قابل انکار و غیر قابل برگشت تبدیل میشود". آیا بهمن خود میداند چه میگوید؟ آیا میتوان این مباحث را جدی گرفت؟

### بهمن برای اثبات احکامش به جعل و تحریف متوسل میشود!

رفتار بهمن برای اثبات احکامش یاد آور وارونه آن دانشمند معروفی است که از حمام خانه‌اش لخت به خیابان دوید و فریاد برآورد که یافتم، یافتم! اما بهمن چه یافته است؟ ظاهراً در یافته است که نادر مبارزه بر علیه مالکیت خصوصی را کنار گذاشته است، به بیان شناخته شده تر رویزیونیست شده است. بهمن برای اثبات این احکام مجبور است جعل کند، مجبور است تحریف کند. چاره‌ای ندارد. به چند نمونه آن از این دست توجه کنید:

نادر به بهمن میگوید: <<پس زنده‌های "سوسیالیستی" و "انقلابی" و "کارگری"، از موضع تقدیس جهان جمع و جور و خودمانی و محفلی و صنفی قبلی‌مان، کاملاً قابل انتظار است. اما ما یا به این میدان پا میگذاریم، یا خود را در برابر تاریخ و طبقه کارگر بی وظیفه میکنیم.>> بهمن گیومه‌های در برگیرنده سوسیالیستی، انقلابی و کارگری را بر میدارد و با حق بجانبی خاصی میگوید: <<خود این موضوع که از نظر رفیق نادر مفاهیمی مثل سوسیالیسم، انقلاب و کارگر در حزب ما امروز میتوانند دستاویزی برای پس زدن باشند البته بسیار گویا است.>> بعلاوه آیا بهمن نخوانده است یا نشنیده است که منشویکها با همین مفاهیم در مقابل

بلشویکها قد علم کردند. آیا از این نمونه‌ها در تاریخ سوسیالیسم و کمونیسم کم است؟ آنچه گویاست این است که بهمین در وضعیت قرار گرفته است که ناچار است تحریف کند. ناچار است برای اثبات آنچه اثبات نشدنی است تاریخ دیگری برای مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک درون جنبش سوسیالیستی و کمونیستی بنویسد.

نمونه‌ای دیگر. در جایی دیگر نادر به بهمین میگوید که بنظر من مبارزه بر علیه راسیسم و مبارزه برای رهایی زن << میدانهای واقعی و قائم به ذات مبارزه اقشار محروم و تحت تبعیض است و نه جبهه‌های فرعی مبارزه کارگری.>> بهمین در جواب میگوید: << مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر مبارزه برای لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی است و لاغیر. اینها را خود حزب ما زمانی نه چندان دور به عنوان مبانی هویتی خود تعریف میکرد. آیا واقعا رفیق نادر اینها را فراموش کرده است؟>> آیا بهمین خود را موظف میداند که نشان دهد کجا، کی، چه زمانی و در چه نوشته‌ای "نه چندان دور" حزب و نادر مبانی هویتی خود و حزب را فراموش کرده است؟ چرا آلمان که مبانی هویتی حزب عوض میشد بهمین ساکت بود؟ در کدام پلنوم و کنگره و نوشته‌ای این تغییر مبانی حزب صورت گرفت؟ چرا بهمین آلمان به خیابان نریخت تا فریاد بزند: "یافتیم، یافتیم"!؟ این جعل، این تحریفات به چه منفعتی خدمت میکنند؟ چه اهدافی ایجاب میکند تا با چرخش قلم چنین اتهاماتی را به این حزب و نادر وارد کرد؟

نمونه دیگر: بهمین به استراتژی حزب برای کسب قدرت سیاسی میتازد. از نادر نقل میکند که: << اگر سه میلیون نفر جمع شوند و کاری بکنند که حکومت به دست یک حزب سوسیالیستی مثل ما بیفتد، قوانین و نظامی که از فردایش برقرار میکنیم باعث میشود که طبقه کارگر بیاید و از حکومتش دفاع کند.>> بهمین این تلاش را بلانکیسم و مکانیسمی برای کسب قدرت مستقل از جنبش کارگری توسط نادر میبیند. نادر گفته "سه میلیون نفر" بهمین میخواهد به خواننده القاء کند "سه میلیون نفر غیر کارگر". نادر در کنگره گفته و بهمین هم مسلما شنیده است که << حزب کارگری که اقلیتی، نیرویی واقعی در طبقه داشته باشد، حزب کمونیستی که نیرویی واقعی و قابل لمس در طبقه داشته باشد امکان عمل انقلابی و عمل رادیکال را در سطح اجتماعی بهش میدهد. از طریق همین عمل رادیکال و انقلابی تو صحنه اجتماعیست که بقیه طبقه را با خودش میآورد. مکانیسم نزدیک شدن حزب به قدرت سیاسی در رابطه با طبقه این است.>> بهمین مدعی میشود که << حزب در این بحث در خدمت انقلاب کارگری و ابزاری برای آن نیست.>> در این تحریف بهمین دارد ذهنیت خودش را بجای واقعیت و آنچه نادر تاکنون در این زمینه گفته است مینشاند. احتیاج به تعمق زیادی نیست. بهمین برای اثبات حکمش فرض کرده است که این "سه میلیون نفر" گویا دانشجویان "پیشگامی" هستند که از قرار از تز جامعه مدنی خاتمی رویگردان شده‌اند و به حزب کمونیست کارگری برای تحقق انجام انقلاب کارگری پیوسته‌اند، از اینرو نتیجه گرفته است که << بحث حزب و قدرت سیاسی هم بدون توجه به موقعیت جنبش کارگری و مستقل از واقعیت آن میتواند در دستور کار حزب قرار گیرد.>> از بهمین خواسته شده بود که در بحث سیاسی صراحت داشته باشد، صداقت داشته باشد، به سراغ اصل مسئله برود. اما بهمین به سراغ جعل و تحریف رفته است! واقعیت این است که بهمین برای اثبات بحث اش مجبور به تحریف و جعل آنهم در این ابعاد است؟! این شیوه شناخته شده مقابله با نقطه قدرت این حزب است.

نمونه آخر، اما نه آخرین نمونه: این دیگر واقعا از عجایب سرزمین عجایب است. بهمین در مقام یک مدعی و با حق بجانبی غیر قابل باوری ادعا میکند که نادر مارکسیسم را میبیند اما جنبش طبقه کارگر را نمیبیند. دریغ از یک جو انصاف! بهمین میگوید: << پیش فرض مقدماتی رفیق در مقابل هر سوال احتمالی که پس تکلیف طبقه چه میشود این است که مارکسیسم در خود طبقه کارگر را دارد.>> و سپس به این حکم جادویی میرسد که << مارکسیسم یعنی منافع طبقه کارگر، حزب هم یعنی مارکسیسم.>> و با تفرعن خاصی

ادامه میدهد: «ای کاش زندگی به همین سادگی بود.» به هیچ عضو این حزب نباید اثبات کرد که چه کسی به بهمن یاد داده است که دوست عزیز مارکسیسم «فی نفسه به نوعی موضعگیری فکری و تئوریک را به ذهن میآورد. . . قبلا وقتی چنین تبیین اساسا عقیدتی و فکری‌ای از هویت و کار خودمان داشتیم اسم خودمان را "مارکسیسم انقلابی" گذاشته بودیم که دقیقا همین خاصیت وفاداری به ارتدوکسی را تداعی میکرد. کمونیسم کارگری گویای یک تعلق اجتماعی و به تبع آن یک حرکت فکری است. کمونیسم کارگری بر سر سازماندهی حرکت سوسیالیستی فی الحال موجود طبقه خاصی است، طبقه کارگر.» اگر دهها سمینار، مقاله و جلسه که نادر طی آن ابعاد متفاوت این مسئله را توضیح داده است از حافظه حذف کنیم. و خود را به فراموشی انتخابی بزنیم. حافظه کوتاه مدت را نمیتوان بسادگی حذف کرد. همین چند روز پیش نادر در مقابل تزه‌های "انترناسیونال کمونیستی" بهمن گفته بود: «کمونیسم کارگری مفهومی است برای توصیف یک تمایز اجتماعی با کمونیسم طبقات دیگر. تمایز برنامه‌ای خود گوشه‌ای از این تمایز اجتماعی است، اما تفاوت ما با "ضد رویزیونیست"های پیش از ما اینست که ما علل اجتماعی تجدید نظرهای تاکتونی در برنامه کمونیسم را در برنامه کمونیسم را در انتقال اجتماعی کمونیسم از طبقه کارگر به طبقات دیگر و تبدیل کمونیسم به اندیشه و پرچمی برای تحقق اهداف اجتماعی طبقات دیگر جستجو میکنیم. تعریف بهمن در این تزه‌ها از کمونیسم کارگری، همان تعریف قدیمی مارکسیسم انقلابی بعنوان مارکسیسم ضد رویزیونیستی است.» واقعا تعجب آور است! این ژستهای "کارگری" بهمن برای چیست؟ قرار است چه کسی را به دور این پرچم جمع کند؟ یدالله خسرو شاهی؟ این تحریفها برای چه اهدافی صورت میگیرد؟ این شیوه را چه چیزی بجز تحریف میتوان نام گذاشت؟

### بهمن کنترل خود را از دست داده است، بی پروا اتهام میزند!

یادداشت بهمن علاوه بر تناقض گویی، علاوه بر جعل و تحریف مملو از اتهام است. اتهاماتی که ظاهرا نباید اثبات کرد، گویی کلماتی خدایی اند که باید فقط قبول کرد! به چند نمونه نگاه کنیم:

بهمن میگوید «تحولی که در حزب صورت گرفته است محصول بهم خوردن توازن قوایی در بیرون حزب و محصول شکستهایی است که خود حزب متحمل شده است. قرار بود حزب به یک کارگری تبدیل شود. این نشد. یا باید دلایل آن روشن میشد، یا راهی پیدا میشد که این شکستهای را لاپوشانی کند و شکست را پیروزی جلوه دهد. رفیق نادر راه دوم را انتخاب کرد.» کدام شکستها؟ حزب کدام شکستهایی را متحمل شده است که باید دلایلی برای آن پیدا میشد؟ چرا این شکستها باید لاپوشانی شود. مگر تاریخ کمونیسم علی‌الاصول پر از شکست و بعضا پیروزی نیست؟ چند بار در تاریخ جنبش کمونیسم کارگری "شکستها" لاپوشانی شده‌اند؟ کی شکست پیروزی جلوه داده شده است؟ اصلا چرا نادر باید شکست را پیروزی جلوه دهد؟ چه منفعتی در این اقدام برای شخص نادر و حزب وجود دارد؟ بعلاوه بهمن از کجا به این نتیجه رسیده است که حزب در کارگری شدن شکست خورده است؟ از کجا سوت پایان تلاش برای کارگری شدن حزب زده شده است؟ کدام فاصله زمانی برای کارگری شدن حزب تعیین شده بود که اکنون به پایان رسیده است و دیگر کاری نمیتوان کرد؟ از کی بهمن بمشابه قاضی این پروسه تعیین شده بود؟ آیا بهمن میدانند چه اقداماتی در این زمینه صورت گرفته است؟ میدانند چه پیشرفتهایی حاصل شده است؟ آیا لازم میدانند بپرسد؟ آیا برایش فرقی میکند؟ اصلا از چه خط کشی برای کارگری شدن حزب دارد استفاده میکند؟ چقدر کارگر برای کارگری شدن حزب لازم بوده است که بهمن به این قضاوت رسیده است؟ اما این تمام مسئله نیست. بهمن از یکطرف میگوید که حزب:

«مشغله روزمره‌اش در بردن این یا آن محفل کارگری از زیر ضرب پلیس، سازمان دادن یک اعتراض بر سر هزینه ایاب و ذهاب و جمع و جود کردن اعتراض در محلات کارگری بر سر هزینه اتوبوس، اعتراض به قلدری کمیته محل علیه زنان و جمع آوری آنتنهای ماهواره‌ای، حمله به قرارگاه سپاه در محل در اعتراض به

حمله دسفروشان و هزاران امر ریز و درشت روزمره در زندگی و مبارزه مردم کارگر و زحمتکش نیست.» از طرف دیگر چند صفحه بعد اعلام میکند:

«جنبش کارگری، امروز نسبت به تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی در وضعیت نا مساعدی قرار گرفته است. . . این جنبش اما در ده سال اخیر مورد شدیدترین تعرضات واقع شد. صدها هزار نفر از کار بیکار شده اند و فلاکت روزمره چاره‌ای برایشان نگذاشته است جز غم نان. آنهایی که هنوز کاری دارند، ماهها و ماهها منتظر پرداخت همان حقوق بخور و نمیر می‌مانند.» (تاکید از من است)

بهمن از حزب می‌خواهد اعتراضات کارگری را سازماندهی کند که فرض مشترک تمام کسانی است که در این حزیند و علاقه‌ای به سرنوشت این حزب و جنبش کارگری دارند و به میزان امکانش مشغله‌اش است. (البته معلوم نیست از کی بهمین مسئول این سیاست شده است؟) اما از طرف دیگر حکم صادر میکند که کارگران دست روی دست گذاشته‌اند؟ آیا بهمین می‌فهمد که چه دارد می‌گوید؟ یا اینکه بخاطر "اثبات حقانیتش" در هر پاراگراف خود را مجاز میداند که یک چیز بگوید و به هر استدلالی متوسل شود؟ اینجا از توضیح معنای این حکم بهمین می‌گذریم که در قبال شرایط حاضر طبقه کارگر اعلام میکند که "فلاکت روزمره چاره‌ای برایشان نگذاشته است". از اینهم می‌گذریم که آنجا که بهمین خبر اعتراضات کارگری را در رسانه‌های علنی چاپ ایران نمی‌خواند و این اعتراضات از دید بهمین پنهان می‌ماند و یا آنرا نمی‌بیند، وجودش را هم انکار میکند. اما حتما باید از بهمین پرسید چگونه در این شرایطی که بهمین از وضعیت طبقه کارگر تصویر میکند انتظار دارد حزب کارگری شود؟ آیا در این پروسه است که بهمین انتظار دارد میتوان رهبران اعتراض ضد سرمایه‌داری طبقه را به صفوف حزب کمونیست کارگری جلب کرد؟ یا نکند خدای نکرده بهمین حزب را خالق مبارزه و اعتراض کارگری میدانند! یا نکند بهمین معتقد شده است که "جدا از سوخت و ساز طبقه کارگر" میتوان کارگری شد!؟

اتهامی دیگر: بهمین بی پروا مینویسد «رفیق نادر برآشفته است از این که من در رهبری حزب تجدید نظر در مبانی کمونیسم کارگری و مارکسیسم دیده‌ام. . . به من گوشزد میکند این مهمترین مباحثه سیاسی زندگی من است. . . این خود رفیق نادر است که یک سال است بحثی را به حزب تحمیل کرده است. . . یا شاید اینهم جزو مکانیسمهای اجتماعی است که بحث نظری‌ای را از طریق نوار و ویدئو پخش کنند تا گزک دست کسی ندهند.»

واقعا شرم آور است که بهمین چنین اتهاماتی به حزب و نادر می‌زند! بزرگترین کنگره حزبی برگزار شد، بزرگترین پلنوم حزبی گرفته شد، وسیعترین کادرها دعوت شدند، چندین ساعت بحث ارائه شد، ضبط شد، نوارهایش بعضا پخش شدند، قرار است مباحثش در انترناسیونال درج شوند. حالا بهمین از حمام خانه‌اش عریان بیرون پریده و اتهام می‌زند که نادر قصد دارد "گزک دست کسی ندهند". دست کی؟ منظور بهمین از "کسی" که گزک نباید به دستش داده شود کیست؟ آیا منظورش "راه کارگر" و "اتحاد چپ کارگری" یا امثال عبدالله مهتدی است؟ از کی تا حالا اینها برای بهمین کسی شده‌اند؟ بهمین که در این جلسات حاضر بود!؟ بهمین اتهام می‌زند که نادر یکسال است بحثی را به حزب تحمیل کرده است و از آن نتایج پراتیکی گرفته است. این دیگر تحقیر شعور و اراده کادرها و اعضای این حزب و اتهام دیکتاتوری به نادر و مناسبات درون حزبی است؟ این معما را واقعا باید توضیح داد. چرا زمانی کسی تصمیم می‌گیرد که با حزب و رهبریش مخالفت کند، دست در توبره‌ای پر از مهملات میکند و هر اتهامی که به دستش چسبید به طرف حزب و رهبریش پرتاب میکند؟ چرا بهمین نمیتواند مثل آدمیزاد که میتواند با بغل دستی‌اش اختلاف نظر داشته باشد، با صداقت سیاسی نظرش را مطرح کند، نقد کند، و جوابش را بگیرد؟ آیا کسی جلوی دهنش را گرفته است؟ آیا کسی دستش را پیچانده است؟ اما بهمین به این اتهام در شیوه و رفتار سیاسی بسنده نکرده است. بهمین امروز رهبری حزب و نادر را متهم میکند که رویزیونیست شده‌اند و در "مبانی کمونیسم کارگری و مارکسیسم" تجدید نظر کرده‌اند. کی بهمین قرار است اتهام

"استالینست" شدن و "پل پتسیم" شدن و "ولایت فقیه" را مانند عسگر آهنین و امثالهم به طرف این حزب و نادر پرتاب کند؟ از پله فعلی که بهمن اکنون در آن قرار گرفته است نباید انرژی زیادی مصرف کرد. تا پله بعدی هم لازم نیست گام بلندی برداشته شود. بهمن نشان داده است که "ترمزهایش را چک" نکرده است!

## تزه‌های بهمن: موانعی در پروسه تلاش برای کسب قدرت سیاسی!

بهمن مدعی است که حزب «مکانیسم کسب قدرت سیاسی را مکانیسمی مستقل از جنبش کارگری میبیند»، مدعی است که «این بلانکیسم محض است»، مدعی است که این «استراتژی انقلاب کارگری نیست. استراتژی تسخیر قدرت یک حزب است.» این ادعاها ادعاهای ناآشنایی نیستند؟ از زمانی که کمونیستها نیت خود را برای تصرف قدرت سیاسی اعلام کردند با چنین اتهاماتی روبرو شدند. بلشویکها با چنین ادعاهایی توسط منشویکها مواجه بودند. زمانی که لنین در کنگره شوراهای کارگران و دهقانان که هنوز منشویکها در آن اکثریت داشتند، در مقابل ادعای «تسرتلی، وزیر منشویک پست و تلگراف سخن میگفت، و در سوابق رسمی به این صورت ثبت شده است: در لحظه حاضر هیچ حزب سیاسی نیست که بگوید: "قدرت را به دست ما بدهید، کنار بروید، ما جای شما را میگیریم." چنین حزبی در روسیه نیست. (لنین از روی صندلی خود: "هست") (ای اچ کار - جلد ۱) لنین و بلشویکها نیز متهم به بلانکیسم شدند. با اتهاماتی مشابه آنچه بهمن امروز مو به مو بر علیه حزب تکرار میکند، مواجه شدند. این اتهامات اختراع بهمن نیست، تازگی ندارند. خاصیت بهمن این است که فقط آنرا تکرار میکند. بهمن با تاریخ کسب قدرت توسط بلشویکها آشناست. خود به دفعات در گذشته از تسخیر قدرت توسط بلشویکها دفاع کرده است. میدانند که بلشویکها در پتروگراد و مسکو قیام را سازمان دادند. میدانند که بلشویکهایی که قیام را سازمان دادند، اقلیتی در درون طبقه کارگر بودند، بخشی از طبقه کارگر را در کنار خود داشتند. میدانند که تروتسکی در فردای این قیام نوشت: «بلشویکها قدرت را تسخیر کردند و آنرا در اختیار طبقه کارگر قرار دادند» (نقل از حافظه) این واقعیت را نادر در بخشش در کنگره دوم از زیر آوار تحریف رویزیونیستی بیرون کشید. این افق را در مقابل حزب قرار داد. اعلام کرد که «حزب کمونیست کارگری میتواند در صورتیکه حزب بخش موثری از کارگران باشد، بخش اقلیت، ولی اقلیت با صدای کارگران در جامعه، اقلیت فعالی از کارگران. اگر حزبی باشد که رابطه اش با کارگران محکم است به این معنی که میگوییم، برنامه عمل انقلابی را، نفوذش را در یک دوره‌ایی به این حد رسانده باشد که بتواند در سطح اجتماعی، در متن عالم سیاست به صورت یکی از بازیگران اصلی صحنه ظاهر بشود و اگر این حزب این شم را داشته باشد و در شرایطی که موضوع جدل اجتماعی قدرت باز باشد، میتواند قدرت سیاسی را بگیرد.» و در بخشش با نشریه دیدار هم همین واقعیت را تکرار کرد. این تنها راهی است که تاکنون در مقابل کمونیستها برای تصرف قدرت سیاسی قرار داده است. این تنها راه ممکن برای کسب قدرت سیاسی است. بهمن در مقابل این تنها راه ممکن تاریخی تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ایستاده است. به این اعتبار، دانسته و یا ندانسته، تزه‌هایش اگر نیرویی مادی و انسانی همراه خود داشته باشند به مانعی در قبال تلاش این حزب برای کسب قدرت سیاسی تبدیل خواهد شد! آیا بهمن خود میفهمد چه میگوید، آیا معانی تزه‌هایش را میدانند!؟

## در خاتمه:

نقد تمامی اتهامات، جعلیات و تناقض گویی‌های بهمن از حوصله این نوشته خارج است. در نقد نقطه نظرات بهمن بسیار میتوان گفت و نوشت. میتوان به درکش از کمونیسم کارگری پرداخت، که آنرا پروژه‌ای برای کارگری شدن حزب و در امتداد "تئوری پیوند" میدانند. میتوان به تحلیلش از شرایط سیاسی حاضر در جامعه و پروژه خاتمی و جامعه مدنی پرداخت. میتوان به درکش از ایجاد انترناسیونال کمونیستی پرداخت. میتوان به

درکش از مبارزه ایدئولوژیک پرداخت، که آنرا معادل جدل با جریان "نقد" و یا "ممی شالگونی" میدانند. میتوان به تمام این سوژه‌ها پرداخت و با بهمن کشتی گرفت. اما بنظرم راه دیگری هم وجود دارد. راه بهتری هم وجود دارد. میشود رو را برگرداند و گفت که میخواهم به مقابله با شخصیتها و نیروهای اصلی قلمرو سیاست بروم، جواب این بحثها را مدتهاست که داده‌ایم!

علی جوادی

۳ آوریل ۱۹۹۹

بعد التحریر: تیترا این نوشته «قربانی کدام واقعیات!» است. اما در این زمینه بحثی نکردم. اجازه دهید که فقط به این بسنده کنم که بنظرم بهمن قربانی تلاش برای حاشیه نشینی و در حاشیه بودن است. بهمن قربانی پروژه جامعه مدنی خاتمی است، نه به این معنا که بحث جامعه مدنی را پذیرفته است، به این معنا که صورت مسئله و "تغییرات ناشی" از آنرا پذیرفته است! بهمن قربانی برآیند این دو پروسه است! اما برای سرنوشتی که بهمن دارد برای خود رقم میزند، از صمیم قلب متاسفم! ایکاش اینطور نمیشد! ایکاش اینطور نشود!



## نکاتی در باره اظهارات رفیق بهمن شفیق در نوشته "یک گام به پیش، چند گام به پس!"

این نوشته رفیق بهمن از دو بخش تشکیل شده، یکی تحت عنوان "یادداشت" در هشت بند و بقیه اش نظرات وی در مورد بحثهای حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه و تحلیل از اوضاع سیاسی ایران. بخش یادداشت که بعد از نوشته رفیق نادر، "ایست! ترمزهایتان را چک کنید"، نوشته شده، متأسفانه از روش شناخته شده تحریف و اتهام زنی بهره میگیرد. در اینجا به نکاتی از "یادداشت" در نوشته رفیق بهمن میپردازم.

### ۱- بند سوم:

"آنچه من در مورد لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی گفته ام بر اساس حدسیات و فرضیات نبود. من همان چیزی را و در همان حدی نقد کردم که رفیق نادر سیاه روی سفید بر کاغذ نوشت و چیزی که رفیق نوشته بود این تصویر بود که گویا مبارزه ضد راسیستی و مبارزه برای رهایی زن مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر است."

رفیق بهمن از اینکه مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر مبارزه ای است برای لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی، نتیجه میگیرد که نادر لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی را فراموش کرده است. اما رفیق نادر سیاه روی سفید بر کاغذ این را ننوشته بود. او نوشته بود:

"تلویحا مبارزات ضد راسیستی، مبارزه برای رهایی زن و غیره اشکال بروز جنبش کارگری توضیف شده اند- بعنوان میدانهای نبردی که بورژوازی تعیین کرده است. بنظر من این مبارزات میدانهای واقعی و قائم به ذات مبارزه اقشار محروم و تحت تبعیض است و نه جبهه های فرعی مبارزات کارگری."

پس نادر نگفته است که مبارزه ضد راسیستی مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر است. این عوضی فهمیدن رفیق بهمن از این جمله است که بسادگی موجب کارت زرد دادن به رفیق نادر در مورد لغو کار مزدی میشود. اتفاقا این رفیق بهمن بود که در نوشته دومش تلویحا این مبارزات را اشکالی از بروز جنبش کارگری توصیف کرده بود که رفیق نادر نادرستی آنها تذکر میدهد. بنظر میرسد رفیق بهمن از عبارت "و نه جبهه های فرعی مبارزه کارگری" عبارت "جبهه های اصلی مبارزه کارگری" را فهمیده است.

### ۲- بند چهارم:

"رفیق نادر از این که من اختلافات پایه ای با درک کنونی حزب دارم شوکه بنظر میرسد. واقعیت اینست که از وجود چنین اختلافی شوکه نشده است، از این که آن را رسماً اعلام کرده ام متعجب شده است. اگر نه هم به خود رفیق و هم به رفقای دیگری گفته ام که درک من از کمونیسم و مبارزه کمونیستی با درک آنها متفاوت است."

متعجب از رسماً؟ عجب! این ادعا نه تنها واقعیت نیست بلکه کذب محض است. رفیق نادر در نوشته "ایست! ترمزهای خود را چک کنید" از رفیق بهمن خواسته کرده بود که بحث "چرخش رهبری" را که در لابلای نوشته دومش در مورد انترناسیونال کمونیستی کارگری آمده بود ارائه و مستدل کند. اکنون چرا از اعلام رسمی آن از طرف شما متعجب میشود؟ در طول این بیست سال هر رفیقی، و از جمله خود رفیق بهمن، که در جریان مباحث درونی حزب قرار گرفته با این ویژگی نادر آشنائی داشته که وی همیشه مشوق کسانی بوده که اگر حرفی و یا اختلافی با وی یا خط رسمی حزب دارند، آنها بنویسند و ابراز کنند و حتی بنظر من در موارد زیادی تلاش کرده که اگر رفیقی اختلافی داشته و ابراز نمیکرده وی را به طرح رسمی بحثش مجاب کند، و دلیل ساده اش هم این بوده که خواسته جوابش را بدهد، همانطور که در اینمورد اخیر از رفیق بهمن خواسته است. راستش برای کسی که از مناسبات درونی این حزب و شیوه نادر در بحث و اختلاف سیاسی اطلاع ندارد، این ادعای رفیق بهمن این تصویر را القا میکند که رفیق نادر از کسی که اختلاف سیاسی اش را با وی رسماً اعلام کند خوشش

نمیاد و خواهان درز نکردن آنست! این تصویری است از یک رهبر حزبی مستبد که مخالفش را تحمل نمی‌کند و در بهترین حالت می‌خواهد طرف مقابل حرفش را غیر رسمی و در گوشی به او بزند. این تصویر کاذب است. اگر رفیق نادر تعجبی کرده باشد، بنظر من باین دلیل است که روی ظرفیت سیاسی رفیق بهمن حساب می‌کرده و از وی انتظار نداشته که بدون سند و استدلال و آنهم در متن یک بحث دیگر ادعای مهمی مانند فراموش کردن بدیهیات مارکسیسم و کمونیسم کارگری را مطرح کند. بعلاوه، چرا وقتی رفیق بهمن که وارد مهمتری واقعه زندگی سیاسی اش شده، رفیق نادر باید از طریق ظاهر نشدن وی بعنوان سخنران در جلسات بیرونی دلیل واقعه را ردیابی کند و نه از طریق طرح صریح و مستدل آن واقعه توسط خود رفیق بهمن و تازه بعد هم باید "چشمانش را باز کند"؟

۴- نکته پنجم رفیق بهمن مربوط است به مصاحبه رفیق نادر با دیدار که واقعا تماشائی است. جمله نادر بنقل از نوشته رفیق بهمن این است:

"اگر سه میلیون نفر جمع شوند و کاری بکنند که حکومت بدست یک حزب سوسیالیستی مثل ما بیفتد، قوانین ما و نظامی که از فردایش برقرار میکنیم باعث میشود که طبقه کارگر بیاید و از حکومتش دفاع بکند."

رفیق بهمن که بدلیل اختلاف نظر با حزب در مورد تحولات سیاسی ایران تصمیم گرفته پرچمدار درست کردن تئوری "چرخش در مارکسیسم" رفیق نادر شود، میگوید که:

"نشان داد که مکانیزم کسب قدرت سیاسی را مکانیسمی مستقل از جنبش کارگری میبیند. این بلانکسیم محض است، استراتژی انقلاب کارگری نیست، استراتژی تسخیر قدرت یک حزب است. حزب در این بحث در خدمت انقلاب کارگری و ابزاری برای آن نیست، این کارگرانند که باید از حکومت حزب دفاع کنند. این نه در امتداد مارکسیسم و انترناسیونالیسم، بلکه چرخشی آشکار در آن است."

این احکام رفیق بهمن بر اساس چه تحلیلی مبتنی است؟ اولاً آیا سه میلیون نفر فرضی که قرار است کاری بکنند، یعنی انقلاب کارگری بکنند، که حکومت بدست یک حزب سوسیالیستی بیفتد، چه کسانی هستند؟ جامعه مدنی چی‌ها؟ نویسندگان و دانشجویان؟ بورژواها و "طبقه متوسط"؟ یا کارگران و کمونیستها و انسانهای زحمتکش و معترضی که منفعتشان در استقرار یک حکومت سوسیالیستی و تحقق برنامه حزب ماست؟ ثانیاً این چه نوع کاری است که این سه میلیون نفر باید بکنند؟ کودتا که نیست، از طریق یک انتخابات مسالمت آمیز هم که نیست، انقلاب است، انقلاب کارگری. پس اگر این کارگران هستند که از طریق یک انقلاب حکومت خودشان را برپا میکنند، یا عبارت دیگر کاری میکنند که حکومت بدست حزب ما بیفتد، آنگاه چرا چرخش آشکار در مارکسیسم است و حزب در خدمت انقلاب کارگری نیست. ثالثاً رفیق نادر میگوید که طبقه کارگر میاید و از حکومتش دفاع میکند، پس منظورش بروشنی اینست که کارگران از حکومت خود دفاع میکنند. باید یادآور هم شد که حزب هم در این سناریوی تسخیر قدرت، حزبی است با سه میلیون طرفدار که بخش عمده ای از آنان کارگران پیشرو دخیل در مبارزه طبقه کارگرانند. و معلوم نیست که این دو قطبی حزب در خدمت انقلاب کارگری - کارگران در خدمت "حکومت حزب" از کجا میاید. واقعا برایم عجیب است که انبوه نوشته های رفیق نادر در مورد انقلاب و کارگر و سوسیالیسم و مارکسیسم که تاکنون رفیق بهمن در مخالفت با آنها چیزی نگفته، باعث نشده که جمله نقل شده از دیدار که هیچ تناقضی با آنها ندارد، رفیق بهمن را دچار این سردرگمی و اغتشاش نکند. نظر رفیق بهمن در مورد چرخش از مارکسیسم و انترناسیونال نامربوط است و نمیتوان آنرا ادعائی جدی گرفت. این بیش از هر چیز بدلیل عدم درک مفهوم خود جمله نقل شده از دیدار از یک سو و اسیر بودن رفیق بهمن در چهارچوب کلیشه ها که مانع از آن است معنی جمله ای تبلیغی و جایگاه آنرا درک کند.

۵- نکته ششم رفیق بهمن به "پس زدن" میپردازد. میگوید:

"خود این موضوع که از نظر رفیق نادر مفاهیمی مثل سوسیالیسم، انقلاب و کارگر در حزب ما امروز میتوانند دستاویزی برای پس زدن باشند البته بسیار گویا است. در تاریخ این حزب هیچگاه این مفاهیم

نمی‌توانستند دستمایه پس زدن افراد باشند، برعکس با تاکید بر اینها بود که این حزب جلو می‌رفت. چهارچوبهای فکری و ایدئولوژیک حزب ما در حال تغییر است و در این چهارچوبهای تغییر یافته است که به ذهن رفیق نادری که خود همواره با به دست گرفتن همین مفاهیم راه را برای پیشروی کمونیسم کارگری باز میکرد، امروز خطور میکند که عده دیگری با همین مفاهیم مشغول پس زدن هستند. از نظر من هم واقعا عده ای مشغول پس زدن هستند. اما پس زدن نه در تاکید بر سوسیالیسم و انقلاب و کارگر، بل در بحث کمونیسم اجتماعی و حزب و جامعه است. در شکل پیشروی بنظر میرسد، در واقع اما عقبگردی است از مبانی هویتی کمونیسم کارگری. آن چه به ظاهر پیشروی به نظر میرسد، فرار به جلو است، گریز از وظایف بر زمین مانده است، پس زدن است. یک پس زدن تاریخی. اگر مباحث سوسیالیستی، انقلابی و کارگری هم در این میان مقاومت میکنند، این نشان دهنده قدرت کمونیستی در این حزب است که از پا در نیفتاده. این از جمله محصول کار خود رفیق نادر است که زمانی مدافع اشغال حزب توسط کارگران بود و امروز به کارگران فراخوان دفای از حکومت حزب در فردا را میدهد. حزبی که قرار است حول شخصیت‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی در خارج کشور ساخته شود.

اکنون به پاراگراف رفیق نادر هم که به پس زدن اشاره کرده توجه کنید:

"حزب کمونیست کارگری دارد به قسمت گود استخر سیاست پا میگذارد. پس زدن های "سوسیالیستی" و "انقلابی" و "کارگری"، از موضع تقدیس جهان جمع و جور و خودمانی و محفلی و صنفی قبلی مان، کاملا قابل انتظار است. اما ما یا به این میدان پا میگذاریم، یا خود را در برابر تاریخ و طبقه کارگر بی وظیفه میکنیم. مبحث حزب و قدرت سیاسی، مبحث حزب و جامعه، از نظر من امتداد ضروری تمام بحثهای بیست ساله مان درباره مارکس و کمونیسم و انترناسیونالیسم و کارگر است. انترناسیونال کمونیستی و کارگری را نیروهائی میسازند که بدوا به بازیگران موثر تاریخ معاصر خود تبدیل شده باشند. و این دستور کار امروز ماست."

ظاهرا این بحث همیشگی رفیق نادر که بعد از انقلاب اکتبر کمونیستها و احزاب آن در حاشیه جامعه بودند و باید تلاش کرد که کمونیسم را به متن جامعه و وسط صحنه سیاست برد، این بار با طرح بحث های حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه که در جهت رفع عملی گیر و گرفت‌های حزب ما در عرصه پراتیک اجتماعی طرح شده اند شهر را شلوغ کرده و موجب نشر این شایعه شده که منصور حکمت آمده که کارگران و سوسیالیستها و انقلابیون را در حزب پس بزنند! این حرفها جدید نیستند و نمونه های شبیه این قبیل اظهار نظرات را در دوران جدائی و قبل از تشکیل حزب کمونیست کارگری هم داشتیم. یک فرقتش، مستقل از فرمولبندیها و دلایل ابراز آنها، اینست که امروز در شرایطی این بحث طرح میشود که درون جامعه ایران تغییر و تحولاتی دارد صورت میگیرد و مساله قدرت سیاسی به یک موضوع باز تبدیل شده و احزاب و گرایشات سیاسی دارند خودشان را برای ایفای نقش آماده میکنند. رفیق بهمن در طول نوشته اش و بخصوص در پاراگراف فوق دارد فضا سازی میکند و پرچمی را در حزب بلند میکند. او در این پاراگراف ابتدا دو گیومه ناقابل را از روی هر کدام از کلمات سوسیالیستی و انقلابی و کارگری در نوشته رفیق نادر بر میدارد و سپس شروع میکند به گفتن اینکه این مفاهیم میتوانند دستاویز پس زدن باشند خیلی گویا است. خیلی گویا، یعنی خود نادر هم واقف است که سوسیالیسم و انقلاب و کارگر در حزب کنار زده میشوند و اکنون کسانی میخواهند نگذارند! آیا رفیق بهمن منظور رفیق نادر را درک نمیکنند یا دارد آژیتاسیون میکنند؟ آیا واقعا لازم است به رفیق بهمن یادآوری شود که در گیومه بودن این کلمات در نوشته نادر بمعنی نقد آن نظراتی است که "از موضع تقدیس جهان جمع و جور و خودمانی و محفلی و صنفی قبلی مان" با این مفاهیم خود را بیان میکنند؟ خیر. رفیق بهمن نیز اینرا میدانند و این جزئی از آن فضا سازی و اتهام پراکنی است که قرار است در خدمت "اثبات" مدعای وی در بقیه نوشته اش قرار گیرد. من از این جمله رفیق نادر این را میفهمم که حزب دارد وارد مرکز صحنه سیاست میشود و انتظار این میرود که کسانی "از موضع تقدیس جهان جمع و جور و خودمانی و محفلی

و صنفی قبلی مان" نتوانند پا به این مرکز بگذارند و در نتیجه در قالب دفاع از سوسیالیسم که موضعشان ربطی به سوسیالیسم ندارد، یا از موضع منفعت کارگر که نظرش منفعت کارگر را تامین نمیکند و یا از زاویه دفاع از انقلاب که بازم موضعش در خدمت انقلاب کارگری قرار نمیگیرد، مخالفت کنند و این حضور در مرکز سیاست را پس بزنند. اما آن مباحث سوسیالیستی، انقلابی و کارگری مورد نظر رفیق بهمن که در مقابل یک "پس زدن تاریخی" دارند مقاومت میکنند کدام هستند و چه کسی و کجا آنرا ابراز کرده که دیگران ندیده اند و نشنیده اند؟ بهر حال منم فکر میکنم در مقابل بحث های حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه دارد مقاومت میشود. اما در برابر "تمام بحثهای بیست ساله مان در باره مارکس و کمونیسم و انترناسیونالیسم و کارگر" بخشا در درون حزب و تقریباً در مقابل همه آنها در بیرون حزب مقاومت های زیادی شد. پوپولیستها در مقابل بحثهای دوران مارکسیسم انقلابی مقاومت کردند، در مقابل بحثهای کمونیسم کارگری و کارگری شدن حزب در درون و بیرون حزب مقاومتهای زیاد شد، حتی در مقابل دفاع حزب از مبارزات اقتصادی کارگران خیلی از چپها مقاومت میکردند، در مقابل برنامه حزب و مطالبات فوری آن مقاومت شد، در مقابل تحلیل های سیاسی حزب در مورد اوضاع ایران و سایر موارد همینطور. و امروز هم علیرغم هر مقاومتی حزب مجبور است پا به میدان و صحنه مرکز سیاست بگذارد و گرنه "خود را در مقابل تاریخ و طبقه کارگر بی وظیفه میکند." اما هر مقاومتی سوسیالیستی و کمونیستی کارگری نیست، قالب بیانشان هر چه باشد.

۶- در بند هفتم میگوید؟

"این خود رفیق نادر است که یک سال است بحثی را به حزب تحمیل کرده است و نتایج پراتیکی از آن گرفته است بدون آنکه آنرا بنویسد. میگوید بحث حزب و جامعه در امتداد مارکسیسم و کمونیسم کارگری است. ﴿در امتداد؟ یعنی چه؟ این حرفها چیست؟﴾ این اوست که باید آن را ثابت کند. یا شاید این هم جزو مکانیسمهای اجتماعی است که بحث نظری ای را از طریق نوار و ویدئو پخش کنند تا گزگ دست کسی ندهند."

گزگ؟ رفیق بهمن از طرف کی صحبت میکند؟ منظورش از کسی اگر خودش است که "گزگ" در دستش است و نه تنها دارد اختلافاتش را با بحثهای رفیق نادر توضیح میدهد بلکه این گزگ آنقدر رفیق را محسوس کرده است که احکام چرخش در مارکسیسم و تجدید نظر در مبانی بنیادی کمونیسم کارگری و دور شدن از کارگر و انقلاب کارگری و خیلی چیزهای دیگر را در مورد رفیق نادر صادر فرموده اند. منم امیدوارم که رفیق نادر بزودی بحثش را بنویسد چون ممکن است به رفیق بهمن هم کمک کند که دارد چه میگوید. دلیل تاخیر آنرا نمیدانم اما اینرا بخوبی میدانم که سابقه و تمایل رفیق نادر برای اشاعه نظراتش فقط زیادی زمخت بودن و نسنجیده بودن ادعای رفیق بهمن را تأیید میکنند. نوار و ویدئو هم بدست اعضا میرسد که لااقل رفقای که در جلسه حضور نداشتند و این بحث را نشنیده اند تا مکتوب شدن این بحث منتظر نمانند، و در نتیجه اگر کسی با بحث اختلاف داشته، "گزگ" را هم دریافت کرده است. و چرا تحمیل به حزب؟ رفیق نادر یک بحث دیگری را در امتداد مباحث قبلی اش مطرح کرده است. هر رفیقی که با آن موافق بوده دارد، در جهت این بحث فعالیت میکند یا خود را آماده میکند تا تبلیغ آنرا میکند. رفیقی هم مانند رفیق بهمن که با آن مخالف است دارد انتقاد و احکامش را هر دو باهم صادر میکند. رفقائی هم ممکن است هنوز دارند فکر میکنند و لابد بعداً موضع میگیرند. پس معنی تحمیل چیست؟ اصلاً کی گفته اگر بحثی در درون تشکیلات بشکل مکتوب نبود و شفاهی ارائه شد، تحمیل است؟ بعلاوه اگر رفیق بهمن فکر میکند بحث های ارائه شده در کنگره و پلنوم توسط رفیق نادر که هنوز مکتوب نشده باندازه کافی "گزگ" دست ایشان نداده، بهتر است دیگر در مورد چرخش از مارکسیسم و مبانی پایه ای کمونیسم کارگری و دور شدن از کارگر و انقلاب و امثالهم آژیتاسیون نکند.

۷- بند هشتم:

"در ابتدا کلمه نبود. تحولی که در حزب صورت گرفته است محصول به هم خوردن توازن قوایی در بیرون حزب و محصول شکستهای است که خود حزب متحمل شده است. قرار بود حزب به یک حزب کارگری

تبدیل شود. این نشد. یا باید دلایل آن روشن میشد، یا راهی پیدا میشد که این شکستها را لاپوشانی کند و شکست را پیروزی جلوه دهد. رفیق نادر راه دوم را انتخاب کرد. تحول نظری در حزب نه آغازگر این روند، بلکه محصول آن است. با این حال خود نیز در شکل دادن به این روند نقش ایفا کرد. روشن کردن این مدعا مضمون نوشته حاضر را تشکیل میدهد.

اولا حزب شکستی را متحمل نشده. حزب در دو سال اخیر، چه در عرصه کار داخل و چه خارج، پیشروی داشته و قدمهای مهمی به جلو برداشته. مطرح شدن حزب در داخل، ارتباطاتی که بوجود آمده، حجم ادبیاتی که در داخل توزیع شده و عکس العملی که دشمنان حزب بروز داده اند که خود انعکاسی از همان مطرح شدن است و کلا تحرک حزب در کار رو به داخل مطلقا با حتی سه سال پیش قابل مقایسه نیست، و روشن است که هنوز در ابتدای کار هستیم، بنابراین شکستی در کار نیست. کارگری شدن حزب هم امر اساسی و هویتی این حزب است که هیچ زمان از دستور کار این حزب کنار نرفته و نخواهد رفت و برایش هنوز باید خیلی کار شود. بهر درجه ای هم که کارگران امروز به این حزب رو آورده اند خود محصول فعالیت حزب در دو سه سال اخیر بوده است. اما لاپوشانی ای در کار نیست و لازم نیست باشد. اولین کسی که از عدم ارتباط ما با کارگران صحبت کرده و حتی در سطح علنی در مورد این ضعف حزب ما حرف زده، اولین کسی که متناسب با امکانات موجود ما و با توجه به شرایط تاریخی ای که ما را در این وضعیت قرار داده در مورد ضرورت و اهمیت وصل شدن حزب به طبقه کارگر حرف زده و راه نشان داده، رفیق نادر بوده و بقیه آنرا تأیید و تاکید مجدد کرده ایم. اکنون چرا ایشان لازم دیده لاپوشانی کند؟ چرا لازم میشود "به اعضا بیاوراند" که حزب همین است که هست و در نتیجه راه دیگری را انتخاب کند؟ باور کنید که در بیرون این حزب هم هیچ آدم منصفی باور نمیکند که منصور حکمت "لاپوشانی" میکند. آنچه باعث میشود رفیق بهمن را به گفتن این مجاب کند، بیشتر از اینکه بحثهای اخیر رفیق نادر را با سیستم فکری اش مغایر بداند، مربوط است به شیوه ای که برای طرح اختلافات خویش در پیش گرفته که فضا سازی، کاراکتر تراشی و اتهام زنی است که فعلا دلیلش بر من روشن نیست. به مورد دیگری هم از این نوع برخورد رفیق بهمن در نوشته اش باید اشاره کرد. او در انتهای نوشته اش در بخش "نتیجه"، در مورد حزب میگوید: "زمانی دفاع از کارگر و شرافت کارگری حیاتش را رقم میزد، امروز در کنگره اش دفاع از کارگر و شرافت نویسندگی در مقابل کارگر قرار میگیرد." حزب دفاع از کارگر و شرافت کارگری را کنار گذاشته است؟ اتهامی پوچ و کاذب است. این جمله با هر نیتی که از طرف رفیق بهمن گفته میشود بجای خود، اما تاریخ مصرف این نوع پرووکاسیون ها واقعا گذشته است. در کنگره در مقابل بحث رفیقی مبنی بر اینکه کارگران نمیتوانند بنویسند یا شاید نخواهند بنویسند و از این زاویه به اهمیت دادن به نوشتن برخورد میکرد، رفقای دیگری آمدند و از اهمیت نظر دادن و موضع گرفتن در قبال مسائل مختلف از طریق نوشتن تاکید کردند و همچنین ضرورت این نوشتن را توسط کارگران اشاره کردند. اکنون چرا این تبدیل شده به ایستادن در مقابل کارگر و شرافت کارگری و ترجیح نویسنده به کارگر. برای رفیق بهمنی که خود در کنگره حضور داشته، بی پایه بودن این ادعا قاعدتا باید بر خود وی روشن باشد. و باید پرسید که کدام دلیل و ضرورت از نظر وی باعث گفتن نکاتی از این قبیل و آنچه بالاتر به آنها اشاره شد، میشود؟

در انتها به یک نکته هم در مورد تحلیلهای رفیق بهمن اشاره میکنم. بنظر من رفیق بهمن تحت تاثیر تحولات داخل ایران و بویژه انتخاب خاتمی به یک تحول فکری رسیده که نکات اصلی اش اینست که رابطه مردم با جمهوری اسلامی عوض شده، "دسته اول" مردم یعنی اقشار متوسط و مرفه جامعه فضا را در دست دارند و پلاتفرم جامعه مدنی را بلند کرده اند و این پلاتفرم جایگاه مهمی در ذهن رفیق پیدا کرده، "دسته دوم" مردم یعنی کارگران و زحمتکشان در وضعیت نامناسبی برای ابراز وجود هستند و از اینها تلویحا نتیجه میگیرد که تحول انقلابی در ایران و اقدام مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی منتفی است. بهمین جهت نه تنها منتقد تغییر نیافتن سیاستهای و تحلیلهای حزب در قبال مردم و جمهوری اسلامی است بلکه تلاش امروزی حزب را

برای حضور در صحنه سیاسی ایران در قالب انتقاد به جنبه های پراتیکی بحث حزب و جامعه بی خاصیت میداند. یک وجه دیگر تحلیل رفیق بهمن بنظرم اینست که جایگاه و نقش فعالیت احزاب سیاسی در خارج کشور و تاثیر آنها را در تحولات داخل ایران، که در شرایط مختلف اجتماعی یکسان نیستند، را در نظر نمیگیرد و تحت تاثیر همین نکته است که فعالیت علنی حزب را با گفتن جملاتی شبیه "حزب شخصیتهای مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی" تحقیر نیز میکند. در مورد این اینها و نکات دیگری در نوشته رفیق بهمن میشود و لازم است که اظهار نظر کرد و امیدوارم فرصت این را بکنم که منهم به آنها پردازم.

فاتح بهرامی

۴ آوریل ۹۹

رفقای کمیته مرکزی

۴ آوریل ۹۹

۱- نکات زیر فعلا بیشتر در حد اعلام موضع در رابطه با بحثی است که علیرغم شکل فردی ای که بهمن شفیق به آن داده است (تقابل نظری بهمن-نادر)، بحث در مقابل کل حزب و بویژه رهبری آن (کمیته مرکزی) است. امیدوارم که این اعلام موضع را هر چه زودتر به بحثی همه جانبه تر و بویژه منسجمتر تبدیل کنم.

۲- کل این اتفاق مفید است. جدل داغ در سطح رهبری حزب، مساله رهبری را فردی و مسئولانه می کند. کسی که مسئولیت کمیته مرکزی در این حزب را دارد باید متوجه شود که شخصا پاسخگوی آرمانها، تاریخ، و انسانهای محیط زندگی اش است.

۳- بهمن شفیق را یک کمونیست و انقلابی شریف و صادق میدانم. با این تمایلش به ارتباط اطلاعاتی با جهان واقعی و در حرکت کاملا اشتراک دارم، اما معتقدم که "سوراخ دعا را گم کرده است" و خودش را گیج کرده. دلیل پایه ایش تاریخ شخصی مبارزاتی اش و سنتهای حاصل آن است که گویا تبدیل به "مشخصات وجودی اش" شده است. چشم و گوش به جانب یک محیط دیگر دارد و تحت تاثیر آن است. متدولوژی و حساسیتها و واکنشهایش از آن تاثیر گرفته.

۴- منصور حکمت یک پدیده تاریخی در مارکسیسم و در حزب کمونیست کارگری است. چنین موقعیتی مستلزم برخوردی بسیار دقیقتر با نظراتش و شیوه‌هایی رفیقانه نه تر در برخورد با اوست.

نادر یک انسان واقعی است که در عین حال میتواند هر اشتباهی بکند و به هر نوعی مورد برخورد قرار بگیرد. پیدا کردن شکل و سبک مشخصی از نوع رابطه با او (مثلا در پلمیک) در یک زمان معین، بستگی به ارزیابی و احساس هر کسی دارد. در این مورد حرجی بر کسی وارد نیست.

اما اینرا مایلم بگویم که شیوه و زبان برخورد بهمن برای من دلچسب نبود.

۵- جوهر حرف بهمن اینست که حزب تبدیل به یک سازمان خارج کشوری، بلانکیست، ایدئولوژیک، بی اعتنا و بیگانه با تحولات داخل ایران، غیرکارگری، غیرانترناسیونالیست شده است. در رسیدن به این ارزیابی برخوردی کلیشه‌ای و الگوبردارانه بهمن را به این استنتاجات رسانده است. اما این یک فشار اجتماعی است که او را به الگوسازی و تراشیدن هویت نظری رانده است. در مورد اولی (نظرات) میتوان بحث کرد. دومی اما نیرومندتر و خطرناکتر است.

الف) بهمن وضعیت مشخص اوضاع ایران، طبقه کارگر آن، جایگاه خارج کشور، و جنگ رسانه‌ها در مبارزه طبقاتی و سیاسی را نمیبیند.

\*در ایران تصور و تفکر و بحث در باره محتوای نظام آتی در جامعه و در خیابان، گسترده شده است. در این سطح فعلا مساله سرنگونی یا عدم سرنگونی مطرح نیست، مساله تغییر جدی شرایط مطرح است که از طرف تمام گرایش‌ها در قدرت و بیرون قدرت مورد برخورد قرار میگیرد. این را هیچکس نفی نمیکند.

همه آلترناتیو مطرح میکنند: بغیر از اپوزیسیون، خود رژیم جامعه مدنی یا جامعه خمینی را مطرح میکنند (که این دومی هم در واقع فراخوانی به تغییر شرایط در جهت دوران قدر قدرتی ایدئولوژیک-سیاسی رژیم و یک تغییر جدی نسبت به شرایط امروز است).

تمام آن تحولات طبقاتی و غیره که بهمن میگوید (به فرض صحت)، صرفا میتواند به ارزیابیهای متفاوتی از مقولاتی در این چهارچوب عمومی (اقشار سوسیولوژیک متفاوت در این یا آن جبهه و طرفدار این یا آن

آلترناتیو و امثالهم، کندی یا سرعت پروسه و غیره) بینجامد، اما تغییری در این خصلت اساسی این دوران یعنی تحول اجتناب ناپذیر نظام ایران (خواه سرنگونی و خواه تحول آرام و تدریجی) ایجاد نمیکند.

از این نظر حزب ما (هر حزب جدی سیاسی)، باید روی همین اساسیترین وجه بکوبد و خود و برنامه اش را بعنوان آلترناتیو مطرح کند.

طرح این آلترناتیو اساسا، تا آنجایی که به اپوزیسیون بر میگردد، در خارج انجام میگیرد. از جانب ما این فقط نظری نیست، سیاسی-پراتیک و تشکیلاتی-آکسیونی هم هست.

جمهوری اسلامی هم سعی میکند تا وارد "مباحثات دمکراتیک انتخابات آلترناتیو!" در خارج بشود.

از سرش تا مهاجرانی را محض تفریح به خارج فرستادند. برای جلب سرمایه داران ایرانی هم نفرستادند (مثل چند سال پیش). برای دفاع از آلترناتیویشان فرستادند. تلویزیون و روزنامه هم بیخود خارج نگذاشته اند.

\*مقوله ای که در تفکر بهمین، کاملا از سنت چپ ناسیونالیست منتقل شده همین "تبعید" است. خارج کشور، عرصه ای از مبارزه سیاسی داخل کشور و منعکس کننده و شکل دهنده به صحنه سیاسی آینده ایران است. "دوری از صحنه میهن" و عذاب وجدان ناشی از آن، از زمانهای کومه له تا مدتها پیش، یک اهرم ایدئولوژیک، بدون هیچگونه محتوای سیاسی واقعی، بوده است. مشکل اینست که امروز که از خود رژیم تا اپوزیسیونش فعالانه به اهمیت مبارزه خارج کشور واقف شده اند، بهمین البته سر آن تعارف میکنند ولی تحلیلش نشان میدهد که جایگاه تاریخی مهاجرت ایرانی را و اهمیت سیاسی امروزش را نمیفهمد.

اهمیت فعالیتهای خارج تنها این نیست که اینجا امکان فعالیت آزادانه هست، ناشی از نفس وجود این مهاجرت چند میلیونی سیاسی است. رفت و آمد به ایران و خارج، و حمل و نقل سیاست و فرهنگ به ایران، یکی از بانفوذترین محملهای سیاسی و فرهنگی است. در شرایط سیاسی امروز، این اهمیت و نفوذ دهها برابر میشود.

\*دگم "مبارزه اصلی در ایران است"، خواه از سر ملیگرایی و خواه از سر پوپولیسم (در کنار توده ها)، امروز در هم شکسته. بهمین با تاخیر و از سر پوپولیسم به آن اضافه میشود. کسی که اوضاع ایران را ببیند و کماکان این حرفها را بزند: "حزبی که درگیر در سوخت و سازها و تحولات روزمره طبقه ای که خود مدعای نمایندگی منافعش است نیست. نه از افت و خیزهای جنبشی که خود مستقیما به آن تعلق دارد، بلکه از تحولات عمومی سیاسی در خارج بستر اصلی فعالیتش تاثیر میپذیرد. مشغله روزمره اش در بردن این یا آن محفل کارگری از زیر ضرب پلیس، سازمان دادن یک اعتراض بر سر هزینه ایاب و ذهاب، جمع و جور کردن اعتراض در محلات کارگری بر سر هزینه اتوبوس، اعتراض به قلدری کمیته محل علیه زنان و جمع آوری کردن آنتنهای ماهواره ای، حمله به قرار گاه سپاه در محل در اعتراض به حمله به دستفروشان و هزاران امر ریز و درشت روزمره در زندگی و مبارزه مردم کارگر و زحمتکش نیست. گرفتاری روزمره حزب در تبعید ما را جمع آوری کمک مالی، سازمان دادن میزگرد و جلسات سخنرانی و مصاحبه ها و گذاشتن آکسیونهای اعتراضی تشکیل میدهد. حزبی که در حرکتی بدون هیچ رابطه مستقیمی با طبقه اش و جنبشش قرار دارد. رابطه حزب در تبعید ما با جامعه به هیچ وجه انعکاسی از رابطه جنبش ما با جامعه نیست. نه حزب معادل حزبی است که در محل اصلی فعالیتش دست اندر کار است و نه جامعه ای که با آن بلاواسطه روبروست را میتوان به عنوان جامعه قلمداد کرد." این دیگر، یک رکن ضروری سیاست کارگری به طور کلی نیست که هیچکس نمیتواند با آن مخالفتی داشته باشد، ندیدن کامل شرایط مشخص سیاسی ایران امروز و نشناختن الزامات مبارزه کمونیستی-کارگری در آن است. سازمان پیکار زمان قیام است، لوطی محل و ناصر ملک مطیعی است که غمخوار توده هاست. دیدن همه چیز است به جز اساسیترین یعنی قدرت.



اختلاف با بهمن بر سر این نیست که باید یا نباید با طبقه کارگر ایران "پیوند" ایجاد کرد، علیرغم تمام اهمیت خارج و علیرغم تمام اهمیت مبارزه سیاسی چه در داخل و چه در ایران، حزب ما باید توسط کارگران بسیار زیادی (همین الآن درصد بالایی از اعضا حزب تحت رابطه کار مزدی بدترین زندگی را دارند) اشغال شود و کارگران زیاد و قدرت سیاسی که ما باید بگیریم، در آن جغرافیای گربه‌ای قرار دارند.

اما بغل دست کارگران چه باید گفت؟ دقیقا توجهش را از ایاب و ذهاب و سیب زمینی یه قدرت سیاسی و "دنیای بهتر" کشاندن. طبقه کارگر به حزب جوانمرد احتیاج ندارد، به کمونیست‌هایی نیاز دارد که به او بگویند بیا با هم دمار اینها را دریاوریم و خودمان رئیس بشویم. با محاسبه بهمن، راه کارگر و حزب ملت ایران باید خیلی کارگری باشند. اما کارگر پیشرو، ممکن است برای مساله روزمره اش به آنها تکیه کند، اما برای قدرت و چشم اندازش به آن نیرویی که جلسه فایزه را به هم میزند و میگوید بچه باید فوتبال بازی کند و سر قضیه دزفول آکسیون میگذارد، نگاه میکند. آیا بهمن میدانند که بیشترین درصد کارگران به لوپن رای میدهند و "کارگریترین" حزب فرانسه است؟ آیا میدانند که فقط بعد از نوامبر دسامبر ۹۵ که جنبش کارگری بالا گرفت، لوپن حرف از کارگر زد و سندیکای کارگری درست کرد، و تازه آن هم تعارفی بود؟ طبقه کارگر هم عقل دارد: برای خریدن گوشت خوب هوای قصاب محلش را دارد، برای کسب قدرت به حزبی که به او چشم انداز (ولو فاشیستی) میدهد و برای قدرت می‌جنگد روی می‌آورد.

بهمن بدترین نوع پوپولیسم و اکونومیسم را ارائه میدهد. از این نظر شدیداً ایدئولوژیک و دگماتیک برخورد میکند. سیاست را کنار میگذارد، و با نگاهی ایدئولوژیک، (بعنوان یک مقوله مارکسی و نه انسانهای زنده اجتماعی) به طبقه کارگر نزدیک میشود. فدایی هم امروز دیگر از این حرفها نمی‌زنند.

\*چرا بهمن این حرفها را می‌زنند؟ به نظر من دو جنبه را باید جدا کرد. یکی معنا و زمینه‌های شکلگیری این نظرات از نقطه نظر اجتماعی است و دیگری وجه کاملاً فردی آن. آنچه در زیر مورد اشاره قرار می‌گیرد در باره همین بعد اجتماعی است که مستقل از روند کاملاً شخصی بهمن (که میتواند بسیار متفاوت، پیچیده تر و متنوعتر و یا حتی ساده تر باشد)، به نظر میرسد.

انتقاداتی که بهمن مطرح میکنند، عباراتی که به کار می‌برد، آنهایی است که مرتب میشنویم. بی‌اعتنا به واقعیات ایران، ایدئولوژیک، در همان ۳۰ سال پیش مانده‌اند، بلانکیسم (به زحمت مهربانتر از پل پوتیس- و البته بهتر است که بلانکیسم حکمت را در دولت در دوره‌های انقلابی پیدا کرد و نه در دیدار!).

این الزاما بدین معنا نیست که بهمن به جنبش دمکراسی پیوسته. اما فشاری را نشان میدهد. مضمون فشار اجتماعی وارده به بهمن چیست؟ همان جامعه مدنی و خاتمی‌چپون، با این محور اصلی که نتوانستید و نمیتوانید، همه اش خیالبافی میکنید. ما میتوانیم.

عکس العمل دفاعی بهمن نشان دادن تعلق ایدئولوژیک به مقولاتی مانند کارگر و انترناسیونالیسم و غیره است، زیرا که در عمق خودش با تحلیلهای سیاسی آنان موافق است (عدم وقوع انقلاب) و در یک دعوای هویتی، با گرایشاتی در بیرون، چیز دیگری برایش جز این نمی‌ماند که اینها را ابزار تشخیص و هویت خودش بکند. و اکنون میخواهد آنها را بدل به سیاست عملی حزب بکند.

سیر نظری این تحول چیست؟ عبارت دیگر عناصر متدولوژیک نظری که بهمن را به اینجا کشانده، کدام است؟ مهمترین سیستم نظریه سازی نوع توده‌ای-فدایی که دائما خود را در جزییات و اخبار و اطلاعات غرق میکند، فقدان توانایی ذهن تحلیلگر را با پرتاب کردن اطلاعات زیاد میپوشاند، به "تحلیل"، ظاهر غلط انداز، و به خود اعتماد به نفس میدهد. در بالا اشاره کردم که با این گرایش بهمن اشتراک دارم، و البته فکر نکنم بهمن در بلع

اطلاعات و مشاهدات و غیره به گرد پای من هم برسد!! اما توانایی تحلیل ماهیتا پروسه‌ای ذهنی متفاوت از جمع‌آوری اطلاعات است.

روی دیگر این سکه، کلیشه‌سازی است. تیپ انترناسیونال پیشنهادی بهمن مثل انترناسیونال اول است، که خود مارکس هم در شرایطی دیگر آن را ول کرد. بعلاوه روند تاریخ و شرایط امروز کمونیسم را نمی‌بینند. چرا زاپاتیست‌ها از چپ اروپا تا مطبوعات ایران را شیفته خود کردند تا جاییکه نویدی هم مجنون وار می‌گوید باید مثل آنها نظرات بچه‌ها را هم خواست؟ قدرت پیدا کردند. کلید طرح گسترده نظرات کمونیسم کارگری و شرایط ایجاد انترناسیونال، فقط و فقط کسب یا نزدیکی به قدرت سیاسی است.

نوع و مضمون ارتباط با طبقه کارگر هم که بهمن می‌گوید، کاملاً کلیشه‌ای و بی‌ارتباط با شرایط سیاسی روز است. توهین به کارگر است.

فاتح شیخ الاسلامی

از نوشته اخیر رفیق بهمن شفیق شدیداً متاثر شدم، و کمی هم تعجب کردم. کمی تعجب؛ چون این رعد و برق از آسمان بی ابری نازل نشده بود، ابرهای تیره ای که آسمان ذهن بهمن را فرا گرفته بودند، دستکم از نوشته "حزب به کجا میرود؟" قابل دیدن بودند. نوشته ای که قرار بود "بایگانی" / *clear* شود، ظاهراً از آن زمان به بعد، آنقدر در ذهن نویسنده آورده و برده شده که فضا را بیش از پیش بر او تیره و تار کرده است.

تاثر شدید من اما چند جهت دارد:

– قبل از هر چیز بخاطر اینکه رهبری حزب، درست وقتی که باید ترجمه عملی مباحث کنگره و پلنوم را در سطوح مختلف تا آخرین حلقه پراتیک اجتماعی آنها روشن کند و پای اجرایشان برود، با این چالنج درونی نابجا، معکوس و بعقب برنده، با این درجه از بی مسئولیتی از جانب یکی از اعضای خودش روبرو میشود و خواهی نخواهی باید راهش را کج کند و بخشی از انرژی اش را پای حل و فصل "مشکل بهمن" بگذارد! این اتفاق نمیتوانست نیفتد. قصدم این نیست که رفیق بهمن اختلاف نظرش را بیان نمیکرد، این کسی را شوکه نکرده و نخواهد کرد، ایکاش این کار را میکرد! نه اینکه بعد از ماهها "تامل" و "بازبینی"، ناگهان از فرط شتابزدگی، از زور پیشداوری و لاقیدی، حروف و کلمات و جملات ساده و سیاه روی سفید را، بدرستی نفهمد، عوضی ببیند و حداقل انتظاری که از یک خواننده عادی نشریه "دیدار"، یا یک روزنامه نگار نامجرب آن، میروود را هم برآورده نکند.

– وجه دیگر تاثرم، از انتسابات عجیب و غریب بهمن به نادر است. اگر بخاطر محدودیتهای امنیتی نادر و محدود بودن امکانات تاکنونی حزب از این نظر، دشمنان ما، یکی پس از دیگری امکان پیدا کرده اند که بی مهابا مهملات جنگ سردی و مکارتیستی علیه او تولید و پخش کنند و بکوشند تصویری غیرواقعی از او به جامعه بدهند، بهمن شفیقی که سالهاست نادر را از نزدیک میشناسد، برخورد صمیمانه و انسانی او به صدها مساله اجتماعی و سیاسی و حزبی و حتی به مشکلات فردی آدمها را مستقیماً دیده و تجربه کرده است، چگونه توانسته این چنین عاری از احساس به نادر بپرد، حرفهایش را تحریف کند و اتهامات چنان زمختی بارش کند؟ نقش روشن نادر در دو دهه حیات فکری و سیاسی این جریان و این حزب به کنار، چطور از نظر بهمن پریدن به رفیق بغل دستی و اتهامات چنان زمختی بارش کردن ناگهان اینطور آسان شده است؟ *Where's your heart?* دوست عزیز! این درجه از بدبینی به انسان، این درجه از آگنوستی سیسم غیرممکن است، تاثر آور است، شگفت آور است، و نشان میدهد که مشکل بهمن معرفتی نیست، "بی معرفتی" است، بحث نظری نیست، اختلاف نظر را نازل کردن است، بحث سیاسی نیست، سیاست را بازاری و مبتذل کردن است. بهمن برای دومین دوره پشت سر هم عضو کمیته مرکزی این حزب است و اولین بارش هم نیست که به آشفتگی ذهنی و اشتباه سیاسی دچار شده است، دستکم وقتی مجدداً انگشت در سوراخ کلید فرو میکرد میبایست دو بار فکر میکرد.

– و بالاخره متاثر شدم بخاطر خود بهمن که با چه شتابی به ورطه این آشفتگی ذهنی و سیاسی و این بی مسئولیتی شگفت آور افتاده است! ابراز مخالفت با نظرات نادر نه در حزب چیز تازه ای است و نه در خارج حزب و نه بهیچوجه در خود میتواند کمترین اشکالی داشته باشد. جدل و ابراز مخالفت نظری میتواند واقعی

ترین راه هم نظر شدن باشد. از جدل سیاسی و نظری در بالای حزب بویژه در دوره کنونی، باید بیش از همیشه استقبال کرد. و در دنیای واقعی میتوان امیدوار بود که به هر درجه که وارد عرصه های حیاتی تر و اصلی تر میشویم و امکانات واقعی و مادی حزب گسترش مییابد، امکان جدل سیاسی سازنده و پیشبرنده، اعم از حضوری و کتبی و درونی و بیرونی، در سطوح مختلف حزب بیشتر و بیشتر بشود. ولی فرق فاحشی هست میان ابراز نظر، ابراز مخالفت سیاسی و نظری، در قبال "سیاستهای حاکم بر حزب" و "نظرات رهبری حزب" و حتی کل حزب، در قبال مباحث و مسائل گرهی و مهمی چون "حزب و قدرت سیاسی"، "حزب و جامعه"، تحلیل از اوضاع جهان و ایران و غیره، با آنچه بهمن در نوشته اخیرش عرضه کرده است.

محتوای بحث بهمن آشفته تر و بی در و پیکرتر از آنست که وانمود میکند، هدفش ولی روشن است. هدف بهمن اپوزد شدن با "رهبری حزب" و، همچنانکه چند جا صریحا گفته، با "حزب" است. و این در حالی است که نه از محتوای نوشته و نه، بنا به تایید خودش هم، از عملکرد دوره اخیرش میتوان کمترین نشانی از یک حرف اثباتی و یک قدم جدی در عرصه مبارزه بیرونی پیدا کرد. در سیر "منطق" او انگار معنای عملی اپوزد شدن با حزب و رهبری آن معادل دی-اپوزد شدن با فعل و انفعالات حاکم بر جامعه است! در بیانیه اخیر بهمن دفاع لفظی از کارگر بر افتادن عملی او به زمین "طبقه متوسط" و جامعه مدنی منطبق میشود! واقعیت این است که بهمن جدا فکر میکند حزب شکست خورده است، فکر میکند همه ما ول معطلیم و داریم خودمان را فریب میدهیم و در این میان نادری هست که هر از گاهی با فیل هوا کردن به شیوه ای غیرقابل فهم و "تحمیل" گرانه میکوشد این شکست را "لاپوشانی" کند! بهمن آیا متوجه نیست که شبیه این حرفها را این سالها کسانی دیگر هم به تفصیل زدند که تا دیروز برای او جایی نداشتند؟ متوجه نیست که این منطق همانهایی است که گام بلند برداشتن را برای کمونیستها زیادی میدانند، و معتقدند که سهم ازلی و ابدی چپ و کمونیست "گپ زدن" و "به سروکله هم پریدن" های متوازی و متناوب در سیرکل های حاشیه جامعه، و روزی هم "بیفایده است!" گفتن و "واقع بین" شدن و با حرکت جامعه مدنی راه رفتن است؟

مسیری که بهمن طی کرده و دارد طی میکند را بسادگی میتوان بازشناخت، او به شکست مشی حاشیه ای خودش رسیده و در عین حال نمیخواهد با حرکت حزب به وسط عرصه سیاست راه بیاید. در نتیجه میخواهد جلو حزب وا ایستد و همه را بعقب برگرداند، کاری که از عهده آن بر نمیآید. دلیل واقعی تلاش بیهوده بهمن برای فرافکنی و وارونه نشان دادن واقعیات همین است. قابل درک است اما واقعا تاسف آور هم هست. شخصا بهمن را دوست دارم و دوست دارم یک بار دیگر با تاسف سوال کنم: او را چه میشود؟

۴ آوریل ۹۹

## فقط چند گام به پس

### در حاشیه "یک گام به پیش و چند گام به پس"

برخورد صریح و ابراز صریح مخالفت با مواضع رهبری حزب روشی کاملاً موجه است و در حزب ما همیشه تشویق و ترغیب شده است. و برخلاف آنچه بهمن مینویسد "رسماً" اعلام کردن اختلافات، هر چقدر "پایه ای" کسی را در این حزب شوکه نمیکند، و کمتر از همه نادر را. اما نوشته رفیق بهمن، باید اذعان کنم که مرا شوکه کرد. نه به این خاطر که متوجه شدم بهمن با حزب اختلاف دارد، نه حتی به این خاطر که رفیق اعلام کرده که این اختلافات به چندین سال پیش برمیگردد، بلکه روشی که بهمن برای ارائه و اثبات اختلافاتش به آن متوسل شده مرا شوکه کرد.

تحریف، اتهام زدن، "فضاسازی و پرووکاسیون" و توسل به کلیشه های ضدکمونیستی در کوبیدن کمونیست ها روشی است که بهمن برای ارائه اختلافاتش و برای نشان دادن عمق این اختلافات انتخاب کرده است. جای تاسف است.

توسل به شیطان سازی، ساده کردن و تحریف نظرات طرف مقابل برای کوبیدن آنها، و توسل به نیش و کنایه در عین حالی که روشی ناشایست و غیرصمیمی است، بیانگر ضعف و کم عمقی تحلیل هم هست. برای نشان دادن این روش به چند نمونه از "یک گام به پیش و چندگام به پس" اشاره میکنم.

در رفت و برگشتی بر سر فوریت تشکیل انترناسیونال نادر در پاسخ به بهمن مینویسد: "بنظر من این مبارزات (مبارزات ضد راسیستی و مبارزه برای رهایی زن و غیره) میدانهای واقعی و قائم به ذات مبارزه اقشار محروم و تحت تبعیض است و نه جبهه های فرعی مبارزات کارگری."

بهمن پاسخ میدهد: "آنچه من در مورد لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی گفته ام بر اساس حدسیات و فرضیات نبود. من همان چیزی را و در همان حدی نقد کردم که رفیق نادر سیاه روی سفید بر کاغذ نوشت. و چیزی که رفیق نوشته بود این تصویر بود که گویا مبارزه ضد راسیستی و مبارزه برای رهایی زن مبارزه قائم به ذات طبقه کارگر است." سپس در ادامه بحث با لحنی حق بجانب از این "کج فهمی" رفیق نادر ادامه میدهد: "رفیق نادر برآشفته میشود از این که من پرسیده ام آیا او اینها را فراموش کرده است. شاید موقعی که آن سطور را مینوشت، به این جنبه های بحث فکر نکرده بود، بهتر است اما بجای برآشفته شدن بیشتر فکر کند و بعد بنویسد. (کاش کسی همین توصیه را به رفیق بهمن کرده بود!) آنچه رفیق نوشته بود همان بود که من آنجا نقد کردم و الان هم مورد تاکید قرار میدهم."

به نادر تشر میزنند که "بهتر است از من نخواهد ترمز خود را چک کنم، خود چشمهایش را باز کند." چه چیز این لحن زشت و زمخت را موجه کرده است؟ اینکه رفیق نادر توجه نکرده است که رفیق بهمن ظرف یکسال اخیر سخنرانی نکرده است و مسئولیت نپذیرفته و اینقدر بصیرت نداشته که از این فاکت مهم و بااهمیت به اختلافات پایه ای رفیق با رهبری و ادارک آن از کمونیسم کارگری و سیاستها و تاکتیکهای حزب پی ببرد! این اظهاریه (می بخشید اگر نزاکت سیاسی را کنار میگذارم، رفیق بهمن انتخاب دیگری نگذاشته است) فقط خود محوری و خودبرزگ بینی رفیق را نشان میدهد. دیگران موظفند که بحثشان را کتبی کنند، چند ساعت بحث در جلسات صد نفری و ۷۰ نفری هنوز برای ارائه نظراتشان کافی نیست، و به این متهم میشوند که میترسند تا گزک دست

کسی بدهند، ولی قهر رفیق بهمن برای درک تمام اختلافات پایه ای و عمیق او برای رهبری حزب کافی است. رفیق نادر متهم میشود که بحثش را به حزب "تحمیل کرده است". این یکی از آن نمونه های توسل به شانتاژهای ضدکمونیستی شایع علیه کمونیستهاست. رهبران مستبدی که بحثشان را لابد به یک مشت بره بی عقل و شعور تحمیل میکنند.

"لاپوشانی کردن شکستها" و "شکست را پیروزی جلوه دادن" یکی دیگر از اتهاماتی است که به نادر زده میشود. فرض کنیم که تحلیل رفیق بهمن درست است و حزب متحمل شکستهایی شده است. یک آدم عاقل، یک کادر این حزب قبل از اینکه اتهامی به این بزرگی را به کسی که بیست سال سابقه مبارزه کمونیستی و مارکسیستی اش و صراحتش در اعلام ضعف ها بر همه کس روشن است، بزند، از خود میپرسد که چه انگیزه ای باعث میشود که ناگهان این فرد چنین چرخشی کند و به لاپوشانی شکست ها و شکست را پیروزی جلوه دادن متوسل شود؟ منفعت او در این کار چیست؟ اگر اینکار را نکند چه چیز را از دست میدهد؟ چه چیز آنقدر باارزش است که پشت پا زدن به پرنسیپهایی با این اهمیت را توجیه و مقبول میکند؟ دید تئوریک و درایت زیادی لازم نیست، برخورداری از یک جو عقل روزمره هر انسان بی غرضی را به یافتن پاسخ به این سوالات پیش از اعلام موضع میکشاند.

این تم باز هم تکرار میشود. رفیق نادر متهم میشود که بحثی با اهمیت "حزب و قدرت سیاسی" را برای این مطرح کرده که "بر ضعفها سرپوش بگذارد، به اعضا و کادرها بباوراند که حزب یعنی همین که هست..." اگر قرار باشد که نظرات رفیق بهمن را بپذیریم، در عرض چند سال اخیر هم و غم رفیق نادر تلاش برای سرپوش گذاشتن بر شکستها، پیروزی جلوه دادن آنها، فریب کادرها، تحمیل نظرات و در یک کلام توطئه چینی بوده است؟ چرا یک دفعه نادر به چنین شخصیتی تبدیل شده است؟ آیا او دچار شیذوفرنی شده؟ آیا ما با جکیل و هاید روبرویم؟

خیر. شیطان سازی و بعد حمله به شیطان دست ساز یک روش بحث و کوبیدن نظرات مخالفین است. بویژه وقتی بحث مان از غنا و پایه محکم و کافی برخوردار نیست، تا بدون توسل به این شیوه ها بحثمان دررو پیدا کند. واقعا که جای تاسف است.

متهم کردن رهبری به توسل به شیوه های توطئه گرانه به اینجا ختم نمیشود. بهمن معتقد است که سیاستهای چند سال اخیر رهبری غلط، غیر کارگری و غیر کمونیستی بوده است. "یافتن تاریخ این تحول در حزب چندان دشوار نیست. کافی است نگاهی به مصوبات سازمانی حزب در چند سال اخیر ببینیم تا ببینیم که چگونه و در چه نقطه ای انترناسیونال تعطیل شد، قرارهای سازماندهی حول انترناسیونال به بایگانی سپرده شد، مارکسیسم و ضرورت مبارزه نظری کنار گذاشته شد و مهم تر از همه اینها اصل فقدان ارتباط با طبقه که زمانی به عنوان نقطه ضعف اصلی حزب به رسمیت شناخته میشد و همه چیز منوط به برطرف کردن آن میشد به فراموشی سپرده شد و جای همه اینها را مبارزه علنی و باز هم علنی و باز هم علنی گرفت. مبارزه علنی هم استراتژی هم تاکتیک."

رفیق بهمن بهم می بافد. فاکتهایی را وارونه جلوه میدهد، و ادعاهایی بی پایه و اساس میکند. ایشان بعنوان یکی از اعضای کمیته مرکزی و یکی از اعضای هیات تحریریه انترناسیونال بخوبی از معضل و بحران انترناسیونال مطلع بود. بارها در پلنوم مساله انترناسیونال به بحث گذاشته شد. بارها با ایشان راجع به وضعیت انترناسیونال بحث شد. انترناسیونال با آن وضع دیگر قابل چاپ نبود. اتفاقا آن انترناسیونالی که همه منتظر و

خواهان چاپش بودند، انترناسیونالی بود که با استناد به این نوشته ایشان بهتر بود که چاپ نمیشد! بحث سناریوی سیاه، فدرالیسم، مباحث مربوط به انتخاب خاتمی اینها از نظر رفیق بهمن که همه انحراف حزب بود و بحثهایی دور از واقعیت ایران و "خارج کشوری"، آیا اگر انترناسیونال چاپ میشد و در نتیجه آن قرارهای مشخص اجرا میشد، ایشان در پیاده کردن قرارهای انترناسیونال پیش قدم میشد؟ اینها دیگر تناقض گویی است. احکام دیگر هم بی پایه و اساس است که رفیق زحمتی هم برای اثبات آنها بخود نمیدهد. "مارکسیسم و ضرورت مبارزه نظری کنار گذاشته شد؛" اصل فقدان ارتباط با طبقه که ... به فراموشی سپرده شد. چگونه؟ شما از چه فاکتهایی مطلعید که ما نیستیم؟ رفیق بهمن شما جایز نیستید که همینطور احکامی را در هوا پرت کنید. اینها احکام ساده ای نیست. اتهاماتتان را اثبات کنید. کسی جلوی ایشان را گرفته بود که مبارزه نظری را به پیش برد؟ بگفته خودشان هم که وقت زیادی داشتند. اتفاقاً پس از دوره ای رکود در همین دو سال اخیر است که با تشکیل کمیته داخل به ارتباطات کارگری جان تازه ای بخشیده شده، آثار و انتشارات حزب به داخل فرستاده میشود، با فعالین کارگری ملاقات میشود. شما که از اینها اطلاع دارید.

رفیق بهمن بحث "حزب و جامعه" را که توسط رفیق نادر در پلنوم اخیر مطرح شد، نقد میکند. اولاً در تمام این بخش بحث "حزب و جامعه" عمداً و یا بخاطر کج فهمی رفیق به "کمونیسم و جامعه" بدل میشود. این یک خلط مبحث کم اهمیت نیست. بحث نادر دقیقاً رابطه حزب و جامعه را مد نظر داشت و نه کمونیسم و جامعه. و آنوقت پایین تر از نادر مچ گرفته میشود که فرمولبندی کمونیسم و جامعه نه بیانگر رابطه طبقه کارگر و جنبش کارگری با جامعه بلکه بیانگر رابطه حزب و جامعه میشود. دوست عزیز اصلاً بحث بر سر مقوله "حزب و جامعه" بود. شما بحث را اول بعنوان "کمونیسم و جامعه" مطرح کرده اید و بعد انتقاد میکنید که این بحث بجای رابطه طبقه کارگر با جامعه بیانگر رابطه حزب و جامعه شده است؟

بعد از مقادیری مقدمه چینی میگوید: "پیش فرض مقدماتی رفیق در مقابل هر سوال احتمالی که پس تکلیف طبقه چه میشود این است که مارکسیسم در خود طبقه کارگر را دارد. به عبارتی مارکسیسم بدون طبقه کارگر مارکسیسم نیست." بعد همانطور که روش رفیق در این نوشته است، به هیجان میاید و احکامی را به رفیق نادر در مورد حزب و رابطه آن با طبقه کارگر گوشزد میکند و بعد حکمی را از قول رفیق نادر نقل میکند که معلوم نیست از کجا آورده است. "معادله ای که رفیق نادر طرح میکند خیلی ساده غلط است: مارکسیسم یعنی منافع طبقه کارگر، حزب هم یعنی مارکسیسم. ای کاش زندگی به همین سادگی بود." عجب!

هر کس با نوشته های رفیق نادر آشنا باشد میدانند که او هیچگاه با چنین احکام زمخت و بچه گانه شبه مائوئیستی نظراتش را بیان نمیکند. اگر رفیق بهمن توانست بما نشان بدهد که چنین حکمی را نادر کجا بیان کرده یا نوشته من به او جایزه میدهم. رفیق بهمن این یک شیوه اپورتونیستی است. تقلیل بحث به یک معادله مسخره و ساده شده و بعد از موضع حکیمانه آنرا نقد کردن اصولی نیست.

یکی از سندهای رفیق بهمن در اثبات کنار گذاشتن مارکسیسم و انقلاب و طبقه کارگر توسط رفیق نادر مصاحبه او با نشریه دیدار است. در این مصاحبه گفته شده:

"اگر سه میلیون نفر جمع شوند و کاری بکنند که حکومت به دست یک حزب سوسیالیستی مثل ما بیافتد، قوانین ما و نظامی که از فرمایش برقرار میکنیم باعث میشود که طبقه کارگر بیاید از حکومتش دفاع بکند." در نقد این بحث رفیق بهمن مینویسد:

"رفیق نشان داد که مکانیزم کسب قدرت سیاسی را مکانیسمی مستقل از جنبش کارگری می بیند. این بلانکیسم محض است، استراتژی انقلاب کارگری نیست، استراتژی تسخیر قدرت یک حزب است. حزب در این بحث در

خدمت انقلاب کارگری و ابزاری برای آن نیست، این کارگرانند که باید از حکومت حزب دفاع کنند. این نه در امتداد مارکسیسم و انترناسیونالیسم، بلکه چرخشی آشکار در آن است."

چگونه این بحث نشان داد که رفیق نادر مکانیزم کسب قدرت سیاسی را مکانیسمی مستقل از جنبش کارگری می بیند؟ چگونه این بلانکیسم است؟ و چگونه این بحث در خدمت انقلاب کارگری نیست؟ و بالاخره چرا این بحث چرخشی در مارکسیسم و انترناسیونالیسم است؟

شرایطی که سه میلیون جمع میشوند و قدرت را بدست یک حزب سوسیالیستی میدهند از نظر رفیق بهمن چگونه شرایطی است؟ آیا انقلاب نیست؟ کودتا است؟ انتخابات پارلمانی است؟ و اگر قبول کنیم که انقلاب است، آنوقت آیا این یک انقلاب کارگری نیست؟ انقلاب "طبقه متوسط" است؟ انقلاب بورژوازی است؟ با مفاهیم بازی نکنیم. چطور رفیق بهمن این را متوجه نمیشود؟ در شرایط جامعه ایران شرایطی که رفیق نادر در این مصاحبه توصیف میکند آیا میتواند بغیر از یک انقلاب کارگری باشد؟ ضمناً مگر بلشویکها چند نفر را پشت خود داشتند؟ انگار در تمام طول نوشته عمدی وجود دارد که مسائل را درست نفهمیم.

مثلاً وقتی از اعلامیه دفتر سیاسی پس از اعتصاب کارگران نفت صحبت میشود. اینکه در آن اعلامیه گفته شده این "آغاز کار ماست" باز رفیق برآشفته میشود که "اعتصاب کارگران نفت نه آنطور که رفیق نادر ادعا میکرد آغاز کار ما بلکه پایان این دوران را اعلام میکرد." و بعد به تحلیل این اعتصاب میپردازد. در این اطلاعیه خیلی روشن است که منظور از ما حزب کمونیست کارگری است و نه کارگران نفت. و این اشاره دارد به کمپین وسیع ما.

### اصل اختلاف بر سر چیست؟

رفیق بهمن با تحلیل حزب از اوضاع سیاسی ایران پس از انتخاب خاتمی مخالف است. معتقد است که "طبقه متوسط" (از کسی که اینقدر سایرین را به فراموشی مارکسیسم متهم میکند و از جمله برآشفته میشود که بنظر او از مقوله مردم بجای طبقه کارگر استفاده شده است، بعید است که با چنین مقولات غیر مارکسیستی صحبت کند) انقلاب نمیخواهد، سرنگونی نمیخواهد. وضعیت طبقه کارگر هم بدتر از آنست که بتواند به انقلاب فکر کند. از نظر او مردم زمان رفسنجانی انقلاب میخواستند ولی با انتخابات خاتمی بنظر رفیق "مردم به قواعد بازی رژیم تن داده بودند. اگر تا انتخابات قبلی مردم به این تحولات بی اعتنائی میکردند به این دلیل بود که هنوز به انجام یک انقلاب فکر میکردند. افق یک انقلاب، هر چند ضعیف، هنوز تعیین کننده نوع رابطه آنها با رژیم بود. انتخابات ریاست جمهوری دو سال قبل نقطه عطفی بود که نشان داد دیگر این باورها تعیین کننده رابطه مردم با رژیم نیست... رای مردم فقط رای ناراضی از جمهوری اسلامی نبود، رای به افق دیگری غیر از انقلاب نیز بود."

مساله دیگر مورد اختلاف رفیق بهمن مبحث جامعه مدنی است. ایشان زیاده از حد این مبحث را جدی گرفته اند. جامعه مدنی اسم رمز برقرار کردن یک سری قانون و کمی شل شدن اختناق در جامعه است. خاتمی اینرا به اینصورت مطرح میکند، اپوزیسیون داخل کشوری هم سعی میکند زیر این چهارچوب مسائلش را مطرح کند. از نظر رفیق ولی این مبحث یک جایگاه جهانی مهم در مقابل "سرمایه داری منچستری" دارد.

اختلاف واقعی و اساسی رفیق بهمن در همینجاست. ولی اینکه رفیق بهمن با تحلیل خاتمی از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری موافق است چه ربطی به اتهامات دیگر دارد؟ راستش این برای منم سوال است.

من با تحلیل رفیق از اوضاع سیاسی ایران و نظریه او در مورد جامعه مدنی موافق نیستم ولی اینرا نمیفهمم که



چگونه میتوان از اینجا حرکت کرد و حزب و رهبری آنرا به دور شدن از مارکسیسم و سوسیالیسم و انترناسیونالیسم و طبقه کارگر متهم کرد؟ بنظر من همان تحلیل رفیق نادر در نوشته "ایست ترمزهای خود را چک کنید" درست و بجاست. "حزب کمونیست کارگری دارد به قسمت گود استخر سیاست پا میگذارد. پس زدن های "سوسیالیستی" و "انقلابی" و "کارگری" از موضع تقدیس جهان جمع و جور و خودمانی و محفلی و صنفی قبلی مان، کاملاً قابل انتظار است." همان بحثی که در نوشته رفیق بهمن "گیومه های ناقابل" آن افتاد و تبدیل به یک موضع حق بجانب دیگر از طرف ایشان شد.

آذر ماجدی

۵ آوریل ۹۹

## در مورد نوشته رفیق بهمن شفیق

### تحت عنوان: یک گام به پیش، چند گام به پس!

نوشته بهمن صمیمانه نیست خودش هم در مقدمه یادداشتش تردیدش را نسبت به صمیمی ماندن بحث بیان میکند. علیرغم اینکه مینویسد "در یک نکته با رفیق نادر اشتراک نظر کامل دارم. این بحثی است اساسی و کسی که این بحث را دارد، باید همین بحث را هم بکند و نه بحثهای دیگری که علیرغم اهمیتشان در گرو روشن شدن این نکات کلیدی تر هستند"، اما متأسفانه به این وفادار نمیماند.

بهمن میتواند همین بحث را بکند و اختلاف نظرش را توضیح دهد، سعی کند آنرا اثبات کند و بزعم خود رفقایش را متوجه این انحرافات و نادرستی این برداشتها کند. اما نوشته بهمن این هدف را دنبال نمیکند. کنه نوشته بهمن را دادن تصویر شر از رهبری حزب و مشخصاً نادر تشکیل میدهد. به این چند جمله دقت کنید: نادر از بیان اختلاف شوکه شده است، نادر به این معترض است که من گفته ام با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم، نادر بجای روشن کردن دلایل شکست در کارگری کردن حزب!، راهی پیدا کرد تا شکستها را لاپوشانی کند و شکست را پیروزی جلوه دهد، بحث نظری را از طریق نوار و ویدئو پخش میکنند تا گزک به دست کسی ندهند، نادر بحث را به حزب تحمیل کرده است، و بدتر از همه آنجا که میگوید نادر خودش هم میدانند که بحث حزب و جامعه مهمترین مباحثه زندگی اش است. نکته نگفته ای که در این جمله است بسیار پرمعنی است. منظور بهمن این است که نادر خودش هم میدانند و آگاه است که بحث حزب و جامعه پشت کردن او به کمونیسم کارگری و یک چرخش است و بهمین دلیل خودش هم میدانند که مهمترین مباحثه زندگی اش است. وگرنه از نظر خود نادر این بحث که یک موضوع اساساً پراتیکی بود در ادامه سایر بحثها و تلاشهای او بود و نه مهمترین مباحثه زندگی او. واقعا چه چیزی بهمن را به این شیوه بحث سوق داده است؟

بهمن میتواند اختلاف نظرش را در مورد حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی و یا هر بحث و سیاست دیگری با هر درجه عمق و هر درجه قطبی کردنی که لازم میدانست بیان کند. اما نوشته بهمن از این هدف بسیار بدور است. مطلب بهمن، بویژه اگر دقت کنیم که این اولین نوشته بهمن در این زمینه است، تلاشی برای ارائه بحث انتقادی و مخالف حول نقطه نظرات معینی نیست، همانطور که فی المثل در مباحثات مربوط به شوروی و یا جمهوری سوسیالیستی شاهد بودیم. کاری که بهمن میکند بلند کردن پرچم است، پرچم "با رهبری حزب اختلاف دارم" و برای این به هر چیزی و به هر اختلاف نظر و نارضایتی ای که بهمن تصور میکند در حزب وجود دارد متوسل شده است. این به بحث بهمن جایگاه دیگری میدهد. این خودبخود از نظر حقوقی مورد اعتراض کسی نمیتواند باشد اما بنظر من جایگاه بحث بهمن و نحوه برخورد به آنرا نشان میدهد.

این انتظار که بهمن صمیمانه روش بحثش را مورد بازبینی و نقد قرار دهد ایکاش انتظار بیجائی نباشد.

\*\*\*

اگر چیزی در سطح کمیته مرکزی و بویژه برای شخص نادر آزار دهنده بوده عدم ارائه صریح اختلاف نظر از جانب بعضی رفقا بوده است. بقول فاتح بهرامی حتی آنجا که رفیقی از بیان اختلافش کوتاهی کرده نادر تلاش کرده رفیق را به طرح نظراتش تشویق کند تا مانع ایجاد فضای سنگین، فضای ابهام و ناروشنی، و مهمتر از همه

فضای روابط محفلی شود. نادر از ابتدای فعالیت تشکیلاتی اش این رسم را جا انداخت که هر کس مقاله اش را امضا بزند، و حتی در نشریات درونی هم مطالب امضا داشته باشد تا حرف هر کس روشن باشد. اصلا این شرط رعایت حقوق همه بوده است. همینکه افراد زیر مطالبشان را امضا میزنند آزادی عمل برای طرح نظرات مختلف معنی پیدا میکند و هر موضعی به حساب همه گذاشته نمیشود. این سنت را قبل از هر کس نادر به این جنبش آورد و اینرا حتی هر اکثریتی و اقلیتی و توده ای هم اقرار میکنند. نادر در راستای همین بحث حزب و جامعه خیلی ها را تشویق کرد که نشریه درآورند، رادیو تاسیس کنند، کانون تشکیل دهند تا در جامعه تریبون های بیشتری برای حرف زدن پیدا کنند. قبلا هم کادرهای حزب را تشویق کرده است که اطلاعیه شخصی بدهند و بحثهایشان را بصورت کتاب و جزوه منتشر کنند. زدن این اتهام نوع جنگ سردی که نادر از اینکه بحشم را رسماً نوشته ام شوکه شده و به نفس اختلاف نظر داشتن من معترض است، حتی یک نفر را در بیرون حزب قانع نمیکند. آیا بهمن واقعا طور دیگری فکر میکند؟

در یکی از پلنومهای کمیته مرکزی حزب بویژه در مورد اهمیت و حرمت این مرجع، کمیته مرکزی، صحبت زیادی شد. اکنون بنظر میرسد که مجددا باید بر این مساله تاکید شود. اگر کسی واقعا خواهان روشن شدن اختلافات است بیش از هرکس دیگر باید به این پایبند باشد و بجای دادن تصویر بدخواهی از دیگران، صراحتا بحشش را بکند. نوشته بهمن واقعا چند گام به پس است.

در مورد مدیر مسئولی بهمن:

تحریفات، انتخاب دلخواهی فاکت و اشکالات محتوایی نوشته بهمن یکی و دو تا نیست. بخشی را رفقای دیگر توضیح داده اند. من در اینجا تنها یک مورد را که به صحبت بین من و بهمن مربوط میشود برای روشن شدن رفقا توضیح میدهم.

بهمن نوشته است به دبیر اجرائی حزب گفتم که با درک کنونی حزب اختلاف دارم و صلاح نمیدانم در چنین شرایطی اسم من به عنوان مدیر مسئول در انترناسیونال بیاید. خواننده نمیفهمد که بعد چه شد که در انترناسیونال شماره ۲۸ اسم بهمن به عنوان مدیر مسئول اعلام شد. آیا به او تحمیل شد، آیا با دستور تشکیلاتی و علیرغم مخالفت خود بهمن این سمت به او داده شد؟ اما این واقعیت ندارد. بحث مدیر مسئولی بهمن چند ماه پیش از جانب بهمن مطرح شد. چند روز قبل از ارسال انترناسیونال به چاپخانه و طی یک تماس تلفنی در مورد بعضی جنبه های اجرائی مربوط به چاپ به بهمن اطلاع دادم که اسمش را بعنوان مدیر مسئول در انترناسیونال نوشته ایم. بهمن مطرح کرد، و البته صادقانه، ولی میدانی که من با درک کنونی حزب اختلاف نظر دارم. از عمق اختلاف نظر بهمن اطلاع نداشتم از او سوال کردم آیا این اختلافات از نظر خودت با مدیر مسئولی ات تناقض دارد گفت نه. و اسم بهمن به عنوان مدیر مسئول در انترناسیونال باقی ماند.

اصغر کریمی

۵ آوریل ۹۹

## انتقاد نه پیشرو، در هیچ وجهی!

به اعضا کمیته مرکزی، درباره یک گام به پیش، چند گام به پس

ثریا شهابی

تاریخ؛ ۵ آوریل

### مقدمه

اینهم قدرت "تشخیصی" است! اگر بقیه مثل من نمی اندیشند و مسائل به این "روشنی" که در ذهن من هست را نمی بینند؟ و به آن باور ندارند؟ پس باید کلکی در کار باشد! اگر همه مثل من نمی اندیشند؟ و اگر من نمی توانم کس مهمی در این حزب را قانع کنم، پس باید در اندیشیدن آنها تردید کرد و دنباله رو منصور حکمت خواندشان و فاقد تفکر مستقل!

این آزردهنده ترین و تاسف بارترین وجه شیوه برخورد یک عضو کمیته مرکزی حزب ما - رفیق بهمن شفیق - است. به محتوا جداگانه باید پرداخت.

من از زمره کمونیست هایی هستم که شیفته نقد بخاطر نقد نیستم از انتقاد چون انتقاد است استقبال نمی کنم. خودم را یک کمونیست جدی منتقد به نظم غیر انسانی دنیای موجود می دانم و فکر می کنم مدافعین نظم موجود از امثال من باید بشدت بیزار باشند. بدهی به استالینسم ندارم که از هر نقد چپ اندرچیچی، عقب مانده استقبال کنم. پس نوشته ام را نه تنها با تشکر از بهمن و گذاشتن مقدمه ای در باب خوبی وجود انتقاد در بالا شروع نمی کنم، بلکه با تاسف بسیار شروع می کنم.

انتقاد بهمن بشدت عقب برنده و فاقد کمترین عنصر پیشروی است. تبدیل انتقادات بهمن به یک موضوع جدل جدی در حزب مضر است. تمام اهمیت انتقادات بهمن در این است که توسط یک عضو کمیته مرکزی این حزب مطرح شده اند نه وجود چیزی در جوهر انتقادات. کارگر تبعیدی، اپوزیسیون علنی داخل کشور، خاتمی چیان و دگر اندیش درون مرزی و برون مرزی، مدت ها است انتقاداتی چون انتقادات بهمن را مطرح می کنند. ما چرا جواب نداده ایم و امروز باید جواب دهیم!

القابی که بهمن به همه ما تفویض می کند از جمله کمونیست های مهاجر آخر قرن بیستم ( و این ترم جادویی آخر قرن هم لابد بر ضریب و دوز خفت ما به اندازه ۲۰۰۰ سال میافزاید)، کمونیست های "پخمه ای" که از رهبری "هفت خطی" خط می گیرند که زیرکی اش در این است که شکست ها را با تئوری های من درآوردی لاپوشانی کند، نظراتش را به مشتی بی اراده و فاقد تفکر مستقل تحمیل کند و اوضاع سیاسی را "با اطلاق به توطئه و خیمه شب بازی زیر سبیلی رد کند" و به مهمترین مباحث "پوزخند" بزند.

این ها عین اوصاف بهمن از اعضا و رهبری این حزب است. در پاسخ به این باید گفت رفیق بهمن شما مجازید

سر هر تند پیچی که خواستید نپیچید و بشکفید یا بیژمیرید. اما مجاز نیستید برای پر کردن سنبه استدلال کم زورتان بی پرنسیپی کنید! اینجا دیگر حتما باید ترمز کنید.

رفیق بهمن شما میتوانید هزار بار بگوئید و استدلال کنید که این حزب کارگری نیست و رهبریش روزیونیست شده و پاسخ تان را بگیرد. اما اجازه ندارید با قواعد "یک گام به پیش و ..." وارد میدان بحث شوید.

تصمیم شما برای مجادله با تنها "شخص" منصور حکمت بعنوان "تنها" مسئول سیاست های حزب، را من شوخی تلقی می کنم. این شعبده بازی برای چی است؟ برای بستن دهان و مرعوب کردن چه کسی است؟

#### محتوا:

اختلاف بهمن با حزب بر سر چگونگی ایجاد انترناسیونال، حزب خارج کشوری بودن یا نبودن، دوری و نزدیکی به طبقه کارگر نیست. در پاسخ به بهمن باید، درک از انقلاب کارگری، مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر، تبیین سیاسی از تحولات بیست سال گذشته ایران، مکانیسم های قدرت گیری یک طبقه و تاریخ فعالیت حزب کمونیست کارگری ایران را مجدداً باز تعریف کرد تا توانست با زبان مشترکی با بهمن وارد گفتگو شد. بهمن در مورد همه این مقولات تبیین خودش و نه تبیین تا کنونی حزب را دارد. و پرداختن به همه اینها، بازگشت به عقب است. این بهمن است که در تمام مبانی نظری و ادراکات تا کنونی حزب تجدید نظر کرده تا بتواند جایی که از نظر سیاسی امروز ایستاده است را توجیه کند. آن جایگاه سیاسی، حاشیه مهمترین تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران است. همان حاشیه ای که نادر در بحث مکانیسم های قدرت یابی طبقه کارگر مورد نقد قرار می دهد. کارگر بهانه و کلمه رمز خزیدن در محفل کوچک خود است.

رفیق بهمن این شانس را داشته که تریبونی را ساعت ها در اختیار بگیرد و از هردری بنویسد. حجم عظیم مطلب قرار است تناقضات، درهم گویی ها، تحریف تاریخ و عدم انسجام نظری نویسنده را به امید حافظه ضعیف خوانندگان بپوشاند. رفیق بهمن خوب بود تزهایش را به روشنی می نوشت و تاریخ نگاری و کرونولوژی بیست ساله تحولات ایران را ضمیمه تحلیل ها و تزهایش می کرد نه در دل آنها.

از تحلیل های بهمن جنبه انتقادی آن را حذف کنید و سعی کنید آن را اثباتاً بازنویسی کنید ببینید چه سردرگمی تحلیلی و تئوریکی در نوشته هست.

مطلب رفیق بهمن من را بیاد تحلیل های بیست سال قبل و جدول بندی "سیاست های طبقات" مختلف انداخت بورژوازی متوسط از کدام حرف خوئینی ها حمایت می کند، بازار از کدام جناح است، بورژوازی متوسط پشت گروگان گیری بود یا نیمه متوسط سنتی؟ و اخیراً پشت جامعه مدنی کدام سیاست جهانی خوابیده، افق کدام طبقه است، و همچون معمول طبقه کارگر عنصر منزوی و پارازیت و بی ارتباط به همه تحولات اجتماعی و نظاره گری بی اختیار! طبقه ای محصور در کارخانه، شکست خورده ای که فعلاً فکر نکبت هایش است. طبقه ای که جمهوری اسلامی را نمی خواهد، زندگی غربی را هم نمی خواهد، نمی شناسد و مثلاً برای بچه هایش جشن تولد نمی گیرد و در عروسی هایشان نمی رقصند!

تحلیل بهمن تحلیل دقیق تحرکات رژیم در بالا است، نه تحلیل طبقات در ایران! و البته با نتیجه گیری های

اختیاری مثل اینکه رفسنجانی هم طرفدار زندگی مدل غربی است ( و لابد سکولار) و کشف "جنبش جامعه مدنی" و اطلاق آن به "جنبش طبقه متوسط" که ضد انقلابی است. این البته ایرادی ندارد اما اگر کسی این را تحلیل طبقاتی بنامد من را بیاد جوک دوران پس از انقلاب و موضع گیری های سازمان های چپی می اندازد که تمام ادراکات خود از مسائل انقلاب را از شعار ها و موضع گیری های سران رژیم استنتاج می کردند. تشخیص جمهوری اسلامی بعنوان یک رژیم ضد امپریالیست، طرفدار زحمتکشان، ماحصل این نگرش بود. می گفتند که:

روزی خمینی گفت "اتویوس از مینی بوس بزرگتر است". حزب الهی ها فریاد زدند به گفته امام "اتویوس از مینی بوس بزرگتر است. توده ای ها فوراً موضع گرفتند که اگر همه با هم متحد شویم "اتویوس از مینی بوس بزرگتر است . چریک ها گفتند ..... و پیکار گفت: علیه اتویوس علیه مینی بوس و زنده باد پیاده روی توده ها!

### اما چند نکته:

می گوید رهبری حزب در اصول تجدید نظر کرده و جلوه هایش:

\* جایگزین شدن واژه مردم در تحلیل ها بجای طبقه کارگر است.

\* تبیین و تحلیل حزب از جامعه طبقاتی نیست. طبقه کارگر در این تحلیل ها حضور ندارد

در تحلیل های مستقل بهمن همه جا خود بهمن تماماً از مردم نام می برد. آنجا که از سیاست و اوضاع عمومی جامعه حرف میزنند، مردم یک طرف و جمهوری اسلامی طرف دیگر اند. طبقه کارگر تنها وقتی وارد تحلیل او می شود که میخواهد فقر نکبت و بی تحرکی و تسلیم و عدم حضورش در صحنه جدال های اجتماعی را تصویر کند. در تحلیل "طبقاتی" بهمن تنها طبقه ای که به دقت کوچکترین حرکاتش مورد بررسی قرار می گیرد بورژوازی است. و این بررسی نه متکی به یک تحلیل طبقاتی و ابژکتیو بلکه براساس داده های ذهنی خود رفیق بهمن صورت می گیرد.

می گوید حزب میخواهد در راس جنبش طبقه متوسط قرار بگیرد، حزب میخواهد بنام کارگر در راس جنبشی که جامعه مدنی را میخواهد قرار بگیرد. چون از نظر بهمن تمام اوضاع متحول ایران جنبش طبقه متوسط برای دستیابی به جامعه مدنی است. تحولات کنونی جنبش طبقه متوسط و ضد انقلابی و رفرمیست است و رهبری آن هم در دست خاتمی است. و لابد حزب میخواهد این جنبش را رادیکالیزه کند.

\* حزب به مکانیسم های طبقه متوسط برای رسیدن به قدرت دست می برد. میخواهد هر طور شده خودش را مطرح کند، اگر کمپین نفت را هم با قدرت براه می اندازد، کلکی است برای مطرح کردن خودش است.

رفیق بهمن با یک سهل انگاری کوچک کردستان را بکلی از قلم می اندازد، چون ظاهراً با هیچ چسبی به جنبش جامعه مدنی نمی چسبد. جنبش زنان، سکولاریسم، جنبش آزادیهای اجتماعی همه بروزات جنبش جامعه مدنی میشوند جنبشی که بنظر رفیق بهمن تحت رهبری خاتمی و ضد انقلابی است. چون تحلیل رفیق بهمن قرار است طبقاتی باشد و نمی توان طبقه کارگر را به جنبش جامعه مدنی مربوط کرد پس باید تماماً بر روی حضور اجتماعی و تحرک سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر خط بطلان کشید.

بحث "مکانیسم های بورژوازی اجتماعی شدن" که کمونیست ها مجاز به استفاده از آنها نیستند، مسخره است. لابد مارکس باید از خاک برخیزد و به رفیق بهمن بگوید که چگونه سوسیالیسم توانست از جمله با استفاده از همین مکانیسم های بورژوازی آن زمان مثل نشریه و کاغذ و چاپ، اجتماعی شود. این بحث قرار است طبقه کارگر را از استفاده از مکانیسم های موجود ابراز وجود اجتماعی محروم کند. بحث پارلمانتاریسم بهانه است.

۳- بهمن میچ نادر را در یک تبیین "غیر مارکسیستی" گرفته است که می گوید: "مردم ایران ... بنا بر عادت و مشخصات وجودی اش یک حکومت اسلامی را نمی پذیرد" و آن را به نقد می کشد که "عادت و مشخصات وجودی" بیانی مارکسیستی نیست. چند صفحه بعد خود بهمن فراموش می کند و چندین سطر در مورد شیوه زندگی مردم - آنجا که از مخملباف تعریف می کند- می نویسد و می گوید که شیوه زندگی غربی بسیار رایج است. البته فوراً می گوید این شیوه زندگی طبقه متوسط است نه طبقه کارگر، تا بحث اش طبقاتی شود!

### در تبیین تاریخ تحریف می کند

می گوید:

\* بحث سناریو سیاه و سفید و فدرالیسم، میدانهای فرعی برای پرده انداختن بر پاسفیسیم حزب است.  
\* از زمانی که بورژوازی ایران به رهبری رفسنجانی به سیاست حمایت از اقتصاد بازار روی آورد و حتی قبل از آن هم، در نشریات حزب ما کمترین نشانی از مسائل طبقه کارگر و اوضاع داخلی نبود و مشغله حزب مسائل خودش در خارج بود و "با بی اعتنائی غیر قابل باوری نظاره گر تحولات داخل در ایران بود"

رفیق بهمن فراموش کرده که این حزب در آن مقطع و سالها بعد حزبی بود از جمله درگیر یک مبارزه نظامی با جمهوری اسلامی، با پخش برنامه های روزانه رادیویی و پخش گزارشات مستقیم از کوچکترین مبارزات کارگری و اعتراضات توده ای. آن زمان حزب یک حزب "خارج کشوری" نبود. رفیق بهمن تاریخ حزب را تحریف می کند.

بحث سناریو سیاه و سفید نه از دل پلمیک های خاج کشوری - که اگر هم بود اشکالی نداشت - بلکه از اوضاع کشمکش های داخلی رژیم بیرون آمد. گزارشات از ایران، منتشره رسانه های بین المللی، حتی دل نگرانی های مردم از یوگوسلاویزه شدن ایران را به روشنی نشان می داد. رفیق بهمن که ظاهراً خیلی با دقت تاریخ نگاری کرده است لابد نمی تواند اینها را ندیده باشد.

بحث فدرالیسم وقتی مطرح شد که قزوین و چند شهر دیگر "شلوغ" شده بود و رادیوهای بین المللی که رو به ایران برنامه پخش می کنند مثلاً با حاج سید جوادی در مورد اهمیت قزوین و اینکه از قدیم پایتخت بوده مصاحبه می کردند. پشت این شلوغی ها دعوا های داخلی رژیم خوابیده بود. این ها را هم لابد رفیق بهمن دیده است.

### نتیجه بحث های بهمن

فکر نکنید تمام انتقادات بهمن مربوط به "بی ربطی حزب به طبقه" و غائب بودن اخبار کارگری و ... کارگر کارگر گفتن او رفیق بهمن را به چاره اندیشی برای رفع موانعی پیش پای حزب در گسترش ارتباط با طبقه کارگر

و تحکیم آن می کشاند. نه رفیق بهمن فاتحه طبقه کارگر را حداقل در تحولات اخیر خوانده است. جنبش جامعه مدنی رفیق را به دست کشیدن از حضور طبقه کارگر در تحولات آتی کشانده و برای رفع تمام ضعف های مورد اشاره اش، به سمت ایجاد انترناسیونال با تعدادی از کمونیست های آلمانی و خزیدن به لاک فرقه خود چسبیده است.

مابقی، تناقضات است.



راستش وقتی نوشته بهمن (یک گام به پیش، چند گام به پس) را خواندم متاثر شدم و فکر کردم خوب از کجا باید شروع کرد؟ از بحث حزب و قدرت سیاسی، از مکانیزمهای اجتماعی کسب قدرت، از حزب و جامعه، از اوضاع سیاسی، از توطئه هائی که در حزب صورت میگیرد، از سنت ما در مبارزه سیاسی؟ دیدم باید یکبار دیگر از مباحث پایه‌ای کمونیسم کارگری، سنتهایش، تفاوتهایش و ... شروع کرد. بهر حال ترجیح دادم کلی و عمومی نظرم را در این رابطه بنویسم.

قبل از هرچیز برای من جالب است که در دل بحثی که بهمن بر سر تشکیل یک انترناسیونال کمونیسم کارگری با هژمونی سیاسی و تحت رهبری حزب بعنوان تنها جریان کمونیستی کارگری (قطعاً این وسط رهبری حزب هم (حداقل) منظور است) میکند، معلوم میشود که بهمن مدتی است (قبل از طرح تشکیل انترناسیونال) به این نتیجه رسیده که «... جدائی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری بیش از پیش به واقعیتی غیر قابل انکار و غیر قابل برگشت تبدیل میشود.» «حزبی که در حرکتی بدون هیچ رابطه مستقیمی با طبقه اش و جنبش قرار دارد» و بالاخره «این نه اصلاح و بهبود کارها بلکه ایستادن در مقابل این رهبری بود که میتوانست هویت کمونیستی حزب را حفظ کند.»!

اما نکاتی که بنظرم میرسد را با توجه با اینکه بسیاری از نکات اساسی را بقیه رفقا گفته‌اند در نتیجه کوتاه و مختصر مینویسم:

— چیزی که بیشتر از مسئله دیگری من را آزار داد شیوه ای بود که بهمن در طرح اختلافاتش پیش گرفته. شیوه ای که با سنت، فرهنگ و منش ما به هیچ عنوان خوانائی ندارد. بهمن برای نشان دادن نادرست بودن سیاستهای حزب، که او اصرار دارد بعنوان سیاستهای نادر ازشان اسم ببرد، به همه چیز متوسل میشود. از تحریف تا لوث کردن مسائل، از اتهام زدن تا شخصی کردن اختلاف، و بالاخره استفاده از تئوری توطئه، تحمیل و فریب.

— بهمن بحث حزب و جامعه را لوث میکند و آنرا تا این حد تقلیل میدهد که: «حزبی که قرار است حول شخصیت‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی در خارج کشور ساخته شود.» و «... حزب یعنی همین که هست و همین که هست هم باید حول شخصیتها شکل بگیرد، طرفدار جمع کند، مدیا را تسخیر کند و بالاخره سر بزننگاه به میان معرکه بپرد و قدرت سیاسی را تسخیر کند.»

بحثی که بند نافش به کمونیسم دخالتگر، کمونیسم اجتماعی، کمونیسمی که قرار نیست در حاشیه جامعه رسالت اپوزیسیون بودن را ایفا کند، بحثی که میخواهد حزب در مرکز دنیای سیاست بعنوان یک حزب رادیکال، مارکسیست و ماگزیمالیست و افراطی که نه فقط دفاع از حقوق طبقه کارگر بلکه به دفاع از حقوق همه بیحقوقان جامعه سروکار دارد، نقش بازی کند. بحثی که معنی بلافصل امروز و پراتیک کمونیسم دخالتگر است. بحثی که یکسر آن داشتن شخصیتها و پروژه های اجتماعی حزب است و سر دیگر آن حزبی قوی و جدی است. تبدیل به بحث حزب شخصیت‌های مطبوعاتی و سرزننگاه وسط معرکه پیر میشود. اصولی نیست و کسی مجاز نیست برای مخالفت با بحثی آنرا تا این حد تنزل دهد.

— تصویری که بهمن از فعالیتهای ایندوره حزب میدهد هم کاملاً غیر واقعی و لوٹ شده است. بهمن میگوید که مشغله امروز حزب نه مبارزات کارگری، نه در ارتباط با هزاران امر ریز و درشت روزمره زندگی و مبارزه مردم کارگر و زحمتکش، بلکه جمع آوری کمک مالی و سخنرانی و میزگرد و آکسیونهای اعتراضی است و فعالین این حزب مثل چریکهای سابق بجای بمب گذاری مشغول تظاهرات هستند. نمیدانم تظاهراتهای اعتراضی حزب در خارج کشور در دفاع از چه مبارزات و علیه چه بیحقوقی هائی بوده است؟ ما آکسیون گذاشتیم که فقط در رسانه ها برویم؟ آکسیونهای ما در دفاع از مبارزات کارگران نفت نبود؟ در محکوم کردن سنگسارها نبود؟ در دفاع از مبارزات مردم در کردستان نبود؟ در دفاع از حقوق میلیونها انسان در ایران نبود؟ فعالین این حزب در رابطه با این مبارزات اطلاعیه ها نوشتند؟ آکسیونهای ما در رابطه با هزاران امر ریز و بخصوص درشت زندگی و مبارزه کارگر و زحمتکش نبود؟ بهمن طوری حرف میزند انگار فعالیتهای ما (که باز بهمن اصرار دارد از آنها فقط بعنوان آکسیون نام ببرد) در ارتباط مبارزات مردم در کره ماه بوده. راستش مردمی که در ایران و خارج صدای ما و اخبار فعالیتهای ما را شنیده اند قطعاً مثل بهمن فکر نمیکنند و قضاوت دیگری در مورد حزب ما دارند. فکر نمیکنم بهمن اینها را نداند اما ظاهراً باید از بیخ قید همه چیز را زد.

— مسئله ای که بشدت غیر صمیمانه چندین بار از طرف بهمن مطرح میشود بحث این است که هدف دیگری پشت بحث حزب و جامعه خوابیده است. تمام مسئله از نظر بهمن یک توطئه، تلاشی برای «لاپوشانی کردن شکست» و «پیروزی جلوه دادن شکست است»، «سرپوش گذاشتن بر ضعفها» و بالاخره «برای تغییر ریل حزب به سمت خارج کشور مطرح شده بود». راستش در اختلافات سیاسی پای توطئه و فریب و .... را وسط کشیدن، روشی آشنا است اما نه در حزب ما.

— در مورد اینکه نادر بحثهایش را به حزب تحمیل کرده است. بهمن با طرح مسئله به این شکل اصرار دارد اختلافش را با حزب بعنوان اختلاف با نظرات یک نفر مطرح کند و مهمتر نظر رسمی حزب را نظرات یکنفر (که آنهم به حزب تحمیل شده) قلمداد کند. فکر میکنم بهتر است بهمن این واقعیت را ببیند که این نظر کنگره، نظر رسمی این حزب است و صاف و ساده بعنوان نظرات رسمی حزب با آنها برخورد کند. فکر میکنم این به سالم و سیاسی ماندن بحث و فضا خیلی بیشتر کمک میکند.

اما یک نکته دیگر تصویری است که بهمن از کادرهای حزب میدهد. تصویر انسانی که میشود نظراتی را به آنها تحمیل کرد و صدایشان هم در نمی آید. راستش این اهانت بزرگی به کادرهای این حزب و در عین حال به فضای سیاسی و بالائی است که در حزب ما وجود دارد.

بنظر من بحثهای بهمن اتفاقاً مقاومت همان چپی است که دوست دارد «منزه» و «کارگری» بماند، به شدت علاقه دارد در پوسته «سوسیالیستی، کارگری» قدیمیش بماند و هر نوع دخالت در عرصه های جدی سیاست و درست بردن به قدرت سیاسی را نشان دوری و بی مهوری به کارگر و کمونیسم میداند. کمونیسم در چنین سیستم فکری نه جریانی دخالتگر و اجتماعی به دنیا و مافیا کار دارد بلکه فرقه کوچک و منزهی است که ظاهراً و در دنیای خودش فقط به کارگر می اندیشد و به دیگران کاری ندارد.

راستش بهمن در نامه اش به درجه زیادی صراحتی را که انتظار میرفت از خودش نشان داد اما صمیمیت را نه.

یک نکته کوچک (!) هم در مورد نامه آزاد راستش بحث بهمن فقط توجه بیشتر به داخل و مبارزات کارگری نیست بحث بر سر هویت حزب است و غیر کمونیست بودن امروز این حزب است و به همین دلیل تذکر نادر به یک عضو کمیته مرکزی که یکباره در دل یک بحث غیر کمونیست و غیر کارگری بودن حزیش را مطرح میکند، هیچ نو آوری نیست بلکه انتظار طبیعی و واقعی از کسی است که در این حزب در موقعیت رهبری قرار گرفته است.

## مواضع قدیم درپوششی جدید

مقاله بیست صفحه‌ای رفیق بهمن را خواندم، ابتدا باورم نشد که ممکن است بهمن شفیق عضو کمیته مرکزی حزب، به چنان موضعی درغلطیده باشد، شاید اگر امضای حسن احمدی پای نوشته میبود، تعجب نمی‌کردم. با اینحال ناچار شدم بپذیرم که متأسفانه رفیق بهمن چنان جملاتی را روی کاغذ آورده است. تعجبم از سر "مخالفت" بهمن با سیاستهای کنونی حزب نیست، بیشتر از سطح نازل و عقب مانده موضع او هاج و واج ماندم. انگار نادر نامی پیدا شده که در یک لحظه بی‌خبری موضعی را (و البته بدعت‌هایی!!) به حزب تحمیل کرده است. بحث حزب و جامعه، تحلیل از تحولات بعد از انتخاب خاتمی، دخالتگری کمونیستها و در اینجا حزب و مساله قدرت سیاسی، گویا از جمله این بدعتهاست که به امثال من "تحمیل" شده است.

تصور نمی‌کنم خود بهمن هم از استدلالهای خود راضی باشد، فکر نمی‌کنم بهمن آدمی است که ادبیات این گرایش را باید برایش ترویج کرد، برایم قابل تصور است که حتی باید عده‌ای از کادرهای این حزب را با ادبیات کمونیسم کارگری و تاریخ سیاسی آن آشنا کرد، اما این در مورد بهمن صدق نمی‌کند. او یک تصمیم سیاسی گرفته است. مشکل بهمن بنابراین مطلقاً معرفتی نیست. اگر چنین بود میبایست کل تحلیل ما (و اساساً نادر) از پدیده جمهوری اسلامی از همان ابتدا برایش مورد سوال بود، تحلیل جریان خاتمی ادامه و تکمیل کننده جزوه "دوجناح" است. (چاپ سال ۵۸ یعنی بیست سال قبل)، بحث دخالتگری سیاسی کمونیستها قبلاً و در سال ۶۳ در جزوه آناتومی لیبرالیسم چپ طرح شد، بنابراین نفس دست بردن کمونیستها و حزب کمونیستی به قدرت سیاسی، برای جریان ما امر تازه‌ای نیست. گرچه مکانیسمهای این دخالتگری روزبروز شفافتر و دقیقتر شده‌اند و کاملاً جدید و کم سابقه‌اند. در همان نوشته مفصل آناتومی لیبرالیسم چپ جواب "بلانکیسم" را نادر به وحدت کمونیستی و کل لیبرالیسم چپ داد. (که جواب منم هست)

وقتی حزب کمونیست سابق را تشکیل میدادیم، از بقایای خط سه گرفته تا انشعابات مختلف چریکها، در مقابل ما "پیوند با طبقه کارگر" را قرار دادند، و حقانیت حزبی را که دریک "مزرعه" (و نه در میان کارگران کارخانه‌ها) و در کوهستانهای مرز با عراق تشکیل شد، زیر سوال بردند. اینکه تشکیل حزب امر کادرهای کمونیست است، برای آن طیف غیرقابل درک بود چرا که خیلی ساده کمونیسمی که آنها نمایندگی میکردند، ربطی به سنت مارکس و طبقه کارگر نداشت، جدائی و افتراق در تعلق تئوریک و تاریخی به کمونیسم دو دنیای کاملاً متفاوت از مقولات حتی به معنی لغوی آنها بوجود آورده بود.

بنظر میرسد، عواملی، اساساً اجتماعی و فشارهای جنبشها و گرایشات دیگر بهمن را به این موضع انداخته باشند.

این استدلالها و این نوع نگرش به جایگاه حزب و طبقه، رابطه تئوری و پراتیک و به کمونیسم دخالتگر، را در مقاطع مختلف و به شیوه‌های دیگر در طول بیست سال گذشته دیده‌ایم و پاسخ داده‌ایم. کافی است نشریات کمونیست را ورق بزنید، به بولتن مباحثات شوروی مراجعه کنید، به بحثهای ما در مورد تحلیل علل شکست انقلاب اکتبر مراجعه کنید، بسوی سوسیالیسمهای دوره اول و دوم را ببینید، به بحثهای موخرتر در مورد دمکراسی، به نوشته‌هایمان در مورد ناسیونالیسم و فدرالیسم، سناریوی سیاه و سفید، به دلایل نیامدن کومه‌له

جدید با جریان ما برگردیم ببینیم مخالفین ما (در ظیف چپ حاشیه‌ای)، چه استدلال‌هایی آورده‌اند؟ آیا واقعا مشکل است شباهتی بین آنها و موضع فعلی بهمن یافت؟  
بحث من این است:

تنها کار بهمن این است که سعی کند به مواضع قدیم چپ حاشیه‌ای در برابر ما (و اساسا نادر)، پوششی ظاهرا جدید بدهد. ازاینکه بهمن سطح حزب را این اندازه پائین تصور کرده است و تلاش کرده است بطور ساده‌اندیشانه‌ای برشی را در یک خط ممتد کمونیستی بترشد، برای خود او متاسف شدم. بیشتر متاسف شدم وقتی او را در سطح ژورنالیست‌های روزنامه همشهری و طرفداران جامعه مدنی خاتمی و در مصاف با کمونیسم کارگری و نادر یافتیم. این یک جدل سالم و صادقانه و پیشبرنده سیاسی از جانب بهمن نبود.  
سوالی هم از بهمن دارم:

واقعا مخاطب خود را چه کسانی فرض کرده است؟

برای شخص من دشوار بود که بپذیرم این مخاطبین "کمونیست‌های پراکنده‌ای" هستند که بهمن میخواهد با آنها بنیاد انترناسیونال را برپا کند.

ایرج فرزاد ۶ آوریل ۹۹

## یک شباهت، یک تفاوت

### سیاوش دانشور

اگر نوشته رفیق بهمن شفیق را دست هرکسی که فقط دورادور ادبیات این حزب را تعقیب میکنند، اما به کمونیسم و آزادیخواهی تعلق خاطری دارد، بدهید و از او بخواهید آنرا بخواند و راجع به آن نظر بدهد با قیافه بسیار متعجبی به شما خواهد گفت؛ "مگر ممکن است از دیوار این حزب نظراتی بالا برود و جا خوش کند که مدافعین اصلی اش در بیرون، حزب کمونیست کارگری را تنها مانع امروز و فردای خود میدانند؟" به شما خواهد گفت؛ این چه رازی است که هر کسی با شما و نظراتتان، حال با هر مصلحتی، "چپ" میافتد تازه یادش میآید که نهادها و افراد مخوفی در این حزب، بویژه منصور حکمت نامی، هستند که "تحمیل" میکنند، فریب میدهند، از دیگران "نردبان" ترقی درست میکنند، سرکوب میکنند، و دست برقضا بقیه هم یک جو شعور ندارند و در خماری ناآگاهی شان چرت میزنند! و بعد، این راوی "آزاد" شده از قید تحمیل چطور انتظار دارد که دیگران به سخنانش توجه کنند؟ بدون اینکه مکانیزمهای "تحمیل" را نشان دهد و نقد کند.

حقیقتا من هم، اگر چه در مکان آن "هرکس" نیستم، ولی چنین احساسی بلافاصله با خواندن نوشته بهمن بهم دست داد. در یکی دو سال گذشته چنین حرفهائی در هر جلسه سخنرانی و میزگرد رادیویی و غیره که رفتم، توسط سیاسیون "عاقلم شده" نثارم شده بود و البته پاسخ گرفتند. بر دشمنان قسم خورده کمونیسم و حزب کمونیست کارگری حرجی نیست. باید هم اینطور بگویند. اما رفیق عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری چرا؟ واقعا چرا؟

نکته اول من اینست اگر رفیق بهمن یا باید این ادعایش را اثبات کند یا حرفش را پس بگیرد و رفیقانه معذرت بخواهد. این بنفع همه ما و شرط مهمی در ادامه یک پلمیک سیاسی شایسته حزب کمونیست کارگریست که رفیق بهمن فی الحال عضو مرکزیت آن است.

نکته دوم من اینست که بحث "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه"، در ابعادی مختلف، مانند دست اندازی در مقابل حرکت بخشی از فعالین حزب، و به ناچار، حزب کمونیست کارگری عمل میکند. به این دلیل ساده که هر کسی، دستکم کادرهای حزب، باید در هیئتی متفاوت تر از گذشته و منطبق با نیازهای رهبران عملی جریانی که یک پای معادلات قدرت سیاسی در ایران است، ظاهر شوند. شاید کسی یا کسانی این را شوخی بدانند. شاید برنامه زندگیشان چیز دیگری باشد. شاید از خود چنین توقعی را نداشته باشند و هر شاید دیگر. من فکر میکنم که ریشه بیشترتبتین هائی که میگویند؛ "حزب دیگر حزب سابق نیست"، "حزب جنبشها شده ایم"، "داریم سکت میشویم"، "هویت کارگرمیان کنار رفت"، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم فراموش شد"، "طبقه بورژوازی ایران به خاتمی رضایت داده و افقش را به افق جامعه تبدیل کرده" و . . . همینجاست. قطعاً حزب، مانند گذشته، این دست انداز سیاسی را باید با قدرت رد کند. اما اطمینان دارم که عده ای در این دست انداز کله معلق میشوند. بدون اینکه ادعای قبلشان را در دستور بگذارند.

موقعیت امروز ما شباهت عجیبی با مقاطعی از طرح بحثهای کمونیسم کارگری در "حکای سابق را دارد. با این تفاوت که در آندوره کمونیسم در منگنه بود، "غلط کردم" و اسم عوض کردن و "عاقل" شدن در بورس بود و باید انسان مواظب میبود که تنش به لجن نخورد تا آندوره را از سر بگذراند. و امروز چیگرایی دارد در دنیا مجددا مد میشود و مسئله قدرت سیاسی در ایران مفتوح شده است. کمونیسم کارگری در مقابل این سوال قرار گرفته است که در این اوضاع چکاره است؟ آیا میخواهد اپوزیسیون مودب و ارتدکس حاشیه نشین باشد و تمام هنر "کارگری" و "مارکسیستی" بودنش این باشد که کارگر را در قد کوتوله و لباس صنفی اش تصویرکند؟ آنطور که رفیق بهمن میکند. یا اینکه مارکسی و کارگری و ماکزیمالیست بماند و ادعای صاحب جامعه بودن و قدرت را بکند؟ و با این قیافه به وسط صحنه جنگ قدرت بپرد؟ حزب ما بدرست دومی اش را انتخاب کرده است. این نتیجه سالها تلاش برای از حاشیه به متن آمدن و بسط و انکشاف سیاسی و پراتیکی کمونیسم کارگری است. نباید انتظار داشت که با زبانهای مختلف در مقابل این روند تعیین کننده مقاومت نشود. ماتریال این مقاومت سنت تاکنونی مبارزه و جست و خیز سیاسی در حاشیه است که به ما تحمیل شده است.

رفیق بهمن این تلاش حزب را، درست در دوره ای که شکوفائی و رشد حزب را دوست و دشمن اذعان میکند و به سمت اوضاع خونین و پیچیده و تعیین کننده ای میرویم، "عقبگرد و لاپوشانی شکستها و دور شدن از هویت" باز میشناسد. همانقدر که بحث "تحمیل" رفیق بهمن بی پایه و غیر جدی است که بحث انترناسیونال ساختن و دور شدن از هویت کارگری و سوسیالیستی حزب. اینها عوارض تغییر مسیر فکری و سیاسی ای هستند که رفیق بهمن آنرا از سر میگذراند.

مباحث دوره اخیر رفیق بهمن خیلی روشن فشار خاتمیون و فضائی که تلاش میکنند در داخل و خارج ایران درست کنند را منعکس میکند. مسئله صرفا این نیست که فاکتها و مشاهدات بهمن از جنبش کارگری و تناسب قوای سیاسی فعلی جامعه ایران نادرستندو حتی بعنوان فاکت هم غلط هستند. مسئله دقیقا اینست که رفیق براین باور است که بورژوازی ایران، بعنوان یک طبقه، خاتمی و روندی که بدنبال خاتمی تحت عنوان "جامعه مدنی" طرح شده است، را با منافع دراز مدت سرمایه داری ایران منطبق میکنند. این جوهر بحث رفیق است و این بهمن را به یک سلسله استنتاجات سیاسی و نظری رسانده است که بزعم رفیق با تحلیل حزب از اوضاع سیاسی ایران در تناقض است. و اختلاف بهمن با بحثهای حزب بدنبال انتخاب خاتمی از اینجا مایه میگردد. این مردم نبودند که در یک بزنگاه سیاسی به اردوی بالا هجوم بردند تا هم فضا را برای خود بهبود بخشند و هم رژیم را به پرتگاه سرنگونی نزدیک کنند. این بورژوازی است که افق خود را به افق جامعه تبدیل کرده است و افق انقلاب را به حاشیه رانده است. میخواهم به رفیق بهمن یادآوری کنم که یک تم ثابت بحث تمام جریانات طرفدار رژیم در داخل و خارج ایران بعد از انتخاب خاتمی این بود که "انتخاب خاتمی نشانگر پیروزی روشهای مسالمت آمیز به روشهای قهر آمیز است"، "پیروزی رفرم به انقلاب است"، "مردم اصلاحات میخواهند نه انقلاب"، " نشان تغییر رابطه مردم با رژیم است"، "قبول تغییرات تدریجی در چهارچوب همین رژیم است"، "افق و روانشناسی مبارزه مردم را باید فهمید"، "فرهنگ تساهل و پلورالیسم و دگراندیشی موج میزند" و غیره. مقایسه این تبیین ها و کمی فکر کردن حتما ضرر ندارد. رفیق باورش شده است که "مجنون در پائین شهر سرگردان است و لیلی در بالای شهر عشق بازی میکند". و این تغییر افق و یا رضایت بورژوازی ایران به "جامعه مدنی" هم با سیاست و استراتژی بورژوازی بین المللی، البته در تقابل با "سرمایه داری منچستری"، تطابق دارد.

در اینجا بهمن به تبیین جدیدی از حکومت مطلوب سرمایه داری در کشورهایی مانند ایران و رابطه اقتصاد و سیاست بطور کلی میرسد که خوب است آنرا مستدل کند. چون با نظرات تاکنونی حزب در تناقض جدی قرار گرفته است. ردپای این تلقی را رفیق بهمن در بحثی که در انترناسیونال شماره ۲۳ تحت عنوان "جمهوری اسلامی از آغاز تا پایان اجتناب ناپذیر" منتشر شده بود با این مضمون . . . که بازسازی سرمایه داری متضمن درهای باز است، متضمن برسمیت شناسی حقوق و آزادیهای فردی در حد متعارف لیبرالی است . . . نشان داده بود. همان وقت من طی یادداشتی نظرم را برای سردبیر انترناسیونال و رفیق بهمن ارسال کردم.

آنهائی که مضحکه "جامعه مدنی" را به خورد مردم میدهند از کارگر و کمونیسم و پرچمداران فکری و سیاسی اش، بویژه حزب کمونیست کارگری، بیزارند. رفیق بهمن که برای کارگر و کمونیسم دل میسوزاند، اگرچه مرعوب بحث "جامعه مدنی" شده است و این متاسفانه شباهت اوست، خوبست که در زبان سیاسی و فرهنگ پلمیک منصف و متفاوت باشد.

۷ آوریل ۹۹



## از منظر اژدها

نامه اول در مورد مطلب بهمن

منصور حکمت

۷ آوریل ۹۹

تابحال خود را جای اژدهای افسانه‌ها گذاشته‌اید تا از منظر او به کل قصه نگاه کنید. طرف (اژدها) در غار خود نشسته است و بکار خودش مشغول است، شاید کتاب میخواند، شاید نفس آتشین و نعره‌های مهیبش را تمرین میکند، یا خاطراتش را مینویسد، همه‌ای بیرون غار بلند میشود، معلوم میشود شاهزاده جدیدی آمده است تا سرش را از تن جدا کند و تحفه ببرد. شاید پرنسسی زیبا چنین شرطی برای وصل گذاشته است، شاید گرفتن تاج شاهی در گرو اینست، شاید شاهزاده میپندارد در این غار جام جمی هست، یا صاف و ساده حوصله اش سر رفته است و مثل سابق احساس شازدگی نمیکند.

من دارم به این اژدها سمپاتی پیدا میکنم. سرنوشتش به خود من شباهت زیادی دارد. دارم کارم را میکنم، که از قیل و قال بیرون معلوم میشود پهلوان دیگری به جنگ "دیو" آمده است. کسی میخواهد دست بکار چیزی بشود و یا از کاری دست بردارد، کسی میخواهد چیز دیگری بگوید، یا آنچه میگفت را دیگر نگوید، کسی میخواهد برود، یا نیاید، انگار اولین نیازی که حس میکنند اینست که تکلیفش را با "منصور حکمت" روشن کند. میگویم منصور حکمت، و نه اسطوره بورژوازی، برنامه حزب، تفاوت‌های ما، و لیست طویل دیگری از نظرات و سیاستها و احکام و استدلال‌ات مکتوب و مصوب ارگانهای یک حزب سیاسی، چرا که این شازده‌ها، با خود اژدها کار دارند. ظاهراً فقط این جنگ نشان اطرافیان‌شان میدهد که اینها کسی هستند، گسسته‌اند، برخاسته‌اند، پرچی برافراشته‌اند، داعیه‌ای دارند. چه لطفی دارد کسی تفاوت‌های ما را رد کند، برنامه حزب را رد کند، دهها و صدها نوشته و سخنرانی قرار و قطعنامه را رد کند، وقتی میتواند با چهار خط، چهار فحش، چهار ادعا، چهار جعل، عالم و آدم را به رشادت سیاسی خود شاهد بگیرد. چه لزومی دارد به حقیقت پردازیم، و به نقد افکار و سیاستها برویم، وقتی میتوانیم از حریف شیطان بسازیم و مطمئن باشیم که در صحنه کارزار وسیع چپ و راست در جامعه و بازار وسیعی که برای هرچه در زورق "دگراندیش مظلوم" عرضه شود وجود دارد، و احترامی که دنیای تشیع برای پرسوناژ امام حسین قائل است، همین برای بسته شدن بار آدم کافی است.

رفیق بهمن شفیق یک تز دارد و مقدار زیادی توهم. تز اینست که مردم در ایران قبل از خاتمی در فکر سرنگونی و بلکه انقلاب بودند، و با انتخابات دوم خرداد با رژیم کنار آمدند. این البته تز خود خاتمی هم هست، تز دختر آقای گلشیری و رئیس بخش فارسی بی بی سی هم هست. آنها بورژوا هستند و همراه طبقه متوسط‌شان به استقبال خاتمی میروند، بهمن پرولتر است و صحنه سیاسی را کنار میگذارد تا ویک اند با تروتسکیستهای آلمان انترناسیونال بسازد و وسط هفته بعنوان مسئول کمیته محلی "یاران حیدر" و "مبارزین مبارزان در راه وحدت...."، محفل کارگری را "از زیر ضرب در ببرد" و در اعتراض به بد رفتاری پاسدار با زن زحمتکش جلوی کمیته اعتراض راه بیندازد. این آن یک تز است.

و اما توهم اینست که میپندارد اینها را میشود به نام مارکسیسم در این حزب عرضه کرد، خیال میکند میتواند با ایدئولوژی "دوم خرداد" در این حزب "اپوزیسیون کارگری" درست کرد، یا دقیقتر، با کارگر کارگر گفتن در این حزب اپوزیسیون دوم خرداد درست کرد. خیال میکند تئوری و تز و سیاست برای دیگران هم همینقدر بازیچه است. خیال میکند.

من بهمین را خیلی دوست داشتم و هنوز دارم. قبلا مثل یک همسنگر، امروز مثل یک برادر.

## شاه برهنه است !

نوشته "ازمنظر اژدها" نشان داد که رفیق نادر نمی تواند از بحث "حزب و قدرت سیاسی"، "حزب و جامعه" و "حزب شخصیتها" در چارچوب مارکسیسم دفاع کند.

در اولین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم که در همان محل برگزاری کنگره انجام شد وقتی تعدادی از اعضای کمیته مرکزی از رفیق نادر خواستند که بحث "حزب و قدرت سیاسی" که در کنگره مطرح کرده است را چاپ کند وی گفت که این بحث آب بندی نشده است و از این کار سر باز زد. این یک حزب مارکسیستی است. رفیق نادر هنگامی که بحث "حزب و قدرت سیاسی" را ارائه می داد خود می بایست ربط و انسجام آنرا با مارکسیسم نشان می داد و سپس بحث خود را مکتوب می کرد. رفیق نادر هنوز که هنوز است این کار را نکرده است. تا موقعی که وی اینکار را نکرده است نظریه مارکسیستی معتبر است و بحث "حزب و قدرت سیاسی" غیر مارکسیستی است.

رفیق نادر چند ماه بعد از بحث "حزب و قدرت سیاسی"، بحث "حزب و جامعه" و تئوری "حزب شخصیتها" را نیز ارائه داد. آنرا مهمتر از بحث کمونیسم کارگری نامید. باز هم بدون آنکه ربط و انسجام این مباحث را با مارکسیسم توضیح نشان دهد و آنرا مکتوب کند.

هنگامی که نوشتیم با درک کنونی رهبری حزب اختلاف دارم رفیق نادر ابتدا نوشت "نوشته رفیق بهمن و پاسخهای تاکنونی من و کوروش به آن ظاهرا ... دارد می رود که به مباحثه مفصلی تبدیل شود و این نه فقط ایرادی ندارد، خیلی هم خوب است. من با کمال میل در این مباحثه شرکت می کنم." (ایست ...!) بعلاوه اینکه گفت "اگر رفیق بهمن معتقد است "رهبری حزب" و "رفیق نادر" به مباحثات اولیه کمونیسم کارگری پشت کرده و ارکان کمونیسم کارگری را "فراموش" کرده اند، خواهش من این است که این تز را مستقلا ارائه و مستند کند تا بشود روشن و مشخص به آن جواب داد." در همان نوشته رفیق همچنین اعلام کرد "مبحث حزب و قدرت سیاسی، مبحث حزب و جامعه، از نظر من امتداد ضروری تمام بحثهای بیست ساله امان در باره مارکس و کمونیسم و انترناسیونالیسم و کارگر است."

با وجود آنکه در تمام این سه بحث این وظیفه رفیق نادر بود که ابتدا مارکسیستی بودن مباحثش را اثبات کند و بعد اگر کسی نظری داشت مطرح کند، من نوشته خودم را تحت عنوان "یک گام به پیش ..." ارائه کردم و تا آنجا که لازم میدانستم به تفصیل دیدگاه خود را درباره این موضوعات عنوان کردم و هم به روند شکل گیری این مباحث و هم به غیر مارکسیستی بودن هر دو این بحثها پرداختم. گفتم که بحث حزب و قدرت سیاسی بیربط به جنبش کارگری است، بلانکیستی است و بحث حزب و جامعه هم کاملا بیربط به مارکسیسم است. من همان کاری را کردم که رفیق نادر انتظارش را داشت. بحثم را صریح و مستدل و مستند ارائه کردم.

رفیق نادر خود در ابتدا سکوت کرد. بعد رفیق اصغر در مطلبش ضمن اعتراض به من که چرا گفته ام این مهم ترین بحث سیاسی زندگی رفیق نادر است عنوان کرد که "از نظر خود نادر این بحث که یک موضوع اساسا

پراتیکی بود و در ادامه سایر بحثها و تلاشهای او بود و نه مهم ترین مباحثه زندگی او." (رفیق اصغر، در مورد...) در صورتیکه بحث حزب و جامعه در پلنوم به عنوان نقطه عطفی در حیات حزب و بحثی حتی مهم تر از کمونیسم کارگری طرح شد نه به عنوان یک بحث پراتیکی. "موضوع پراتیکی" خاکریز عقب نشینی رفیق نادر در بحثی است که جایی برای عقب نشینی در آن نیست. یا باید صراحتاً از آنها دفاع کند و یا رسماً نادرست و غیر مارکسیستی بودن آن را بپذیرد.

گذشته از این آیا خود رفیق اصغر واقعا این توجیه موضوع پراتیکی را به عنوان توضیح مسئله پذیرفته است؟ اگر این است، تنها درک نازل و غیر مارکسیستی خود را از رابطه تئوری و پراتیک نشان میدهد. این یعنی این که بحث پراتیکی احتیاج به تئوری مارکسیستی ندارد و خود مارکسیسم هم از نظر رفیق غیر پراتیک است زیرا تئوری است. از پراتیک خالص هم باید با تئوری مارکسیستی دفاع کرد. هم آنجا که من به در بردن یک محفل کارگری از زیر ضرب حرف می زنم و هم آنجا که شما جلو محل برگزاری مراسم جایزه اسکار تظاهرات می کنید.

بهر حال همانجا من اعلام کردم که رفیق نادر نکات پایه ای را در مورد رابطه حزب و طبقه و حزب و جامعه طرح کرد که کاملاً جدید است و باید روی آنها فکر کنم. هیچ کس در آن پلنوم بحث را به عنوان یک "موضوع پراتیکی" نفهمید، برعکس همه اتفاق نظر داشتند که این بحثی است اساسی و سخنرانی هم عنوان "انقلاب چهارم" را به آن بحث اطلاق کردند. خود رفیق نادر هم در همان نوشته "ایست..." هنوز هر دو این مباحث را نه به عنوان مباحثی مربوط به "موضوعی پراتیکی"، بلکه به عنوان امتداد ضروری مباحث بیست ساله در باره مارکس و کمونیسم و انترناسیونالیسم عنوان میکنند.

رفیق نادر میدانند که از این بحث نمیتواند به عنوان بحثی در بستر مارکسیسم دفاع کند. از موضع اعلام شده اش عقب نشینی میکند و بحثی را که قرار بود نقطه عطفی و انقلابی در حیات حزب باشد به یک "بحث پراتیکی" تبدیل میکند. شاه برهنه است. حال همه آن کسانی که آن همه متون را در همین مدت علیه من و در دفاع از این بحث نوشته اند، باید چه خاکی بر سر خود بریزند؟

ماجرا اما با همین نکته رفیق اصغر تمام نمیشود. "از منظر اژدها" قرار است موضوع مورد بحث را عوض کند و به جاهای دیگر بکشانند تا از بحث بر مارکسیستی بودن مباحثش را سر باز زند. رفیق نادر مدعی است بهمن میخواهد "تکلیفش را با منصور حکمت روشن کند. میگویم منصور حکمت، و نه اسطوره بورژوازی، برنامه حزب، تفاوتهای ما، و لیست طویل دیگری از نظرات و سیاستها و احکام و استدلالات مکتوب و مصوب ارگانهای یک حزب سیاسی، چرا که این شازده ها با خود اژدها کار دارند." این یک تصویر دروغین است. رفیق نادر می تواند "مجموعه حکایات" هم چاپ کند. اما این به پوشاندن غیر مارکسیستی بودن این مباحثش کمکی نمی کند. رفیق نادر می گوید چرا نمی آید بر سر مواضع گذشته بحث کنید. آن لیستی که رفیق نادر داده است را مارکسیستی می دانم و مدافعتش بوده ام. موضوع بر سر این سه مبحث اخیر است که آنها را غیر مارکسیستی میدانم و رفیق نادر هم با اشاره به لیستی طویل خواسته است از نام بردن این مباحث به عنوان موضوع اختلاف خودداری کند تا بتواند تصویر بهمن علیه منصور حکمت را القا کند.

اگر بهمن زمانی به تفاوتهای ما و اسطوره بورژوازی پیوست، برای این بود که آنها مارکسیسم زمان خود بودند و اگر بهمن امروز در مقابل بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی می ایستد، برای این است که آنها را مارکسیستی نمیدانند. نه آن زمان بهمن شیفته منصور حکمت بود و نه امروز در صدد انتقام از اوست. این اژدها میتواند در غار خود آسوده بماند، نفیر بکشد و یا هر کار دیگری خواست بکند. فقط اگر میگوید بحثی

مارکسیستی است بیاید و از آن دفاع کند و نه با تصویر سازی و جنگ دیو و الهه بر اصل موضوع سایه بیفکند. "از منظر اژدها" برای من قبل از هر چیز اعلام پیروزی مارکسیسم است. فکر میکنم برای هر کسی مسلم شده باشد که آن بحثها در چهارچوب مارکسیسم نمیگنجند و رفیق نادر هم حاضر نیست به مباحثه پیرامون آنها پردازد.

گفتم رفیق نادر به شیوه ای غیر اصولی وارد بحث شد، اضافه کنم که در نحوه وارد شدنش صداقت هم نبود. مرا دوم خردادی معرفی میکند و میگوید که با "کارگر کارگر گفتن در این حزب اپوزیسیون دوم خرداد" میخواهم درست کنم. ذره ای صداقت در این اظهار نظر نیست. این گفته رهبری است که از خطر تضعیف قدرتش نگران است. این بیان مجاهدین است که به هر مخالفشان انگ استحاله چی میزنند. از این که رفیق نادر تا این حد سقوط کرده است فقط میتوانم اظهار تاسف کنم. در مورد خود اتهام این را هم بگویم که اولاً هیچ درجه ای از اختلاف بر سر وضعیت رژیم و رابطه مردم با آن، به خودی خود نمیتوانند به اختلاف پایه ای بین کمونیستهای طرفدار انقلاب کارگری منجر شوند. بر متن اختلافات پایه ای تر دیگر است که اختلاف بر سر تحلیل اوضاع سیاسی معنای عمیق تری پیدا میکند. اختلاف عمیق بین درک لنین و رزا لوکزامبورگ بر سر تحلیل امپریالیسم ذره ای هم بر مخالفت قاطع هر دو با جنگ امپریالیستی تاثیر نگذاشت و اشتراک نظر لنین و هیلفردینگ در تحلیل امپریالیسم ذره ای هم مانع از آن نشد که یکی در مخالفت با جنگ و دیگری در دفاع از آن گام بردارند. آنچه در هر دو این موارد تعیین کننده بود میزان تعهدشان به انقلاب بود و بس. رفیق نادر به من اتهامی را میزند که از چهارچوب هر گونه مناسبات اصولی سیاسی بین انسانهای مدعی طرفداری از کمونیسم و رهایی کارگران خارج است. برای این همه سقوط متاسفم.

دوم این که اتهام دوم خردادی زدن به من تنها علیه من نیست، علیه کمیته مرکزی این حزب و علیه نظرات خود این حزب هم هست که گویا ایران در آستانه یک انقلاب رادیکال-سوسیالیستی قرار دارد (سرمقاله انترناسیونال) واقعا کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری به این اتهام به حزب خود که گویا یک اپوزیسیون دوم خردادی در آن در حال شکل گیری است چه جوابی خواهد داد؟ واقعا رفیق نادر میتواند رو به بیرون بگوید که یک اپوزیسیون دوم خردادی در درون ما در حال شکل گیری است؟ ژنرال در حال شکست به هر حرکتی دست میزند اشتباه از آب در می آید. خود رفیق نادر بود که در نوشته "ایست..." نوشت "من در مورد روش بهمن، نگرانی های بهمن، زمینه های آن و عللی که او خود را ملزم میبیند در این قالب بیانشان کند نظر دارم. حزب کمونیست کارگری دارد به قسمت گود استخر سیاست پا میگذارد. پس زندهای "سوسیالیستی" و "انقلابی" و "کارگری" از موضع تقدیس جهان جمع و جور و خودمانی و محفلی و صنفی قبلی مان کاملاً قابل انتظار است." گویا گیومه های دور کلمات سوسیالیستی و انقلابی و کارگری به داد رفیق نادر نمیرسیدند. امروز و بعد از چند روز، بعد از استعفای یک عضو کمیته مرکزی از حزب، رفیق نوع اتهامات وارده اش را عوض میکند. این فقط توهین به من نیست، اهانت به همه اعضای کمیته مرکزی و اعضای حزب است. اعضای کمیته مرکزی میتوانند در مورد مباحثات هر نظری داشته باشند. اما اعتراض به این روش رفیق نادر حداقلی است که نباید از زیر بارش شانه خالی کنند. رفیق نادر از فروپاشیدن حزب میترسد؟ میخواهد با این برچسب به من حزب را نجات دهد؟

عبارات آخر رفیق گویای همین است. میگوید "و اما توهم اینست که (بهمن) میپندارد اینها را میشود به نام مارکسیسم در این حزب عرضه کرد، خیال میکند میتواند با ایدئولوژی "دوم خرداد" در این حزب "اپوزیسیون

کارگری" درست کرد، یا دقیقتر، با کارگر کارگر گفتن در این حزب اپوزیسیون دوم خرداد درست کرد. خیال میکند تئوری و تز و سیاست برای دیگران همینقدر بازیچه است. خیال میکند."

معلوم نیست چرا هنوز میگوید بهمن را دوست دارد. بازیچه است یعنی چه؟ یعنی رفیق که برایش تئوری و تز بازیچه نیست قصد دارد بگوید جای من در این حزب نیست؟ ممکن است رفیق بتواند به این هدف خودش برسد. هر چه باشد حزب را خود او همراه چند نفر دیگر درست کرده است. ممکن است واقعا در این حزب برای من جایی نباشد. اما لحظه ای هم از تکرار این حقیقت خسته نخواهم شد که برای مباحث رفیق در زمینه حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه و حزب شخصیتها در مارکسیسم جایی نیست. اگر رفیق به این روند ادامه دهد، از خود او نیز به عنوان منصور حکمت، مارکسیست سابق نام خواهند برد. برای جنبش کارگری این ضربه ای جدی اما قابل جبران است.

بهمن شفیق هفتم آوریل ۹۹

## "حقیقت" جوئی تشنه فریب!

بہروز میلانی

۷ آوریل ۱۹۹۹

فضای بدی کہ بہمن ایجاد کردہ، استعفای نابہنگام رفیق عزیزم مجید محمدی از کمیٹہ مرکزی حزب و اعلام استعفای رفیقمان آزاد نسیم از مسئولیت تشکیلات خارج کشور وادارم میکند کہ ہر چند در حد اعلام موضع وارد این بحث شوم. از نظر من، این حداقل دخالت از طرف تک تک اعضای کمیٹہ مرکزی ضروری بنظر میرسد. حتی اگر دیگران حرفہایمان را زدہ باشند.

این جملہ فاتح شیخ را باید تکرار کنم کہ مشکل بہمن معرفتی نیست، بی معرفتی است. در حق خودش در حق حزب در حق مارکسیزم و انقلاب کارگری و تک تک کسانی کہ اسطوره بورژوازی و کمونیسم کارگری و برنامه بر آنها تحمیل شدہ بود، همان ہنگام کہ بہمن آنها را بمثابہ مارکسیزم دوران خود آزادانہ درک کردہ و پذیرفتہ بود.

این چہ ژستی است؟ نمیپرسم چون نمیشناسم چہ ژستی است، میپرسم چون آنرا برازندہ رفیقی چون بہمن نمیدانستم. فاتحی از پیش معلوم، ژنرالی پیروز کہ بر ژنرال شکست خوردہ میخندد، محور عالمی کہ اگر بر او برچسب بزنند میتوانند حزب در حال فروپاشیدنشان را نجات دہند، حقیقت جوی خستگی ناپذیری کہ منصور حکمت را مارکسیست سابق اعلام میکند، ناظر متاسف سقوط یک مارکسیست سابق، رفیقی کہ در متن گریہ ما را میخنداند...

چگونہ است کہ وقتی پای اختلاف از نوعی کہ قرار است بہ ترک سنگر مشترکی ختم شود پیش می آید، حال بقصد اختیار سنگری دیگر باشد یا ترک "خاکریز"ها، بہ همان ابزارہائی دست میبرد و همان ژستی را میگیرد، کہ ساختہ و پرداختہ و مطلوب مخالفان طبقاتی کمونیسم است. آیا تبلیغات بورژوازی اینقدر قدرتمند بودہ و چنان در مغز استخوانمان نفوذ کردہ کہ ہر وقت بخواہیم با تئوریسینی و یا حزب کمونیستی مرز بندی و خط کشی کنیم الفاظی جز از لغتنامہ دست راستی ترین احزاب از قلممان جاری نخواہد شد؟ تکرار سناریوی کهنہ ی رہبری توطئہ گر و تودہ دنبالہ رو و لاپوشانی شکست و دہہا صفت زشت و نامربوط دیگر از قلم عضو کمیٹہ مرکزی کہ بہ اندازہ ہمہ دیگران و از جملہ نادر، تریبونہای لازم را رو بہ کمیٹہ مرکزی، رو بہ تشکیلات و رو بہ بیرون در اختیار داشتہ، گیج کنندہ است. ظاہر شدن ناگہانی بہمن بعنوان منجی مارکسیسم در انتہای قرن بیستم! و آستانہ سال دو ہزار! و شروع ہزارہ جدید! در جنگ با شبح رویزیونیسمی کہ با "کودتای" بحث حزب و جامعہ بر حزب "تحمیل شدہ"، غیر قابل فہم است.

از خود شہید زندہ ساختن، کالائی کہ فروش آن در بازار، بہ یمن "احترامی کہ دنیای تشیع برای پرسوناژ امام حسین قائل است"، پیشاپیش تضمین شدہ است برای کدامین منفعت است. "نادر" قصد دارد بگوید جای من در این حزب نیست؟ ممکن است رفیق بتواند بہ این ہدف خودش برسد. (از پاراگراف آخر "شاہ برہنہ است" نوشتہ

بهمن) چرا شیخ "بهمن اخراج شده" از حزبی که "نادر و چند نفر دیگر" آنرا ساخته اند جلوی چشممان گذاشته میشود. این ظالم تراشی و مظلوم نمائی برای چیست؟ اثبات تئوری توطئه یا چه؟

روش بدیعی پایه گذاری میشود: من (بهمن) تهمت میزنم و ادعا میکنم. تو (منصور حکمت) بیا رد کن و اگر نکردی من مارکسیستم. "تاموقعی که (نادر) این کار را نکرده است (مارکسیستی بودن بحث حزب و قدرت سیاسی را اثبات نکرده است) نظریه مارکسیستی معتبر است و بحث "حزب و قدرت سیاسی" غیر مارکسیستی است." البته نظریه مارکسیستی بهمین چیزی بیش از "حرف تو (نادر) مارکسیستی نیست!" نیست.

بنظر میرسد ویروسی در کامپیوتر بهمین جا خوش کرده که بعضی چیزها در نوشته های نادر را عوض میکند. بسیاری از رفقا که فارغ از این ویروس نسخه اصلی نوشته های نادر را میخوانند، مطمئناً علیرغم میلشان، بهمین را به دروغ گفتن متهم کرده اند. "از منظر اژدها" بلافاصله بعد از عنوانش عبارت "نامه اول در مورد مطلب بهمین" را بدنبال دارد. با این وجود و در حالیکه ما منتظر نامه(های) بعدی نادر هستیم بهمین پیروزمندانه پس نشستن نادر از بحث را اعلام میکند: "از منظر اژدها" برای من (بهمن) قبل از هر چیز اعلام پیروزی مارکسیسم است. فکر میکنم برای هر کسی مسلم شده باشد که آن بحثها در چهارچوب مارکسیسم نمیگنجند و رفیق نادر هم حاضر نیست به مباحثه پیرامون آنها بپردازد. باور کنید ویروسی در کار است، وگرنه جعلی چنین آشکار!

این مبارزه ایدئولوژیک نیست این دست شستن از همه چیز است. این دفاع از مارکسیزم نیست مخدوش کردن مبارزه متحزب نسلی از مارکسیستهای است که بهمین خود از زمره ایشان بود. البته آخرین نسل از هزاره دوم! میلادی.

بهمین عزیز بگذار حرف سیاسی ات را بشنویم، قبول میکنیم که برای به ریشخند گرفتن قلم قدرتمندی داری!



## در برخورد به نوشته ها و برخورهای اخیر رفیق بهمن

رفیق بهمن مخالفت خود را با حزب اعلام کرد اما فکر او آنقدر مغشوش و درهم ریخته است که همه نوشته او ضد و نفیض گوئی است. فقط در یک چیز این نوشته ها گویا و قابل درکند آن هم همانچیزی است که بهمن با صدای بلند و با صراحت گفت، که او با حزب اختلاف اساسی دارد. نوشته او مانند نوشته های نشریاتی مثل راه کارگر و اتحاد چپ کارگری است که معلوم نیست چه میخواهند بگویند. فقط مینویسند و اطلاعات ریخته شده در مغزشان را بی ربط و با ربط به موضوع، بر روی کاغذ میاورند. من وقتی اولین بار آن نوشته بهمن را قبل از پلنوم دیدم جدا فکر کرده بودم این آدم دوست دارد نوشتن تمرین کند و بحث را برای بحث میکند. که با همین لحن هم به نوشته او برخورد کردم. اما امروز میفهمم که او واقعا نظر دارد و مخالف نظرات حزب و رهبری آن است. جدا از اینکه چقدر بی ربط و بی اساس حرف میزند. آنچه در نوشته بهمن برجسته است اتهام بی اساس اپورتونیسیم به رفیق نادر است. او میگوید که نادر برای توجیه شکست پروژه کارگری شدن حزب به این تئوری بافی ها دست می زند و حزب و جامعه را اختراع میکند تا حزب را مشغول کند و اعضاء نفهمند که چه دارد میگذرد و به شیوه اپورتونیستی از پخش کتبی بحث خودداری میکند تا گزک به دست کسی ندهد. عبدالله مهتدی هم قبلا در مقابل اولین نقد رفیق نادر به نوشته هایش همینطور استدلال کرد. او هم گفت تمام آن تئوریهها و نقدها که به نظر او مخالفت با انقلاب بود برای خرد کردن او و پاپوش دوزی برای او ساخته شده بود. و حالا منصور حکمت برای سرگرم کردن اعضای حزب تئوری میسازد.

رفیق بهمن ترمزش بریده است و بی اساس گفته هایی به فضا پرتاب میکنند، جعل میکنند و اتهام میزند. مثلا این حرف بهمن که میگوید « زمانی (حزب) دفاع از کارگر و شرافت کارگری حیانتش را رقم میزد، امروز در کنگره اش دفاع از شرافت نویسنده و نویسندگی در مقابل نویسندگی قرار میگیرد. » کدام بحث کنگره دفاع از نویسنده و نویسندگی در مقابل کارگر بود. یادم هست نادر در کنگره به همه فراخوان داده بنویسند و نوشتن را تحقیر نکنند و این وسیله ای بسیار مهم برای تغییر دنیای امروز است. این به نظر بهمن دفاع از نویسنده در مقابل کارگر آمد. گویا حق نوشتن باید مختص بهمن باشد و اگر به همه فراخوان دادند تا بنویسند عمل نوشتن ضدکارگری میشود. رفیق بهمن مردم را دست کم نگیر همین الان با شروع فضای کمی بازتر در ایران نشریات کارگری در ایران شروع به کار کردند که باید «شرافت نویسندگیشان» را بیش از هر چیزی ارج گذاشت.

مشکل رفیق بهمن، بحث داخل و خارج و اینکه حزب در ایران فعل و انفعال و سوخت و ساز نمی کند نیست این مشکل دیرینی است که رفیقی که می خواهد به آن پردازد باید بطور مشخص روی آن خم شود. آن هم نه امروز بلکه از سالها پیش. من تاکنون نوشته ای از رفیق بهمن در مورد شکل کار و یا درجه تمرکز و اختصاص دادن نیرو و کادرهای حزب و چگونگی حزب داخل کشوری شدن از او ندیده ام و پدیدن یکباره به این بحث و وصل کردن آن به بحث حزب و جامعه بی ربط است. بحث حزب و جامعه ربطی به بحث داخل و خارج ندارد. اتفاقا این بحث بسیار داخل کشوری است. بحث حزب و جامعه ربطی به تواناییها و ناتوانیهای ما در ارتباط با داخل ندارد. فقط یک مالیخولیا در دنیای ذهنی خود می تواند از بحث حزب و جامعه توجیه فعالیت خارج کشوری و یا «تغییر ریل حزب به سمت خارج کشور» را نتیجه گیرد. مثلا فرض بگیریم که این حرف رفیق بهمن

درست است که حزب ما از جنبش کارگری و کارگر دور می شود و از آن بدش می آید، اما معلوم نیست چرا برای خارج کشوری شدن حزب و یا تغییر ریل آن به سمت خارج کشور دست به توجیهات تنوریک و تنوری سازی زد. ظاهراً بعد از وداع کردن از کارگر و جنبش کارگری که باید رابطه با داخل و استفاده از مکانیسمهای قانونی راحتتر شود و حزب داخل کشوری شود. مگر آنکه حزب محل بازی کودکان باشد که دوست داشته باشند مثلاً در خارج از کشور بازی کنند. کدام حزب و جریان در دنیا است که برای دور بودن از محل فعالیتش تنوری بسازد ( حتی احزاب حاشیه ای برای این حاشیه ای ماندن تنوری نمی سازند، بلکه این در پراتیکشان خوابیده است. احزاب حاشیه ای و فرقه ای هم تلاش می کنند تا به محل فعالیت اصلی (به مفهوم داخل و خارج آن) نزدیک شوند و یا به آنجا منتقل شوند).

هیچ فرد و سازمانی در دنیا نیست که برای دور بودن محل اصلی فعالیت تنوری بسازد. میلیون خارج از کشور، اکثریت، راه کارگر و اقلیت و اتحادیه کمونیستها و ... همه تلاش دارند تا در ایران به فعالیت بپردازند و این هنوز ربطی به حاشیه ای و فرقه ای بودن جریان هم ندارد. معلوم نیست این وسط چرا ما از نظر بهمن به فعالیت خارج از کشور دلبسته ایم و از داخل بدمان می آید. در این رابطه این را هم باید اضافه کنم که مشکل داخل با ور رفتن با تروتسکیستها و چپ های حاشیه ای برای تدارک انترناسیونال کمونیستی!!! حل نمیشود.

متدولوژیها و مقولاتی که او بکار برده است بسیار به گروههای چپ حاشیه ای در اروپا نزدیک است و بیخود نبود که بهمن برای تدارک انترناسیونال نزد آنها رفت. برخی از مقولات و مشغله های بهمن با حزب بسیار فاصله دارد.

براستی هیچگاه فکر نمی کردم که کسی در حزب ما راسیسم و فاشیسم و جنبشهای مذهبی و ناسیونالیستی را اشکال انحرافی اعتراض طبقه کارگر بنامد، من در جزوه ام در برخورد با راه کارگر، همین نظر راه کارگر را به تمسخر بسیار شدید گرفتم، چون برایم بسیار عجیب و غریب می آمد که حتی راه کارگر اینطور حرف بزند. البته این نظرات در میان گروههای حاشیه ای چپ در اروپا به وفور یافت می شود و بهمن هم از آنها این را گرفته است. بهمن با انتقاد رفیق نادر با مداد پاک کن این خطوط نوشته شده را پاک کرد. اما وقتی به کل مجموعه نوشته های بهمن نگاه بیندازیم، این خطوط، خطوط نظری بهمن است و با مداد پاک کن نمی تواند پاک شود. این جملات چون مابه ازای عملی ندارد، امروز با مدادپاک کن می تواند پاک شود، اما اگر این جملات مابه ازای عملی داشت نتایج وخیمی از آن بیرون می آمد. حتی اگر در گوشه ای از یک شماره از نشریه به بیرون ارانه می شد. چه برسد به عنوان تزهانی برای تشکیل یک انترناسیونال ارانه شود!

جنبش زاپاتانیست ها معیار رادیکالیسم:

این هم یکی از معیارهای گروههای چپ حاشیه ای است. اساساً درباره این جنبش فقط همین جریانات حرف می زنند و بحث می کنند. از تروتسکیستها تا حزب توده ایران همه درباره این جنبش سخن می رانند. نشریات راه کارگر، حزب کمونیست ایران، شعبات فدائی در این باره زیاد نوشتند و مینویسند. خواست این جنبش «رادیکال» دو تا مطالبه ارتجاعی است:

۱) حفاظت از فرهنگ سرخپوستها در مکزیک که مورد هجوم توریستها واقع شده است و دولت مکزیک بدون پرسش از مردم و بدون ملاحظه فرهنگ مردم، فرهنگ توریستی را در آنجا اشاعه می دهد.

۲) زمین، خواست ارتجاعی تقسیم زمینهای زراعی بزرگ. جای افزایش دستمزد کارگران و مبارزه کارگری، خواست

زمین نشسته که اساسا یک اتویی ارتجاعی است.

این یک جنبش ارتجاعی مورد حمایت چپ های حاشیه ای در اروپا است. که رفیق بهمن با سمپاتی از آن حرف می زند. سمپاتی در نوشته های قبل از پلنوم رفیق بهمن و هم در نوشته کنونی اش قابل مشاهده است. او در نوشته قبلی نوشته بود در درون ایران چپی با زاپاتیسیم از ضرورت صفتبندی مارکسیستی حرف می زند!

یکی از تزه های بهمن این است که نشریات داخل قبلا چپ و رادیکال بودند و از زاپاتیسیم حرف میزدند و امروز به جمهوری اسلامی دلبستند. فقط میتوان با تحلیلهای عمیق و نمونه وار بهمن به این نتیجه گیریها دست یافت. من هم مانند رفیق بهمن نشریات مجاز منتشر در ایران را دنبال می کنم، اما هیچگاه چنین تغییر و تحولات و چنین خطوظی سیاسی را در آنها نیافتم. اینکه اینها رادیکال و سرنکونی طلب بودند و امروز طرفدار رژیم شدند بر هیچ اساسی استوار نیست. اتفاقا این نشریات در دوره قبلی، یعنی قبل از خاتمی بسیار محافظه کارتر بودند و این طبیعی هم بود. چون امکان بیان بسیار محدودتری داشتند و امروز حرفهای رادیکالتری می زنند. و اگر امروز از زاپاتیسیم حرف نمی زنند، این نشان بلوغ آنهاست و حتما سرمشق قراردادن مبارزه برای دفاع از فرهنگ قبیله ای را با اوضاع ایران نامتناسب می دانند.

... اینکه مردم به خاتمی رای دادند انتخاب راه دوری از سرنکونی رژیم و پذیرش قواعد بازیهای رژیم است بی اساس تر از تحلیل رفیق بهمن درباره جریانات روشنفکری در ایران است. کدام خواست و مطالبه مردم در چهارچوب قواعد بازی رژیم می تواند پاسخ گیرد که مردم به این رژیم دل ببندند؟

در رابطه با قدرت سیاسی و حزب و جامعه

علی جوادی خوب در این مورد پاسخ داده است و مسنله را روشن کرده است. من می خواهم کمی افراطی تر به این بحث بپردازم. می خواهم بحث حزب و جامعه را «غیر کارگری» کنم. من می خواهم بگویم ما با عددی بسیار از کمتر از سه میلیون و آن هم «غیر کارگر» قدرت را خواهیم گرفت و این کاملا مارکسیستی و کارگری است. ببین رفیق، ما با همین حزب کنونی مان که در خارج کشوریم، فردا صبح بیدار می شویم و با خبر می شویم که بر سر حجاب و آزادی پوشش زنان در تهران و چند شهر بزرگ مردم با رژیم درگیر شدند. و درگیری نشان از ادامه دار بودن شورش و یا قیام می دهد. ما سریع کادرها و اعضایمان را قانونی و یا مخفی روانه ایران می سازیم و شروع به دخالت وسیع در این مبارزه می کنیم. قیام بر علیه رژیم که از خواست زنان برای دور انداختن حجاب شروع شده بود و نیروی اصلی آن زنانند به سنگربندی و باریگارد در خیابانها منجر شده است و ما با تمام توان در آن شرکت داریم و مشغول سازمان دادن کمیته های مسلح و باریگارد های خیابانی هستیم. نمی دانم چند هزار نفر را مسلح می کنیم. این مردم که هنوز شاید فعالین درگیر ما نمی دانند چند نفرشان کارگرد. حزبی نیستند. اما تحت رهبری ما قرار دارند. چون ما نیروی دخالتگر اصلی در این مبارزه هستیم. این را هم فرض بگیریم مانند زمان همه انقلابات رژیم در وضعیت بسیار ضعیفی قرار دارد و سربازان در ارتش دست به نافرمانی زدند و کلا ارتش و پاسداران رژیم از عهده کمیته های مسلح برنمیایند و با چیره شدن کمیته های مسلح، قدرت بدست ما میافتاد. به این ترتیب نه سه میلیون، بلکه با نیروی بسیار کمتر از این قدرت را گرفتیم. چه کسی گفته حزب کارگران باید با قیام کارگران و فقط کارگران قدرت را بگیرد. شاید ابوالحسن خان برای دور کردن ما از قدرت و قبضه کردن قدرت به دست خود، این تاکتیک را اتخاذ کند و به حزب کارگری بگوید آهای وقتی سر حجاب مردم و بیشتر زنان قیام کردند و جمهوری اسلامی را به زیر کشیدند، شما نباید صاحب آن شوید. این

حرکت کارگران شما برای نان نبود.

نه جانم رفیق بهمن قدرت برای ما پایان کار نیست. حتی می توانیم قدرت را بگیریم و حزب را کارگری کنیم و قدرت کارگری و شورائی پیاده کنیم، به این قدیم میگفتیم رهبری انقلاب دموکراتیک. کی گفته اگر به فرض کارگران میداندار اصلی مبارزه نشدند، حزب کارگری هم باید از صحنه خارج شود و به سازماندهی اعتصاب در کارخانه مشغول شود.

مگر همه ما نمی دانیم که انقلاب فوریه و سرنگونی تزار را شهر پتروگراد، شهری که تقریباً یک هفتاد و پنجم جمعیت روسیه را دربر می گرفت انجام داد. آیا اگر حزب بلشویک در روسیه تشکیلات مجربی در آن زمان داشت و رهبران حزب در داخل به جای دنباله روی از بورژوازی، زبر و زرنگی به خرج می دادند و اگر کمیته اجرایی موقت شورا را به عدم تایید کمیته موقت دوما می کشاندند و به جای کمیته موقت دوما قدرت را به دست می گرفتند گناه می کردند. باید بگویم کمیته اجرایی موقت شورا و نه شورا میتواندست قدرت را در روسیه در شهری با جمعیتی برابر با یک هفتاد و پنجم جمعیت روسیه بگیرد و حالا بر هیچکس معلوم نیست در شهر پتروگراد چندهزار نفر در انقلاب شرکت داشتند تا به رفیق بهمن و نشریه دیدار نشان دهیم که توده ای ترین انقلاب با شرکت اقلیت ناچیزی از مردم پیروز شد. تازه آن هم با رهبری یک سازمان بسیار کوچکی می توانست انقلاب سرنوشت دیگری پیدا کند.

یا مثلاً در زمان انقلاب اگر حزب ما دارای ده و یا چند تا رهبر کارگری مجرب در نفت بود و این رهبران سیاستهای روشنی داشتند، شاید حزب ما می توانست انقلاب را به پیروزی برساند و کارگران در ایران قدرت را بگیرند.

و یا اگر کومله قدیم با تعداد ۲۰ هزار مسلح و (شاید در شرایط خاصی با تعداد کمتری) جمهوری اسلامی را از کردستان بیرون می کرد، نمی بایست قدرت را در دست بگیرد. چرا نه؟ این بلانکیسم است؟ کارگری نیست و ...

من نمی فهمم شما و دیدار در افغانستان و شرایط بحرانی چه می خواهید بکنید؟ ما شاید از تمام دنیا آدمهای انساندوست را جمع کنیم و به عمر حکومت طالبان خاتمه دهیم و حکومت کارگری در آنجا پیاده کنیم، بدون رای گیری از مردم و شاید هم بدون شرکت فعال مردم افغانستان.

وقتی بلشویکها نیروی نظامی لهستان را در اطراف پتروگراد شکست دادند آنها را تا ورشو دنبال کردند و قصدشان سرنگونی دولت لهستان و برقراری حکومت شورائی در آنجا بود که شکست نظامی خوردند. هیچ کسی در حزب بلشویک به این عمل اعتراض نداشت. انتقاد برخی قبل از حمله به لهستان از روی ارزیابی های نظامی بود. بلشویکها در سراسر روسیه در آذربایجان، اوکراین و ... با اشکال مختلف و در موارد زیاد با نیروی نظامی از بیرون بر دشمن پیروز شدند و برای اداره امورات روزمره محل آدم کم داشتند. آیا اینها بلانکیسم بود.

ما حزبی با رهبری سیاسی زرنگ مارکسیستی و کارگری هستیم و مطمئنم با شرایط سیاسی فعلی ما به مسئله تضاد داخل و خارج هم خاتمه خواهیم داد. وقتی تاثیرات حزمان را در اطرافمان می بینیم، وقتی مخالف سرسخت ما برمی گردد و می گوید که من از حزب شما بسیار تاثیر گرفتم و بسیاری از نظراتم عوض شد، این امید به من دست می دهد که رسیدن جرقه هایی از این حزب به ایران به نیرو تبدیل می شود. فعلاً این «موتور کوچک» مشغول سر و صدا برای اظهار وجود و شناساندن خود است.

هر چند بحث بهمن این چیزها نیست و نوشته اش بسیار سطحی و متناقض است و برخورد به آن عموماً باید در پاسخ به ادعاهای بی پایه و جعلی او باشد. اینکار را بسیاری از رفقا کردند و من هم کمی به آن پرداختم. بحث حزب و جامعه را شاید برای دیدار مینوشتم بهتر بود.

محمود قزوینی ۷ آوریل

## در رابطه با بحثهای بهمن

از آنجا که رفقای دیگری به گوشه و زوایای نوشته رفیق بهمن پرداخته اند، من فقط ضمن اعلام موضع نکاتی را یادآور میشوم.

رفیق بهمن به نادر می تازد که مدتی است بحثی را به حزب «تحمیل» کرده است. ازکی مبارزه برای نظرات خود جرم محسوب می شود. مگر کار احزاب و گرایشات و رهبران غیر از قانع کردن و..... چیز دیگری است؟ تحمیل یعنی با فشار، بازور، سرنیزه و زندان و تهدید چیز نادرست و غیرموجهی را قبولاندن. در حالیکه بحثهای مورد نظر شما در طی یک سال اخیر به تفصیل درکنگره و پلنوم ها مورد بحث قرار گرفتند و شما در کنگره در موافقت این بحث حزب و قدرت سیاسی برای مثال وزیر معرفی کردید. نمی دانم در این مدت بعد از کنگره بخاطر مخالفت چند بار مورد تهدید و فشار و سرکوب قرار گرفته اید که ما خبر نداریم؟ هرکسی میتواند در نظراتش تجدید نظر نماید. اما مجاز نیست برای توجیه نظرات جدیدش با حزب و آدم های این حزب هرطوری دلش خواست رفتار نماید.

بهمن عزیز شما برای اینکه نظرت را به کرسی بنشانی، که حق خودت است، به سیاستها و بنیادها این حزب و تشکیلات پریده ای. به حزبی که تاسه روز قبل از نوشتن نامه ۲۴ صفحه ای از آن انتظار تشکیل انترناسیونال بین المللی داشته ای، این چنین قضاوت کرده ای که شخصا متاسفم. درحالیکه منصورحکمت بدون اهانت و اتهام و در کمال صراحت نظرات خود را مطرح و آدمهای این حزب قانع کرده است و خواهد کرد.

از طرف دیگر کادرها و اعضای این تشکیلات از هر نظر این قدر سیاسی و با تجربه هستند که خیر و شر را تشخیص دهند. هیچکس حق ندارد این چنین با آدمها و بخصوص کسانی که تجربه فعالیت سیاسی سال ها و احزاب مختلف دارند رفتار نماید و خود را عقل کل و دیگران را بی اراده بداند.

رفیق بهمن می نویسد حزب کارگری نیست و خارج کشوری است. در این مدت حزب و مشخصا منصورحکمت برای رفع این دردها کوشیده و راه حل های خود را ارائه داده اند. تشکیل کمیته داخل و ایجاد رادیوی حزب، استقرار تعدادی از اعضای کمیته کردستان و فعالیتهايش و فرستادن نشریات و..... دراین راستا میباشد. چه کسی و در کدام مجمع حزبی آلترناتیو دیگری ارائه داده و با آن مخالفت شده است؟

نمی دانم چرا محدودیتهایی را که برما کمونیستها بخصوص تحمیل کرده اند، از طرف شما گزری علیه ما میشوند؟ رفیق بهمن عزیز برای رفع این مشکل و از جمله در مورد کردستان علیرغم تهدید تمام مخاطرات این حزب بوده که به فکر راه و چاره بوده است.

بهمن در جایی دیگر به فعالین و هواداران حزب اهانت میکند که حزب آکسیونیست است و هر روز آنها را جلوی سفارتی می برد و تظاهرات برگزار می کند. از کی اعتراض به کشتار مردم کردستان، اعتراض به سنگسار، اعتراض به بیحقوقی زن، که در داخل هم منعکس شده و میلیونها نفر در این رابطه اسم حزب را شنیده اند و تنها جریانی که زنده باد حکومت کارگری زنده باد سوسیالیسم را به نسبتی که رادیوها منعکس کرده اند به گوش مردم رسانده باید مورد تحقیر قرارگیرد و علیه خود ما بکار گرفته شود؟ آیا این آکسیونها در تقابل با کارهای دیگری بود که بهمن ادعا میکند آیا این آکسیونها آلترناتیو آکسیونهای مورد نظر بهمن بودند؟

به عنوان کسی که در آکسیونها نه تنها آلمان بلکه کشورهای دیگر هم شرکت کرده ام و خواهم کرد و مورد توهین قرار گرفته ام هیچوقت احساس نکرده ام برای آدمهای کره مریخ شعار میدهم. نمی دانم بهمن خبر دارد یا نه اما مردم در داخل بعضی از این آکسیونهای و سخنرانی کادرهای این حزب ضبط کرده و در شهرها دست به

دست می‌گردد.

مردم در بعضی از شهرها در ساعاتی که اخبار این آکسیونها پخش میشد پای رادیوها می نشستند. چرا این فعالیتها برای داخل، برای کارگر و در رابطه با مبارزات ریز و درشت آنان نیست؟ لطفا نوع دیگر این فعالیتها را به ما بگویید.

باشناختی که از بهمن دارم بهمن همه این واقعیتها را می داند اما برای «تحمیل» نظرات جدیدش همه واقعیتها را تحریف میکند. به شیوه برخوردهای تحقیرآمیز، ناصمیمانه و جعل واقعیات پناه می برد و متاسفانه در برخورد به رفیق منصورحکمت شیوه ای را پیش می گیرد که برای ما ناآشنا نیست. دیگران سالهاست که به منصور حکمت اتهام زده اند، متاسفانه این بار از طرف عضوی از کمیته مرکزی است و این درد آور می باشد. همزمان با این حملات به حزب و منصور حکمت به نشریات مخالفین ما برای مثال دیدار بعد از مصاحبه با نادر و جهان امروز جدید نگاهی بیندازید، متوجه خواهید شد که چگونه خصمانه به ما برخورد کرده اند. در این بازار ممکن است حمله به حزب و شخص رفیق منصورحکمت سمپاتی کسانی را جلب نماید اما بنظرم زودگذر خواهد بود و این را تجربه هم ثابت کرده است.

درخاتمه از کمیته مرکزی و در راس آن رفیق عزیزم منصور حکمت می خواهم که به این مباحثات به همان اندازه ای که درخور آن است وقت و انرژی اختصاص دهند ما کارهای جدیدی در پیش داریم که باید به آنها جواب بدهیم. استعفای رفیق آزاد نسیم از مسئولیت تشکیلات خارج کشور به نظر من در این چهارچوب می تواند معنی پیدا کند. همینجا بگوییم که از تصمیم آزاد متاسفم.

صالح سرداری ۷ آوریل ۱۹۹۹

## به رفقای کمیته مرکزی

### در برخورد به نوشته های رفیق بهمن

جای خوشحالی بود اگر در کمیته مرکزی بحث هایی جدی حول انترناسیونال، مارکسیسم، تحلیل از اوضاع سیاسی کنونی در ایران، در جهان و غیره، بحثهایی که نشان میداد روی آنها کار شده و تئوری پشت آن هست در میگرفت. بحث هایی که در تاریخ این حزب و جریان ما فقط یکنفر آنهم رفیق نادر پرچمدار آن بوده است. اما آیا بحثهای اخیر نمونه چنان بحث هاییست که انتظار می رود کمیته مرکزی حزب به آن مشغول باشد؟ آیا روشی که رفیق بهمن در طرح ارائه نظراتش بر میگزیند، همان روشی است که از یک عضو کمیته مرکزی انتظار می رود؟ این مساله مهمی است که امروز فکر من را بخود مشغول کرده و لازم دانستم حداقل تاسفم را از این مساله بیان کنم. ضمن اینکه افتراها، تهمت ها و فضا سازیهای رفیق را در مورد حزب، رفیق نادر و رهبری این حزب نمیتوانم قبول کنم.

رفیق بهمن! تا آنجا که به دور و بر خود و جمع رهبری این حزب نگاه میکنم ما هیچکدام انسانهای تازه کار سیاسی نیستیم و مقاطع سیاسی مهم و تعیین کننده ای را پشت سر گذاشته ایم، بنابراین کسی نمیتواند بحثهایش را به ما بقبولاند و از شما هم این گونه برخورد ها را نمیتوانیم بپذیریم.

من به محتوی بحثهایتان نمیپردازم چون صورت مساله اصلی و جدی شما نه تشکیل انترناسیونال بلکه اختلاف با حزب و رهبری و تبیین های آنست و با شکلی که شما برای طرح اختلاف نظراتتان انتخاب کرده اید صحیح نمیدانم بیش از این مشغول این بحث ها باشیم. ضمن اینکه به اختصار بگویم من به لحاظ محتوی با تزه های شما در مورد تشکیل انترناسیونال مخالفم. با تحلیل شما از اوضاع سیاسی ایران و جهان مخالفم. با تبیین شما از مارکسیسم، کمونیسم، حزب و طبقه و قدرت سیاسی مخالفم. اینها بحثهای مهمی است که میتوان به آن پرداخت و باید مشغله کمیته مرکزی باشد. میتوان اختلاف نظر داشت و بر سر آن بحث کرد و نظر خود را محفوظ داشت. ولی باید جدی بود. متاسفانه طرح بحث از جانب شما به شکل فعلی نه تنها ما را قدمی به جلو نمیببرد. بلکه مانعی است برای پیشبرد بحثهای خلاق.

شهلا دانشفر

۹۹/۴/۷



## پاسخی دیگر به بهمن

با چند روز تاخیر نامه " یک گام به پیش ، چند گام به پس " رفیق بهمن را خواندیم. محتوای این نوشته و روش طرح نظرات برای ما شیوه شناخته شده ایست. با شنیدن هر باره این روش بحث، آدم بیشتر از پیش به عمق وابعاد تاثیرات مبلغین بورژوازی علیه کمونیسم و تلفات و عوارض ناشی از آن پی میبرد. تلفات ناشی از این وقتی رنج آورتر می شود که رفیق هم حزبی خودت بدان دچار می گردد. انگار که گرایش کمونیسم کارگری و حزب ما باید در هر دوره ای از حیات سیاسی کفاره پیشروی خود را در عرصه نظری و پراتیکی بپردازد. اما این وجهی از واقعیت مساله در رابطه با حزب ماست. همه می دانند که حزب کمونیست کارگری ایران حزب زنده و پیشرونده و در حال جدال با بورژوازی و دیگر گرایشات غیر کارگری بوده است، اما این پیشرویها و دستاوردها نه در خلا، بلکه درعین حال در رویارویی شدید و در مهمترین تند پیچهای تاریخ معاصر روی داده است. برافراشتن پرچم کمونیسم مارکس، در شرایط تسلط موج پوپولیسم و کارگرزدکی چپ ایران، در شرایط فروپاشی دیواربرلن و در دل موج وسیع توابیت شبه مارکسیستهای دیروز، در جریان جنگ خلیج که ناسیونالیسم کرد قاپ چند کادر تاآن زمان انقلابی کومه له قدیم را دزدیده بود، در دوران جامعه مدنی خاتمی که نسلی از قلم زنان اسلام زده را مقهور خود ساخت، و... کار ساده ای نبوده و نیست. در هر دوره ای که کمونیسم کارگری و در راس آن نادر بعنوان کرایشی خلاف جریان ایستاد، درعین حال بودند کسانی که مسیر دیگری را گرفتند و رفتند. رفتن و انتخاب راهی دیگر در یک حزب زنده و در گیر مبارزه طبقاتی امری طبیعی است. ولی تحریف حقایق، حمله به حزب و کمونیسم کارگری و آرایش دادن چهره نادر آنطوریکه مبلغین بورژوازی از رهبران کمونیستها دوست دارند را نباید بی جواب گذاشت. اگر ما توان نظری و تئوریک نادر را نداریم تجربیات زیادی از روانشناسی آدمها و اینگونه مبارزات و جدلها در شرایط سیاسی متفاوت در طی ۳۰ سال مبارزه سیاسی مان کسب کرده ایم. ما با تمام وجود احساس می کنیم که گر چه تفاوت فاحشی بین نوشته بهمن با سیاستهای حزب هست، میدانیم که بهمن تحت تاثیر و فشار چه جنبشها و گرایشاتی قرار گرفته و حرف دل چه کسانی را می زند. نوشته بهمن خاطره ای را در ذهن ما زنده کرد. زمانیکه نادر بحث سیاست سازماندهی، آژیتاتور و آژیتاسیون کارگری و اساسا بحث های کارگری را در حزب کمونیست و کومه له قدیم طرح کرد، تعدادی از کادرهای آن دوره کومه له این بحثها را بدست گرفته و مستمسکی قرار دادند تا در زیر لوای به ظاهر طرفداری از آنها، و بحث کارگر کارگر و مبارزه با ناسیونالیسم کرد، تلاش کنند کل فعالیت کومه له قدیم را ناسیونالیستی و بی ارزش قلمداد نمایند. ترجمه عملی موضع آنها میدان خالی کردن برای ناسیونالیسم بود. ولی بعدا تمام اینها عرصه مبارزه کمونیستی و حتی رادیکال را ترک کردند، وجالب است بدانید که هم اکنون اکثریتشان به توریسین و مبلغین ناسیونالیسم کرد

بدل شده‌اند. در واقع پرچم کارگر و جنبش کارگری را بلند می‌کردند تا در زیر این لوا اهداف سیاسی خود را تعقیب نمایند.

آنچه آنها را به این جهت سوق داده بود، شرایط سیاسی آن دوره ایران و کردستان، تنگناها، فشار گرایش‌های دیگر اجتماعی و محدودیت تحمیل شده بر فعالیت سیاسی و نظامی کومه‌له قدیم بود. اگر چه شرایط و مباحث یکی نیستند، ولی شباهت‌های زیادی بین شیوه و روش بحث امروز بهمن با آن دوره را میتوان بخوبی دید. نوشته‌های اخیر بهمن و بحث‌های التقاطی او در پلنوم حزب، فشار دیگر گرایش‌ها و جنبش‌های غیرکمونیستی را منعکس می‌نماید. اما او هیچ اشاره‌ای باین فشارها نمی‌کند، برعکس در مقام ناصحی که خود را موظف میدانند حزب را به "سرخط" برگرداند ظاهر میشود، خود را مدافع دو آتشه کمونیسم کارگری، انترناسیونالیسم، کارگری کردن حزب و...جا میزند تا زیر لوای این پرچم حملات خود را به حزب و پرچمدار همان بحث‌ها یعنی شخص نادر شروع کند. انگار این قاعده‌ای شده است که هر کسی می‌خواهد عقب‌گرد سیاسی و به راست چرخیدن خود را موجه جلوه دهد لازم می‌داند که چند برابر بیشتر از حزب و نادر خود را کارگری‌تر و سوسیالیست‌تر بداند و فرصت طلبانه نقاط قوت حزب را به خود منتسب کند ویدی وزشتی‌ها را نیز به حزب و شخص نادر.

چنین نوشته‌هایی همواره دارای این تناقض بوده‌است که از یک طرف کمونیست کارگری تر تداعی شوند و از طرف دیگر مناسب عرضه به بازار ضد کمونیستی هم باشند تا گوش شنوایی هم در درون وهم در بیرون حزب برای خود بیابند. بحث بهمن صمیمانه نیست، تردید خودش هم در این مورد بجا بود.

زمینه‌ها و شرایط بحث آن دوره در کردستان با بحث بهمن متفاوت‌اند، در آن دوره هنوز تحولاتی در شوروی و اروپای شرقی به وقوع نپیوسته بود، دیوار برلین پابرجا بود. در نتیجه در بحث‌های آنها جایی و بازار خریدی برای ارائه "توطئه" گری کمونیستها و "تحمیل" گری وجود نداشت تا هر چه بر دهانشان آمد بطرف نادر پرت کنند، آنها مرجع نهایی برای قضاوت در باره حقانیت نظراتشان را، منصور حکمت میدانستند. وقتی هم از نظر منصور حکمت مطلع شدند راهشان را گرفتند و به سر نوشت سیاسی‌ای که گفتیم دچار شدند. ولی در این دوره شرایط سیاسی به گونه دیگری است، شوروی از هم فرو پاشیده، دیوار برلین باقی نمانده است، فضای ضد کمونیستی به نسبت آن دوره بیشتر شده، هر چند بهمن می‌فهمد که هیاهوی ضدکارگری و ضد کمونیستی تا حدودی فرو نشسته است، اما (اگر بهمن از ما نرنجد) لازم است باو یادآوری کنیم که حزب کمونیست کارگری ایران مدعی جدی کسب قدرت سیاسی در ایران است که سران جمهوری اسلامی را به هراس انداخته، با ناسیونالیسم، بامذهب و دگر اندیشان، طرفداران جامعه مدنی در افتاده و ذره‌ای از کمونیسم خود کوتاه نمی‌آید، این حزب ماهیت همه جریان‌های بورژوازی و چپ حاشیه‌ای را برای کارگر و زحمتکش بر ملا میکند. ما از درون این حزب انعکاس تاثیرات فعالیت این حزب را بر دوست و دشمن می‌بینیم، و همچنین انعکاس فشار آنها را بر بهمن. تحریفات و اهانت‌ها به رهبری این حزب و شیطان‌سازی از دیگران و تراشیدن چهره معصوم و پاک از خود در این اوضاع سیاسی معنی زمینی دارد. پز ملانقطی و قیافه حق بجانب طرفدار مارکسیسم و کارگر نمیتواند خاک به چشم ما بپاشد. ما مارکسیسم را در هسته‌های دانش‌آموزی هوادار گروه‌های حاشیه‌ای چپ نیاموخته‌ایم. صاف و ساده بهمن ازاینکه حزب بحث قدرت سیاسی و پذیرش مسئولیت اجتماعی در مقابل میلیون‌ها انسان را علنا اعلام کرده است، به هراس افتاده و در مقابل او می‌خواهد مشغول ور رفتن با محفل کوچکی که در آن‌ها چهارچشمی مواضب "اصولی‌گری" خوداند باقی بماند. دیگر باکی از این نیست چه کسی میدان داراست و چه کسی قدرت را کسب میکند.

## دنبال چه می گردید؟

در نوشته " یک گام به پیش ، چند گام به پس " بهمن بارها اشاره کرده است که درک ایشان از کمونیسم و مبارزه کمونیستی و کمونیسم کارگری با درک رهبری حزب متفاوت است و اشاره میکند که در مورد بر نامه حزب هم حرف دارد . و در نامه دیگرش " نکاتی در زمینه مباحثات درون کمیته مرکزی " دو باره تاکید می کند که " این جدالی بر سر مارکسیسم است " و با اهمیت بودن این مباحثات را برای ما یاد آور می شود. در حالیکه خود به شاهدهی نوشته هایش بر خلاف توصیه اش عمل کرده است . کسی که در ذهن پر التقاط خود غرق نشده باشد، برای اینکه دیگران هم نظراتش را جدی بگیرند می بایست به بحث در مورد برنامه حزب، کتاب تفاوتهای ما، دولت در دوره های انقلابی، آناتومی لیبرلیسم چپ ، دمکراسی تعابیر و واقعیتها و غیره می پرداخت. بعلاوه بهمن تحت عنوان اینکه چون نادر بحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه را مکتوب نکرده است صرفا بهانه گیری است، چرا که اولاً خود او در جلساتی که آن بحثها شده حضور داشته است و ثانیاً نمیدانیم چرا نوار ویدئویی نمیتواند سند باشد تا باتکا آنها نظر متفاوتش را با کمیته مرکزی در جریان بگذارد؟ بهمن باور کن میتوان نوار کاست و ویدئو را صدبار نگاه کرد و گوش داد. و شما هم میتوانستی مستقیماً و بدون اینکه پشت تشکیل انترناسیونال قایم شوی صمیمانه و با صراحت انتقاد خود را طرح کنی. حمله به نادر، تحقیر کادرها، بحث اوضاع سیاسی، جامعه مدنی و "طبقه متوسط"، حزب خارج و یا داخل کشوری نمیتواند هیچ کمکی بادهای تو در مورد خارج شدن حزب از مدار مارکسیسم بکند.

بهمن زور زیادی به خود می آورد تا نشان دهد که پراتیک و نظرات این حزب و هر آنچه انجام شده و می شود نه به خاطر امر رهایی کارگران و مردم، بلکه برای جواب گویی به نیازهای تشکیلات خارج کشور است. آسمان و ریسمان را بهم میبافد تا نشان دهد که این حزب ربطی به جامعه ایران و طبقه کارگر ندارد. آیا بیش تر از ۹۵ در صد از آکسیونهای حزب در خارج کشور در رابطه با کارگران ، زنان ، جوانان ، مردم زحمتکش و دیگر مسائل سیاسی مطرح شده در جامعه ایران در خارج کشور انجام نگرفته است؟ انعکاس فعالیت حزب در میان کارگران و مردم خلاف تصور شماست. باور کن بهمن کارگرو توده مردم در خلا زندگی نمی کنند، از فعالیتهای حزب نیرو و امید میگیرند. آیا همین واقعیت نشان نمیدهد که خود شما بعنوان یک فرد اطلاعاتت را فقط از لای نشریات مجاز چاپ ایران میگیرید و رابطه اجتماعی حزب با مردم و کارگران ایران را نمی بینید؟

بالاخره یک مورد از علاقه مفرط بهمن به کارگران:

او در میان پراتیک حزب، نمونه ای را می یابد ولی متوجه می شود که با سیستم فکریش جور در نمی آید. توجه حزب به کارگران در این مورد را هم برای اثبات "خارج کشور"ی بودن حزب به حساب می آورد. به عین جمله بهمن توجه کنید . " تنها استثنای جدی در این میان کمپین کارگران نفت بود که آن هم بیش از آن که نشان دهنده پیوند حزب ما با مبارزه طبقاتی در داخل کشور باشد عملاً به اهرمی برای مطرح کردن حزب در خارج تبدیل شد و به غیر از تاثیر تبلیغاتی به هیچ نتایج دراز مدتی در پراتیک و نظریات حزب دست نیافت . " اینها نشان می دهد که بطور واقعی مشکل بهمن "پیوند " حزب با کارگران و مبارزه کارگری نیست. چون معلوم نیست که چه درجه ای از این گونه نمونه ها کافی است تا ایشان به حزب مورد نظرش دست یابد و چه زمانی قبول خواهد کرد که حزب پراتیکش برای مطرح کردن تشکیلات خارج و غیره نیست.

شیوه بحث بهمن چنان است که وقتی به هر مساله ای که او مطرح میکند پاسخ میدهی او مسائل دیگری را

علم میکند، درنامه‌ای بحث انترناسیونال، در نامه بعدی اختلاف در مارکسیسم بر سر اوضاع سیاسی ایران، و در نامه دیگر کاریزیست بودن برخی اعضا و مشاورین کمیته مرکزی و دهها موارد مختلف محرک نوشتن اوست. اینها واقعیت پریشانی فکری و سردرگمی او را می‌رسانند. با این توصیف واقعا نمیدانیم سرانجام بهمین به کجا خواهد کشید.

۹۹/۴/۸

## برای ثبت در تاریخ !

### نکاتی در زمینه مباحثات درون کمیته مرکزی

نوشته های زیادی در رابطه با مباحث اخیر در کمیته مرکزی ارائه شده اند. تقریباً تمامی این نوشته ها در برخورد به مباحث من بوده اند. نکاتی که در همه این نوشته ها آمده اند بسیارند و پرداختن به همه آنها نه لازم است و نه مفید. برخی نکات گرهی تر را اما لازم میدانم برای ثبت در تاریخ این حزب عنوان کنم.

۱- این یک بحث نظری است و نه یک انتقاد به یک گوشه از پراتیک حزب. من مدعی شده ام بحث های حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه و تئوری سازمانی منطبق بر این بحثها یعنی بحث حزب شخصیتها بحثهایی هستند غیر مارکسیستی. این اصل مطلب است. بدیهی است که این اختلاف نظر سرمنشا اختلافات کنونی نیست، بلکه محصول پراتیک حزب است. اما صحبت نه بر سر اصلاح این یا آن گوشه از پراتیک، بلکه بر سر نقد کلیت این پراتیک به عنوان یک پراتیک غیر مارکسیستی است. مبارزه نظری تمرکز تمام این پراتیک در سطح نظری و پایه ای است. در این مبارزه این حجم نوشته نیست که تعیین کننده است، این کیفیت استدلال است که تعیین میکند. قضیه بیعت با یک رهبری نیست، رفقای که میخواهند در این مبارزه نقشی ایفا کنند، باید در همان سطحی که مباحثات طرح شده اند ظاهر شوند. باید از این سه بحث به عنوان مباحثی مارکسیستی دفاع کنند، انسجام درونی و پیوستگی آنان را با مباحث اولیه کمونیسم کارگری نشان دهند و ثابت کنند که این مباحث مارکسیسم امروز هستند. تا زمانی که این نشده است، بسیاری از نوشته ها خاصیتی نخواهند داشت.

۲- این حزب از یک سنت باز سیاسی می آید که در آن در مقاطع مختلف مبارزات و جدالهای نظری حاد در جریان بود. بسیاری از رفقای که امروز علیه مباحث من مطلب نوشته اند، بیش از من در این مشاجرات از نزدیک دخیل بوده اند. این رفقا باید بدانند که هنگام چنین مشاجراتی آنچه تکلیف طرفین مباحثه را روشن میکند نه لحن و نه نحوه ارائه مطالب، بلکه مضمونی است که در آنها بیان میشود. رفقای زیادی ماجرای "اینها به پیشمرگ کومه له گفته اند رمه" را دیده اند و میدانند که این ماجرا تنها برای گریز از اصل موضوع بوده است. امروز نیز بسیاری از رفقا به لحن من در مباحث پرداخته و انتقادش میکنند. ممکن است در مواردی هم این رفقا حق داشته باشند. اما عجب این است که همین رفقا به لحن رفیق نادر در این مباحثات که از نوشته "ایست .. شروع و با نوشته "از منظر اژدها" به اوج خود که برچسب زدن است رسیده است تاکنون هیچ اعتراضی نکرده اند. این بی تفاوتی در مقابل لحن رفیق نادر نشان میدهد که اعتراض این رفقا به لحن مرا نباید جدی تلقی کرد.

۳- به من اعتراض شده است که گفته ام رفیق نادر یک سال است بحثی را به حزب تحمیل کرده است. برخی رفقا این را اهانتی به خودشان دانسته اند و گفته اند که از نظر من مثلاً این حزب بره های لنینی است و یا این که من رفقا را کمونیستهای پخمه میدانم و غیره. همینجا بگویم که من این حرفها را نزده ام، این تلقی و برداشتی که خود این رفقا دوست دارند به من نسبت دهند. اولاً این که من گفته ام این بحث به حزب تحمیل شده است و نه به کمیته مرکزی حزب. رابطه حزب با این بحثها حکایت آن جمع کوران را به یاد می آورد که به

فیلی برخوردارند و هر کس به هر جا دست میزد فکر میکرد فیلی آن شکلی است. یکی میگفت فیلی لوله است و یکی میگفت فیلی ستون است. این تحمیل کردن یک بحث است. تا جایی که به کمیته مرکزی و لایه ای از کادرهای کار به دست حزب مربوط میشود، اتفاقا پخمه و بره دانستن این رفقا احمقانه است. بخشی از این رفقا را کمونیستهای مصمم و فداکاری میدانم که ذره ای در تعلق خاطرشان به امر رهائی کارگران و ایجاد جامعه انسانیهای آزاد تردید روا نیست. اما جمعی از اعضای کمیته مرکزی و مشاورین و بخشی از کادرهای حزب را کاریستهای تشکیلی میدهند که اصلا پخمه و یا بره نیستند. اینها به وصال خود رسیده اند، پستی و مقامی دارند و سوار بر تاریخ بیست ساله این حزب و جنبش کارگری و بر شانه های توده تشکیلاتی ای که فداکارانه در حال پخش نشریه و چسباندن تراکت بر در و دیوارند و از این جلسه به آن جلسه میروند، مشغول مغالزه با هنرمندان و نویسندگان و شخصیتهای عالیرتبه فرهنگی و هنری و سیاسی هستند. بیرحمانه به رقابت با یکدیگر مشغولند تا عکسشان بیشتر از دیگری چاپ شود و فعالیتی به نامشان نوشته شود. تا جایی که به رابطه این عده از کادرهای بالای حزب با منصور حکمت بر میگردد، اتفاقا جنبه تراژیک ماجرا در این است که این رفیق نادر است که به سخنگو و تئوریسین این عده تبدیل شده است و نه برعکس. مقام تاریخی منصور حکمت به عنوان متفکر جنبش کمونیستی و پرچمدار مارکسیسم معاصر از همان زمانی به خطر افتاد که رفیق کنکاش و تلاش در راهیابی برای کارگری شدن حزب را به کناری نهاد و به جای آن به فرموله کردن نظراتی پرداخت که قرار بودند راه را برای این کاریسم تبعیدی باز کنند. شخصیت سازی و حزب شخصیتها آرزوی قلبی این دسته است که با درج بی اهمیت ترین اخبار مصاحبه ها و سفرها و ملاقاتهایشان در نشریات و جزیی ترین رشادتهای مطبوعاتی به دنبال جای پایی در بازار سیاست تبعیدیاند. آغاز این پروسه زمانی بود که رفیق نادر در یک پلنوم حدود دوسال و نیم قبل مطرح کرد "تا زمانی که دستمان به داخل نمیرسد، لا اقل خارج کشور را روی سرمان بگذاریم".

۴- علی جوادی در نوشته اش افاضاتی در باره انقلاب اکتبر و رابطه منشویکها و بلشویکها کرده است که لازم میدانم به آنها بپردازم. گفته است منشویکها هم با استناد به سوسیالیسم و کارگر جلو بلشویکها می ایستادند. این تنها نشان دهنده بی اطلاعی کاریست ما از تاریخ جنبش کارگری و بی صلاحیتی او در این زمینه است. اولین جدال بین منشویکها و بلشویکها بر سر مسئله عضویت در حزب بود. دومین تقابل نظری بر سر نقش بورژوازی در روسیه و ضرورت رشد سرمایه داری از نظر منشویکها و دادن دولت به دست بورژوازی بود، سومین تقابل و موردی که منشویکها کارگران را در مقابل بلشویکها مطرح کردند مربوط به نقش شوراها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ بود که اتفاقا حق با آنها بود و بلشویکها خط و مشی خود را تصحیح کردند. موارد دیگری هم که بعدها پیش آمد یکی مسئله دفاع از جنگ بود و سرانجام آخرین بارش وقتی بود که منشویکها بعد از این که شوراها کارگری سیاست دفاع از دولت موقت را در پیش گرفتند با بهانه این که شوراها هم که این را میگویند علیه بلشویکها وارد عمل شدند. اینجا اما دیگر بلشویسم یک حزب تبعیدی نبود، خود در برگیرنده فعالترین و رادیکالترین و سوسیالیست ترین کارگران بود و به طور واقعی بخش کمونیست طبقه کارگر را که علیرغم اقلیت بودنشان در شوراها در کل جنبش کارگری از نفوذ واقعی و جدی برخوردار بودند در خود متشکل کرده بودند. بلشویسم در این مقطع از جنبش کارگری تفکیک ناپذیر بود. به نام جنبش کارگری و به نیروی کارگران کمونیست بلشویکها در مقابل فتیش ساختن از شوراها ایستادند. ایستادگی کاریست تبعیدی ما در مقابل سوسیالیسم و کارگر هیچ ربطی به این واقعه ندارد.

نکته آخر این که این جدالی بین من و سایر رفقا و یا حتی بین من و رفیق نادر نیست. این جدالی در درجه اول بر سر اوضاع ایران نیست، گرچه آن هم هست، این جدالی بر سر مارکسیسم است. این یک مباحثه تاکتیکی

نیست. پاسخ به این سوال تمام زندگی سیاسی آینده همه ما را رقم خواهد زد. به این اعتبار این مهم ترین مباحثه ای است که پیش روی همه ماست. از رفقا میخواهم به این موضوع بیشتر فکر کنند. برای یک لحظه هم که شده بهمن را فراموش کنند و به خود این بحث بیندیشند.

بهمن شفیق ۸ آوریل ۹۹

## با گامهای بلند به عقب

یادداشتی کوتاه در مورد نوشته بهمن شفیق

### رحمان حسین زاده

نوشته اخیر بهمن شفیق (یک گام به پیش، چند گام به پس) به عنوان نوشته یک عضو کمیته مرکزی حزب، جواب کاملتری میطلبد. اما من هم همانند بعضی رفقا اذعان میکنم متأسفانه هم با کمبود شدید وقت و به علاوه فعالیتهای دیگری درگیریم که امکان مکتوب کردن چنین جواب تفصیلی را فعلا ندارم. در عین حال پاسخهای تاکنونی تعدادی از رفقا بسیاری از نکات مورد نظر من را هم در بر گرفته، در نتیجه سعی میکنم از تکرار آنها خودداری کرده و در چند مورد مشخص به اظهار نظر حول آن بپردازم.

۱- در وهله اول لازمست به لحن و روش سیاسی طرح مبحث از جانب بهمن پرداخت. چون در اولین نگاه آنچه به طور برجسته جلب توجه میکند نه مضمون آن بلکه لحن و روش سیاسی طرح بحث اوست. اتفاقا این جنبه از مسئله به شدت تعجب مرا برانگیخت. شخصا فکر نمی‌کردم بعد از دو دهه مبارزه کمونیستی جریان ما از جمله برای جا انداختن روش و فرهنگ بالا و متمدنانه در پلیمیک سیاسی و بویژه بعد از پشت سر گذاشتن جدالها و کشمکشهای حاد سیاسی جریان کمونیسم کارگری نه تنها در تقابل با دیدگاهها بلکه در نقد روش و منش "چپ جهان سومی، شرق زده و خلقی و..." عضو و کادری از حزب کمونیست کارگری (چه رسد به عضو کمیته مرکزی آن) با همان روشها و با همان اسلوب در طرح اولین اختلاف نظری جدیش به میدان آید. متأسفانه بهمن در این نوشته اساسا به لحن و روش آشنای این نوع چپ و این سنت متکی است. تحریف، اتهام، ارائه تصویر شر از طرف مورد اختلاف و بویژه طرف مقابل اگر رهبری حزب یا فرد بالایی از رهبری باشد، توطئه گر و سرکوبگر، ظالم و خود او مظلوم تصویر میشود. رفیق بهمن در برخورد به منصور حکمت و رهبری حزب چنین کرده است.

۲- "جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری" گویا یکی از موارد اختلاف مهم بهمن با حزب و رهبری آنست. این ادعای بهمن را با استناد به همین نوشته اش نباید جدی گرفت. کسی که میخواست این موضوع را مستدل کند، از یک طرف میبایست جنبش کارگری موجود و زنده و با مشغله های سیاسی و مبارزاتی مختلف در صحنه را میدید، نیازهای آن را تشخیص میداد. از طرف دیگر با مراجعه به سیاستهای پایه ای و مصوب و نقشه ها و مشغله های رهبری عدم جوابگویی حزب به این جنبش و جدایی نظری و پراتیکی را مشخص میکرد. بهمن نه تنها این را نکرده بلکه در تصویر او " طبقه کارگر و جنبش کارگری در نامساعدترین دوران خود و شکست خورده، فعلا کلاه خود را چسبیده و نظاره گر تحرک طبقه متوسط و تحولات مربوط به جامعه مدنی است. به فکر سرنگونی نیست بعد از شکست کارگران نفت حتی به فکر افزایش دستمزد و بهبود معیشت هم نیست" پس سؤال من از بهمن اینست اگر این تصویر شماسست از این جنبش، واقعا نیازمندیها و مسائل این جنبش چیست که به زعم شما به آن جواب نداده ایم؟ بنا به تصویر بهمن جنبش کارگری در این شرایط مسئله و مشغله چندان جدی ندارد که پاسخگویی به آن و حزبی جهت پاسخگویی و ادغام در این جنبش لازم باشد.

پس چرا بهمن در این بحث به آن پناه برده است؟ به این دلیل ساده که سنت جا افتاده در این حزب، تلاش مداوم در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش کارگری و چفت شدن کامل با این جنبش است. بهمن با به دست



گرفتن این پوشش می‌خواهد مشروعیت از پیشی برای نظراتش دست و پا کند.

فرمال بودن این ادعای بهمن زمانی بیشتر مشخص می‌شود که دو سوم نوشته‌اش آن هم با "وقایع‌نگاری امپریستی" به دنبال نشان دادن "تحرك طبقه متوسط و جنبش جامعه مدنی" و "میداندار" قلمداد کردن آنها در صحنه سیاسی ایران و شکست طبقه کارگر و غیاب آن در صحنه سیاسی است. اتفاقاً تمامی عصبانیتش هم از منصور حکمت و از حزب به زعم او "ندیدن این واقعیات" در داخل و منطبق نکردن حزب با این "واقعیات" است.

بر خلاف نظر بهمن، من فکر می‌کنم که جنبش کارگری در یکی از دوره‌های مساعد خود برای پیشروی بسر میبرد، تحرك یکسال اخیر آن بسبب برجسته بوده و تحرك سیاسی نوین در جامعه ایران نه از "مجاهدتهای جامعه مدنی چی‌ها" بلکه از اعتصاب کارگران نفت شروع شد، که سکون جامعه را بر هم زد. همین فضای جنبش کارگری و فضای سیاسی اعتراضی عمومی مردم علیه رژیم بیش از هر زمانی مجال پیشروی سیاسی و عملی حزب را هم ممکن نموده است. علاوه بر تاثیر گذاری سیاسی عمومی حزب، به عنوان کسی که در جريان فعالیتهای کمیته داخل و کمیته کردستان حزب هستم، میتوانم پیشرویها و بهبودهای جدی را هم در ارتباط گیری و فعالیت سیاسی، تبلیغی و سازمانی حزب در داخل کشور به رفیق بهمن یادآور شوم. اگر رفیق بهمن به "محافل فکری و سیاسی" اشاره دارد که "افکار و اندیشه مارکسیستی را کنار گذاشته و مباحث پست مدرنیستی و جامعه مدنی" را جایگزین کرده‌اند. من هم با اطمینان و با آمار و ارقام میتوانم محافل کارگری، چپ و کمونیستی و روشنفکری زیادی را در شهرهای مختلفی در ایران به او نشان دهم که مطالعه ادبیات مارکسیستی، مجموعه آثار لنین و منصور حکمت و نشریات و ادبیات حزب کمونیست کارگری الهام بخششان است. این را تذکر دهم که قصد من ابداً ندیدن کمبودهای جدی کار ما در ارتباط با جنبش کارگری نیست اما قطعاً در دیدن این کمبودها هم نگرش من و بهمن با هم متفاوت است. اختناق جمهوری اسلامی اجازه نمی‌دهد کمونیسم کارگری و حزب آن موقعیت کارگری و اجتماعی خود را آنطور که هست نشان دهد. با اولین گشایش جدی در اوضاع میتوان این واقعه را دید. دیدگاه "امپریستی" بهمن را آنوقت باید به قضاوت گرفت.

۳- رفیق بهمن در جای دیگری گفته که "به خود رفیق (منظور نادر) و هم به رفقای دیگری گفته‌ام

که درک من از کمونیسم و مبارزه کمونیستی با درک آنها متفاوت است. به نظرم تا همین جای این مباحث روشن است که رفیق درست می‌گوید و درک او از کمونیسم کارگری متفاوت است. اما تعجب من از اینست که بهمن در اولین نوشته تقریباً مفصلش برای اثبات این ادعا اساساً به اوضاع سیاسی ایران و تفاوت نظر خودش در این چهارچوب با منصور حکمت و حزب پرداخته است. برای کسی که این ادعا را دارد اساساً میبایست به مباحث پایه‌ای تر این جریان از جمله، برنامه، موضوع شوری. دولت در دوره های انقلابی، مباحث کارگری پایه‌ای، مسئله ملی، دموکراسی و انبوه دیگر نوشته‌های اصلی منصور حکمت و حزب میپرداخت و آن را مستدل میکرد. گیریم تمام بحثهای بهمن در مورد اوضاع سیاسی و برخورد حزب به آن درست، هنوز این تفاوت درک از کمونیسم را با کس دیگری توضیح نمی‌دهد. این ادعا و نوشته کنونیش در بهترین حالت میتوان گفت سطحی نگر و کم عمقی سیاسی او را میرساند.

۴- بهمن می‌گوید که منصور حکمت بحث "حزب و جامعه" را به حزب تحمیل کرده است. رفقای دیگری به این موضوع پرداخته‌اند اما میپرسم بهمن طی چه فرآیندی به سخنگوی حزب تعیین شده تا "شکایت" حزب را اعلام کند؟ آیا قبل از هر گفتن و نوشتن مقداری تعمق خوب نیست؟

جدا از اینکه این اتهامی است به منصور حکمت، در عین حال اهانتی است به کادرها و اعضای این حزب، این

دست کم گرفتن کمونیست‌هایی است که آگاهانه و داوطلبانه در این حزب جمع شده و به فعالیت مشغولند و آزاد اندیشی خصوصیت برجسته این حزب و این انسانهاست. تنها به خاطر همین یکی بهمن شفیق یک معذرت خواهی گنده به صفوف این حزب و به شخص منصور حکمت بدهکار است. احتمالاً بهمن این بحث و حتی مباحث دیگری را بر خود "تحمیل شده" دیده است. توصیه‌ام به رفیق اینست ذهنیت خود را جای حزب قرار ندهد، چون به شدت غیر مسئولانه و غیر ابژکتیو است و در عین حال اگر به موقع مخالفت‌هایش را میگفت، شاید به شکل فعلی سرریز نمی‌کرد.

۵- یک تحریف آشکار و آزار دهنده بهمن اینست که گویا منصور حکمت گفته "خارج کشور و حزب در خارج همه چیز است" این دیگر خیلی زمخت است. در این رابطه تنها گزارش نوشته شده و ارائه شده توسط منصور کمت به کنگره را یادآور میشوم که در آنجا به روشنی عرصه خارج کشور و رابطه آن با داخل بررسی شده است. اتفاقاً بحث منصور حکمت در تقابل با نگرشی بود که خارج کشور را عرصه قائم به ذاتی تصویر میکرد که بسیار روندهایی را که در داخل کشور میباید انجام گیرد را ارادی به عرصه خارج میکشاند. بهمن چه در پلنوم قبل از کنگره و چه بعد در کنگره با این بحث آشناست. این تحریف هم مانند بقیه در خدمت هدف سیاسی است که او تعقیب میکند.

۶- نکات متعدد دیگر و کلی تناقضات کودکانه در نوشته بهمن هست که جا دارد به آنها پرداخته شود. اما فرصت پرداختن بیشتر را ندارم و نمیخواهم در ارسال این یادداشت تاخیر بیشتری داشته باشم. در خاتمه باید بگویم متاسفانه "مارکسیسم کم عمق و سطحی و کتابی" مانع تحلیل و بازشناخت روندهای اساسی سیر تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه از جانب بهمن است. همین پریشان‌گویی سیاسی فعلی او را موجب شده است. به لحاظ شخصی برای رفیق عمیقاً متاسفم.

شب هفتم ماه آوریل ۹۹

## در باره مباحثات اخیر بهمن شفیق

نوشته های اخیر بهمن شفیق و اظهارنظرهای متعدد رفقا در این مورد را من بدلیل فنی با یک هفته تاخیر دریافت کردم . برای منم همچون بسیاری از رفقا لحن و شیوه ارائه مباحثات، گستاخی بهمن در حمله به منصور حکمت، کور و کر دانستن کادرها و اعضای این حزب، جعل واقعیات مثل روز روشن، توسل به هر شیوه ای برای مستدل کردن بحثهای چپ اندر قیچی با رنگ و لعاب مثلا تئوریک وی، و در یک کلام سقوط سیاسی و اخلاقی وی، ناراحت کننده و به یک معنی شوکه آور بود. بهمن عضو کمیته مرکزی این حزب و یک فعال قدیمی ما بود، که بجز در پلنوم اخیر از اختلافات وی با حزب نشنیده بودیم. آنهم به قول خودش باید به بایگانی سپرده میشد. ظاهرا یک خسوف چند ماهه و در خود فرو رفتن وی در فضای سیاسی امروز ایران و خیره شدنش به "بورژوازی متوسط" نقش تاریخی و سیاسی آن در جامعه ایران، وی را از خود بیخود کرده است، و افقهای قبلی را در نزد وی بی اعتبار و مسائل جدیدی را برایش مطرح نموده است، که دیگر عنان اختیار از کف داده و چنان میکند که ناظرین را به تعجب و تاسف وا میدارد. بحثهای بهمن در مورد حزب و جامعه و کارگری شدن حزب و غیره نه فقط از هیچ انسجام و عمقی برخوردار نیست بلکه بشدت سطحی، متناقض و در هم و برهم است و بیشتر به یک پرت ویلا گویی شبیه است تا به یک بحث جدی. رفقای زیادی با ذکر نمونه به این موارد اشاره کرده اند. او در بحثها دنبال بهانه میگردد، از یک نقل قول اصغر در مورد معطوف به پراتیک بودن بحث حزب و قدرت سیاسی نادر، فاکت جدید برای مارکسیستی نبودن کل این مبحث پیدا میکند، با حذف گیومه در نقل قول نادر در مورد نقش و جایگاه مبارزه زنان و مبارزات ضد راسیستی، کاملا مضمون بحث را عوض کرده و دون کیشوت وار به جنگ نادر میرود، از دیدن پیشرویهها و جلب توجه عمومی به این حزب و فعالیتهاش در داخل و خارج از کشور، شکست حزب را نتیجه میگیرد و خلاصه خیلی بچگانه و صریح دم خروس را عیان میکند و نشان میدهد که معضل او نه رویزیونیست شدن رهبری حزب و نه کارگری نبودن حزب و غیره و غیره، بلکه تقلاتی است فردی. بقول علی جوادی بهمن در این حزب سردار بدون لشکر است. از یک سو برای نپریدن به وسط صحنه سیاست و در چادر خود نشستن و به صیقل دادن ایدئولوژی مارکسیستی خود مشغول شدن، و از طرف دیگر بهمن این رسالت تاریخی را دارد که نقش طبقه متوسط در ایران و جنبش جامعه مدنی را جدی میگیرد. و از اینکه ما با انگشت کارگران و اعتصاباتشان، زنان و اعتراضشان و جوانان معترض و تشنه تغییرات رابه او نشان میدهم برآشفته شده و به زمین و زمان بدوبیراه میگوید.

برای حزب ما نه این مباحثات تازه است و نه اتهامات و شیوه مبتذل و زننده ارائه بحث، تنها تازه گی این شیوه بحث برای من این است که این بار نه از بیرون حزب و از جانب طرفداران خاتمی و . . . بلکه از داخل حزب این بحثها مطرح شده اند. آنچه ارزش پرداختن به این مباحثات را داد این بود که یک عضو کمیته مرکزی این شیوه را بکار برد و بنظر من پاسخهای مناسب خود را گرفت. کش دادن بیشتر بحث نه فقط انرژی و وقت ما را میگیرد بلکه بهمن را با معضل "عمیقتر" کردن مباحثاتش رو در رو میکند که عملا دیده ایم هرچه او دستش را در انبان بدوبیراه گفتن به ما فرو میبرد اتهامات بیشتری را بما پرتاب میکند که بوی تعفن ماجرا مشام بسیاری را آزار میدهد. بهتر است از این امر اجتناب کنیم، الان دیگر بهتر است رویمان را

برگردانیم و بکار خودمان بپردازیم چرا که کارهای خیلی مهمتری پیش روی ماست . بهمن و هرکس دیگری که از موضع "چپ" و "کارگری" به حزب نقدی دارد بهتر بود خود دست به کار میشد. وقتی میتوان حرف کسی را جدی گرفت که به جای سرزنش و توهین به منصور حکمت و اعضا و کادرهای این حزب که چرا حزب را کارگری نکرده اند تا این رفقای معترض هم وجدان کمونیستیشان راحت باشد ، خود بحثی، ایده ای، راه حلی، سیاستی، را جدا از سیاستهای تاکتونی حزب مطرح کنند و به جای پیدا کردن "متهم و تحمیلگر" ویا توطئه گر سعی کنند با عقل و منطق اختلاف سیاسیشان را با حزب پیش ببرند. با این فرهنگ بالایی که در این حزب وجود دارد، بهمن میتوانست به جای بدو بیراه، حرف درست و حسابی اگر برای گفتن داشت به گوش همگان برساند . او متأسفانه این کار را نکرد، و تصمیم گرفته از درون حرف مخالفین بیرونی ما را تکرار کند. او آزاد است که هر طوری دل تنگش میخواهد بگوید که تا حالا البته کوتاهی نکرده اما انصاف ، وجدان بیدار، صداقت ، و صمیمیت در این حزب بسیار قوی و عمومی است . چرا بهمن از این خصایص خود را بری کرده است اینها همگی به تصمیم سیاسی او مربوط است . توصیه من به عنوان همسنگر قبلی او این است که در نیمه راه هم شده جلو سقوط بی انتهایش را بگیرد.

مینا احدی ۸ آپریل

## اسناد سیاه

آزاد نسیم

۹ آوریل ۹۹

نوشته‌های تاکنونی اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب در رابطه با مباحث اخیر درون کمیته مرکزی، جدلی ناسالم، حکایتی تلخ و ناگوار، سندی تاسف‌آور و تراژیک در تاریخ جنبش کمونیستی کارگری است.

در این اسناد، از تعریف از خود برای اثبات خود، تحریف و جعل، توهین و تهدید، برچسب زدن، شاخ‌شانه کشیدن تا تمهای پرطمطراق رژه میروند.

میگویند: "توطئه‌ای در کار است، طرف دوم خردادی شده، رویزیونیست، سردار بدون لشکر، مجاهد، مظلوم‌نمایی میکند، ژست میگیرد، تحمیل نظرات، حمله به حزب، بازاری شده، ایست!، بی‌معرفت، به فکر سرنگونی نیست، استحاله‌چی، شازده، شاه، محصول کار من، محصول کار او، روابط محفلی، نیمه راهی که عبدالله مهتدی بیابان رساند، مباحث را نباید جدی گرفت، رو برگرداندن و به مقابله رفتن با شخصیت‌ها و نیروهای قلمرو سیاست، نقطه مقابل حزب، مقاومت در صفوف حزب، گریز از وظایف تاریخی، پیشگام، فضا سازی، یداله خسرو شاهی، مالیخولیا، دست تکان دادن، رجعت به گذشته، به سخره گرفتن از زیر ضرب در بردن این یا آن محفل کارگری از زیر ضرب پلیس، اعلام موضعهای هیستریک، رقابت، دستاویز، کلک، متلک و ..... همه اینها که قرار است تا ۱۵ آوریل این سال تاریخی ادامه پیدا کند، در خدمت مگسکی قرار می‌گیرد که قرار است با آن نشانه‌ای بگیرند. و این فقط بخشی از کلماتی است که از قلم اعضای کمیته مرکزی حزبی جاری میشود که دنیای بهتر برنامه آن است.

در این اسناد تلاش این نیست که کسی به آنچه مورد اختلاف است بپردازد. رفیقی از کمیته مرکزی این حزب گفته است بحث حزب و جامعه و حزب شخصیتها مارکسیستی نیست، یکی میگوید، نه، درست است، اما گویا قرار نیست کسی ثابت کند چرا بحث یکی درست و دیگری غلط است. به موضوع مورد اختلاف در بعضی از این نوشته‌ها گریزی زده میشود، اما موضوع آگاهانه یا نه، به سیبلی تبدیل میشود که انگار مدت‌هاست انتظار سوراخ سوراخ و منفجر کردن آنرا دارند.

بحث هر چه هست، اختلاف جدی برسر کارکرد حزب بعد از تشکیل آن، موقعیت امروز آن، بحران و شکست و راه برون رفت از این باتلاق است. بحث بر سر واقعیتی است که حزب با آن روبرو شده است. نامه اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب نه کمکی به روشن شدن این اختلافات، بلکه خود نشان دیگری از اختلاف و سردرگمی، چه بر

سر نظرات طرح شده و چه سنتی که کمونیستها باید الگوی آن باشند مییاشد.

دنیای کوچک و فرقه‌ای مال ما نیست، حزب دنیای بهتر این نیست، رهبری این نیست، تراژیک بود، تاسف آور بود، شاید تکرار نشود، امیدوارم.

## این یک بحران است، آن را جدی بگیرید!

استعفای رفیق رضا مقدم از حزب همه ما را در وضعیت جدیدی قرار داده است. نمیدانم آیا رفیق بهروز بازهم میتواند نامه ای در مورد این استعفا بنویسد و آن را با "فضای بدی" که من ایجاد کرده ام آغاز کند یا نه؟ در این مدت بیش از شانزده هفته موضعگیری بر علیه نوشته های من و نظرات من به عمل آمده است. هر جمله ای که من نوشته ام بارها تحلیل شده و موشکافانه و روانکاوانه مورد نقد قرار گرفته است. این اشکالی ندارد. هنگام آغاز این بحث من میدانستم که در این میان نقل و نبات پخش نمیکنند. علیه این تصویر اما قاطعانه خواهم ایستاد که گویا بهمن چیزیش میشود و با حرفهایش هم این فضا را به وجود آورده است که کسانی استعفا داده اند. و عجب اینکه خود او هنوز استعفا نداده است.

من بحثهایی کرده ام. این بحثها را هم مدتها بعد از این که به این نتیجه رسیدم که نمیتوان طور دیگری در حیات این حزب دخالت کرد، مطرح کرده ام. در گرماگرم نبرد اشتباهاتی مرتکب شده ام، مرا به بزرگواری تان ببخشید. اما فقط من اشتباه کرده ام؟ شما میتوانید با کسی که شما را بخواهد خاتمی چی معرفی کند سر موضوع بحث کنید؟ گفته ام این پیروزی مارکسیسم است و منصور حکمت نمیتواند از بحثهایش در چهارچوب مارکسیسم دفاع کند. رفیق بهروز مرا به شماره ۱ در بالای نامه رفیق نادر حواله میدهد و میگوید مگر آن را ندیدی؟ من میپرسم مگر شما آن نامه را نخواندید؟ آن یعنی این که اول روشن کنیم دو طرف بحث در دوجای کاملاً مختلف ایستاده اند. یکی اژدهایی است که دارد کارش را میکند، آن دیگری شازده ای که در وصال پرنسی میخواهد سر آن اژدها را ببرد. یکی رهبر یک جریان کمونیستی است، آن دیگری جوجه سیاستمداری که دنبال نرخ مناسب برای خودش در بازار ضدکمونیستی میگردد. یکی انقلابی است و آن دیگری استحاله چی ای که میخواهد اپوزیسیون دوم خردادی درست کند. بی انصافی بیش از این میشود؟ آیا واقعا نادر معتقد است برای من وارد شدن به بازار سیاست و داشتن یک بورس رو به رشد محرک من است؟ آیا اصغری که فکر میکنم بیش از همه دیگران با جزییات روحیه و کاراکتر من آشنایی دارد نمیتوانست به نادر بگوید که این طرف اهل این حرفها نیست؟ بقیه شمایی که بسیاریتان مرا بارها در جلسات تجربه کرده اید و دیده اید، حتی یک بار هم شاهد بودید که به دنبال بازار گرمی برای خودم باشم؟ آن هم در بین این اپوزیسیون فکسنی و حقیری که اتفاقاً بازارش و تمام شخصیتهایش بیش از هر چیز حالم را به هم میزنند. آیا من که گفته ام انقلاب در ایران به این زودیها اتفاق نمی افتد به این معناست که دوم خردادی شده ام؟ نمیدانید این یعنی اینکه طرف خاتمی چی است؟ با این اوصاف منتظر نامه دوم نادر بمانم که قرار است در آن بحث خود را ارائه دهد؟ چرا در همین نامه اول بحث خود را نکرد؟ میتوانست تمام این احکامی را که بر علیه من پرت کرده است به عنوان نتیجه بحثش طرح کند، نه به عنوان پیش درآمدی برآن. با این نامه اما قضیه دیگر بحث بر سر نظرات نبود. آوردن فشاری بود که بابا خودت بگذار و برو.

من بحثهایی را مطرح کرده ام. در این بحثها آنچه به نظرم کلیدی ترین حلقه بود را عنوان کرده ام. موضوع بر سر بحثهای حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه و حزب شخصیتها است. تا جایی که میتوانستم نظراتم را روی کاغذ آوردم. بسیاری از شما از جنبه های مختلف به گوشه های متفاوت آن نوشته ها پرداخته اید. اما این اولین باری نبود که من نظراتم را بیان میکردم. مدت بیش از یک سال من تلاش کردم باب دیالوگ با رفیق

نادر را باز کنم. دفاعاتی به او زنگ زدم. همراه رفیق کوروش از کنار خانه ما رد میشد با او تماس تلفنی گرفتم و خواهش کردم بیاید و شب را پیش ما بماند تا فرصتی برای حرف زدن داشته باشیم. موقعی بود که یادداشت کوچکش در ایسکرا در مورد مضحکه بودن بحث جامعه مدنی را نوشته بود. گفت نمیتوانیم بیاییم. برای پلنوم متونی را تهیه کردم که در آنها به بحثهای خودم پرداختم. همین رفیق نادر اینها را بحثهایی خواند که در فضایی که پیشنهاد رفیق امیر ایجاد کرده است طرح شده اند. گویی من در بادگیر رفیق امیر این بحثها را طرح کرده ام. گفت این بحثها اگر قرار است طرح شوند باید به اعتبار خودشان طرح شوند و نه در بادگیر فضایی که پیشنهاد امیر ایجاد کرده بود. بسیار خوب. خود بحثها چه؟ به پلنوم چند بار گفتند که رفقا روی بحثهای دیگر نروید، پلنوم برای بحثهای رفیق امیر است و بحثی که قرار است رفیق نادر بکند. پلنوم بر خلاف توصیه رفیق رفت روی بحثها، تا جایی که رفیق پذیرفت به من هم مثل امیر وقت بدهند تا از بحثهای خودم دفاع کنم. اما هیچ فکر کرد که چرا عده ای رفته اند روی آن بحثها و علیرغم توصیه رفیق در موردشان حرف زده اند؟

بعد از پلنوم از من پرسید چرا در سخنرانی آخرم که خواستار بایگانی کردن بحثهایم و فکر کردن روی موضوعات شدم موافقت خودم را با کلیت بحثها اعلام نکردم؟ گفتم برای این که موافقتشان نیستم، باید رویشان فکر کنم. پرسید واقعا اینقدر احساس مخالفت میکنی؟ گفتم اگر نمیکردم که میگفتم با کلیتشان موافقم. قرار شد در دیالوگ با هم بمانیم. کدام دیالوگ. رفت که رفت.

برای جلسه بعدی د. س. رفیق اصغر با من تماس گرفت و گفت که نادر اصرار داشت تو هم بیایی. رفتم. بعد از جلسه نادر گفت بهمن از ما دور نشوی، تا اطلاع ثانوی شرکت تو در همه جلسات د. س. لازم است. همانجا به او گفتم که از یک چیز خیالت راحت باشد. تا مغز استخوانم کمونیستم و اگر حرفی برای زدن داشته باشم برایش خواهم جنگید. اما شرکت در جلسه د. س. چه بود؟ برای من شرکت در جلسه ای بود که داشت جزییات پراتیکی را تنظیم میکرد که کلیت آن مورد قبول من نبود. از مدتها قبل هم در بحث حزب شخصیتها و هم در بحث های پلنوم معلوم بود که این است. دیالوگ؟ دیالوگی در کار نبود. د. س. کارهای روتینش را کرد و رفت. دیالوگی در کار نبود برای این که رفیق احتیاجی به آن نمیدید. شاید آنطور که بعدها در نوشته "ایست .." مطرح کرد فکر میکرد دچار بحران شده ام و در حال پژمردن هستم. اما من کسی بودم که حرف میزدم. رفیق نمیدید که دیگرانی هم هستند که حرف نمیزنند و یا اگر هم میزنند به آن صراحتی نیست که من حرف میزدم، با این حال دیگر مثل سابق کار نمیکنند؟ برای شما معلوم نبود که هم مجید و هم رضا مثل سابق کار نمیکنند؟ آیا اشاره به اختلافات گنگی با رضا مقدم، عضو دفتر سیاسی و از چهار نفر بنیانگذاران این حزب واقعا کسی را قانع میکند؟ کدام پلنوم برگزار شد که این اختلافات گنگ روشن شود؟ ارزشش را نداشت؟ من به بحثهای پایین تشکیلات که گویا در ندا، که من عضوش نیستم، بازتاب پیدا میکرد و به کنار رفتن ها و یا آنطور که نادر میگوید "پس زدنهای دیگر کاری ندارم. همین که در بالای حزب این پدیده را میشد دید کافی بود نشان دهد که این حزب دچار یک بحران است. بحرانی که با خودش میکشد و هر روز در گوشه ای و در بحثی، در کناره گیری و در اعتراضی، مربوط و نامربوط خود را نشان میدهد. رفقا، حزب ما دچار یک بحران جدی است. مسببش هم من نیستم. این را به هیچ کس نمیتوانید بقبولانید. خود شما هم نمیتوانید چنین تعبیری را بپذیرید. بحثی که من راه انداختم ظاهرا فرصتی شد که این بحران در تمام ابعادش نمایان شود.

آیا این بحرانی است در دوره گذار از روابط جمع و جور و محفلی و خودمانی سابق به قسمت گود استخر سیاست؟ آیا این بحران رشد است؟ به نظر من نه. ما قبل از این بحثها هم در حال رشد بودیم و بعدش هم در



حال رشد. قبلش طور دیگری و بعدش طور دیگری. به نظر من اختلاف بر سر دو خط و مشی متفاوت، دو تلقی مقابل هم، دو درک مختلف از کمونیسم کارگری امروز و نه کمونیسم کارگری پنج سال قبل است. این را به رسمیت بشناسید و در هیم ابعاد هم با آن برخورد کنید. اگر بحثهای من بتواند این تلقی از بحران حاضر را به درک عمومی تبدیل کند، جنبش ما، کمونیسم کارگری یک گام به جلو برداشته است. از مجید تمجید کردن و از من هیولا ساختن جواب مسئله را نمیدهد. بحث مظلوم نمایی و این چیزها را هم لطفا کنار بگذارید. لااقل تا اینجا باید این معلوم شده باشد که اهل این حرفها نیستیم. مرض هم ندارم که بایستم و ببینم چگونه رفقای همسنگر خودم مرا برادر خطاب میکنند، دوم خردادی میانمند، با عبدالله مهتدی مقایسه میکنند، پیشگامی بودن بیست سال پیشم را به رخ میکشند (شانس آوردم توده ای نبودم. اگر یک توده ای ده سال قبل بخواد در حزب حرف بزند چه به او میگویید؟) و هر نسبت دیگری که دلشان خواست به من میدهند. امیدوارم خود مجید و رضا بگویند نظرشان راجع به بحثهایی که من طرح کرده ام چیست؟ آنها نه قبل از این بحثها، بلکه در جریان این بحثها استعفا داده اند. تاریخ از این رفقا میخواهد که حرف بزنند.

این بحران را در همان ابعادی که هست جدی بگیرید.

بهمن شفیق ۹ آوریل ۹۹

رفقا، من رونوشت این نوشته را برای رفقا رضا مقدم و مجید محمدی هم میفرستم. خواهشا این "بی انضباطی" را ندیده بگیرید.

## عقب گردی واقعا فاحش، !

نقدی بر نوشته بهمن شفیق، یک گام به پیش، چند گام به پس...

حسین مرادیگی (حمه سور) ۹ آوریل ۹۹

متاسفانه بدلیل خراب شدن ئی میلیم دیروز چهارشنبه توانستم نوشته بهمن را بخوانم. هرچند میدانم رفقای دیگری به نوشته بهمن شفیق جواب لازم را داده اند، با وجود این من هم تصمیم گرفتم به نوشته او ولو به اختصار هم شده جوابی بدهم.

بهمن شفیق بحث خود را با دفاع از کارگر شروع میکند ولی در ادامه با تصویری که از کارگر و مبارزه او در مقایسه با جنبش طبقه میانی و روشنفکران موسوم به "دوم خرداد" میدهد، عملا نتیجه دیگری از بحث خود را بدست میدهد. بهمن میگوید طبقه کارگر و توده زحمتکش شکست خورده اند، اعتراضات خود را کنار گذاشته اند و اعتصاب کارگران نفت آخرین حلقه از این شکست بود. بزعم او دیگر طبقه کارگر و زحمتکش ایران جزو مردم معترض به جمهوری اسلامی نیستند و بعد از دوم خرداد این نه توده های کارگر و مردم محروم که طبقات میانی، گلشیریها و طرفداران دوم خرداد و بحثهای جامعه مدنی هستند که سرنوشت سیاسی جامعه ایران را رقم میزنند. بهمن از طرفی با دفاع از کارگر شروع میکند اما از طرفی دیگر با پیش کشیدن تحرک و جنبش طبقه میانی بعنوان رکن اصلی و تعیین کننده سیاست و مبارزه سیاسی در ایران و اینکه فضای سیاسی در ایران یعنی این، عملا نتیجه بحث او این خواهد شد که حزب خود را بر این خط و بر این فضا منطبق نکرد. چرا به عوض این کار بیانیه حزب علیه اپوزیسیون پرو رژیم را نوشت، چرا در گنگره دوم حزب بحث حزب و قدرت سیاسی را مبنای حرکت آتی خود برای دخالت در تحولات سیاسی آینده ایران قرار داد، چون به زعم او بعد از دوم خرداد با خارج شد سرنگونی رژیم اسلامی از دستور کارگران و طبقه بورژوا، دیگر دست بدست گشتن قدرت سیاسی مطرح نبود. نتیجه بحث بهمن عملا این خواهد شد که دخالتگری سیاسی تنها از طریق انطباق حزب بر خط و فضا و جنبش روشنفکران طبقه میانه از بعد از دوم خرداد ممکن میشد و چرا حزب این کار را نکرد.

بهمن شفیق میتواندست این بحث را صریح و بی پرده مطرح کند، بی آنکه نیازی به رنگ و لعاب دفاع از مارکسیسم و کارگر داشته باشد. این بحث نیز میتواندست با دادن چند جواب، مثل بحث قبلی اش در پلنوم هفتم حزب، بقول خودش، به بایگانی سپرده شود. اما او بجای این کار، تصمیم سیاسی دیگری را گرفته است و شاید سطحی نگری سیاسی، همانطور که در کل نوشته اش پیداست، نقش زیادی در این تغییر ریل سیاسی و در عین حال سرنوشت ساز او داشته است. بهمن شفیق متاسفانه بجای توضیح زمینی و ساده این چرخش سیاسی خود، میخواهد در ظاهر با کارگر کارگر کردن اما در واقع با پشت کردن به کمونیسم و انقلابیگری کارگری، این چرخش سیاسی را انجام دهد و سیاست را از موضع کارگر و کمونیسم ببوسد و کنار گذارد. مساله بهمن در واقع کارگر و انقلابیگری کارگری نیست، فضای ایجاد شده در ایران و جنبش روشنفکران طبقه متوسط است اما او نام

بهمن شفیق بعنوان مدافع "مارکسیسم و کارگر" در حزب، علل القاعده میبایست اسناد پایه‌ای کمونیسم کارگری، برنامه حزب و لیستی از مصوبات و قرارها و قطعنامه‌های حزب را رد میکرد و نشان میداد که با مارکسیسم و منافع طبقه کارگر منافات دارند. به نوشته بهمن شفیق نگاه کنید بخش اعظم نوشته‌اش در مورد انتخاب خاتمی و طرفداران بحث جامعه مدنی و تحولات بعد از دوم خرداد است، تا اینکه کلمه‌ای در مورد اسناد و مصوبات حزب گفته باشد. در خارج از حزب نیز در نوشته‌اش، آنجا که به کارگر میپردازد، از کارگر و توده مردم کار کن تصویر مردم فلک زده و مرعوب شده‌ای را بدست میدهد که گویا همه‌اش به فکر مبارزه برای "بهبود اوضاع مادی" خود بودند و عرصه‌های "اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی" را برای بورژوازی و طبقه میانی خالی کردند و اکنون نیز شکست خورده و تنها لایق سرزنش اند! این آن تصویری است که بهمن شفیق با کارگر کارگر کردن از وضعیت مبارزه و موقعیت کارگر در جامعه تحت حاکمیت رژیم بورژوازی اسلامی میدهد. من هم بدون اغراق میتوانم از تعداد بسیار زیادی از کارگران و فعالین کمونیست در ایران، یعنی از میان کسانی که بهمن آنها را "شکست خورده و مرعوب" ترسیم میکند نام ببرم که از آثار این حزب، از ادبیات کمونیستی و نشریات این حزب وسیعا استقبال میکنند، دربر بدنبال آن میگردند و یخه ما را میگیرند که چرا در رساندن آن بدست آنان کوتاهی میکنیم. متاسفانه برای بهمن شفیق بعنوان کسی که خود را از فعالین و کادرهای کمونیسم کارگری میدانسته، چنین برخوردی به حزب و به کارگر نه تنها یک پس روی که عقب گرد فاحشی است از مارکسیسم و از سیاست و انقلابیگری کارگری حزب!

تا آنجا که به سبک و لحن او در نوشته‌اش نیز برمیگردد، متاسفانه، بهمن نمونه تیبیک یک چپ پیشا پنجاه و هفتی، عمیقا سطحی، بعضا مذهبی و در عین حال رایج امروزی را که علیه حزب و رهبری آن و شخص منصور حکمت مینویسند به نمایش گذاشته است. سبک و لحنی بدون استدلال، بدون نقد افکار و سیاستهای کسی و تنها متکی به چند تا ادعا، چند تا بد و بیراه گفتن که در عین حال با "مظلوم" واقع شدن طرف نیز پایان میپذیرد. از این نمونه‌ها علیه حزب که در واقع انعکاسی از حضور فعال حزب در میدان سیاسی امروز جامعه ایران و فشار اجتماعی‌ای است که حزب روی احزاب و جریانات سیاسی غیر کارگری میگذارد، هست. تاسف اینجاست که اکنون بهمن شفیق نیز به صف اینها پیوسته است و این واقعا جای تاسف است.

## قربانی کدام واقعیات (۲)

رفیق بهمن شفیق (بهمن) میگوید تقابل سیاسی ای که امروز در رهبری حزب در گرفته است، <<جدالی در درجه اول بر سر اوضاع ایران نیست، گرچه آن هم هست، این جدالی بر سر مارکسیسم است. این یک مباحثه تاکتیکی نیست. (تاکید از من)>> اینطور نیست. این ادعای بهمن است! این ادعا واقعی نیست. این تلاش بهمن برای تعیین صورت مسئله مورد مشاجره است. واقعیت این است که تعریف خود صورت مسئله مورد مشاجره نیز بخشی از هر تقابل سیاسی جدی است.

### اما اختلاف بر سر چیست؟

برخلاف ادعای بهمن که میگوید اختلاف حاضر "جدالی بر سر مارکسیسم" است، بحث‌هایش نشان میدهد که اختلاف اساسا در ارزیابی از اوضاع سیاسی، سیاستها و تبیین‌های حزب است. خود میگوید: <<این اختلاف نظرات در زمینه‌های مختلفی، از تاکتیکهای روزمره مبارزه سیاسی تا ارزیابی از تحولات سیاسی در ایران و جهان و مفادی از برنامه حزب را در بر میگیرد.>> (در پراگ باید بگویم که بهمن تاکنون اختلافات خود را در حیطه مفاد برنامه‌ای توضیح نداده است! کاری که هر کمونیست جدی که با برنامه حزبش اختلاف دارد باید انجام دهد)

در پاسخی کوتاه به بهمن، رفیق منصور حکمت (نادر) این تفاوت در ارزیابی از تحولات سیاسی، تیز بهمن را، تیز "ایدئولوژی دوم خرداد" نام گذاشته است. این تبیین بهمن را آشفته کرده است. با جنجال تلاش میکند نشان دهد که به او گفته اند خاتمی چی شده است! میگوید: <<ذره‌ای صداقت در این اظهار نیست. این گفته رهبری است که از خطر تضعیف قدرتش نگران است. این بیان مجاهدین است که به هر مخالفش انگ استحاله چی میزنند.>> از اتهامات بهمن میگذریم. اما کسی به بهمن "انگ استحاله چی" و یا خاتمی چی نزده است. در باره تزهائش بحث کرده اند، جایگاه این تزها را نشان داده اند. همین! بهمن بهتر میدانند که در این حزب جواب بحث را با شلوغ بازی و مظلوم نمایی نمیشود داد. راه بهتر این است که از تزهائش، از آنچه نوشته است، سیاسی و روشن و بدون تحریف بحث طرف مقابل خود دفاع کند، کاری که سنت این حزب است!

اما تزهای بهمن چیست؟ تزهای بهمن در ارتباط با تحولات اخیر جامعه ایران دقیقا متاثر از "تحولات دوم خرداد" است و مهر "رویداد دوم خرداد" را بر پیشانی دارد. برای اثبات این ادعا کافی است نظری کوتاه به خود تزهای بهمن بیاندازیم. میگوید: <<انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری اوضاع ایران را به شدت متحول کرد.>> تا اینجا فقط میشود به بهمن ایراد گرفت که خیر اینطور نیست. انتخاب خاتمی موجب تغییر فضای سیاسی در جامعه نیست. بلکه بر عکس، این تحرک جنبش‌های اجتماعی، جنبش کارگران، زنان و جوانان است که اوضاع را در ایران را دگرگون کرده است و نه دعوای جناحهای رژیم و یا انتخاب خاتمی. این تحرک جنبشهای اعتراضی در جامعه است که شکاف در رژیم و جناحها را دامن زده است. بهمن اذعان میکند که اوضاع به شدت دگرگون شده است. سؤال این است که معنای این دگرگونی چیست؟ جواب میدهد: <<برای اولین بار بعد از

هیجده سال مردم به قواعد بازی رژیم تن داده بودند. . . انتخاب ریاست جمهوری دو سال قبل نقطه عطفی بود که نشان داد دیگر این باورها تعیین کننده رابطه مردم با رژیم نیست.» منظور کدام باورهاست؟ بهمن در جایی دیگر جواب میدهد: «اگر قبل از خاتمی افق سرنگونی طلبی در میان همه مردم به عنوان افق واقعی خلاصی از دست جمهوری اسلامی مسلط بود، بعد از خاتمی این صف بندی دیگر صدق نمیکند.» و ادامه میدهد: «رژیم توانسته بود برای اولین بار در طول حیات خودش مکانیسمهای اجتماعی مبارزه طبقاتی را در مکانیسمهای سیاسی خودش ادغام کند.» و ادامه میدهد: «رای مردم فقط رای نارضایتی از جمهوری اسلامی نبود، رای به افق دیگری غیر از انقلاب بود.» (تاکید از من) و باز تکرار میکند که: «بخش سرنگونی طلب در میان مردم دیگر آن تفوق را ندارد.» این گوشه‌ای از تزه‌های بهمن در ارتباط با تحولات جامعه است. بنظر میرسد اگر امضای رفیق بهمن شفیق زیر این نوشته‌ها نبود راحت تر میشد به نقد تمامی جوانب آن پرداخت.

اما این تصورات و توهنات را بهمن از خود ابداع نکرده است. این بخشی از یک تفکر رایج و شناخته شده در جامعه است که کلیت این مباحث را در خود دارد و بهمن صرفاً زیر مجموعه‌ای از آنها را ارائه داده است. این نظرات و رسیونی دیگر از تفکر "تحولات دوم خرداد" است. و رسیونی متفاوت به این معنا که بهمن به استنتاجات متفاوتی از تزه‌هایش میرسد. بهمن قلباً خواهان انقلاب کارگری است! انقلابی و رادیکال است، مدافع برابری و آزادی انسانهاست. در این تردیدی نیست. از اینرو نیز به نتایج متفاوتی میرسد. اما در بحثهای کنونی، در تزه‌هایش، آنجا که به تغییرات ایجاد شده در جامعه میپردازد، آنجا که استنتاج خود را از حرکت مردم در دوران اخیر نشان میدهد، آنجا که معنای حرکت سیاسی مردم در دو سال اخیر را تبیین میکند، تزه‌هایی ارائه میدهد که پایه تزه‌های اپوزیسیون پرو رژیم را تشکیل میدهد. نقطه مشترک تزه‌های بهمن با "ایدئولوژی دوم خرداد" ارزیابی یکسان از تحولات کنونی جامعه است. نقطه افتراق استنتاج متفاوت از وضعیت حاضر است. بهمن معتقد است که اکثریت مردم افق انقلاب را کنار گذاشته‌اند، به حرکات تدریجی و مسالمت آمیز در مقابله با انقلاب و سرنگونی روی آورده‌اند، خواهان سازش با رژیم جمهوری اسلامیند. بحث فرخ نگهدار، خانابا تهرانی و کشتگر هم بر همین پایه استوار است. و بقول نادر جوهر بحث خود خاتمی هم همین است. در پس این تحولات رابطه اکثریت مردم و رژیم از رابطه تلاش برای سرنگونی به رابطه تغییرات مسالمت جویی تبدیل شده است؟! تحولاتی که باعث شد تا اکثریت مردم بعد از ۱۸ سال، بعد از صد هزار اعدامی، در اوج بی حقوقی انسان در جامعه اسلامزده، با لبخند و با پروژه خاتمی به رژیم روی آورند و در قواعد بازیش جذب شوند. معلوم نیست که اگر پروژه خاتمی موفق شده است، چگونه است که فرمانده سپاهش، ولی فقیه‌اش و هر جک و جانور دیگرش شب و روز عربده میکشد که زبان در میاوریم و سر از بدن جدا میکنیم؟ اگر پروژه خاتمی چنین ثمراتی ببار آورده است چرا این جانوران شب و روز در نماز جمعه و مسجد بر علیه مردم و حرکت‌هایشان در همین فضای مختنق خط و نشان میکشند؟ اگر چنین تحولاتی در جامعه صورت گرفته باشد معلوم نیست چرا جناحهای رژیم مثل سگ و گربه به جان یکدیگر و به جان جامعه افتاده‌اند؟ معلوم نیست چرا امثال بهزاد نبوی با جسارت در مقابل رژیم اعلام میکنند که اگر خاتمی برود، رژیم رفته است! معلوم نیست چرا جشن نمیگیرند و چرا ختم هرگونه انقلابیگری مردم را دسته جمعه اعلام نمیکند و فاتحه تلاش برای سرنگونی رژیم را نمیخوانند؟ واقعیت چیز دیگری است!

اما چرا بهمن به این تزه‌ها رسیده است و چگونه این تزه‌ها را در سیستم فکری خود هضم کرده است؟ این

سؤال خود بهمن را هم متعجب کرده است! بنظم پاسخ به این سؤال را باید در دستگاه فکری بهمن جستجو کرد. و مشاهداتی که بهمن را به نتایج امروزی رسانده است را باید مختصراً بررسی کرد. واقعیت این است که مردم رژیم را نمیخواهند، از هر دریچه‌ای برای ایجاد شکاف در آن استفاده میکنند. معنای "انتخابات" هم برایشان روشن است، میکوشند اختلاف این جناحها را حاد نگهدارند. اگر کاندیداهای جناح خاتمی در صحنه "انتخابات" باشند، کم و بیش به این کاندیداها رای میدهند، تا آنها را بجان هم بیاندازند. اگر کاندیداهای جناح خاتمی حذف شده باشند، در رای گیری شرکت نمیکنند و به این صورت تضعیفشان میکنند. در هر دو صورت، چه زمانی که در "انتخابات" شرکت کردند و چه زمانی که در "انتخابات" شرکت نکردند. هدف خود "انتخابات" نیست، هدف رو در رویی با رژیم است. این مکانیسم شرکت و یا عدم شرکت مردم در "انتخابات" رژیم است. این روش مردم در برخورد به "انتخابات" رژیم است. مردم با مجموعه اقداماتشان کل رژیم را به پرتگاه سقوط نزدیک میکنند. اما تصویر بهمن از این وقایع متفاوت است. بهمن درک و تصور یک چپ حاشیه‌ای و سطحی را از وقایع اجتماعی منعکس میکند. مشاهدات و وقایع نگاری از جامعه در این نگرش همه چیز است. بهمن با این نگرش اگر مردم را پای صندوق رای ببیند، میپندارد که مردم از انقلاب و سرنگونی رویگردان شده‌اند. اگر شاهد چند اعتراض و درگیری خیابانی باشد، میپندارد که انقلابی در شرف وقوع است و یا افق انقلاب در جامعه حاکم است. چند شورش شهری در جامعه صورت گرفت، بهمن نتیجه گرفت که مردم خواستار انقلاب و در راه انقلابند. مردم در "انتخابات دوم خرداد" شرکت کردند، بهمن نتیجه گیری کرد که خواست سرنگونی رژیم از دستور بخشهای زیادی از مردم کنار زده شده است؟ این مبنای تئوری شناخت بهمن از تحولات جامعه است.

اما حزب مورد نظر بهمن چه نوع حزبی است؟

بهمن با این مشاهدات و تزه‌های استخراج شده از این مشاهدات چه اقداماتی را در خارج و داخل در دستور حزب میگذارد؟ بهمن در نوشته‌های خود اشاراتی دارد که نمایی از حزب مورد نظرش را بدست میدهد. این اشارات را تا آنجا که به وظایف حزب در داخل بر میگردد باید از نوع انتقاداتش به فعالیت حزب در داخل فهمید:

وظایف حزب مطلوب بهمن در داخل؟

بهمن به حزب ایراد میگیرد که چرا مشغول: <<اعتراض به قلدری کمیته محل علیه زنان و جمع آوری آنتنهای ماهواره‌ای، حمله به قرارگاه سپاه در محل در اعتراض به حمله به دستفروشان و هزاران امر ریز و درشت روزمره در زندگی و مبارزه مردم کارگر و زحمتکش نیست.>> این سیاستی است که بهمن در شرایطیکه بحث قدرت سیاسی در جامعه باز شده است در دستور کمیته داخل حزب میگذارد، اعتراض به "کمیته محل" و نه اعتراض به نفس وجودی حاکمیت اسلامی و سرمایه! اعتراض به "کمیته محل" و نه تلاش برای کوبیدن مهر جنبش کمونیسم کارگری بر تحولات جامعه، آنهم در شرایطیکه کلا سرنوشت قدرت سیاسی در جامعه رقم زده میشود. بیدلیل نیست که تلاش برای کسب قدرت سیاسی از جانب حزب بلانکیسم قلمداد میشود. بحث حزب و قدرت سیاسی غیر مارکسیستی قلمداد میشود. اما مشکل فقط این نیست که این سیاست با شرایط فعلی جامعه همخوانی ندارد. نه! مشکل همچنین در نفس خود سیاست مطرح شده است. این سوخت و ساز جنبش کارگری نیست. این دید و این مجموعه آدم را بی اختیار بیاد نیروهای چپ جوانان محلات ۲۰ سال قبل، و نه اکنون، در ایران می‌اندازد. جوانانی که در طوفان یک انقلاب چپ شدند. چریک شده‌اند، و در گیر با زورگوی

محلّه. جوانانی که برای زحمتکش محل خود بالاخره کاری می‌خواهند بکنند. اقداماتی که بقول رفیق نادر بکتاش "لوطی محل و ناصر ملک مطیعی" هم بازیگرانش اند. این تبیین مسلماً با اعتراض بهمن مواجه خواهد شد. شاید بگوید منظور من بسیج کارگران محل کار و زندگی برای بهبود زندگی روزمره‌شان است. شاید بگوید درک من تلاش برای بهبود روزمره و اصلاح وضعیت فلاکت بار زندگی کارگران است. شاید! اما این جنبش جوانان غیور محلات است، و نه هیچ گرایشی از جنبش کارگری. چرا که بهمن در باره موقعیت جنبش کارگری می‌گوید: <<فلاکت روزمره چاره ای برایشان نگذاشته است جز غم نان. آنهايي که هنوز کاری دارند، ماهها و ماهها منتظر پرداخت همان حقوق بخور و نمیر میمانند. (تاکید از من)>> روشن است، کارگران که دست روی دست گذاشته‌اند، منتظرند و اصلاً <<بر پایه جنبشهای شکست خورده کارگران و زحمتکشان بود که طلایه‌های جنبش "آزادیخواهی" طبقه متوسط نمایان شد. (تاکید از من)>>

این سیاست ادامه منطقی تحلیلهای بهمن است. اگر مردم از انقلاب رویگردان شده‌اند. اگر رژیم قادر شده است که مردم را به طرف خود جذب کند. اگر انقلاب از دستور خارج است، نتیجتاً حزب کمونیست کارگری هم نباید به طرف کسب قدرت سیاسی خیز بردارد. در نتیجه شاید چگونگی بروز یک نوع انقلابیگری غیر کارگری هم درگیری با "قرارگاه سپاه در محل" باشد.

وظایف حزب مطلوب بهمن در خارج؟

روی دیگر سکه، نگرش بهمن به فعالیتهای حزب در خارج از کشور است. بهمن معترض است. فعالیتهای حزب در این دوران را بی‌ثمر می‌شمارد. خواهان فعالیت از جنس و نوع دیگری است. می‌گوید: <<کمونیست مهاجر آخر قرن بیستم حزب ما نیز قصد دارد مدیا را به تسخیر خود در آورد. . . . مارکسیسم و ضرورت مبارزه نظری کنار گذاشته شده است. . . . و جای همه اینها را مبارزه علنی و باز هم مبارزه علنی و باز هم علنی گرفته است.>> معتقد است که میبایست دست به ایجاد انترناسیونال کمونیستی زد و تزهایی هم در این باره ارائه داده است. تزها و برنامه‌های بهمن در این زمینه را نادر و کورش نقد کرده‌اند. هم دوری تزهایی بهمن از مباحث کمونیسم کارگری مورد نقد واقع شده است و هم بیربط بودن چنین انترناسیونالی با جنبش کارگری و کمونیستی جوامع موجود.

در اینجا من به جنبه دیگری از مسئله می‌پردازم. واقعا اگر تزهایی بهمن در زمینه کار در داخل و کار در خارج را بمثابة ستونهای نوع فعالیت پیشنهادی بهمن در کنار هم بگذاریم و شمای حزب پیشنهادی حزب را از این دریچه تجسم کنیم، چه نوع حزبی می‌بینیم؟ جواب بنظرم این است! حزب داخل مشغول و درگیر با پاسدار محلّه باید باشد، حزب خارج هم مشغول مبارزه ایدئولوژیک با گروهی از چپهای حاشیه‌ای و بیربط به جنبش کارگری و کمونیستی و بی‌تاثیر در اوضاع سیاسی جامعه است. این حزب مطلوب بهمن است.

بهمن از این جایگاه و با این درک از نوع فعالیت حزبی، با تصویر ترسیم شده از حزب کمونیست کارگری در کنگره و پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب اختلاف دارد. از اینروست که بحث "حزب و جامعه" را نقد میکند، آنرا دوری از مبانی پایه‌ای کمونیسم کارگری قلمداد میکند. بهمن با حزب کمونیستی کارگری که میخواهد به مرکز تحولات سیاسی جامعه برود، میخواهد کمونیسم رادیکال کارگری و برنامه خودش را به آراء و

عقاید میلیونی در جامعه تبدیل کند، نوعی مشکل دارد. این جنس فعالیت مطلوبش نیست. باهش راحت نیست. و اکنون پس از دوره‌ای کلنچار رفتن و کشمکش با خود در مقابل این جهت گیری حزب قد علم کرده است.

علی جوادی

۱۰ آوریل ۱۹۹۹

بعد التحریر:

بهمن در نوشته‌اش (برای ثبت در تاریخ) میگوید: «رفیق (منظور نادر است) . . . قصد دارد بگوید جای من در این حزب نیست؟ ممکن است رفیق بتواند به این هدف خودش برسد. هر چه باشد حزب را خود او همراه چند نفر دیگر درست کرده است.» این تنها یک اتهام زشت است. بهمین اصول سازمانی حزب را خوانده است. خوب میدانند که پروسه تشکیلاتی حل اختلاف در این حزب چیست. میدانند که این حزب دارای بازترین و آزادترین روابط و سنن تشکیلاتی است. چرا اینهمه سقوط؟

مسئله این حق انکار ناپذیر بهمین و هر رفیقی در این حزب است که نظرات خود را، جهتگیری مطلوب خود را با هر حدت و شدتی طرح کند. اما هر رفیقی باید بپذیرد که اکثریت قاطع این حزب در کنگره و پلنومش در پشتیبانی از جهتگیری کنونی حزب بسیج شده است. بهمین دیده است که روش شناخته شده جذب نیرو و تغییر افکار در این حزب ماندن و مبارزه سیاسی کردن است. اما تا آنزمان که نتواند سیاستها و نظرات خود را به پلاتفرم و مصوبات حزب تبدیل کند، این حزب آنچه که در کنگره و پلنومش تصویب کرده است را مبنای کار خود قرار خواهد داد. در این میان برچسبهای کودکانه از نوع "کاریرسیم" و "سوار شدن بر شانه‌های حزب و جنبش کارگری و توده‌های فداکار" و یا "مغازله با هنرمندان و نویسندگان" از فرط عقب ماندگی واقعا حوصله آدم را سر میبرد! باید جدی بود، باید سیاست تدوین کرد، پلاتفرم تهیه کرد، ترویج کرد و آنرا به رای اعضای تشکیلات و کمیته‌های تشکیلاتی گذاشت. راه دیگری نیست!



### عکس سه بعدی بهمن شفیق

۱- رفیق بهمن شفیق عکسی را جلوی حزب گرفته و ما را فرا میخواند تا تبدیل به این عکس شویم. چه میبینیم؟

در یک بعد آن مشغول کار صنفی در میان کارگران هستیم. یکی را نجات می‌دهیم و دیگری را سواد خواندن و نوشتن می‌آموزیم. با قیافه مبدل شبها بیرون میرویم و پشت در خانه کارگران مستحق، نان و آبی میگذاریم، کلون را میزنیم و در میرویم تا احساس حقارت نکند (نه حتی قرن ۱۹، دوره بینوایان و قرن ۱۸).

به آن طرف که عکس را میچرخانیم تبدیل به آدمهای جین پوشیده با سبیل‌های چخماقی می‌شویم که با پست الکترونیکی با کمونیستهای سراسر جهان ارتباط داریم، با تلفن موبایل از این ور به آنور میرویم و جلسات رو به بیرون ۲۸ نفری انترناسیونال ۵ و کنگره های ۳۵ نفری آنرا برگزار میکنیم (سکتی از اعصار دیگر در دل قرن ۲۱).

عکس را که روی تاقچه بگذاریم، آن وقتی که تصویر غالب و اصلی به طور دائم و ثابت مقابل چشم‌ها باشد، چه می‌بینیم؟ طبقه متوسط تحت زعامت خاتمی جامعه ایران را رهبری میکند و به پیش میرود. گرایشات مختلف مساله قدرت را بین خودشان حل کرده اند و یک سندیکای کارگری هم آن گوشه‌ها، به زحمت، دیده میشود (این یکی اتفاقا سندیکای مدرن شده به روایت امروزی آن است که کارش تشریک مساعی با قدرت حاکم بورژوازی و حرام دانستن قدرت سیاسی است).

۲- این عکس تولید آتلیه وحدت کمونیستی را نشان جمهوری اسلامی هم بدهیم و امضا کنیم که دست از پا خطا نخواهیم کرد و کاری به قدرت نخواهیم داشت، قدری عقل داشته باشد به مان اجازه خواهد داد در ایران هم فعالیت کنیم. ممکن است نیاوران یا جماران را هم در اختیارمان بگذارد تا کنگره های انترناسیونال را در آنجا برگزار کنیم.

مگر به خیلها اجازه نداده است که مطالب مارکسیستی در مجلات ایران چاپ کنند؟ مگر به خیلها اجازه نداده است فعالیت دفاعی برای زنان و کودکان و غیره بکنند؟ خیالش قدری راحت بشود که حتما به قدرت کاری نخواهیم داشت، همانطور که عملا اکثریتی-توده‌ای‌ها را میگذارد فعالیت طبقه متوسطی بکنند، ما را هم رخصت میدهد که فعالیت کارگری- صنفی- انترناسیونالیستی بکنیم.

۳- از سالهای ۸۳-۸۴ پاریس پر شد از فلاسفه و تئوریسینهای مارکسیست از فعالین سازمانهایی که از ایران آمده بودند و یا آنهایی که از قبلش در خارج بودند. به حال امثال من تاسف می‌خورند که چطور هنوز سیاسی و متشکل مانده‌ام، بحران مارکسیسم را نمیبینم، با جهانی بودن مسائل و مارکسیسم بیگانه هستم و اهمیت فلسفه را درک نمیکنم، "تو که رمان هم زیاد خوانده‌ای و کرم کتاب و روزنامه هستی!، تو دیگر چرا؟".

از آن هزارها نفری که بعد از شکست انقلاب و تلاشی سازمانهایشان پرچم مارکسیسم و تعمق و فلسفه را بالا بردند، جز شاید دوسه نفری که اینجا و آنجا مجله‌ای با تیراژ ۲۰۰ عدد و فروش ۵۳ نسخه در می‌آورند، بقیه در حال "ترقی کردن" و خانه خریدن شدند. طنز قضیه اینست که تعداد قابل ملاحظه‌ای از اینها که در ته ذهنشان رویاها و خیالهایی را حفظ کرده‌اند، امروز دوباره چپ و متمایل به سیاست شده‌اند و حزب را نیروی نزدیک به خودشان میدانند.

اما، امروز تازه بعد از ۱۵ سال، بهمن وارد همان پروسه شده است. در مقابل تحولات ایران، سپر انداخته، پیروزی طبقه متوسط و عقب نشینی طبقه کارگر را جار میزند، و ما را به حفظ اصول مارکسیسم و انترناسیونالیسم فرا

میخواند. "واقعیت شکست را بپذیریم رفقا و حداقل، ارتباطی را با طبقه کارگر و کمونیستهای بین‌المللی به وجود بیاوریم. بگذاریم که شکستمان با افتخار و مارکسیستی باشد".

نه رفیق بهمن، شکست را شما خورده‌اید. شکست را از همین مکانیسمهای اجتماعی سیادت بورژوازی، تفسیرهای رسانه‌ای خاتمیون و ذهنیت حراج بازار خود که همه نوع بنجلی در آن یافت می‌شود، خورده‌اید (شاید استفاده از مکانیسمهای اجتماعی بورژوازی بد باشد اما بیشک قربانی منفعل آنها بودن بسیار فاجعه‌بار تر است). نمی‌بیند که چگونه باد یک جنبش سیاسی خاتمیگرایی به وسط آنها پرتاب‌تان کرده. مارکسیسم را تخته‌پاره‌ای میدانید که میتوان با آن حفظ آبرو و هویت‌داری کرد. به ما می‌گویید در اولین جزیره دم دست، جزیره‌ای از مجمع‌الجزایر انترناسیونال‌ها، اطراق کنیم. حرفهایمان را در بطری می‌چنانیم و به اقیانوس می‌اندازیم. بالاخره روزی طبقه کارگر که مبارزه صنفی‌اش تکامل پیدا کرد و وارد سیاست شد، قدرمان را خواهد دانست.

درست در زمانی که جامعه و طبقه کارگر و الیت سیاسی ایران، تا همین حدی که از ما خبردار شده است، ما را در مرکز حیات سیاسی می‌بینند، در قسمت گود استخر.

میتوان دو سال دیگر بهمن را به سادگی حدس زد. یا یک مجله مارکسیستی "قلیل‌الانتشار" میدهد، یا در یک انترناسیونال "گسترده" که در همان شهرش هم ۱۱ نفر را بسیج نمیتواند بکند، یا در حال "ترقی کردن" میشود. این، ربطی به تصورات و توهّمات امروزش ندارد، قانونمندی غرق شدن در جنبشهای اجتماعی است. آن هزارها مدافع مارکسیستی سالهای آغاز دهه هشتاد هم، خیالاتی داشتند، اما سرنوشتشان همان شد که جنبششان برایشان رقم زده بود.

۴-رفیق بهمن شفیق ما را به مصاف بر سر مارکسیستی بودن یا نبودن مباحث حزب و قدرت، حزب و جامعه و حزب شخصیتها، و انتخاب بین او و منصور حکمت فرا میخواند.

اذعان میکنم که در ابتدا، متوجه اهمیت و جایگاه رودررویی با منصور حکمت نشدم. آنرا به سادگی ناشی از یک توهم دون کیشوتی و بیشتر روانشناسانه دانستم. تصور نمی‌کردم که کسی در این حزب این توان را در خودش ببیند که بخواهد به صورت منصور حکمت دستکش پرتاب کند و او را به دوئل دعوت کند. فکر می‌کردم در این پروسه کسب هویت‌های فردی که کادرهای حزب در حال کلنچار با جهان بیرون هستند و به خودشان شکل میدهند، بهمن سیبلی را انتخاب کرده است تا هویتی "سطح بالا" برای خودش فراهم کند. به روشی بسیار زشت، اما برای کالیبرهای کوچک قابل فهم. این را هم احتمال دادم که شاید میخواهد دنیای سیاست را، آبرومندانه و با افتخار "آخرین جنگ با شکوه" در مقابل حکمت، کنار بگذارد.

نکته‌ای را باید به بهمن گفت که من فکر می‌کردم همه در این حزب میدانند. و این از خود بحث در باره مارکسیسم مهمتر است. حتی اگر منصور حکمت در این موارد و ده مورد دیگر هم اشتباه کند، باز رهبر این خط خواهد ماند. روندی طولانی با نقاط عطفی بسیار مهم لازم است تا اعتماد و رهبری از او سلب شود. رهبری منصور حکمت نه تنها و نه اساساً ریشه در صرف توان تئوریک او ندارد، متکی به قابلیت او در هدایت حزب در جهت منافع طبقه کارگر و سوسیالیسم است. توان و شورش در ایجاد اتحاد و تشکل بین انسانهای کمونیست. کوییدن بر تشکیل حزب کمونیست، عدم ادامه جنگ مسلحانه، جدایی از حزب کمونیست ایران با دست خالی، تبدیل آن به حزب امروز و نیروی اصلی چپ و وزنه‌ای سنگین در صحنه سیاست ایران و... این تاریخ را به سادگی نمیتوان کنار گذاشت.

بهمن شفیق میتوانست در باره غیر مارکسیستی بودن نظرات اخیر حکمت بحث کند، اما علاوه بر همه ایسمهای دیگر به دام دون کیشوتیسم هم افتاد و یک بحث مجاز و موجه را تبدیل به جنگی با منصور حکمت و از این کانال کل حزب کرد. و نشان داد که حتی اگر مارکسیست ترین نظریه پرداز جهان هم باشد، اما قادر نیست یک جریان متشکل از انسانهای زنده را رهبری کند. برای همین اول تلویحا و الآن تصریحا، به همه توهین میکند. مشکل بهمن این نیست که ما بره کسی هستیم، اعصابش خرد شده که چرا بره او نمیشویم. این منصور حکمت نیست که از تضعیف رهبری یا تلاشی حزب میترسد، این بهمن شفیق است که خواب رهبر شدن می‌بیند و برای

رسیدن به مقصود به هر چیز متوسل میشود.

۵- بحث رفیق بهمن در باصطلاح دفاع از مارکسیسم و انتقاد به نظرات منصور حکمت در زمینه قدرت سیاسی و جامعه و شخصیتها، به سادگی، اظهار فضل دوزاری است. مشکل این نیست که این را میخواهد بقبولاند که بحث مکانیسمهای اجتماعی و شخصیتها و غیره در مقابل و در تضاد با سیاستها و تلاش پراتیک حزب در جهت رابطه با طبقه کارگر قرار میگیرد و گسستی نسبت به آنست، بی پایه بودن این ادعا آشکار است (برای من که در آخرین نشست دفتر سیاسی بوم و دیدم که مساله رادیو بعنوان یک ابزار اساسی ارتباط با داخل، مساله انتقال ادبیات حزب به داخل و ارتباط با فعالین داخل، و کلا مسائل مربوط به این عرصه، با چه اشتیاقی طرح و بررسی میشود، بحث بهمن مطلقا بی پایه است). اینست که درکش از پروسه کسب قدرت سیاسی و کارگری شدن تشکیلات حزب متکی بر همان استنباطات منتقدین تشکیل حزب کمونیست ایران است. درکی محدود که پیوند را محدود به ربط فیزیکی و مکانی و صنفیگری میکند. از نظر بهمن یک حزب و "شخصیت اجتماعی" که از طریق "رادیو تلویزیون" حرفی را میزند و فراخوانی میدهد، قبول نیست، کارگران کاری به او ندارند، این مکانیسم بورژوازی است. اینرا نمیفهمد که نفس تکرار اسم حزب کمونیست کارگری، چقدر از نظر ایجاد احساس نزدیکی در کارگران نسبت به این حزب تاثیر دارد.

۶- مشکل اصلی بهمن چیست؟ طبقه متوسط شده است.

نه واقع بینی ماتریالیستی یک کارگر را دارد که میداند برای تغییر واقعی زندگیش باید قدرت را بگیرد و سوسیالیسم را برقرار کند، نه توان و موقعیت یک بورژوا را دارد که احساس کند دنیای بهترش همین الآن برقرار شده است. خرده بورژوازی شده است که در فضا معلق است. فقط توهومات دارد و هر هفته لوتو بازی میکند. باشد. ولی وقتی که این موقعیت را که صدها میلیون نفر در جهان دارند به داخل حزب میکشاند و روی تقابل با منصور حکمت لوتو بازی میکند و شرط بندی میکند، اینجا دیگر دست به یک بازی سوررئالیستی میزند که عواقبش در زندگی و هویت خودش میتواند برایش دردناک بشود.

هر کسی که بالاخره عمری را از سر گذرانده، و لابد مثل من جداییهای عاطفی-شخصی و سیاسی-تشکیلاتی زیاد دیده، با خونسردی و انسانیت به رفتن بهمن، رفتنی ولو اینچنین زشت، نگاه کند بهتر است. عکسها را باید با توجه به تاریخشان نگاه کرد و احساس آن زمان را به رسمیت شناخت. اما تراژدی تکرار شونده بشریت گویا اینست که همیشه آلبومهایی که باید بسته شوند و در انباری قرار بگیرند، وجود خواهند داشت.

## پس روی اندک یا رجعت به گذشته

”درحاشیه نامه رفیق بهمن“

نامه بهمن برای کسانی که با ساختار فکری و در واقع ”آکادمیک!“ او آشنا هستند عجیب نیست، استنباطات ساده‌گرایانه و کودکانه او از اوضاع ایران، کارگری شدن حزب، انترناسیونال و غیره که زمانی می‌توانست دهقان چینی را بهیجان وادارد و یا دانش‌آموز از همه جا بی‌خبر دوران محمد رضاشاهی را به وجد آورد، امروز حتی برای همان انسانها که دیگر میانسال شده‌اند ولی هنوز به آن سبک و سیاق معتقدند جز خاطره‌ای خوش از دوران بی‌خبری کودکی را تداعی نمی‌کند.

اما در جهان واقعی سیاست، آنجا که انسانها پاست می‌کنند یعنی در واقع مواضع سیاسیشان است که تعیین کننده جهت گیری آنها است، بهمن تا همین چند صباح پیش در مکان معینی پاست کرده بود و امروز باکمال تاسف به سمت دیگری می‌رود، من همیشه امید و آرزو داشتم که این دوگانگی بهمن، بنفع اولی یعنی مواضع سیاسیش تغییر کند اما متاسفانه تا این لحظه این اتفاق نیفتاده است. جهت عکس حرکت را شاهدیم.

بهمن اگر عضو کمیته مرکزی این حزب نمی‌بود جایگاه مطلبش به اندازه مطالب ناصر یادگار ارزش و اهمیت می‌داشت، اما عضویت او در کمیته مرکزی این ”گزک“ را بدستش می‌دهد که کمونیسم کارگری، مناسبات این حزب نقش و جایگاه منصور حکمت، کادرها و حتی اعضا این حزب را این چنین ساده دلانه زشت اعلام کند و دیگران را نادان و کور فرض بگیرد.

بحث‌های بهمن بطور اپستراکت هیچ ارزش تحلیلی ندارند، ساده و کودکانه هستند، برای مثال به گزارشی دهی او از تشکیل انترناسیونال اول توجه کنید، انگار هیچ زمینه مادی و عینی وجود نداشته کارل مارکس به میدان آمده (البته دست بر قضا در تبعید و نه در مملکت خودش، برخلاف تمایل بهمن) و گفته خوب چه بکنیم، چه نکنیم؟ بیایم انترناسیونال درست کنیم. بعد رفته هرچی چپ و چول بوده جمع کرده و به وظایفش عمل کرده و بعد مرده و میراث را برای رفیق بهمن بجای گذاشته.

نه بهمن عزیز این پرودنی که این همه راحت امروز به او بورژوا می‌گوئیم کارگری خود آموخته و فیلسوف بوده که جنبش کارگری فرانسه را زیر نگین داشته، و آن یکی ویلیام ویتلینک کارگر خیاط آلمانی بوده که دست آخر مدافع بورژوازی شد و هرکدام از این‌ها دهها کتاب نوشتند و نگفتند ای بابا چرا به ما کارگرها می‌گوئید با سواد شوید رهبر شوید و غیره، در مورد تشکیل انترناسیونال هم، کارل مارکس بایک واقعیت روبرو بود، در نمایشگاه جهانی صنایع در فرانسه رهبران کارگری فرانسه و انگلیس تصمیم گرفتند که برای مقابله با استفاده از کارگر خارجی ارزان سازمانی تشکیل دهند و قرارش را هم در سال بعد و در لندن گذاشتند و تازه بعد مارکس و انگلس در آن دخالت کردند. جنبش‌های اجتماعی زائیده تصمیم و نیت خیر افراد، جریانات و احزاب نیستند رابطه برعکس است، و ”انقلاب سوسیالیستی وقتی اتفاق می‌افتد که منافع یک گرایش کوچک به نام کمونیسم در تطابق با منافع کل جنبش کارگری قرار بگیرد“ — به نقل از منصور حکمت — حالا تلقی شما بلانکیستی و چریکی است یا تلقی منصور حکمت.

از این نوع سهل‌انگاری‌های و یا بهتر است بگویم ساده‌خوانی و دلبخواهی خوانی بهمن از مارکسیسم بطور کلی

و کمونیسم کارگری بطور اخص در نوشته‌های او موج میزند، پرداختن به آنها مثنوی هفتاد من کاغذ میشود. تزه‌ای بهمین بخودی خود فاقد هر نوع ارزش تحلیلی هستند، جنبه اساسی نوشته بهمین همان مواضع سیاسی اوست که باید نقد شوند، بهمین شاید باز هم بتواند با این تناقض به زندگی سیاسی در اشل قبلی ادامه دهد. اما از نظر سیاسی هم نوشته بهمین برای من تازگی ندارد، هنوز که هنوز است رهبران کومه‌له فعلی هروقت می‌خواهند علیه ما چیزی بگویند، نوشته‌های نادر را تکه، تکه می‌کنند، آنرا زیر بغل میزنند و از خود نادر علیه نادر شاهد مثال می‌آورند و این بازی ترور شخصیت نادر هم هدف و سیبل استدلال‌هایشان است. رفیق بهمین چرا به این شیوه کار متوسل می‌شوید؟ در درون و بیرون این حزب چند گوش شنوا برای آنها پیدا خواهید کرد؟

بنظر من اساس جهتگیری بهمین همین بحث انرژی رها کن: "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" است که متاسفانه بهمین را نفس بر کرده است. در بحث‌های پلنوم وسیع، فرمان عقب نشینی صادر کرد و امروز می‌خواهد حزب را به محفلی در سر آن کوچه تبدیل کند که کارگران را علیه کمیته محل می‌شوراند، بهمین نمی‌گوید حزب این کار را هم بکند بهمین می‌گوید حزب باید تماماً این باشد، محفل شود، حزب برای او هیچ است، اصلاً چیزی نیست، نقشی ندارد، بر تنه یک درخت تناور تکیه میزند و میپرسد، چرا نهال کاری را فراموش کرده‌اید، حزب از نظر او حتی نهال هم نیست.

قدرت تحلیلی قدرگرایانه و سطحی او باعث می‌شود که فراموش کند که (حتی بقول عباس سماکار) "حزب شما تاریخ دارد ادبیات دارد، کادر دارد، عضو دارد وزنه‌ای در محاسبات سیاسی ایران است".

من اگر در موقعیت آن کارگر آگاه شهری قرار داشتم به سادگی به بهمین می‌گفتم که صحنه سیاست ایران را ملیون و خاتمی‌چی‌ها و قدکوتوله‌ها اشغال نکرده‌اند، حزب کمونیستی هم هست که سنگر ما است، وهمان کاری را می‌کردم که کارگران نفت کردند، تلفن می‌زدیم و می‌گفتم "دست خوش شماها هستید" حالا چرا برای آن کارگر ارزش یک آکسیون مبارزه علیه زن‌آزاری و زن‌ستیزی ارزش نیست، را نمیدانم، برای من غیرقابل فهم است اما در جهان‌نگری بهمین درست شبیه جهان‌نگری پوپولیست‌ها طبقات هرکدام ماست خودشان را می‌خورند و جامعه نه یک کلیت متناقض، که مجموعه‌ای از طبقات پا درهوا است که به رفیق مائوی احتیاج دارد که با چسب دوقلوی "جبهه خلقی" آن‌ها را بهم بچسباند.

از آنجا که رفقای دیگر به جنبه‌های مختلف بحث بهمین پرداخته‌اند، ورود به این مسائل را زائد می‌دانم اما دست آخر جداً این سوال را از رفیق بهمین دارم که حقیقتاً قرار است خواننده مطالبش چه کسانی باشند؟ با این همه پرتگویی و اهانت درمورد روابط درونی این حزب، نقش منصور حکمت در آن، نقش کادرهای حزب و خودش در زمانه‌ای نه‌چندان دور، کدام گوش شنوا را مخاطب دارد؟

نمی‌شد تمام این مباحث را بدون وارد آوردن اتهام انجام داد؟ آیا اگر بهمین به بازخوانی مطلبش بنشیند آنرا در درجه اول اهانت به خودش ارزیابی نمی‌کند؟ مگر خود بهمین جواب ناصر یادگار و فریدون را در همین آلمان چه داده بود؟

نکته آخر در مورد نامه رفیق آزاد، حقیقتاً دفاع تلویحی آزاد از بهمین و دست تکان‌دادنش برای بهمین را نمی‌فهمم و استعفای همزمانش با این مباحث را، ایکاش آزاد هم بحثش را صریح و روشن مطرح می‌کرد. تا ما هم مطلب دستگیرمان شود. و از لابلای هر بحثی حط سیاسی را بیرون نکشیم، کاری که بهمین قرار بود با بایگانی مباحثش نکند، اما بقول حمید تقوایی در آن پلنوم: "بهمین نگفت بحثم را دور بی‌اندازید خواست که آنرا بایگانی

کنیم!"

و امروز شاهدیم که بحث اختلاف برسر تحلیل از اوضاع ایران به بحث هویتی کشانده شد!

### ملاحظات بر نوشته های ر. بهمن شفیق

نوشته رفیق بهمن (یک گام به پیش، چند گام به پس) رساله مفصلی است که پرداختن به تمام نکات آن وقت زیادی میگیرد. بعلاوه رفقای دیگر کم جوابهای مفصل و لازم را داده اند. در اینجا قصد دارم نکاتی در رابطه با سند فوق و نوشته "شاه برهنه است" مطرح کنم.

بهمن در مقدمه مطلبش نوشته است که هدفش، نشان دادن مخالفتش با درک کنونی رهبری حزب است. اینکار را نیز با مباحثی از قبیل کمونیسم و جامعه، طبقه و انقلاب، جمهوری اسلامی، جنبش طبقه کارگر، جنبش طبقه متوسط، انقلاب، وضعیت بورژوازی، و غیره انجام داده است. نوشته بهمن اختلاف وی را به روشنی نشان داد و همانطور که رفقای دیگر کم اشاره کرده اند، همه متوجه اختلافات پایه ای بهمن با حزب شدیم. به دو مسئله اشاره مختصری میکنم. یکی نکاتی درباره شیوه برخورد بهمن به حزب و رهبری آن و دیگری مبحث حزب و قدرت سیاسی.

۱) تهمت به شخص نادر و توهین به اعضا و کادرهای حزب. بهمن در جواب به نادر و کوروش مینویسد: "من در همان جوابیه ای که به رفقا کوروش و نادر دادم اعلام کردم که در حال نوشتن بحثم هستم. این خود رفیق نادر است که یکسال است بحثی را به حزب تحمیل کرده است و نتایج پراتیکی را از آن گرفته است، بدون آن که آن را بنویسد." ادامه میدهد که: "شاید این هم جزو مکانیسمهای اجتماعی است که بحث نظری ای را از طریق نوار و ویدئو پخش کنند تا گزک بدست کسی ندهند."

چندین موضوع در همین چند سطر وجود دارد که انقدر آدم را اذیت میکند که هر چقدر هم دلت بخواهد از آن بگذری تا به محتوای بحث های دیگر بروی، نمیشود. یکی اینکه نادر بحث هایش را "تحمیل" میکند. از کی تا حالا نادر در کار تحمیل مباحثش بوده؟ تا یکسال پیش روشنگری میکرده و حرف خودش را میزد ولی دیگر خسته شده و کار به تحمیل کشیده است؟ آیا کسی را تهدید کرده اند که یا بحثها را قبول کند یا تحت فشار قرار میگیرد؟ در ثانی ادعای بهمن مبنی بر تحمیل در عین حال توهینی به کادرها و اعضای حزب است که از قرار باید مورد تحمیل قرار می گرفتند. گویا اعضای حزب هیچ نظری ندارند و اصولا خلاف سیاستهای حزب فکر میکنند و برای همین نادر مجبور است بحثهایش را به آنها تحمیل کند.

دیگری اینکه دلایل بهمن برای این تهمت نیز چاپ نشدن این مباحث و ترس از مچگیری است. این مباحث در جلسات وسیع حزبی مطرح شده اند و مورد بررسی قرار گرفتند. حتی اگر کسی مخالف آنها بود، مخالفت یا ابهامات خود را اعلام میکند و نه اینکه با هدف مچ گرفتن به استقبال مباحث برود.

بهمن در نوشته دیگر خود "شاه برهنه است" نیز یکبار دیگر اعتراض خود را به عدم کتبی شدن بحث نادر مطرح کرده است ولی اینبار دیگر صحبت از تحمیل نیست بلکه صحبت از غیر مارکسیستی بودن آنست. بهمن مینویسد: "رفیق نادر هنگامی که بحث حزب و قدرت سیاسی را ارائه میداد خود می بایست ربط و انسجام آنرا با مارکسیسم نشان میداد و سپس بحث خود را مکتوب میکرد. رفیق نادر هنوز که هنوز است این کار را نکرده است. تا موقعی که وی اینکار را نکرده است نظریه مارکسیستی معتبر است و بحث حزب و قدرت

سیاسی غیر مارکسیستی است." تا آنجا که به انسجام مارکسیستی بودن بحث برمیگردد، اینکار در کنگره شد ولی از نظر بهمن چون هنوز کتبی نشده، یک بحث غیر مارکسیستی است. اگر بهمن میگفت بهتر است بحثها کتبی شوند که تعداد بیشتری به آن دستیابی داشته باشند (برای استفاده و یا نقد) باز میشد به آن فکر کرد و کار خوبی بود. ولی عدم کتبی شدن را دلیل غیر مارکسیستی آن خواندن دیگر خیلی پیش پا افتاده است. خود بهمن هم باید تشخیص بدهد که پیش پا افتاده است ولی ترجیح میدهد که هر چه بیشتر به لیست دلایل "غیر مارکسیستی" خواندن حزب اضافه کند.

۲) یکی از مبرم ترین مسائلی که نه تنها در مقابل ما بلکه همواره در مقابل کمونیستها از همان زمان مارکس قرار گرفته است مسئله قدرت سیاسی است. بنظر من کلیه مباحث بهمن، از تشکیل انترناسیونال تا جنبش طبقه متوسط در ایران، ضعف جنبش کارگری، و تجدید آرایش بورژوازی و "رای مردم فقط نارضایتی از جمهوری اسلامی نبود، رای به افق دیگری غیر از انقلاب نیز بود" بر سر قدرت سیاسی است. اجزایی از مولفه های تعیین کننده در نگرفتن قدرت سیاسی است.

حزب بحث قدرت سیاسی را میکند برای اینکه میخواهد زمینه های کسب آنرا مهیا کند. بهمن از تشکیل انترناسیونال صحبت میکند که خود به اندازه گرفتن قدرت سیاسی در کوچکترین کشور دنیا کار میبرد. حزب از نارضایتی و اعتراض جنبشهای کارگری و حق طلبانه در ایران صحبت میکند، بهمن از "اعتصاب کارگران نفت نه آنطور که اطلاعیه رفیق نادر ادعا میکرد آغاز کار ما، بلکه پایان این دوران را اعلام میکرد"، حزب از مبارزه زنان برای حقوق انسانی جهانشمول و دور ریختن حجاب در سنندج صحبت میکند و بهمن میگوید "حزب با همین حکم (مردم جمهوری نمیخواهند) هر چیز را توضیح میدهد. تظاهرات علیه حجاب، تظاهرات برای لوله کشی، اعتصاب کارگری، تحریم انتخابات های متعدد رژیم برای دوره ای طولانی و یا... و "توضیح این تغییرات (رابطه مردم با جمهوری اسلامی) با فرمول جادویی مردم رژیم نمیخواهند تنها نشاندهنده سهل انگاری غیر مسئولانه ای در قبال تحولات سیاسی است."

اینطور نیست که چون ما اصولا خواهان کسب قدرت سیاسی هستیم تظاهرات ضد جمهوری اسلامی را ضد رژیم میفهمیم. نارضایتی و تنفر از جمهوری اسلامی واقعیت جامعه ایران است و نه ساخته پرداخته حزب یا نادر. به همان درجه هم هر گونه مبارزه و مقاومت حق طلبانه علیه جمهوری اسلامی واقعی است و میتواند در خدمت مبارزه برای دنیای بهتر باشد.

بحث بهمن در رابطه با سیاست و استراتژی حزب برای کسب قدرت سیاسی، آنجاییکه از آن بعنوان بلانکیسم و حرکتی جدا از طبقه کارگر اسم میبرد، این تصویر را میدهد که بهمن انقلاب کارگری توسط کارگران را تبلیغ میکند و حزب به تنهایی با اتکا به نیروی روشنفکر در خارج کشور میخواهد قدرت را بگیرد. بحث "حزب و قدرت سیاسی" حزب، به برنامه کمونیستی، جنبش کارگری و جنبشهای حق طلبانه مربوط میشود. بحث نادر در پرتو وضعیت کنونی متحول ایران (که البته مورد توافق بهمن نیست و بهمین دلیل در ارزیابی وی در مورد بحث کسب قدرت سیاسی تعیین کننده میشود) اینست که پیشروی های حزب چه در داخل و چه در خارج با حمایت حتی بخشی از طبقه کارگر، ما را بطرف کسب قدرت سیاسی نزدیک میکند. بحث بهمن اینست که نخیر، حزب نمیتواند خودش جدا از طبقه کارگر قدرت سیاسی را بگیرد. پس باید صبر کنیم، اگر نه همه طبقه کارگر بلکه بخش وسیع آن به ضرورت انقلاب سوسیالیستی پی ببرد و انقلاب کند و حزب هم از آن حمایت کند.

برنامه و سیاست حزب و فعالیتهای نسبتا موفق اخیرش کمونیسم کارگری را به کسب قدرت سیاسی نزدیک



میکنند ولی نظرات بهمن نه تنها ما را به یک حرکت سیاسی از موضع مدعی قدرت نزدیک نمیکند بلکه علامت کاهش سرعت را نشان میدهد: جنبش کارگری ضعیف است، طبقه متوسط به میدان آمده است، همه طیفهای بورژوازی برای اینکه کل زوال دولت از هم نپاشد در سرنگونی کامل رژیم نفع ندارد، حزب کمونیست کارگری مارکسیسم اش را کنار گذاشته است، رهبری آن بحثهایش را تحمیل میکند، و دیگر بحث انترناسیونال را کنار گذاشته است. اینها پیام آخر پلاتفرم مبارزاتی بهمن است. زیاد جذاب نیست. حتی جدید هم نیست. هر روزه آنها را میشنویم.

بهمن میگوید که "رفیق نادر از فروپاشیدن حزب میترسد؟ میخواهد با این برچسب به من حزب را نجات دهد؟ (متن شاه برهنه است). این حزب با این برخوردها و فضا سازی ها از هم نمیپاشد. دارد کارش را میکند و قدرت تشخیص نظر و سیاست مارکسیستی هم دارد. نمیتوان از تعیین تکلیف قدرت سیاسی در ایران حرف زد و حزب را در معادلات آن دخیل ندید. این آن چهره واقعی حزب است و نه "فروپاشیدن" حزب.

پایان

## در باره مباحث رفیق بهمن

محسن ابراهیمی

۱۰ آوریل ۱۹۹۹

نوشته رفیق بهمن شفیق تحت عنوان «یگ گام به پیش، چند گام به پس» و چند نوشته دیگر قبل و بعد از آن حاوی تزه‌های متعددی است. همه این تزه‌ها قرار است ثابت کند که حزب کمونیست کارگری از هویت کمونیستی و کارگری اش دور شده و بهمن می‌خواهد با این مباحث «هویت کمونیستی حزب را حفظ کند». در فرصتی مناسب و در صورت لزوم به هر کدام از این مباحث باید پرداخت. بهمن در مورد خیلی چیزها حرف زده است: اوضاع سیاسی جهان، ساختن انترناسیونال، حزب و جامعه، اوضاع سیاسی ایران، تاکتیکها و پراتیک و ... اما دقت در مباحثش نشان می‌دهد که همه آنها به نحوی تحت الشعاع مباحثش در رابطه با طبقه ای نوپا به نام طبقه متوسط و نقش مسلط آن در صحنه سیاسی و فکری ایران است. اختلاف بهمن در رابطه با دو بحث «حزب و قدرت سیاسی» و «حزب و جامعه»، و تحقیر فعالیت گسترده سیاسی علیه جمهوری اسلامی هم به همین مربوط است. در پایین چند نکته در همین رابطه مطرح میشود.

قبلا یاد آور شوم که مباحث سیاسی بهمن ایدا غیر منتظره نیست. از نوشته «حزب به کجا میرود» که بهمن در پلنوم قبلی ارائه داد بسادگی میشد فهمید که در حقیقت مباحث بهمن به کجا میرود. اما مباحث سیاسی بهمن هر ایرادی هم داشته باشد دست آخر میتواند موضوع یک پلمیک در حزب باشد و در همین پلمیک هم جای خود را پیدا کند. اما رفیق بهمن با کمال تاسف مباحثش را از همان ابتدا به چیزی آلوده کرد که غیر قابل فهم و غیر قابل انتظار است: بی حرمتی جدی به رهبری حزب.

### انصاف کجاست؟

یادداشتی که در آغاز نوشته «یگ گام ...» آمده فضایی بشدت غیر رفیقانه دارد. این یادداشت لحن و عبارات بعدی نه تنها غیر رفیقانه است بلکه بدور از معیارهای قابل انتظار از رفیقی است که در یک سنگر و برای یک هدف مبارزه میکنیم. این هنوز برایم قابل درک نیست که چگونه عضوی از کمیته مرکزی، رفیق صمیمی، جدی و مسئول مثل بهمن توانسته از رفیق منصور حکمت تصویری بدهد که قبلا بارها و بارها از خارج حزب و از طرف کسانی بسویش پرتاب شده است که با کارگر و کمونیسم و تحزب کمونیستی و جنبش کمونیسم کارگری خصومت جدی داشته اند. جای تاسف عمیق است که عضو کمیته مرکزی با این شیوه به سراغ مباحث منصور حکمت میرود. صمیمانه آرزو میکنم بهمن تصمیم بگیرد از این شیوه دست بردارد.

به سناریویی که بهمن نوشته دقت کنید: بازیگر اصلی وجود دارد به نام منصور حکمت. خود بهمن سالهاست با این بازیگر آشناست و سالهاست مدافع نظرات و پراتیکش بوده است. روش کار این شخص قبلا چیز دیگری بوده است: نظر دادن، جدل کردن، اقناع کردن، متحد کردن، دفاع جانانه کردن از کمونیسم و ... اینها همه جزوی از زندگی روزمره سیاسی اش بوده است. این شخص همیشه رفقاییش را به نظر دادن تشویق میکرد و صمیمانه به استقبال مباحثشان میرفته اما معلوم نیست چه اتفاقی میافتد که یکبار این شخص زیر و رو میشود. آنهم درست از مقطعی که بهمن با حزب اختلاف پیدا میکند. دیگر اقناع نمیکند، تحمیل میکند. نمینویسد، نوار

پخش میکند. صریح نیست، دنبال اینست که «گزک» دست کسی ندهد. شکست میخورد، پیروزی جلوه میدهد. صریح حرف نمیزند، لاپوشانی میکند. قانع نمیکنند، می باوراند. نمیتواند از بحثش دفاع کند، موضوع بحث را عوض میکند. میترسد حزب فروپاشد، برچسب میزند. تازگیها یاد گرفته هی بحث جدیدی از آستین در میاورد تا بر ضعفهایش سرپوش بگذارد. و این دیگر رفیق بهمن جدا قابل فهم نیست که وقتی با تمام این اوصاف که بسویش پرت کرده ای میگوید «هنوز بهمن را دوست دارد» اعلام میکنی قصد دیگری دارد. میخواهد بگوید که «جای بهمن در این حزب نیست».

این اوصاف سیاه بر سفید از قلم بهمن جاری شده است. اما با این تصویر همه ما آشناییم. قبلا بارها و بارها احزاب ریز و درشتی که چشم دیدن حتی نشانی از کمونیسم و کارگر را ندارند همین رفتار را با منصور حکمت کرده اند. خود بهمن هم همیشه در مقابل اینها از رهبریش دفاع کرده است. تصویر ارائه شده از طرف بهمن را همینها قاب طلا خواهند گرفت و در آرشیوشان در کنار صدها تصاویر مشابه ای قرار خواهند داد که محصول کارخانه خودشان است.

اما بهمن عزیز، رفقای ما با آدم واقعی پشت این تصویر هم به خوبی آشنایند. رفقای ما از جمله خود تو شریفند، آگاهند، حقیقت طلبند، بالغند، مدتهاست در این حزب و در کنار منصور حکمت واقعی برای پیشبرد کمونیسم مبارزه کرده اند. وقتی از فضای سناریوی تو بیرون میایند، پلنوما و کنگره هاشان را مرور میکنند، به دنیای واقعی و منصور حکمت واقعی نگاه میکنند، نقش و سبک برخوردش در داغترین بحثها، تلاشهای همیشگی اش برای ابراز بحثهای مخالف، جدیتش در اقتناع رفقا را به خاطر میاورند چگونه میتوانند از کنار این دنیای وارونه تو رد شوند و عمیقا آزرده خاطر نشوند.

### غولی بنام طبقه متوسط

تحلیل سیاسی بهمن سه رکن دارد: ۱- در طول دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، طبقه ای در ایران شکل گرفته بنام طبقه متوسط. این طبقه منافع خود را در تحول تدریجی همین رژیم میداند و برای همین هم تلاش میکند. این طبقه موقعیت خود را در عرصه های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مستحکم کرده و صحنه سیاسی ایران را تا جایی که به جنبشهای اعتراضی مربوط است رقم میزند. نامه ۱۳۰ نویسنده و حرکتهای دانشجویی از مثالهای بارز در این مورد هستند. ما در دوره ای قرار داریم که در آن همین طبقه مهر خود را بر همه چیز زده اند. ۲- به موازات همین، در خود رژیم اسلامی جناحی به اعتدال روی آورده. «رژیم جمهوری اسلامی نیز برای اولین بار افق تحول تدریجی خود را باز کرده است و آگاهانه به جذب نیروی اجتماعی جنبش طبقه متوسط در مکانیسمهای سیاسی خود پرداخته است.» «باز شدن شکاف در جمهوری اسلامی در عین حال به معنای باز شدن این افق تحول تدریجی» است. در رژیم اسلامی ظرفیت انطباق با الزامات یک نظام متعارف بورژوازی بوجود آمده است. همین رژیم میتواند رژیم سرکوب انقلاب نباشد. ۳- مردم وسیعا تحت هژمونی سیاسی طبقه متوسط هستند. دیگر به انقلاب فکر نمیکنند. دنبال همین جناحی هستند که در حال تحول تدریجی است. با سرکوب اعتراضات کارگری «آخرین نشانه های انقلاب ۵۷ از جامعه پاک شده است». اعتصاب کارگران نفت نه آغاز کار ما، بلکه پایان این دوران را اعلام میکند. مردم در میدان طبقه متوسطی بازی میکنند که در دوران رفسنجانی موقعیت اقتصادی خود را تحکیم کرده و با پرچم جامعه مدنی به میدان آمده است. اگر قبلا مردم به انجام یک انقلاب فکر میکردند. افق انقلاب، هر چند هم ضعیف، هنوز تعیین کننده نوع رابطه آنها با

رژیم بود، دوم خرداد نشان داد که «دیگر این باورها تعیین کننده رابطه مردم با رژیم نیست.» «رای مردم فقط رای نارضایتی از جمهوری اسلامی نبود. رای به افق دیگری غیر از انقلاب نیز بود.» «اگر قبل از خاتمی افق سرنگونی طلبی در میان همه مردم به عنوان افق واقعی خلاصی از دست جمهوری اسلامی مسلط بود، بعد از خاتمی این صف بندی دیگر صدق نمی‌کند. از میان مردم بخش نه چندان کوچکی به افق دیگری روی آورده اند و خواهان تغییرات تدریجی در جمهوری اسلامی هستند. بخش سرنگونی طلب در میان مردم دیگر آن تفوق و برتری را ندارند.» به طور خلاصه «امروز این افق تحول تدریجی است که افکار مردم را رقم می‌زند.»

روشن است که تحلیل حزب از اوضاع سیاسی ایران با تصویر بهمن فاصله فاحشی دارد. در دنیای سیاسی ای که بهمن ترسیم می‌کند نیرویی به نام «طبقه متوسط» با شعار جامعه مدنی اش همه کاره است. با رجوع به آن میتوان همه افت و خیزها و پیچ و خمهای سیاسی کنونی در ایران را توضیح داد. جناحهای درون حکومت، موقعیت مردم در قبال جمهوری اسلامی، ماجرای دوم خرداد، روندهای سیاسی کنونی و آتی، تاکتیکهای یک حزب کمونیست، همه و همه به نحوی متأثر از موقعیت این طبقه نوظهور است. شکاف درون حکومت ناشی از پاسخ به نیازهای طبقه متوسط است. جناحی به آن خصومت می‌ورزد و جناحی مشغول جذب نیروی اجتماعی این طبقه در مکانیسمای سیاسی حکومت است. افق سیاسی مردم به چرخشهای همین طبقه متکی است. نشریات زیر نفوذ آن است و با اتکا به محتوا و مباحث همین نشریات است که میتوان فهمید کدام نیرو و کدام طرز فکر در جامعه دست بالا دارد. حتی دوم خرداد هم محصول انعکاس موقعیت این طبقه و آرایش سیاسی آن است. مردمی که جمع شدند در مقیاس میلیونی به خاتمی رای دادند زیر هژمونی فکری و سیاسی همین طبقه بودند و در حقیقت افق تحول تدریجی همین طبقه را متحقق میکردند.

با این تحلیل است که بهمن به سئوالات زیر تماما جوابی میدهد که در نقطه مقابل جواب حزب قرار دارد. آیا شکاف درون جمهوری اسلامی فضای مناسبتری برای کارگران، زنان و جوانان به سمت پیشرویهایی بیشتر فراهم میکند؟ آیا هر عقب نشینی در مقابل فشار مردم راه را برای پیشروی بیشتر باز نخواهد کرد؟ آیا با توجه به اینها امکان یک تقابل سیاسی وسیع میان مردم و رژیم وجود ندارد؟ و اگر این امکان وجود دارد آیا نباید حزب کمونیست کارگری بجنبد و با تمام نیرو تلاش کند به جریانی مطرح در تحولات سیاسی احتمالی تبدیل شود؟ در فضای ذهنی بهمن این سئوالات همه جواب منفی دارند. در جامعه ای که بهمن تصویر میکند جمهوری اسلامیش بسرعت در حال انطباق با نیازهای طبقه متوسط و اپوزیسیون بورژوازی است. «جنبش کارگری اش نسبت به تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی در وضعیت نامساعدتری قرار گرفته است.» و بالاخره مردم و جنبش کارگری و نشریات و رمانها (بامداد خمار) و روشنفکران و انتخابات و جناحهای حکومت و زنان و جوانانش، همه و همه طبقه متوسطی شده اند. و با توجه به تمام اینها دیگر چه جایی برای امکان تحولی که در آن کارگر و کمونیسم بتوانند نقشی داشته باشند وجود دارد؟ واکنش رفیق بهمن در مقابل دو بحث «حزب و قدرت سیاسی» و «حزب و جامعه» قبل از اینکه مربوط به ربط و یا بی‌ربطی آن بحثها به کمونیسم و مارکسیسم داشته باشد در همین فضای فکری اش ریشه دارد. بعدا باید به این جداگانه پرداخت که حتی تزهائیش در مورد ساختن انترناسیونال در خارج کشور وجه دیگری از بی‌وظیفگی در قبال اوضاع سیاسی ایران و طبقه کارگر است که بزعم بهمن مغلوب طبقه متوسط است و فعلا کار جدی ای نمیتوان کرد.

در مباحث دیگر بهن التقاطات و تناقضات نظری جدی وجود دارد. اما به هر گوشه این التقاطات و آشفتگیها نگاه میکنی به نحوی رد پایی از غول طبقه متوسط را میبینی. به عنوان مثال، میگوید:

«تا چند سال قبل میشد تصور انقلابی بر علیه رژیم اسلامی را کرد. امروز اما انجام انقلاب بر علیه رژیم بدون انجام انقلابی علیه کل دولت بورژوازی امکان پذیر نیست.» منظور اینست که چند سال پیش، که هنوز «طبقه متوسط در مکانیسمهای سیاسی جمهوری اسلامی جذب نشده بود» میشد علیه رژیم اسلامی انقلاب کرد بدون اینکه این انقلاب علیه کل دولت بورژوازی باشد. گویا جمهوری اسلامی پیش از برو بیای طبقه متوسط، جمعی از آخوندهای پا در هوا بودند که برای خودشان مافیای قدرت تشکیل داده بودند و هیچ ربطی هم به طبقات در جامعه نداشتند. جمهوری اسلامی در عالمی ماورا طبقات سیر میکرد و میشد علیه آن انقلاب کرد بدون اینکه صحبت از انقلاب علیه دولت بورژوازی در میان باشد.

آیا رفیق بهمن برنامه حزب را که در همان سالها منتشر شد هنوز هم برای همان سالها قبول دارد؟ در همین برنامه اعلام شده بود: تصویر کردن دولت به عنوان یک نهاد مستقل و مافوق منافع طبقاتی تضاد درون جامعه، یک رکن اساسی ایدئولوژی بورژوازی است. انقلاب کارگری باید دولت بورژوازی را به زیر بکشد. حزب کمونیست کارگری برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری فوری یک حکومت کارگری مبارزه میکند. سرنگونی رژیم اسلامی یک وظیفه فوری انقلاب کارگری در ایران است. برچیدن ارتش و سپاه و کلیه سازمانهای نظامی و انتظامی و جاسوسی و اطلاعاتی مخفی و بوروکراسی مافوق مردم یک وظیفه فوری است. طبقه کارگر به مجرد کسب قدرت سیاسی، اجرای برنامه کمونیستی خویش را آغاز میکند تا شرایط آزادی و رهایی و برابری واقعی و کامل همه مردم را فراهم کند. این خطوطی از برنامه حزب در باره انقلاب و قدرت سیاسی است و اهمیتهش با افت و خیز طبقه متوسط بالا و پایین نمیرود. این تزه‌های برنامه برای امروز همانقدر اهمیت دارد که برای سالها پیش. هم برای امروز که همه چیز زیر نگین طبقه متوسط است صادق است و هم برای سالها پیش که طبقه متوسط عروج نکرده بود.

از نظر بهمن وظایف سیاسی انقلاب بعد از صعود طبقه متوسط متفاوت است. در مورد این دوره میگوید: «جدال طبقه کارگر با اینها (سازمانها و احزاب بورژوازی که کمر به نجات جمهوری اسلامی بسته اند و میخواهند با انجام تحولات تدریجی ماشین دولتی رژیم اسلامی را نجات دهند و در اداره اش شرکت کنند) نه بر سرنگونی یا تحول مسالمت آمیز رژیم جمهوری اسلامی، بلکه بر سر سوسیالیسم یا سرمایه داری است.» سئوالات زیادی در مقابل بهمن قرار دارند: مگر جدال طبقه کارگر با احزاب بورژوازی قبلا بر سر سوسیالیسم یا سرمایه داری نبود؟ مگر اکنون نباید جدال طبقه کارگر هم بر سر سوسیالیسم و سرمایه داری و هم بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی باشد؟ مگر میتوان بدون سرنگونی جمهوری اسلامی انقلاب سوسیالیستی کرد؟ مگر گام اول هر انقلاب سوسیالیستی در ایران سرنگونی جمهوری اسلامی نیست؟ مگر منطقه امنی وجود دارد که در آن میتوان به امر سوسیالیسم پرداخت بدون اینکه بدون جمهوری اسلامی را از سر راه برداشت؟ آیا جواب این سئوالات با رجوع به فرمولبندی بالا روشن نیست؟

به طور خلاصه از نظر بهمن مقطعی در تاریخ سیاسی جمهوری اسلامی وجود دارد که در آن طبقه متوسط شکل میگیرد و صحنه سیاسی را اشغال میکند. بهمن برای پیش و بعد از این مقطع دو تئوری دولت متفاوت دارد. پیش از این برش تاریخی، میتوان علیه رژیم انقلاب کرد بدون اینکه این انقلاب علیه کل دولت بورژوازی باشد. بعد از این برش میتوان علیه سرمایه داری انقلاب کرد بدون اینکه با قدرت سیاسی و مشخصا جمهوری اسلامی در افتاد. بهن این تزه‌ایش در مورد دولت را بر مبنای مشاهداتش در مورد طبقه متوسط و جامعه مدنی و

جایگاهشان استوار کرده است. چه این مشاهدات درست باشد چه غلط، تز سیاسی اش نتیجه ای ندارد جز بیوظیفگی سیاسی.

اینها نکاتی در باره گوشه ای از تزهای بهمن است. در فرصتی مناسب باید هم در این مورد تفصیلات بیشتری نوشت و هم به تزهای دیگرش پرداخت.

## "کمونیسم کارگری امروز" و چپ پرروز

در نقد نظرات رفیق بهمن شفیق

مقدمه

من قصد نداشتم در نقد نظرات بهمن چیزی بنویسم. رفقای متعددی در سطوح مختلف جواب بهمن را بروشنی داده اند و من هم حرف اساسا متفاوتی نداشتم. اما نوشته های اخیر او در بسط اختلافات خودش به سطح مبانی مارکسیستی و کمونیسم کارگری از یکسو و تصمیم رفقا رضا مقدم و مجید و آزاد به استعفا که همزمان با این بحث ها انجام میگیرد مرا بر آن داشت تا در بحث شرکت کنم. امیدوارم مجموعه این بحثها بتواند این رفقا را به ماندن، لااقل تا بعد از طرح نظراتشان در حزب تشویق کند. من بسیار خوشحالم که رفیق بهمن تصمیم گرفته است بماند و بحث کند و بیشتر خوشحال خواهم شد اگر رفقای دیگر نیز چنین تصمیمی بگیرند.

ابتدا باید تاکید کنم که منم مثل دیگر رفقا معتقدم که اهمیت بحث بهمن در درجه اول در شیوه برخورد و انتقادات شخصی او به رهبری حزب و مشخصا نادر است و نه در مضمون بحث هایش. اگر کسی شگفت زده شده اگر رفقای حس کرده اند فوراً باید موضع گرفت و بویژه این شیوه بحث را مورد نقد قرار داد اگر رفیق نادر بیاد تمثیل شاهزاده و اژدها افتاده است همه بخاطر این روش شخصی در برخورد به نادر و رهبری حزب است. بحث صرفاً بر سر اخلاقیات و لحن بیان نیست، مساله اینست که این حملات شخصی بطور ابژکتیو و در حزب و جامعه معنای مشخص سیاسی دارد. متهم کردن نادر به اینکه "بحثهایش را نمینویسد تا گزک بدست کسی ندهد" اینکه نادر با بحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه دارد "شکست کارگری نشدن حزب را لاپوشانی میکنند"، اینکه "بحث قدرت سیاسی ... برای تغییر ریل حزب به سمت خارج کشور مطرح شده"، اینکه نادر "رهبری است که از خطر تضعیف قدرتش نگران است" این حرف ها، دادن این تصویر ریاکار و توطئه گر از رهبری حزب، دیگر در قالب پلمیک نظری برسر حزب و قدرت سیاسی و یا جامعه مدنی و سرنگونی نمیگنجد، این همانطور که رفقای دیگر هم اشاره کرده اند، از نوع حملات مکارتیستی و جنگ سردی علیه کمونیستهاست که مشخصاً در عرصه سیاست ایران به لطف عبدالله مهددی و عقب مانده ترین ناسیونالیستهای جاخوش کرده در کومه له هرروز دارد علیه ما تکرار میشود. نمیگویم بهمن عامدانه و آگاهانه به این ورطه غلطیده است. بحث بر سر نیات نیست بحث بر سر معنای سیاسی واقعی و ابژکتیف این گونه "انتقادات" علیه حزب و رهبری آنست. بهمن در آخرین نامه اش با اشاره به اینکه بسیاری رفقا از لحن او انتقاد کرده اند اظهار تعجب میکند که "همین رفقا به لحن رفیق نادر در این مباحثات ... هیچ اعتراضی نکرده اند." رفیق جان نه دعوا بر سر لحن در یک بحث دو نفره است و نه شنوندگان این بحث داوران بیطرف ادبی اند. شما آن اتهامات کذائی را بر علیه رهبری حزب و نظریه پرداز کمونیسم کارگری پرتاب کرده اید و اعضا و کادرهای کمونیسم کارگری بدرست این نوع حمله به منصور حکمت، به کمونیسم کارگری، به حزب و به خودشان را مورد نقد قرار داده اند. از چه تعجب میکنید؟

اما ببینیم مضمون سیاسی که بهمن را به چنین تقابلی با رهبری حزب کشانده چیست. بهمن در نوشته آخرش " این بحران است آنرا جدی بگیریم" میگوید " اختلاف بر سر دو خط مشی متفاوت، دو درک مختلف از کمونیسم

کارگری امروز و نه کمونیسم کارگری پنجسال قبل است این را به رسمیت بشناسید و در همین ابعاد هم با آن برخورد کنید." من این را به رسمیت می‌شناسم و در همین چهارچوب نقدم را مطرح می‌کنم.

### ۱- کمونیسم کارگری به روایت بهمن

رفیق بهمن در پاسخ به نقد کورش از "تزهایی درباره حزب بین الملل کمونیستی کارگری" مبنی بر اینکه این تزها "حرکت کمونیسم کارگری را آنطور که من آنرا می‌فهمم نمایندگی نمی‌کند" می‌نویسد "رفیق در صدد اثبات اینست که درک من با درک حزب از کمونیسم کارگری متفاوت است. این لازم به اثبات نیست. خود من بارها اعلام کرده‌ام که با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم." اما این درک متفاوت، که برای اولین بار و با چنین فروتنی اسپینوزا منشانه‌ای بیان می‌شود، کدامست؟

بهمن در همان طرح انترناسیونال کمونیستی اش - که اگر مورد انتقاد نادر و کورش قرار نمی‌گرفت لابد الآن با همین حزب "خارج کشوری" و "نامربوط به کارگران" مشغول ایجادش بود - کمونیسم کارگری را چنین تعریف می‌کند:

"کمونیسم کارگری مفهومی است که برای تبیین تمایز با گرایش‌های کمونیستی‌ای که رفع همه جانبه و جامع روش و تولید سرمایه داری، مالکیت خصوصی و کارمزدی موضوع کارشان نیست به کار گرفته می‌شود. در عرصه سیاست این یک مرزبندی با کلیه واریانتهای کمونیسم بورژوازی و غیرکارگری از کمونیسم و روسی تا چینی و تمام سایه روشنه‌های مختلف آنان است."

هرکس کمترین آشنایی با "تفاوتهای ما" و دیگر مباحث کمونیسم کارگری "پنجسال قبل" داشته باشد میدانند که تعریف بالا وجه مشخصه کمونیسم کارگری نیست، این "کمونیسم کارگری امروز" نیست این مارکسیسم ضد رویزیونیست پیروز است. نادر همین واقعیت را به وی یاد آوری می‌کند و در نقد تعریف فوق که قرارست تز اول پایه گذاری انترناسیونال بهمن باشد مینویسد "اینکه کمونیسم کارگری مفهومی است برای توصیف یک تمایز اجتماعی با کمونیسم طبقات دیگر. تمایز برنامه‌ای خود گوشه‌ای از این تمایز اجتماعی است، اما تفاوت ما با رویزیونیستهای پیش از ما اینست که ما علل اجتماعی تجدیدنظرها کنونی در برنامه کمونیسم را در انتقال اجتماعی کمونیسم از طبقه کارگر به طبقات دیگر و تبدیل کمونیسم به اندیشه و پرچمی برای تحقق اهداف اجتماعی طبقات دیگر جستجو می‌کنیم. تعریف بهمن در این تزها از کمونیسم کارگری همان تعریف قدیمی مارکسیسم انقلابی بعنوان مارکسیسم ضد رویزیونیستی است. من بیان برنامه حزب را درست میدانم." پرچمدار امروز کمونیسم کارگری ما، که در پاسخش باز بسیار اسپینوزا منشانه دوست دارد بیجا و با جا بحث‌های برنامه را به رخ نادر بکشد، ترجیح می‌دهد که در این یک مورد یعنی نقد نادر به اولین و پایه‌ای‌ترین تز تشکیل انترناسیونالش سکوت اختیار کند. و نه تنها این بلکه در ادامه پلمیک و نوشته‌های بعدی نظراتی کاملاً وارونه و در نقطه مقابل آنچه نادر نه تنها در نقد تز اول بهمن بلکه در برنامه حزب و در تمام پلمیکهای دوره شکلیابی کمونیسم کارگری نوشته و گفته است به وی نسبت بدهد. در "یک گام به پیش ..." ابتدا به نادر یاد آوری می‌کند "مارکسیسم تئوری است، حزب یک نهاد اجتماعی که این پرچم را بدست گرفته است." (جل الخالق!) و بعد هم معادله‌ای که معلوم نیست از کجا آمده را به نادر نسبت می‌دهد تا بسادگی ردش کند "



معادله ای که رفیق نادر طرح میکند خیلی ساده غلط است: مارکسیسم یعنی طبقه کارگر و حزب هم یعنی مارکسیسم. ای کاش زندگی به همین سادگی بود. "خود گویی و خود خندی، عجب مرد هنرمندی!

## ۲- کارگری نشدن حزب و فرار بجلو

یک نقد پایه ای بهمن در نوشته "یک گام به پیش.." اینست که حزب آنطور که قرار بود کارگری نشده است. می نویسد "تحوالی که در حزب صورت گرفته است محصول به هم خوردن توازن قوایی در بیرون حزب و محصول شکستهایی است که خود حزب متحمل شده است. قرار بود حزب به یک کارگری تبدیل شود، این نشد. یا باید دلایل آن روشن میشد، یا راهی پیدا میشد که این شکستها را لاپوشانی کند و شکست را پیروزی جلوه دهد." رفیق بهمن همین مضمون را در چند جای دیگر نوشته اش با تعبیر فرار به جلو و غیره تکرار میکند. من از این نوع "لاپوشانی ها" و "فرار به جلوها" زیاد بیاد دارم. بیست سال قبل و در بحبوحه انقلاب بهمن سهند شعار انحلال ارتش را "لاپوشانی" کرد و به علیه بیکاری و سازماندهی کارگران بیکار پرداخت. مدتی بعد سیاستهای و اهداف اعلام شده اش در علیه بیکاری را "لاپوشانی" کرد و پرچم جبهه های اصلی نبرد طبقاتی در کردستان و بر علیه فلاکت را بر افراشت. بعد هم از این جبهه ها "بجلو فرار" کرد و تاکتیک دفاع از دستاوردهای انقلاب در جنگ ایران و عراق را در دستور گذاشت. "لاپوشانی" بعدی بحث نقد سبک کار در کنگره اول ام.ک و ضرورت اجتماعی شدن سازمان در طبقه کارگر و جنبش کارگری بود. این هنوز تماما عملی نشده بود پرچم تشکیل حزب کمونیست را بلند کردیم. کمیته تدارک حزب تشکیل شد، برنامه عمل کمیته "لاپوشانی" شد و کنگره موسس تشکیل شد. فوراً بعد از تشکیل حزب کارگری و توده گیر شدن حزب در دستور قرار گرفت. حزب هنوز توده گیر نشده باز "بجلو فرار" کرد و سازماندهی منفصل کارگران را در دستور قرار داد. و بالاخره بعد از تشکیل حزب کمونیسم کارگری ( که خود بزعم خیلی ها نوعی "فرار بجلو" از یکسره کردن تا به آخر مبارزه با ناسیونالیسم در کومه له بود) کارگری شدن حزب و تسخیر حزب بوسیله کارگران در دستور قرار گرفت که میرسیم به بحث های امروز بهمن و آخرین "فرار بجلو" حزب به بحث کسب قدرت سیاسی. ما ظاهراً هیچکاری را به آخر نرسانده ایم و مدام به پیش رفته ایم! مدام "شکست خورده ایم" و از هسته سهند به حزب کمونیسم کارگری رسیده ایم! چرا اینطورست؟ واقعا چه اتفاقی افتاده است؟ قضیه روشن است. ما داریم از سیر حرکت و تحولات یک جریان و حزب سیاسی صحبت میکنیم و نه نقشه عملهای یک اداره اجرایی. این اداره راه و ساختمان نیست این یک حزب سیاسی زنده درگیر در مبارزه طبقاتی است. این سیر پیشروی حزبی است که در هر مقطع متناسب با وضعیت و شرایط مشخص جدال طبقاتی در جامعه عرصه های اصلی نبرد را بدرستی تشخیص داده و درقبال آن موضع گرفته و سیاستها و اهداف پایه ای خود را در قالب پلاتفرمها و نقشه عملهای جدید به پیش برده است.

امروز این شرایط مشخص مساله باز شدن قدرت سیاسی در ایران است و حزب هم همین مساله را در دستور گذاشته است. و درست در پرتو و متن همین شرایط جدید است که حزب حرکت برای کارگری شدن را از جمله با تشکیل کمیته داخل و تاسیس رادیو و اعزام و غیره دارد دنبال میکنند. نقد بهمن مبنی بر اینکه تز حزب و قدرت سیاسی برای لاپوشانی شکست سیاست کارگری شدن حزب مطرح شده اما فقط ناشی از عدم درک درست او از سیر حرکت واقعی حزب نیست. درک وی از کارگری شدن و کسب قدرت سیاسی نیز اساساً چیز دیگری است. نوشته خود بهمن بروشنی نشان میدهد که "کمونیسم کارگری امروز" ما در اینجا هم باز دست بر قضا در کنار چپ های پیروزی قرار گرفته است.

رفیق بهمن ادعا میکند که چپ حاشیه ای منزوی و بی اعتنا بقدرت سیاسی در صفوف ما وجود ندارد و بعد خودش با تزه‌ها و متدولوژی و احکام همین چپ به نقد بحث کمونیسم و جامعه و ضرورت دست بردن به مکانیسمهای اجتماعی کسب قدرت از جانب حزب میپردازد! رفیق بهمن هم خودش و هم چپ حاشیه ای را دست کم گرفته است. او مینویسد "چنین چپی در حزب ما یا وجود ندارد و یا اگر هم هست تاثیرش بر فعالیت و روشهای مبارزه حزب آنچنان ناچیز بوده که به حساب نمی آید. حزب ما تا مقطع پلنوم و به طور مشخص از حدود پنج سال قبل بطور مداوم به این مساله توجه داشته که با فلاخن و تیر و کمان در آخر قرن بیستم و در عصر رسانه ها و ارتباطات الکترونیکی نمیتوان به طور موثر به مبارزه سیاسی دست زد." رفیق بهمن لطفا بحث چپ حاشیه ای را کاریکاتور نکنید. این چپ تئوریک تر و سیاسی تر از این حرفهاست. این چپ همیشه در برابر دست بردن حزب بقدرت سیاسی کمونیست پیش شرطهای متعددی از جمله مانند رفیق بهمن ضرورت رابطه با طبقه کارگر را قرار داده است و بقدرت رسیدن یک حزب کمونیست حتی در دل یک انقلاب و با یک پایگاه توده ای سه میلیونی را از آنجا که نعل بالنعل با تئوریهای منزه طلبانه اش جور نیستند بلانکیسم خوانده است. در این تئوریه‌ها یا حزب آنقدر کارگری شده است که میتواند اکثریت کارگران را در شوراها متشکل کرده و به پیام فرا بخواند و یا مجاز نیست به قدرت سیاسی حتی نزدیک شود. این همان تئوری آشنای پیوند است که در مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران جوابش را دادیم، از رویش گذشتیم و حزب درست کردیم و حالا دوباره در بحث حزب و قدرت سیاسی سر و کله اش پیدا شده. میگفتند برای تشکیل حزب باید مارکسیسم را با طبقه کارگر پیوند داد و امروز میگویند برای کسب قدرت سیاسی باید حزب را با طبقه پیوند داد و معنای عملی هر دو این تزه‌ها البته اینست که نه حزب بسازید و نه قدرت را بگیرید. خود این چپ هیچگاه نه حزب درست کرده و نه حتی بقدرت سیاسی فکر کرده است و همیشه هم از خودش متشکر بوده که به "مارکسیسم" وفادار مانده است. "تسخیر قدرت سیاسی؟! پس رابطه با طبقه چه شد؟" این آن "فلاخن و تیرکمانی" است که میخواهند بدستمان بدهند، و بدنبال نخود سیاهمان بفرستند. رفیق بهمن ظاهرا قبول دارد که حزب کمونیست هم مثل احزاب همه طبقات دیگر میتواند و باید ادعای قدرت سیاسی داشته باشد. اومیگوید "حزب کمونیست باید برای کسب چنین مشروعیتی بجنگد" اما وقتی از نادر انتقاد میکند که "زمانی مدافع اشغال حزب توسط کارگران بود و امروز به کارگران فراخوان دفاع از حکومت حزب را میدهد" (چه تناقض افشا کننده ای!) در واقع نشان میدهد که برای کسب این مشروعیت اول باید با خود او جنگید. باید یقه چپ حاشیه ای را اول در خود حزب گرفت. ( این "کمونیسم کارگری طراز نوین" مثل اینکه از هر طرف غش میکند میافتد بغل دست چپ سنتی خودمان!) "کمونیسم کارگری" بهمن وقتی به بحث های وی در مورد شرایط امروز ایران میرسیم دیگر علنا و رسماً در کنار چپ پیروز و در جبهه اپوزیسیون دوم خردادی قرار میگیرد.

ابتدا کلمه نبود، سیاست بود. بهمن در عرصه سیاست مقهور طبقه متوسط شده است. به ما انتقاد میکند که چرا بجای طبقه واژه مردم را بکار میبریم، بعد معلوم میشود این نه خود کلمه مردم بلکه اعتقاد ما به سرنگونی طلب بودن مردم است که مورد انتقاد اوست. میگوید مردم که یکپارچه نیستند، طبقات داریم و به

استناد رمان بامداد خمار و گفته معروف آقای مخملباف عده ای از مردم که در خانه مثل آمریکا زندگی میکنند و پول از پارویشان بالا می‌رود اصلاً سرنگونی نمی‌خواهند. بسیار خوب پس بگوئیم آنها که پول ندارند و اسکی و اسب سواری نمی‌کنند، یعنی نود و نه درصد مردم ایران - و اگر هنوز کلمه مردم مجاز نیست به گفته چپهای سنتی خودمان توده خلق و یا کارگران و زحمتکشان - سرنگونی می‌خواهند. می‌گویند نه! از مفروضاتتان حرکت نکنید. کارگران در حال هزیمتند. فشار زندگی و تلاش معاش کمر آنها را خرد کرده است و اعتراض و حرکتی از خودشان نشان نمیده‌ند. ما دیگر "نه شاهد اعتراضات نیرومند کارگری هستیم" و "نه شاهد شورشهای وسیع مردمی". "این جنبش طبقات میانی است که صحنه سیاسی ایران را تا جایی که به جنبش های اعتراضی مربوط میشود رقم می‌زند." و پلاتفرم این جنبش هم نه سرنگونی بلکه تحول آرام به سمت جامعه مدنی است. قضیه روشن است. ما می‌گوئیم مردم سرنگونی طلبند و مقصودمان آنست که بخش اعظم مردم خواهان سرنگونی اند و بهمین می‌گویند چنین نیست و منظورش آنست که طبقه متوسط خاتمی چی شده است.

این مردم با رای به خاتمی دست از انقلاب شسته اند و به رژیم تمکین کرده اند. این همان بحث آشنای کشتگر و فرخ نگهدار و خاتمی چپون است. این بحث اپوزیسیون دوم خردادی است. ( اگر بهمین نمی‌خواهد با آنان تداعی شود، از حرف ما دلخور نشود، حرف آنها را تکرار نکنند). بهمین می‌گویند این اپوزیسیون حالش را بهم میزند و همه را شاهد می‌گیرد که بدنبال بازار یابی در میان آنان نیست. من و فکر نمی‌کنم هیچ رفیق دیگری در این شکی داشته باشد. اما مساله بر سر نیات خیر نیست، مساله بر سر معنا و جایگاه واقعی این موضع در عرصه سیاسی ایران است. آن ممدکار اجتماعی که رفیق بهمین لیستی از فعالیت‌هایش را بعنوان نمونه کار یک حزب مرتبط با کارگران تصویر می‌کند، اگر بخواهد چنین موضعی را بمیان کارگران ببرد به اکثریت و حزب توده و خانابا تهرانی خدمت کرده است و نه به جنبش کارگری.

مشکل بهمین فقط این نیست که ارزیابی متفاوتی از مساله سرنگونی رژیم دارد مساله آنست که ارزیابی او با مواضع اپوزیسیون خاتمی چی یکسان است. این را دیگر با هیچ صغرا و کبرای تئوریکی نمیشود "درک متفاوتی از کمونیسم کارگری" نامید.

از نظر اصولی سرنگونی خواستن و یا نخواستن مردم هیچگاه تعیین کننده موضع و ارزیابی ما نسبت بقدرت سیاسی نبوده است. سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت کارگری و سوسیالیسم یک بحث برنامه ای ما و پراتیک همیشگی ماست و تحلیل شرایط مشخص در هر دوره - آنهم نه بر مبنای تحركات اقشار میانی - تنها بر تاکتیکها و شکل پیشروی ما به سمت این هدف همیشگی تاثیر می‌گذارد و نه بر تغییر موضع و یا شدت و ضعف آن نسبت به امر سرنگونی. بنابراین حتی اگر حرفهای بهمین در مورد مسلط شدن افق طبقه متوسط بر جامعه را هم بپذیریم باز معلوم نیست چرا باید شعار سرنگونی و سیاستهای مشخص حزب در این دوره را کنار بگذاریم و مشغول کارهایی بشویم که بهمین ما را به آن فرا می‌خواند. بهمین با لحن تحقیر آمیز مشتمن کننده ای فعالیت‌های دوره اخیر حزب در خارج کشور را با عنوان "تظاهرات در برابر مراسم جایزه اسکار" به سخره می‌گیرد. من از ایشان سؤال می‌کنم شعار مرگ بر خاتمی، سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی و بر قرار باد حکومت کارگری در لس آنجلس بیشتر به نفع طبقه کارگر ایران است و یا تحلیل های مشعشعی که هم‌منظر فرضی شما در شاد شهر و جاده قدیم کرج بخورد کارگران میدهد؟ جواب این سؤال را هم کارگران بروشنی میدانند و هم سروش و کمال خرازی و فائزه رفسنجانی و خود خاتمی. این میان فقط پرچمدار طراز نوین ما گنج و مبهوت ایستاده و حتی خودش هم نمیداند چه می‌گوید و چه می‌خواهد.

فکر میکنم تا همین جا برای شناخت نظراتی که بهمن مایلست آنها را "درک متفاوتی از کمونیست کارگری" بنامد کافی باشد. این نظرات همانقدر به کمونیسم کارگری شبیه است که قورباغه به بلبل!

حمید تقوایی

۱۱ آوریل ۹۹

## درباره نظرات اخیر رفیق بهمن شفیق

### کوروش مدرسی

بهمن همان طور که قول داده بود بحثهایش را طی چند نوشته به کمیته مرکزی حزب ارائه کرد. این نوشته ها قبل از اینکه انتقادی به این یا آن موضع حزب و دفتر سیاسی باشد اعلام پلاتفرم یک اپوزیسیون و علیه رهبری کنونی حزب است. این کار اصلا ایرادی ندارد. هر عضو حزب میتواند معتقد باشد که رهبری حزب، در بعد سراسری یا محلی، از نظرات خود عدول کرده، سیاست های نادرستی را درپیش گرفته و یا اصولا صلاحیت ماندن در پست خود را ندارد و بخواهد که سیاست های حزب با سیاست های پیشنهادی او و رهبری حزب با رهبری پیشنهادی او جایگزین شود، برای این کار تلاش کند، نیرو جمع کند و با حرارت بحث کند. این اصلا بخشی از کار سیاسی است. احزاب سیاسی همیشه دارای اپوزیسیون و مجموعه ای اپوزیسیون هستند. این یک جانب مساله است. جانب دیگر اما این است که حزب، مسئولین و رهبری فی الحال آن، در هر حزب و تشکلی، حق دارند و موظف اند که مادام که سیاست ها و این رهبری تغییر نکرده آن حزب یا تشکل را مطابق آنچه که درست میدانند پیش ببرند. این وظیفه هر اکثریتی است که به هر اقلیتی متناسب با اندازه اش وقت و امکانات حزب را اختصاص دهد. میگویم باندازه ابعادش چون نمیشود و درست نیست که مثلا یک اپوزیسیون یک نفره در کمیته مرکزی وقت و انرژی بیش از حقش از حزب یا کمیته مرکزی بگیرد. راه تغییر این تناسب قوا مبارزه سیاسی برای قانع کردن دیگران، درست کردن فراکسیون و تلاش برای تغییر کمیته ها و مسئولین از طریق کنفرانسها و کنگرها است. راه طرح و انتشار نظرات و بحث های سیاسی در این حزب بیش از هر جریان دیگری که من میشناسم باز است. هرکس میتواند عقایدش را علنا چاپ کند، میتواند نشریه منتشر کند، حتی میتواند از طریق شبکه اینترنتی ندا حرفش را بگوش اعضای علاقه مند برساند و بکوشد آنها را به عقاید خود متقاعد سازد. اما انتظار اینکه هر عضو و یا هر مسئول و یا کمیته حزبی حتما باید به این اظهار نظرها و مباحث پاسخ گوید و یا وقت ارگانها و نهاد های حزبی را صرف این کار کند بیجا است. این چیزی جز سلب حق اکثریتی که لااقل هنوز با آن نظرات توافق ندارند نیست. آزادی بیان عقیده حق پایه ای هرکس است. اینکه دیگران هم به بحث بیوندند دیگر حق دیگران است. بهمن حق دارد نظراتش را بیان کند، حق دارد باندازه وقتش در جلسات کمیته مرکزی بحث کند. اما بحث کردن من یا کمیته مرکزی با او دیگر جزو حقوق مدنی بهمن نیست. من یا کمیته مرکزی یا هر کمیته تشکیلاتی میتواند بدلائل مختلف به این بحث نپردازد. این حقی را از بهمن سلب نکرده. لابد اگر این کار غلط باشد ما صحنه را به بهمن خواهیم باخت و بهمن و فراکسیونش رهبری حزب را بدست خواهند گرفت. با این مقدمه نسبتا طولانی میخواهم بگویم که بنظر من بحث با بهمن و اظهار نظر در مورد محتوای نظراتش نباید در شرایط کنونی وقت بیشتری از کمیته مرکزی بگیرد و شخصا تا وقتی که مولفه های اصلی عوض نشود دخالت جدیی در بحث نخواهم کرد. ترجیح میدهم به لیست طویل کارهای دیگری که برعهده من است و انجام نشده مانده و یا محتاج کار بیشتر و صرف انرژی بیشتری است بپردازم.

گفتم تا وقتی که مولفه های اصلی وضع تغییر نکرده نباید کمیته مرکزی، بعنوان یک ارگان وقتش، را بیش از

این صرف این بحث کند. طبیعی است که هرکس میتواند با توجه به مشغله‌هایش و جایی که این نظرات برایش دارند به آنها پردازد. برای من فاکتورهای اصلی در چنین تصمیمی دو چیزاند. یا باید بهمین بحثش، از نظر من و نه خودش، بحثی با محتوا باشد، یا اینکه نیروئی که بگرد این نظرات جمع کرده در حدی باشد که پیشرفت حزب را در گرو جواب دادن به آنها بدانم. بحث بهمین، از نظر من، هیچیک از این دوخاصیت را ندارد. بلحاظ تعداد، بهمین فعلا در کمیته مرکزی یک اپوزیسیون یک نفره است و همینقدر باید بیست و چند نفر دیگر را بخود مشغول کند. همینقدر حق دارد از وقت این ارگان استفاده کند. هر وقت این تناسب قوا بهم خورد خوب لابد باید متناسب با آن وقت بیشتری را بخود اختصاص دهد. بلحاظ محتوایی بحثهای بهمین از نظر من بی سروته و فاقد هرگونه پشتوانه مارکسیستی و حتی انسجام آکادمیک است. قبولاندن این بحث به بهمین البته محتاج وارد شدن به بند بند نوشته‌های او و تبیینش، نه تنها از ما بلکه از کل جامعه، مارکسیسم، طبقه کارگر، احزاب سیاسی، دولت، انترناسیونال، انقلاب اکتبر، بلشویکها، تجربه شوروی و غیره است. این بحث طولانی‌ای است که قبلا انجام شده است. من مجبورم فعلا بهمین را به خواندن نوشته‌های چند ده سال گذشته جریان مان دعوت کنم. بنظر پوچ میرسد که مثلا امروز دوباره برای بهمین توضیح بدهم که علت چرخش سیاسی احزاب را نمیتوان با تلاش این و آن برای سرپوش گذاشتن به یک شکست و یا کاریست بودن کسانی و انقلابی بودن دیگری توضیح داد. این همان تز سلطه بوروکراسی بر حزب بلشویک است که متاسفانه دوستان تروتسکیست بهمین، همان پاهای انترناسیولی که بهمین ما را به آن فراخواند، به بهمین قبولانده و شاید تحمیل کرده اند. نمیتوان تغییر سیاسی یک حزب، آنهم در ابعادی که بهمین طرح میکند، را با تحمیل عقیده از جانب کسی توضیح داد. باید بهمین را به خواندن کل مباحث نقد تجربه شوروی و پایه‌های مباحث کمونیسم کارگری دعوت کنم. لیست این ادبیات طولانی است. از خودم میپرسم دوباره باید به سال ۱۳۶۲ برگشت و دوباره دوقطبی حکومت حزب و یا طبقه، و بلانکیسم را توضیح بدهیم؟ نادر باید مثلا دولت در دوره‌های انقلابی را دوباره بنویسد؟ باید دوباره پای بحثهای درونی کومه‌له - ام‌ک در مورد مساله حاکمیت نشست؟ آیا باید دوباره بحث سبک کار را تجدید کرد و نشان داد که تصویری که بهمین از فعالیت حزب در میان کارگران دارد چقدر کوچک و حتی عقب مانده تر از گروههای پوپولیسست خط ۳ است؟ بنظر من نه. بحث‌های تئوریک بهمین برگشت به تزا و نقطه نظراتی است که در جریان ما دیگر عتیقه‌اند. تازه اگر لازم باشد به اینها پرداخت چرا باید این را در مقابل بهمین گفت. کسانی دیگر بهتر، مستدل تر و منسجم تر از بهمین این حرفها را زده و میزنند. نه! نباید به اینها پرداخت. کاری که باید کرد این است که بحث‌های بهمین را بشنویم، ارزیابیمان را بدهیم و بعد برگردیم سرکارمان. همین.

ارزیابی من از نظرات مطرح شده از جانب بهمین این است.

در همه جدلهای حاد خود صورت مساله یکی از موضوعات مورد مناقشه است. بحث بهمین هم از این قاعده مستثنی نیست. بهمین صورت مساله را از جانب خود مارکسیستی بودن یا نبودن چیزی میدانند. نظر من این نیست. بهمین حق دارد درباره آنچه که خود موضوع بحث میدانند صحبت کند همانطور که منم حق دارم صورت مساله بهمین را نپذیرم و از نظر خودم صورت مساله را طرح کنم. بنظر من موضوع بحث ارزیابی بهمین از اوضاع ایران و نتیجه‌گیری‌های او است.

شیوه و شکل طرح مساله از جانب بهمن وارونه است. بهمن از بحث اینکه با هم، یعنی با کسانی که کل این نوشته‌هایش علیه‌شان است، برود انترناسیونال درست کند شروع کرد. اینرا دیگر امروز میتوان شوخی اعلام کرد. کسی که با مارکسیست‌های سابق و از دست رفته و کوریست‌ها و حزبی که در آن حرف از مالکیت خصوصی عتیقه شده می‌خواهد برود انترناسیونال درست کند یا انترناسیونالش جدی نیست یا این حرفهائی که در مورد حزب زده را نباید جدی گرفت و یا هردو. بنظر من هردو.

وارونگی اما تنها محدود به این مساله نیست. بهمن یک بحث تئوریک سطحی، بی سرrote و نامنسجم دارد و یک ارزیابی سیاسی راست از اوضاع ایران. بحث تئوریکش در مورد کمونیسم و کارگر را قبل از بحث سیاسی می‌آورد. بهمن سیستم ساز است و مطابق علم‌العلوم سیستم سازی باید اینطور شروع کرد. درست به دلیل این وارونگی بحثش در مورد کمونیسم و کارگر و حزب بیشتر نامفهوم و عجیب بنظر میرسد. اما اگر ابتدا بحث سیاسی بهمن در مورد ایران را بخوانید و بعد به مباحث پایه‌ای تر او بپردازید آنوقت تازه متوجه میشوید که بهمن در بحث کمونیسم و کارگر و جریان کمونیسم کارگری دارد تلاش میکند تا به چه مشکلی جواب دهد. نامنسجمی و بی سرrote بودن مباحث بهمن در مورد مفاهیمی که به آن پرداخته را نباید معرف خوبی برای پیچیدگی ذهنی و قابلیت تئوریک بهمن دانست. توهمی نسبت به آشنائی و تسلط بهمن به مفاهیم کمونیسم کارگری ندارم اما بهمن وضعش به این بدی نیست. خندق سیاسی که در مقابل خود کنده او را به این گودال انداخته است. متاسفانه بهمن بجای توجه به تابلوی راهنمایی "ایست! ترمزهای خود را چک کنید!" به هشدار دهنده تاخت و از ته این گودال سر درآورد. فهمیدن عقب ماندگی مباحث تئوریک بهمن، فکر میکنم، برای خود بهمن هم کار زیاد مشکلی نیست. مشکل بهمن تئوریش نیست. مشکل سیاستش است.

گفتم بهمن یک ارزیابی سیاسی از اوضاع ایران دارد که راست است. تحلیلش این است که "طبقه متوسط" حب جامعه مدنی را قورت داده‌اند، در دوم خرداد مردم انقلاب علیه رژیم را رد کرده‌اند و طبقه کارگر در حال عقب نشینی است. تکه اول تحلیل، یعنی ارزیابی از جامعه مدنی و "طبقه متوسط" و غیره، البته تز بهمن نیست. این ارزیابی طرفداران خاتمی، اپوزیسیون پرورژیم، رسانه‌های نظیر بی بی سی و نشریات رنگارنگ اروپائی است که همین رهبری مورد انتقاد بهمن در چند سال گذشته دهها نوشته، نقد و تحلیل در مورد آن داشته است. تفاوت بهمن با اینها اما از تکه دوم ارزیابی، یعنی وضع طبقه کارگر و بویژه نتیجه‌ای که از آن می‌گیرد شروع میشود. بهمن چپ تر از آن است که به چنین اپوزیسیونی تمایلی داشته باشد. باید دنبال آن فعالیت کمونیستی‌ای بگردد که این تحلیل آنرا ممکن میدانند. اما فعالیت کمونیستی بر اساس یک راست روی سیاسی و سطحیگری در مباحث کمونیسم کارگری به چیزی بیشتر از اغتشاشی که بهمن لای‌الدرم بلدرم شبه تئوریک تحویل میدهد نمیرسد. ته بحث بهمن این است که طبقه کارگر عقب نشسته، بورژوازی طبقه متوسط را با خود برده باید رفت درمیان طبقه کارگر کار کرد. باید از خارج با رفقای آلمانی او، که هنوز که هنوز است دو کلمه در معرفیشان تحویل نداده، انترناسیونال تشکیل داد و جبهه مبارزه کارگری و کمونیستی را تقویت کرد. من ارزیابیم را درمورد انترناسیونال بهمن قبلاً گفته‌ام و اینجا تکرار نمیکنم. آنچه که بهمن باصطلاح کار کمونیستی در طبقه کارگر میدانند چیزی بیش از شیوه فعالیت جریانات پوپولیست نیست شیوه‌ای که مورد دهها صدها سند مکتوب و انتشار یافته است. این ارزیابی من از محتوای بحث بهمن است.

اما این ارزیابی بدون محکوم کردن شیوه مبتذل بهمن در بحث به تحریفات و بدهنی های شخصی بهمن علیه منصور حکمت، با نام، و علیه همه ما با ایما و اشاره و گاه مستقیم و گاه غیر مستقیم نه صمیمانه است و نه منصفانه. بهمن متاسفانه بجای شروع بحشش از بغل بحث دیگر وارد شد. من اشاره کردم که دستور بحث عوض شده نادر به بهمن هشدار داد که وارد بحث جدی تری شده و با استعاره تابلوهای راهنمایی در جاده های لغزنده و کوهستانی گفت "ایست ترمزها را چک کنید". بهمن بجای یک معذرت رسمی و صمیمانه نوشته بعد از نوشته حیثیت شخصی ما و بویژه نادر را مورد تعرض قرار داد. کسی که بحثهای بهمن را خوانده باشد متوجه میشود که جواب دادن به بهمن برای هر یک از ما اصلا جنبه دفاع از نظراتمان را ندارد. قبل از هرچیز باید ثابت کنیم که قصد فریب و تحمیل عقاید نداریم، جاخوش کرده ای که بر گرده اعضای تشکیلات سوار شده ایم نیستیم، دروغ نمیگوئیم، کاریزیست نیستیم، و غیره و غیره. البته هدف اول این تعرضات نادر بود. نه نادر و نه من که بحث اول را با بهمن شروع کردیم کلمه ای در مورد شخصیت بهمن حرف نزدیم. به نظراتش برخورد کردیم. گفتیم نظرات بهمن کمونیستی نیست، گفتیم سیاستش حاشیه ای است، گفتیم از بغل وارد بحث نباید شد و غیره. متاسفانه در جواب بهمن تحریف کرد، اتهام زد و خیلی ساده فحاشی کرد. بهمن اگر احساسات متعارفی داشت میبایست به احترام به منصور حکمت که بخاطر طرح عقاید کمونیستی مورد قبول بهمن زیر رگبار سخیفترین و کثیفترین اتهامات و فشارهای شخصی و خانوادگی بوده، عقایدی که بهمن به آنها تکیه زده و بهائی برای آن نپرداخته، از این در وارد نمیشد و از همان زرادخانه استفاده نمیکرد. این ایراد اخلاقی به بهمن نیست. گمان نمیکنم بهمن اینقدر سنگ دل باشد. مساله این است که احتمالاً بهمن این اتهامات برایش باری ندارد. سیاست برایش موضع گوشه ی کافه ای است. در بطن هر جدل حادی میشود دوست و صمیمی ماند بشرطی که دو طرف به شخصیت فردی و حرمت اخلاقی هم را قبول داشته باشند. بدون این صمیمیتی برجای نخواهد ماند. بهمن و من عضو کمیته مرکزی هستیم و دستکم تا کنگره آینده ناچاریم کنار هم بمانیم. اما دوستی شخصی ما تمام است.

۱۲ آوریل ۹۹



### قربانی کدام واقعیات؟ (۳)

بنظر رفیق آزاد نسیم (آزاد) در انتقادات رفیق بهمن شفیق (بهمن) به حزب و کارکرد امروزی آن شریک است، اما از قرار تصمیم گرفته است در نقش دیگری ظاهر شود و به شکل دیگری این جانبداری خود را مطرح کند. آزاد تصمیم گرفته است در نقش داور، سوت بزند، فول بگیرد و یا با بیحوصله گی سوت پایان کار را بزند. این شمایی از حرکت آزاد در متن یک جدل مهم سیاسی است!

انتقاد آزاد ظاهراً به شیوه برخورد و لحن طرفین درگیر در مباحثات اخیر کمیته مرکزی حزب است. گله مند است. به یک جدل سیاسی حاد گویی از فراز ابرها نگاه میکند و با کلماتی حزن انگیز و پر سوز و گداز در باره این تحولات قضاوت میکند: «تراژیک بود، تاسف آور بود، شاید تکرار نشود، امیدوارم.» خود از درگیر شدن در بحث خود داری میکند، اما منتقد است که «گویا قرار نیست کسی ثابت کند چرا بحث یکی درست و دیگری غلط است.» در پشت این مباحث توطئه ای می بیند. با تاسف اعلام میکند که «اما موضوع آگاهانه یا نه، به سبیلی تبدیل میشود که انگار مدتهاست انتظار سوراخ سوراخ و منفجر کردن آنرا دارند.» اما لازم نمی بیند «ثابت کند» و یا حتی «توضیح دهد» که چه کسی یا چه جریانی منتظر سوراخ سوراخ کردن چه چیزی و برای چه منظور و هدفی است؟ کنگ و مبهم و یاس آلود تیغ میکشد و در مقام داوری جانبدار نصیحت و سرزنش میکند. ظاهراً اینهم شیوه ای است!

اما این ظاهر ملودرامیک و حق بجانب آزاد در عین حال مانع از آن نیست که خود با زشتی باور نکردنی ای موقعیت کنونی حزب را به «باتلاق» تشبیه نکند. اعلام نکند که بحثهای اخیر بر سر «بحران» و «شکست» و راه برون رفت از این «باتلاق» است. (تاکید از من) «واقعیت این است که با «بحران» «بحران» کردن بحرانی ایجاد نمیشود، فقط وقت تلف میشود! این «بحران» بحران حزب نیست، بحران تعدادی است، که قبل از بحران به رکود افتاده بودند. کم و بیش شبیه طوفان در فوجان است! همچنین با «شکست»، «شکست» کردن نمیتوان پیشرویهای ما را «شکست» قلمداد کرد، نمیتوان تصورات و تخیلات وارونه خود را بجای واقعیت نشانند! این یک غیر ممکن اجتماعی است! اما «باتلاق»، این اتهام زشت بهیچ وجه در خود در خور بررسی نیست. فقط زشت است! فقط توهین است. توهین به تمام آنچه که خود آزاد نیز سالها برایش تلاش کرده است! آزاد مختار است در مورد فعالیت خود هر نظری داشته باشد، مختار است به بازنگری همه آنچه که تاکنون انجام داده و باور داشته بنشیند، اما بهیچوجه مجاز نیست اینچنین حزب کمونیست کارگری، حزب انقلاب کارگری و کمونیسم، را بیرحمانه زیر ضرب رکیکترین حملات بگیرد!

اما این توهین زشت آزاد اگر انتقادی در خود داشته باشد، که ندارد، قبل از هر چیز انتقادی به خود آزاد است که چند سال در سمت مسئول تشکیلات خارج کشور حزب فعالیت میکرده است. آکسیونهای حزب را سازمان داده است. طرح داده است. بسیج کرده است. نیرو جابجا کرده است. جمع بندی موفقیت این آکسیونها را تدوین و منتشر کرده است. همین چند هفته پیش اعلامیه تشکیلات خارج حزب را در قبال انصراف سفر خاتمی

به فرانسه صادر کرده است. از پیروزی حزب در شکست سیاست جمهوری اسلامی در خارج کشور صحبت کرده است. در دفاع از حقوق کودکان در ایران آکسیونهای سراسری حزب را سازمان داده است. باور کردنی نیست، اما آنچه آزاد "باتلاق" مینامد، حزب کمونیست کارگری ایران در سال ۱۹۹۹ است. حزبی که شریفترین کمونیستهای زمان خود را در بر میگیرد.

آزاد میتواندست هر درجه انتقادی به این حزب داشته باشد. میتواندست مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" را غیر مارکسیستی و یا هر چیز دیگری بداند. میتواندست به هر نوع فعالیتی در این حزب ایراد داشته باشد، و هر کمبودی را نقد کند، مسلماً همه با علاقه به نظراتش گوش میدادند. آزاد میتواندست این راه را برگزیند. اما ترجیح داد کار دیگری کند. همان کاری که کرد! اما دفاع از حرمت و حقانیت حزب، دفاع از برنامه و اهداف این حزب دفاع از حقانیت کمونیسم و حرمت انسان امروز کماکان بر دوش ماست!

سند آزاد، "اسناد سیاه"، بجا ماندنی است، اما تنها بمشابه برگی سیاه در تاریخ یک دوره این حزب. این دوره را با اعتماد به نفس پشت سر خواهیم گذشت! تردیدی ندارم!

علی جوادی

۱۲ آوریل ۱۹۹۹

## آغاز دورانی دیگر

بهمن شفیق

تاریخ در خط مستقیم پیش نمی‌رود. انقلاب ۵۷ از خارج محدوده شروع شد و به زلزله ای در کل جامعه ایران کشید. جدال دوره اخیر در حزب هم که با تزه‌های اولیه من در باره ایجاد یک بین الملل شروع شد، اکنون و بعد از فقط سه هفته به یک رویارویی تمام عیار کشیده است. تا به امروز این جنگی بود در جبهه های متفاوت. جنگی سخت که بیشتر خصوصیت یک جنگ روانی را داشت تا یک مبارزه نظری. از مباحث مختلف نظری و استراتژیک تا ارزیابی از جامعه ایران، از روش مجادله و نحوه استدلال تا روش رهبری و هدایت در حزب کمونیست کارگری. با انتشار علنی مانیفست رضا مقدم تمام این جبهه های پراکنده در یک مصاف عظیم در مقابل هم قرار میگیرند.

این دیگر مجادله ای فقط در درون حزب و بر سر حزب نیست، از ابتدا هم نبود، گر چه چنین به نظر میرسید. آنچه در ورای این مجادلات و شاید از مدتها قبل در شرف وقوع بود، شکافی بود پایه ای در کمونیسم کارگری. انشعابی بود عمیق در این جنبش. مانیفست رضا مقدم ابعاد این انشقاق را در کوتاهترین و فشرده ترین خطوطش اعلام کرد. من به این مانیفست و به آن جنبشی تعلق دارم که این مانیفست آن را نمایندگی میکند. ادامه جدل در درون و یا بیرون حزب دیگر بر سر این نیست که کسانی تماس با کارگر در شادشهر و جاده قزوین را به تمسخر میگیرند (حمید تقوایی - کمونیسم کارگری امروز و چپ پریروز)، با کسانی نیست که هنوز فکر میکنند در درون کمیته مرکزی با یک اپوزیسیون یک نفره سر و کار دارند (کوروش مدرسی - در باره نظرات اخیر رفیق بهمن شفیق). اینها جلوه های سطحی روندی عمیق تر و پایه ای تر در ذهنیت این رفقا است. شاید مصرف داخلی داشته باشد، اما پاسخگوی زمان ما نیست.

من در جریان مباحثات نشان دادم که بحثهای حزب و قدرت سیاسی، "حزب و جامعه" و تئوری سازمانی "حزب شخصیتها" مارکسیستی نیستند. کسی به دفاع از این بحثها به عنوان بحثهایی مارکسیستی برخاست. من گفته بودم که انسجامی بین این بحثها و تئوری مارکسیستی وجود ندارد. نشان دادم که چگونه در هر سه این بحثها طبقه کارگر و جنبش کارگری به عنوان عنصری درونی غایبند. در مقابل کسانی ترجیح دادند با حمله به درک من از مارکسیسم کل بحث مرا بی اعتبار کنند، راجع به خود آن مباحث اما هیچ نگفتند. آنچه در باره بحث حزب و قدرت سیاسی عنوان شد حداکثر اضافاتی از این نوع بود که منظور از سه میلیون نفر، سه میلیون کارگر است و یا پاراللهایی با روش تسخیر قدرت از جانب بلشویکها که به طور کلی با بحث کنونی حزب و قدرت سیاسی بی ربط است. آنجا سوسیال دمکراسی روس پدیده ای کارگری بود. دو جناح سوسیال دمکراسی نه

اقلیت، بلکه اکثریت طبقه را نمایندگی میکردند. بلشویکها بخش اقلیت سوسیال دمکراسی ای را تشکیل میدادند که گرایش مسلط بر کل جنبش کارگری بود. برای کارگر روس گذار از منشویسم به بلشویسم گذاری بود در درون یک جنبش واحد. اقدام بلشویکها در تسخیر قدرت و گذاشتن آن در اختیار کارگران به همین دلیل توانست در کوتاهترین مدت به سادگی توازن قوا را در درون جنبش کارگری و جامعه عوض کند. اینجا یک حزب غیر کارگری است که قرار است با اقلیتی از جامعه قدرت را در دست بگیرد و کارگران را به دفاع از حکومت خود فرا بخواند. تفاوت از زمین تا آسمان است. نه، از نظر من بلشویکها بلانکیست نبودند، این حزب کنونی ما

است که در بحث قدرت سیاسی بلانکیسمی کاریکاتوری را به نمایش میگذارد که قرار است توجیه گر انقلاب همگانی ضد مذهبی و مدرنیستی اش باشد. اشاره گاه و بیگاه مدافعان این بحثها به انقلاب کارگری و اقلیتی از طبقه کارگر ربطی با منطق درونی بحث ندارند. اضافاتی از بیرون برای پر کردن سوراخ سنبه های بحث هستند. با این حال فکر میکنم مباحثه در این زمینه تا همین جا نیز به اندازه کافی طول کشیده است. بر نظریه پرداز این بحثها، منصور حکمت، است که آنها را بنویسد و به شکل "آب بندی شده" اش ارائه دهد. این جدل آنگاه در سطحی دیگر ادامه خواهد یافت.

با انتشار مانیفست رضا مقدم جنبه دیگری از بحث اهمیت پایه ای پیدا کرد. جنبه ای که من نیز در نوشته هایم مورد اشاره قرار داده بودم: شکست کمونیسم کارگری در تبدیل حزب به یک حزب کارگری یا آنطور که رفیق رضا بیان کرد در انجام انتقال اجتماعی کمونیسم به میان طبقه کارگر. این بحثی است که تمام مباحث دیگر را بر متن آن میشود فهمید. کسی که در این نقطه با من اشتراک نظر داشته باشد، بهتر خواهد فهمید که چگونه تئوریهای جدید ظهور کردند تا بیانگر وضع جدید باشند. این مشکلی است که دست اندرکاران حزبی ما با آن روبرو هستند و باید تمام تلاششان را بکنند تا راه گریزی از آن بیابند. نوشته کوتاهی از شخصی به نام جلیل بهروزی این راه گریز را نشان داده و حمید تقوایی هم در نوشته اش به مقابله با این تز برخاسته.

جلیل بهروزی - که میدانم کیست و چرا تا کنون در صفوف این حزب ناشناخته مانده است- بسیار بهتر از اعضای دفتر سیاسی حزب عرصه نبرد را شناخته است. او و تنها اوست که تا لحظه حاضر این انشعاب پایه ای در کمونیسم کارگری را -لااقل در سطح رسمی- به رسمیت شناخته است. جنگ وارد میدان اصلی اش شده است. موضوع جنگ هم تسخیر قلعه ای است به نام کمونیسم کارگری. یکی از این دو روایت، و فقط یکی، در پایان این جنگ پرچم خود را بر فراز این قلعه به اهتزاز در خواهد آورد. برای دیگری جایی نیست. کمرندهایتان را ببندید.

امری که صورت نگرفت

بالتر گفتم که میدانم جلیل بهروزی کیست. از ابراز تعجب نمیتوانم خودداری کنم که در شرایطی که کادرهای با سابقه این حزب از سرعت تحولات و جابجایی ها به سرگیجه و بخشا حتی به گریه افتاده اند، جلیل بهروزی با خونسردی کامل به طرح اساسی ترین سوالاتی میپردازد که استعفای رضا مقدم با خود طرح میکند. در همان آغاز مطلبش مینویسد: "رفیق رضا از این جا آغاز میکند" که حزب سوسیالیستی کارگری بیش از هر مرزبندی فکری و برنامه ای محتاج یک انتقال طبقاتی است"، ابتدا به ساکن نمیتوان دقیقا" دریافت که این تبیین ایشان از شکل گیری حزب است و یا تبیین حاکم و مسلط بر دست اندرکاران، پایه گذاران اصلی حزب در آن زمان و یا حتی در حال حاضر؟" (جلیل بهروزی، نگاهی به مانیفست رضا مقدم) این آن راه گریزی است که جلیل بهروزی پیشنهاد میکند. میگوید بیاییم و عنوان کنیم این فقط درک رضا مقدم است. درک سایر بنیانگذاران نبود. و یا به عبارتی درک دست اندرکاران کنونی نیست. پیام جلیل بهروزی این است که باید خودمان را از آن درک گذشته خلاص کنیم. عطای کمونیسم کارگری را به لقایش ببخشیم و برویم و کارمان را بکنیم. راه خوبی است. ما هم در این راه هم او و هم سایر دست اندر کاران حزبی را مشایعت خواهیم کرد.

حمید تقوایی، این سمبل انقلابیون نسل گذشته، این انقلابی پیگیر ضد رژیمی که در تمسخر سازماندهی کارگران

و تقدیس تظاهرات ضد رژیم در لس آنجلس چیزی کم نمی آورد، نشان داده است که از هم اکنون این گریز را آغاز کرده است. در پاراگراف بلند بالایی در باره حرفی که من زده و گفته ام که حزب یا باید دلایل شکست در کارگری شدن را می یافت و یا فرار به جلو را بر میگزید و رفیق نادر این راه دوم را انتخاب کرد، مینویسد: "من از این نوع "لاپوشانی ها" و "فرار به جلو ها" زیاد به یاد دارم." وی سپس به لیستی از اقداماتی میپردازد که از دوران مارکسیسم انقلابی تا به امروز در دستور کار قرار گرفته و عملی نشده اند. دقت کنید: "بیست سال قبل و در بحبوحه انقلاب بهمن سهند شعار انحلال ارتش را "لاپوشانی" کرد و به علیه بیکاری و سازماندهی کارگران بیکار پرداخت. مدتی بعد سیاستها و اهداف اعلام شده اش در علیه بیکاری را "لاپوشانی" کرد و پرچم جبهه های اصلی نبرد طبقاتی در کردستان و بر علیه فلاکت را بر افراشت. بعد هم از این جبهه ها "بجلو فرار" کرد و تاکتیک دفاع از دستاوردهای انقلاب در جنگ ایران و عراق را در دستور گذاشت. "لاپوشانی" بعدی بحث نقد سبک کار در کنگره اول ام.ک و ضرورت اجتماعی شدن سازمان در طبقه کارگر و جنبش کارگری بود. این هنوز تماما عملی نشده بود پرچم تشکیل حزب کمونیست را بلند کردیم. کمیته تدارک حزب تشکیل شد، برنامه عمل کمیته "لاپوشانی" شد و کنگره موسس تشکیل شد. فوراً بعد از تشکیل حزب کارگری و توده گیر شدن حزب در دستور قرار گرفت. حزب هنوز توده گیر نشده باز "بجلو فرار" کرد و سازماندهی منفصل کارگران را در دستور قرار داد. و بالاخره بعد از تشکیل حزب کمونیسم کارگری ( که خود بزعم خیلی ها نوعی "فرار بجلو" از یکسره کردن تا به آخر مبارزه با ناسیونالیسم در کومه له بود) کارگری شدن حزب و تسخیر حزب بوسیله کارگران در دستور قرار گرفت که میرسیم به بحث های امروز بهمن و آخرین "فرار بجلو" حزب به بحث کسب قدرت سیاسی. ما ظاهراً هیچکاری را به آخر نرسانده ایم و مدام به پیش رفته ایم! مدام "شکست خورده ایم" و از هسته سهند به حزب کمونیسم کارگری رسیده ایم!" (حمید تقوایی، "کمونیسم کارگری امروز" و چپ پرروز، تاکیدات از من) این مشکل را حمید تقوایی باید حل کند که چطور حزبی این هم کارها را در دستور خود گذاشت و نکرد و علیرغم آن جلو رفت. آن کارها غلط بودند؟ بود و نبودشان بی تاثیر بود؟ یا این که در مجموعه فعالیتها نقش چندانی ایفا نمیکردند؟ من فکر میکنم در برخی موارد این آخری درست است. علیه بیکاری خصلت نمای سهند نبود، اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و طرح برنامه اش آن را از دیگران متمایز میکرد. علیه بیکاری را میشد زمین گذاشت و به کار دیگری پرداخت، تدارک تشکیل حزب بر اساس طرح برنامه را نمیشد. این دو مقوله کاملاً متفاوتند. همین جا میرسیم به درکی که حمید ارائه میدهد. حمید تقوایی در دنیای سیاست استخوان خورد کرده است. نمیتواند نداند که بسیاری از اقداماتی که بر شمرده است، سیاستهای تاکتیکی و دوره ای یک جریان هستند و بعضی های دیگر مبانی هویتی که حمید تقوایی آنها را قاچاقی در ردیف دیگران بسته بندی میکند. قطع جنگ را ممکن است با موفقیت پیش برد، ممکن هم هست که با شکست روبرو شود. در ماهیت یک حزب کمونیستی تغییری به وجود نمی آید. سبک کار کمونیستی اما از این دست نبود. نقدی بر سبک کار پوپولیستی تا آن زمان بود که تاثیرات دراز مدت خود را بر کار کمونیستی در ایران گذاشت و هنوز هم به عنوان یک سند از اعتبار پراتیکی معینی برخوردار است. شاه بیت نوشته حمید اما قسمت کارگری شدن حزب است.

انقلابی ضد رژیم ما نشان میدهد که ارزش کارگری شدن حزب و تسخیر حزب بوسیله کارگران از نظر او چیست. او این را همدیاف شعار قطع جنگ بیدرنگ و تاکتیک دفاع از دستاوردهای انقلاب در جنگ ایران و عراق قرار میدهد. آنها اجرا نشده اند و علیرغم آن این حزب به جلو رفته است، تسخیر حزب بوسیله کارگران هم اجرا نشده است و حزب باز هم در حال جلو رفتن است. برای انقلابی نسل گذشته ما مهم این است که حزب در

حال جلو رفتن است. این که چه حزبی است مهم نیست. آیا این چیزی به غیر از فرار به جلو است؟ مگر نه این که این حزب اصلا برای همین آخری تشکیل شده بود؟ از نظر حمید تقوایی نه. اما او این را باصراحت اعلام نمیکند. به چرخشی در قلم دست میبرد. ساختار جمله بندی های بالایش را ناگهان قطع میکند و جمله ای را که باید مینوشت تا این قسمت هم مثل قسمتهای بالاتر باشد، از قلم می اندازد. اگر همانطور که حمید پاراگرافش را شروع کرده است تا به آخر ادامه میداد باید اینطور مینوشت: "... کارگری شدن و تسخیر حزب توسط کارگران در دستور قرار گرفت. **حزب هنوز کارگری نشده و توسط کارگران تسخیر نشده باز هم "فرار به جلو" کرد** که میرسیم به بحث های امروز بهمین...". عجب مرد هنرمندی. این قسمت نانوشته متن حمید تقوایی است. نکته ای است که نباید آن را بر زبان آورد. حتی نباید گذاشت دیگران آن را بفهمند. برعکس باید لاپوشانی اش کرد. کنارش زد. از میدان بیرونش برد. از حافظه ها پاکش کرد. برای انقلابی نسل گذشته ما خطرناک است. پس زندهای "سوسیالیستی"، "انقلابی" و "کارگری" را تقویت میکند. کمونیستها را به یاد کارگران شادشهر و جاده قزوین می اندازد. قدرت تخریبی دارد. باید جلویش را گرفت و این همان کاری است که این حزب و رهبری اش به آن مشغول است. تکرار میکنم با فرار به جلو.

واقعیت این است که حمید در همان زمان طرح کارگری شدن و تسخیر حزب توسط کارگران همین ارزیابی امروزش از موضوع به عنوان یک حلقه دیگر در کار سیاسی و تاکتیکی را داشت. در زمان طرح آن بحث هم حمید تقوایی دقیقا به همین دلیل نقشی نداشت و امروز اگر حمید تقوایی اینچنین با حرارت به دفاع از تعلق حزب به کمونیسم کارگری بلند میشود، باز هم دقیقا به این دلیل است که این حزب دیگر حزبی نیست که کارگران در حال تسخیرش باشند. حزبی است ضد رژیم، یعنی همان چیزی که حمید تقوایی میخواهد. با گنده گویی کردن در زمینه طرح مسئله قدرت سیاسی در جامعه نه حمید تقوایی و نه هیچ کس دیگری نمیتواند اصل قضیه را به فراموشی بسپارد. اجازه نخواهیم داد. نمیگذاریم قورباغه را رنگ کنند و جای فولکس واگن بفروشند. رضا مقدم از این صحبت میکند که "تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری بیش از هر مرزبندی فکری و برنامه ای، محتاج یک انتقال اجتماعی است." ("مانیفست" رضا مقدم) منصور حکمت نیز عین همین مضمون را در پلمیک با یک فرمولبندی نادقیق من در سندی که ارائه داده بودم و گویا این برداشت را میداد که من کمونیسم کارگری را صرفا در یک تمایز برنامه ای با کمونیسمهای دیگر تبیین کرده ام عنوان کرد. او نوشت: "کمونیسم کارگری مفهومی است برای توصیف یک تمایز اجتماعی با کمونیسم طبقات دیگر. تمایز برنامه ای خود گوشه ای از این تمایز اجتماعی است، اما تفاوت ما با "ضد رویونیست" های پیش از ما اینست که ما علل اجتماعی تجدید نظرهای تاکنونی در برنامه کمونیسم را در انتقال اجتماعی کمونیسم از طبقه کارگر به طبقات دیگر و تبدیل کمونیسم به اندیشه و پرچمی برای تحقق اهداف اجتماعی طبقات دیگر جستجو میکنیم." (منصور حکمت، در رابطه با نوشته رفیق بهمین شفیق تحت عنوان ... (زیر نویس از خود رفیق حکمت، قسمت مایل تاکید من است)) این که خود او امروز و بعد از مانیفست رضا مقدم آیا هنوز از این تز دفاع میکند یا نه مسئله ای است متفاوت. اگر چنین است آنوقت باید بتواند ادعا کند که این حزبی است که توسط کارگران تسخیر شده است. امری است غیر ممکن. دفاع از موفقیتهای امروز حزب در خارج کشور پاسخگوی این تز نیست، اشاره به شاخه کارگری و کمیته داخل هم بیش از آن که تایید کننده هویت کارگری حزب باشد، اعترافی است به غیر کارگری بودن کل حزب. سازمان فدایی در دوران بعد از انقلاب از یک شاخه کارگری وسیع و گسترده برخوردار بود که کل این حزب امروز ما، با جمیع دوستداران دور و نزدیکش، در مقابل آن شاخه کارگری بازیچه ای به نظر میرسد. با این حال کمونیستها تردیدی در غیر کارگری بودن آن نداشتند. کسی که وارد

این میدان میشود باید نشان دهد که این حزب کمونیست کارگری فی الحال موجود نماینده این انتقال اجتماعی کمونیسم از طبقات دیگر به طبقه کارگر است. این را نیز نمیتوان صرفاً در عرصه برنامه ای نشان داد. کسی که به این کار همت میگمارد باید نشان دهد که کاراکتر این حزب، هنجارهای روزمره حاکم بر آن کارگری است. باید نشان دهد که این همان حزبی است که نبضش با ضربان نبض طبقه کارگر میزند، در دوران رکود جنبش کارگری راهجوی غلبه بر آن، در دوران شکست سازمانده عقب نشینی، در دوران اعتصاب هدایت کننده اعتصاب و در دوران انقلاب رهبر انقلاب کارگران است. باید نشان دهد که پراتیک این حزب و مبارزه اش جزئی از پراتیک اجتماعی طبقه کارگر و جزئی از پروسه ایجاد قطب بندی طبقاتی در جامعه حول طبقه کارگر است که بدون آن انجام انقلاب کارگری میسر نیست. رفیق رضا مقدم میگوید این حزب آن نیست و در انجام آن شکست خورده است. من نیز از این ارزیابی دفاع میکنم و اضافه میکنم که بر بستر همین شکست است که این حزب به مباحث غیر مارکسیستی حزب و قدرت سیاسی، حزب و جامعه و تئوری سازمانی حزب شخصیتها روی آورده است، بر زمینه همین شکست است که حتی پروسه تدوین تئوری و استراتژی در این حزب از یک پروسه اجتماعی باز که در آن هر کارگری در "شاد شهر و جاده قزوین" امکان دخالت و تاثیر گذاری بر آن را دارد به یک پروسه درونی و شفاهی تبدیل شده است که از پیش امکان دخالت فعال کارگر "شادشهر و جاده قزوین" در آن سلب شده است و بر زمینه همین شکست است که ...

رفقا، من همانطور که در بالا هم عنوان کردم، مانیفستی که خود را متعلق به آن میدانم امروز در بیرون این حزب میبینم. بدیهی است که خود نیز حزبی را که دیگر از نقطه نظر من حزب کمونیسم کارگری نیست ترک کنم. تا زمانی که خود را عضو حزب و کمیته مرکزی آن میدانستم، لازم میدانستم که در تقسیم کار درونی حزب، تا جایی که با نظراتم دچار تعارض نباشند، شرکت کنم. امروز نیز که قصد ترک حزب را دارم، میخواهم که این پروسه به هیچ وجه روند جاری و روتین امور را دچار اختلال نکند. به محض این که حزب بتواند اموری را که در دست من است تحویل بگیرد، خود را مستعفی از حزب خواهم دانست. خواهش من این است که برای تحویل این امور هر چه زودتر اقدام کنید.

۱۵ آوریل ۱۹۹۹

## "قلعه" محکم سر جای خودش است، در ذهن خود نمیتوان آن را تسخیر کرد

### سیاوش دانشور

نوشته آخر رفیق بهمن شفیق تحت عنوان "آغاز دورانی دیگر"، فرصتی را برای او فراهم آورده تا برخلاف ادعای قبلش، که میماند و بحث میکند، فرار را بر قرار ترجیح دهد. این نشد. شما که گفتید "مارکسیسم پیروز شده است". چه شد؟ امروز میگوئید "جنگی تمام عیار" در گرفته که موضوع آن برسر "دو روایت" از کمونیسم کارگری است! سیر مباحثات تاکنون نشان داده که "روایت" شما اتفاقا اینست که طبقه کارگر در عقب نشینی کامل است، افق "جامعه مدنی" دل طبقه متوسط و خاص و عام را برده و افق انقلاب به حاشیه رانده شده است و مردم سرنگونی نمیخواهند. اینها پاسخ گرفت و شما جوابی ندادید. همینطور در مورد تزه‌های مربوط به ساختن انترناسیونال. تا اینجا روایت و نگرش غیر کمونیستی کارگری شما نقد شد. ناگهان قلم چرخید و موضوع بحث چیز دیگری شد. اعلام بدون اثبات غیر مارکسیستی بودن بحثهای اخیر "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" و صرفا بلانکیستی خواندن بحث نادر در نشریه "دیدار". در همین سطح هم رفیق حمید تقوایی و رفقای دیگری به شما پاسخ دادند. اما در نوشته آخر از ورود به این بحث "فرار به جلو" کردید و صرفا برچسپ "ضد رژیم" بودن به حمید زدید و بحثهای بقیه رفقا هم صرفا "اضافاتی" شدند!

امروز میگوئید با انتشار مانیفست رفیق رضا مقدم همه جدالهای پراکنده حول "دومصاف عظیم" شکل گرفتند و "یکی از این دو روایت در پایان این جنگ پرچم خود را بر فراز قلعه به اهتزاز در خواهد آورد". بهمن بدون اینکه به "عرصه" نبرد وارد شود، بدون اینکه برای تسخیر "قلعه" زحمتی بخود بدهد تا "پرچمش" را در صورت پیروزی به اهتزاز در آورد، انتشار بیانیه رفیق رضا را فرصتی میداند تا خاضعانه اعلام کند که؛ "مانیفستی که من خود را به آن متعلق میدانم امروز در بیرون این حزب است" و اینکه "مباحثه در این زمینه باندازه کافی طول کشیده و من حزب را ترک میکنم". عجب "پیروزی" شیرینی! چه "جدیت" سطح بالائی! و البته وعده میدهد که وقتی منصور حکمت بحثش را با "آبندی" نوشت جدل ادامه خواهد یافت؛ "اجازه نخواهیم داد، نمیگذاریم که قورباغه را رنگ کنند و به جای فولکس واگن بفروشند".

ای کاش بهمن میماند و برسر ادعائی که داشت میجنگید. فرار را قرار ترجیح دادن و پاسخ ندادن به بحث تنها محتوای ادعا و عدم جدیت مدعی ما را بیان میکند. این یک نمونه از "تعهد و وظیفه در مقابل تاریخ" بود. حقیقتا برایمان آموزنده بود. اتفاقا پرچم را پائین آوردن، اذعان به شکست، فرار از بحث، هیچی نگفتن وعده سرخرمن دادن البته مصداق همان قورباغه را رنگ کردن و به جای فولکس واگن فروختن است. بیچاره قلعه ای که چنین پرچمی بر آن به اهتزاز در آید. و بیچاره تر، کسانی که امیدها و آرمانهای دیرینه شان را در چنین مخروبه ای جستجو کنند.

رفیق قدیمی و عزیز،

انسان میتواند در ذهن خود بحران درست کند، جنگ تمام عیار راه بیاندازد، پرچم مارکسیسم را بلند کند، پیروزی آنرا اعلام کند، یا اینکه پرچمی را، حال با هر نیت خیری، برفراز قلعه ای به اهتزاز درآورد و در این



جنگ پیروز شود. اما فقط در ذهن خود، نه در دنیای سیاست و مبارزه طبقاتی. اگر چشمانت را باز کنی و مقداری از فراز یک بلندی به قلعه نگاه کنی، میبینی قلعه محکم سرجای خودش است و پرچم سرخ و پرافتخارش میرقصد. کارگران با امضای پلاتفرم شکست پیروز نمیشوند. زندگی به "همین سادگی" نیست.

۱۵ آوریل ۹۹

## دوستی خاله خرسه!؟

یادداشت بر "دوران دیگر" رفیق بهمن  
از مصطفی صابر.

بهمن شفیق پرچمش را پیدا کرد. پرچم او اطلاعاتیه رفیقمان رضا مقدم مبنی بر ترک حزب است. شفیق آنرا "مانیفست" رضا مقدم میخواند. خود رضا آنرا اطلاعاتیه خوانده بود. دعوا سر کلمه نیست. تا آنجا که به بهمن برمیگردد او خیال کرده بالاخره جایی برای تزه‌های "طبقه متوسط"ش و ارزیابی از "جامعه مدنی"اش و اینکه حالا این حزب بیخود شعار سرنگونی و انقلاب ندهد و خیز برای قدرت بر ندارد، و همینطور جایی برای ارائه تزه‌های انترناسیونالش پیدا کرده است. (همان تزه‌هاییکه به چیزی که ربط نداشت کارگر و کمونیسم بود. به نوشته های نادر و کوروش رجوع کنید. و حتی امروز رفیق ما صداقت ندارد که بگوید مثلا تز اولش همانطور که نادر نشان داد ابتدائیات مارکسیسم و کمونیسم کارگری را زیر پا گذارده است. می گوید "بد فرموله کرده بودم"، "گویا" آن معنی را میداد!) "مانیفست" برای او یعنی این چیزها. یعنی اینکه با آن نظرات و با روشها و صداقت و وجدان علمی و انقلابی که در طول نوشته ها و مباحثش دیده ایم "دوران دیگر" را آغاز کند. در دوران جدید قرار است که طبقه کارگر شکست خورده و فروکوبیده و امید از دست داده قلمداد شود. دوره ای که کارگران نظاره گر تاخت و تاز "طبقه متوسط" و "جامعه مدنی" اش هستند. دوره ای که قرار است کمونیستها و پیشروان طبقه کارگر مطابق بحثهای "مارکسیستی" بهمن درست در جاییکه انقلاب در دستور جامعه قرار گرفته است بروند اساسا کار آرام و درازمدت کنند (چقدر باب طبع مریدان جامعه مدنی است!). دوره ای که در آن اعتصاب تظاهرات دو سال پیش نفت که از جمله آغاز گر یک حرکت نوین در طبقه کارگر و جنبش توده ای علیه رژیم بوده است، پایان دوره اعتراضی که از سال ۵۷ شروع شده بود قلمداد خواهد شد. دوره ای که قرار است کسانی مثل بهمن خوابهای بزرگتر از حجم اتاق خوابش ببینند که تزه‌های انترناسیونالش مثل "جنبش خارج از محدوده که منشاء انقلاب ۵۷ بود" در این حزب "زلزله" ایجاد کند!

این "دورانی دیگر"، حتی بعنوان هیروت، خیلی تاریک و حقیر است. خدا به رضا رحم کند!

۱۵ آوریل ۹۹

## ضمائم

به اعضاء و فعالين حزب كمونيست كارگري ايران  
موضوع: استعفاي رفيق رضا مقدم از حزب

رفقا گرامي

بدنبال استعفاي رفيق مجيد محمدي، امروز استعفاي رفيق رضا مقدم را از حزب دريافت كرديم. متن استعفاي رفيق همانطور كه در ضميمه اين نامه مي بينيد، شامل هيچ توضيحي نيست. در يك گفتگوي تلفني با من رفيق رضا اظهار كرد كه در اعلام علني استعفاي خود توضيحات لازم را خواهد داد. استنباطات گنگي مبني بر نارضايتي رفيق رضا از مسائل يا سياستهايي در حزب از چندي پيش وجود داشته است. اما اين نارضايتي تا امروز در هيچ نوشته يا سخنراني يا نشست حزبي اي بطور مشخص بيان نشده است و لاجرم ما هم در اين لحظه تبين و توضيح بيشتري در مورد علل كناره گيري رفيق رضا مقدم نداريم.

روشن است كه براي همه ما اين جدائي ها ناگوار است. بخصوص وقتي كساني كه حزب را ترك ميكنند رفقايي با سابقه و دخيل در سرنوشت تاكنوني حزب بوده اند. حتما دست اندازها و تكانهايي در راهمان هست. اميدواريم و سعي ميكنيم اين تاثيرات زودگذر باشد و كمترين اخلال را در كار و فعاليت روتين حزب ايجاد كند. ترديد دارم كه دامنه اين مسائل چنان باشد كه كاري زمين بماند و طرحي دستخوش تجديد نظر بشود. اصولي بر روش برخورد ما ناظر است كه از آنها عدول نخواهيم كرد. ما اين رفقا را با احترام و محبت بدرقه ميكنيم. با ابعاد مساله، هرچه باشد بطور ابژكتيو، در يك فضاي خونسرد و سياسي روبرو خواهيم شد. اگر سوال و ابهامي هست پاسخ خواهيم داد، و تلاش ميكنيم اين رويدادها كوچكترين وقفه اي در روند رو به رشد و خوشبينانه اي كه حزب در آن قرار دارد، ايجاد نكند.

دنياي سياست و مبارزه اجتماعي براي همه جا دارد. حق همه است كه به شيوه اي كه خود مايلند و براي اهدافي كه خود پيشاروي خود ميگذارند تلاش كنند. رابطه آينده ما با اين رفقا را دقيقا همين، يعني جاگاهشان در صحنه مبارزه اجتماعي تعيين خواهد كرد.

لازم به تذكر است كه در چند روز اخير، قبل از استعفاي رفيق مجيد محمدي، به دنبال نوشته هاي انتقادي اي از رفيق بهمن شفيق، جدل قلمي اي در درون كم. جريان داشته است. عده اي زيادي از رفقا ي كميته مركزي اظهار نظر کرده اند (اساسا در پاسخ رفيق بهمن). هرچند نه رفيق مجيد و نه رفيق رضا ربطي ميان استعفاي خود با اين مباحثات ذكر نكرده اند. اما روشن است كه نهايتا، و اكنون بخصوص با كناره گيري اين رفقا، مضمون اين مباحثات بايد جهت اطلاع در اختيار همه رفقا ي حزبي قرار بگيرد. آخرين مهلت اظهار نظر رفقا ي كميته مركزي روز ۱۵ آوريل است. بعد از آن مهلت، همه مقالات بصورت يك جزوه چاپي براي مطالعه اعضا و فعالين حزب در اختيار كميته هاي حزبي قرار خواهد گرفت.

رفقا، روشن است كه اهميت اين كناره گيري ها در ذهن همه يكسان نيست. بايد اجازه و امكان داد هر رفيقي

مایل است در مورد این اتفاقات بپرسد، بداند، بحث کند، قضاوت کند. در همان حال باید شرایطی پیش آورد که ائتلاف انرژی، وقفه و کندی ای در پیشرفت فعالیتهای در دستور حزب بوجود نیاید.

دستتان را میفشارم

منصور حکمت

دبیر کمیته مرکزی

۸ آوریل

-----  
ضمیمه: متن استعفای رفیق رضا مقدم

به کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران  
بدینوسیله به اطلاع می رسانم حزب کمونیست کارگری ایران را ترک می کنم.

رضا مقدم

هشتم آوریل

رونوشت: به اعضا

## رضا مقدم حزب کمونیست کارگری ایران را ترک کرد

در تاریخ هشتم آوریل به کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران رسماً اطلاع دادم که این حزب را ترک می‌کنم.

از آنجا که یکی از چهار تن بنیانگذاران این حزب در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱ بودم، انتشار عمومی اطلاعیه حاضر را لازم می‌دانم.

حزب کمونیست کارگری ایران بر مبنای یک درک بنیادی شکل گرفت که مارکسیسم صرفاً تبیین نظری اهداف و شیوه‌های حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری است. آنچه که تحت نام مارکسیسم و کمونیسم در ایران وجود داشته چیزی جز جنبش طبقات غیر کارگر نبوده است. و بنابراین تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری بیش از هر مرزبندی فکری و برنامه‌ای، محتاج یک انتقال طبقاتی است.

این حزب در شرایطی تشکیل شد که پروسه فروپاشی بلوک شوروی دستمایه یک تعرض عظیم جهانی در همه عرصه‌های نظری، سیاسی، اقتصادی علیه طبقه کارگر و تفکر سوسیالیستی شده بود. حزب بر این واقعیت آگاه بود و اعلام کرد که در چنین شرایطی تنها فرصت کوتاه معینی برای انجام این انتقال طبقاتی، برای تبدیل به حزب حرکت سوسیالیستی کارگران، در اختیار دارد، و چنانچه در این کار موفق نشود به فرقه‌ای در کنار فرقه‌های غیر کارگری چپ تاکنونی موجود بدل خواهد شد که هویتش را تنها در مرزبندی‌های برنامه‌ای و تاکتیکی باید جستجو کرد و نه در یک هویت طبقاتی متفاوت.

حزب کمونیست کارگری ایران در انجام این کار شکست خورد.

ادعان به شکست، اگر چه از زاویه منافع تشکیلاتی ممکن است به تضعیف و پراکندگی منجر شود، اما از نظر منافع طبقه کارگر نخستین پیش شرط تلاش مجدد برای شکل دادن به خود آگاهی و تحزب سوسیالیستی در طبقه کارگر است.

مسائل و مشکلات کنونی و آینده این حزب را ابداع نمی‌توان در خود بررسی کرد. اینها همه عوارض و پی‌آمدهای معضلی بمراتب عمیق‌تر است و آن شکست در انجام یک انتقال طبقاتی است. راه غلبه بر این مشکلات نیز نه در کشف مجدد این یا آن حکم تئوریک است، و نه بطرق اولی در بدعت‌گذاری نظری و عملی است. تنها راه گفتن صریح حقیقت و از نو آغاز کردن است.

می‌دانم که این اقدام من با دو دسته واکنش انتقادی مواجه می‌شود. اول آنها که اعتراف به شکست را دستاویزی برای تخطئه اولین تلاش برای تحزب سوسیالیستی در طبقه کارگر می‌کنند و کلاً اعتقاد به حرکت عینی سوسیالیستی کارگران را نفی می‌کنند. در برابر این دسته از انتقادات از قبل باید بگویم که گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر در ظرف دو بیست سال تاریخ جهانی خود شکستهای چنان سهمگینی را متحمل شده است که تلاش معینی که من نیز در آن سهیم بودم در بهترین حالت شاید تنها یک پانویس کوتاهی در این

تاریخ باشد. اگر کسی قصد تخطئه حرکت سوسیالیستی کارگری را دارد، در اوضاع فعلی جهان دستاویز کم نخواهد آورد.

واکنش انتقادی دوم خواهد کوشید اقدام مرا تحلیلهای روانکاوانه کند تا در اصل حرفم، که عدم موفقیت حزب در تحقق فلسفه وجودی ای که خود برای خود تعیین کرده بود، نه خود تعمق کند و نه دیگران تعمق کنند. در برابر این دسته از انتقادات لزومی ندارد چیزی بگویم. چرا که اگر کسی یا کسانی بتوانند با خود فریبی و پنداربافی واقعیت عظیم دنیای مادی بیرون از ذهن خود را وارونه جلوه دهند، در وارونه جلوه دادن هیچ استدلالی در نخواهند ماند.

در خاتمه باید اضافه کنم که در شرایط فعلی مبارزه برای تقویت نظری و عملی گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر ایران را از راه تشکیل فوری یک حزب سیاسی جدید عملی نمی بینم و تلاش های خود را در خدمت تشکل یابی و ارتقای خود آگاهی این گرایش از طرق دیگری دنبال خواهم کرد.

رضا مقدم

نهم آوریل ۱۹۹۹

رفقای عزیز،

با آرزوی موفقیت

میخواهم در این نامه نکاتی را در ارتباط با استعفاهای اخیر رفقا رضا و مجید و آزاد مختصراً برحسب گزارش به اطلاعاتان برسانم.

در این فاصله رفقای مختلف به دفعات با رفقا، بویژه رفیق رضا مقدم صحبت کرده اند. از دفتر سیاسی رفقا حمید تقوایی، اصغر کریمی و من جداگانه با رفیق رضا به تفصیل حرف زده ایم. من مشخصاً از جانب خودم، دفتر سیاسی و حزب دوبار در گفتگو با رفیق رضا علل استعفا او را جویا شده ام. از او خواسته ام در این اقدام خود تجدید نظر کند و اگر اختلافاتی دارد در کانالهای تشکیلاتی مطرح کند. و بالاخره آخر وقت امشب، ۱۰ آوریل، پس از گفتگو با رفیق رضا مقدم نامه ای رسمی عیناً با همین مضمون برای او فرستاده ام. (متن نامه ضمیمه است)

برخورد اصولی و رفیقانه به رفقای مستعفی یک جزء مهم کار ماست. اما جزء مهمتر تضمین این است که فعالیت حزب، شادابی حزب، نقشه عمل های حزب از این رویداد که برخلاف میل همه ما رخ داده است، کوچکترین لطمه ای نخورد. طبیعی است که این واقعه برای مدتی در مرکز توجه رفقا قرار بگیرد. از آن قابل انتظار تر اینست که چند صباحی با همهمه و هیاهو در خارج حزب روبرو بشویم. اما حزب کمونیست کارگری با استواری و اعتماد به نفس این واقعه را بسرعت پشت سر میگذارد.

از نظر حقوقی کناره گیری از حزب امری داوطلبانه است. به این معنی که هرکس میتواند بطور یک جانبه عضویت خود را فسخ اعلام کند و نیاز به تأیید و پذیرش آن توسط مرجعی نیست. به این اعتبار از نظر حقوقی نه دفتر سیاسی و نه کمیته مرکزی کاری جز ثبت این کناره گیری ها و اعلام آن به حزب نمیتوانند انجام بدهند. کاری که ما میتوانیم انجام بدهیم این است که مادام که این رفقا استعفای خود را در سطح علنی اعلام نکرده اند، و البته برای مدت معقولی، موضوع استعفای رفقا را برای دادن فرجه تجدید نظر به آنها، باز نگاهداریم. و این تصمیم فعلی دفتر سیاسی است.

دست همگی تان را میفشارم

زننده باد حزب

منصور حکمت

دبیر کمیته مرکزی

۱۰ آوریل ۹۹



نامه شما مبنی بر ترک حزب برآستی برای همه رفقای حزب غیر منتظره و ناگوار بوده است. روشن است که کناره گیری از حزب کاملاً داوطلبانه است و کمیته مرکزی از نظر حقوقی چاره ای جز قبول خواست شما ندارد. اما از نظر سیاسی، همانطور که رفقای دیگر و من چند بار شفاهاً با شما در میان گذاشته ایم، خواست دفتر سیاسی، کمیته مرکزی و حزب کمونیست کارگری بطور کلی اینست که استعفای خود را معلق کنید و موارد اختلاف خود را در پلنوم کمیته مرکزی بیان کنید. این روش بنظر ما اصولی تر و از هر نظر قابل قبول تر است.

منتظر پاسخ مثبت شما هستم

دبیر کمیته مرکزی

منصور حکمت

۱۰ آوریل ۹۹

## درباره کناره گیری رفیق رضا مقدم از حزب کمونیست کارگری ایران

بدنبال استعفای رفیق رضا مقدم از حزب کمونیست کارگری ایران در تاریخ هشتم آوریل، اطلاعیه مطبوعاتی رفیق در این مورد منتشر شده است. دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ضمن اظهار تاسف از کناره گیری رفیق رضا مقدم، و با ارج گذاری بر دوران طولانی ای که دوشادوش یکدیگر برای پیشروی و پیروزی طبقه کارگر و کمونیسم کارگری، و امر آزادی و برابری مبارزه کرده ایم، برای رفیق رضا مقدم در مبارزه برای آرمانهای سوسیالیستی طبقه کارگر آرزوی موفقیت میکند.

از طرف دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

دبیر کمیته مرکزی

منصور حکمت

۱۲ آوریل ۹۹

## خداحافظ رفیق

منصور حکمت

۲۰ آوریل ۹۹

هیچکس هنگام استعفا از حزبی آن را به عرش اعلا نمیرساند. هیچکس هنگام کناره گیری از صفی آن را تحسین نمی‌کند. هیچکس هنگام رفتن، ماندن را مایه افتخار جلوه نمیدهد. همه اینها را باید از رفقای مستعفی انتظار میداشتیم و داشتیم. رفیق رضا مقدم در جرأید شکست ما را اعلام کرد، ما از او بخاطر تلاشهای مشترکش با ما در این حزب تشکر کردیم و دستش را فشردیم.

در این میان ادعاهای زیادی هم شد. مانند همیشه ادعا شد که رفتگان از یک حزب کمونیستی از ماندگان در آن عزیز ترند، انسان ترند، مظلوم ترند، با اصول ترند. گفته شد که آنها که میروند از فرط عشق به کارگر و کمونیسم میروند. گفته شد آنها که میروند "برجسته ترند"، تاریخی ترند، سکوتشان گویا تر از کوه ادبیات و سلسله طولانی جدلهایی است که بنیاد این حزب را میسازند، بنیانگذارترند، رهبرترند، زنده باد ابهام رفقای بزرگی که میروند، فرخنده باد سکوت رهبرانی که چیزی برای گفتن نداشتند. (۱)

همه اینها را میدانستیم. میدانستیم خواهند گفت و ما باید چندی حوصله کنیم تا بروند. میدانستیم این بخشی از تشریفات دردناک این روند است. اکنون که این روند در اساس خود طی شده است اجازه می‌خواهم چند نکته ای در مورد ادعاها و تصاویری که آمد و چرخید و رفت بگویم.

۱- "انتقال طبقاتی نشد" - باید قبل از هر چیز از جعفر رسا تشکر کنم که بالاخره تحلیلی را که جملات رفیق رضا در بیانیه علنی اش مبنی بر اینکه "انتقال طبقاتی نشد" ظاهراً بر آن استوار است یافت و جلوی چشم همه ما گذاشت. این همانطور که انتظار میرفت از هیچ کتابی از رضا مقدم و فرهاد بشارت و جعفر رسا و بهمن شفیق نبود، از یک سخنرانی من بود در کنگره دوم حزب کمونیست ایران در سیزده سال قبل. یکبار دیگر این نقل قول را بخوانید. برخلاف جملات امروز رفیق رضا، بحث این نبود که "یا حزب به میان کارگران منتقل میشود و یا به یک سکت تبدیل میشود". تنها وجه مشترک بیان رضا با آن تحلیل کلمه "انتقال" است. مابقی بحثی است متفاوت، از دیدگاهی متفاوت:

"اگر ما نتوانیم در فرصت معینی که برای کمونیستهای ایران پیش آمده است، بنیادهای یک کمونیسم کارگری را آنچنان محکم کنیم که پرونده دوره تفوق سوسیالیسم غیر پرولتری بر جنبش کمونیستی بطور قطع بسته شود، اگر ما نتوانیم کمونیسم ایران را بطور جدی به یک پدیده کارگری تبدیل کنیم، اگر نتوانیم این کمونیسم کارگری را به بستر اصلی و رسمی کمونیسم در ایران تبدیل کنیم، و بالاخره اگر نتوانیم این کمونیسم، این حرکت کارگران کمونیست، را به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل کنیم که به تفوق احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در صحنه سیاست خاتمه بدهد، آنگاه کاری که ما کرده ایم نهایتاً چیزی جز سازماندهی یک جناح رادیکال در اپوزیسیون در فاصله سالهای فلان تا

فلان نبوده است. هدف ما صرفاً نمیتواند این باشد که "باشیم"، یک سازمان وسیع باشیم، جناح چپ اپوزیسیون باشیم، فعال باشیم و غیره. اگر کمونیستهای این دهه وظیفه ای دارند اینست که کمونیسم ایران را از یک نقطه عطف حیاتی، از یک دوره انتقالی تعیین کننده، عبور بدهند. دوره ما دوره برپایی کمونیسم مستقل و انقلابی است، دوره انتقال مرکز ثقل این کمونیسم از میان روشنفکران به دورن کارگران، یعنی طبقه ای که کمونیسم از آن مایه گرفته و به آن تعلق دارد، است. یا اینکار را میکنیم، یا صرفاً نقطه درخشانی در یک صفحه تاریک باقی میمانیم. انقلابیونی که طبقه کارگر در آینده درباره آنها و تلاشهایشان با صیغه ماضی بعید سخن خواهد گفت (منصور حکمت، کمونیست ۲۷ مرداد ۱۳۶۵)

اینجا صحبت بر سر انتقال کمونیسم ایران از کمونیسم خلقی و توده ای و جهان سومی، کمونیسم ملی و فرمیست و کارمندی، به یک کمونیسم کارگری است. کمونیسمی که افق تحولات سوسیالیستی جامعه، انقلاب کارگری و لغو کار مزدی را جلوی جامعه میگیرد. به نحوی که کسی که، چه مخالف و چه موافق، در ایران وقتی از کمونیسم حرف میزند، این نوع کمونیسم را نشان بدهد نه شوروی و چین را، نه چریک فدایی جلوی دانشگاه و احسان طبری و ۵۳ نفر را. صحبت کمونیسمی است که کارگر را مرکز سازماندهی و بسیج اجتماعی اش قرار میدهد، و نه دانشجو و نویسنده و شاعر و خلق و دهقان و بورژوازی ملی را. و بالاخره صحبت از این است که این کمونیسم به یک نیروی اجتماعی قدرتمند تبدیل شود که به تفوق احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در صحنه سیاست خاتمه دهد. ما عمیقاً به این هدف خود وفادار مانده ایم. در این فاصله البته یک اتفاق کوچک افتاد، سقوط شوروی و حملات جهانی علیه کمونیسم در همه ابعاد. ما ماندیم. ما با "یک دنیای بهتر" بیرون آمدیم. نه فقط بستر اصلی کمونیسم ایران شدید، بلکه تنها مدافع تاریخ کمونیسم و لنین و مارکس از آب درآمدیم. در این فاصله البته یک اتفاق کوچک دیگر هم افتاد. حزبی که آن سخنان در کنگره اش ایراد شده بود را چهار سال بعد ترک کردیم تا از صفر شروع کنیم. و این را ساختیم که میبینید. نقد خود را به درون صف دشمن بردیم. ناسیونالیسمش را افشا کردیم، دموکراسی اش را بی آبرو کردیم، مذهبش را از بیخ کوبیدیم. امکان سازش با رژیم را از ابن الوقتهای سیاسی و چپ غیر کارگری سلب کردیم. از هر گوشه این جنبش، کمونیستها پرچم ها را بر سنگرهای مختلف بر افراشتند. چهره هایی به میدان آمدند که تعدادشان و توانشان مخالفان ما را به حیرت انداخته است. بحث "انتقال طبقاتی کمونیسم". صرفاً بحث عضوگیری کارگران در خارج کشور نیست. حتی صرفاً بحث عضوگیری کارگران در داخل کشور هم نیست. عضویت کارگری گوشه ای از مبحث وسیعتر کمونیسم کارگری است (۲) گوشه ای از یک تصویر بسیار وسیع تر و تاریخی تر و فرا-حزبی تر است. دوستان گرامی من، من کسی که با یک جمله، آنهم جمله ای عاریه و خارج از متن و دستکاری شده، به مقابله این تاریخ و حتی صرفاً همان اسنادی که من در مورد کمونیسم کارگری نوشته ام میاید را نمیتوانم جدی بگیرم. وقتی چنین کسی حریف میطلبد و شعار میدهد و عکس مار میکشد، فقط صبر میکنم برود. مودبانه و رفیقانه صبر میکنم برود. از جلوی این پنجره ای که من کنار آن نشسته ام، تابحال خیلی ها آمده اند و رفته اند.

جالبست که رفیق جعفر رسا و کسانی که این فرمول را برای رفتنشان مناسب یافته اند از بحث من در کنگره سیزده سال پیش آن حزب، یک وعده انتخاباتی و یک حزب سازی "به شرط چاقو" فهمیده اند و اکنون بخود اجازه میدهند به ساعتشان نگاه کنند، سوت پایان را بکشند، کارت عضویتشان را پس بدهند و روانه رختکن بشوند. انگار مشتریان این حزب بوده اند و از سرویسی که گرفته اند ناراضی اند. حزب ظاهراً به قولش به جعفر

رسا و مستعفیون دیگر عمل نکرده و اکنون حوصله ایشان دیگر سر رفته است. رفقای عزیز من، میدانم رفیق بهمن شفیق سال دوهزار را یک نقطه عطف مهم در مبارزه طبقاتی جهانی اعلام کرده اند (بهرحال انصافا هر روز که سالی به این روندی نداریم) اما ۸ آوریل ۹۹ بعنوان مهلتی که باید "انتقال بشود" از کجا میاید؟ چرا اینهمه کمونیست سابقه دار در این حزب باید این تفکر و متدولوژی را ده ثانیه جدی بگیرد؟

۲- میگویند بنیانگذار این حزب و ۴ عضو دیگر این مرکزیت رفته اند، پس لابد باید بحران بشود، پس لابد باید بحثی بوده باشد، پس لابد حزب شکست خورده است. به همین ترتیب میشود لابد استدلال کرد که چون بنیانگذاران دیگر سرجایشان هستند، چون ۲۰ عضو دیگر مرکزیت و شش عضو از هفت عضو دفتر سیاسی سرجایشان هستند بحران نداریم و حزب هم شکست نخورده است خیلی متشکر. اما من کل این ذهنیت را در شان کمونیستی نمیدانم که قرار است آگاهی ببرد و روشن بینی ایجاد کند. ضمنا، ما سمتی بعنوان "بنیانگذار" در این حزب نداریم (بخصوص با وظیفه اعلام شکست و پیروزی) پروسه تشکیل این حزب در نشریه کمونیست مستند است. معلوم است چه کسان زیادی چه کردند تا این حزب بوجود آمد. از نظر حقوقی، به دعوت من چهار نفر رفقای کانون آن وقت بیانیه علنی تشکیل حزب را امضاء کردند. یک کمیته اجرایی تشکیل دادیم که به سرپرستی اصغر کریمی وظیفه ساختن ارگانهای این حزب را بعهده گرفت. کنفرانس کادرها تشکیل شد. در آن کنفرانس، من به رفقای شرکت کننده اعلام کردم که فراخوان علنی حزب را ما امضاء کردیم اما این حزب امروز اینجا توسط شما بنیان گذاشته میشود. این حزب کنگره انتخابی دارد، کمیته مرکزی انتخابی دارد، کمیته های انتخابی دارد، دفتر سیاسی انتخابی دارد، اشرافیت و مجلس خبرگان هم ندارد. قبل از اینکه در بحث سیاسی مدارج و مدالهای رفقای که رفته اند را برخ هم بکشیم، خوبست یادمان باشد که مدارج و مدالهای آنها که مانده اند چیست.

۳- باز با تشکر از رفیق جعفر رسا، مساله بعدی موضوع نوآوری های تئوریک من است. بیست سال است که من این را میشنوم. من به این جرم اعتراف میکنم. بارها هم گفته ام که آنچه بنظر کسانی نوآوری است، نو بودن مفاهیم مارکسی مارکس در مقابل مفاهیم تاریخ مختصری آنهاست. این را هم هربار سعی کرده ام مستند نشان بدهم. جالبست که برخی رفقای که خود در کنگره صد و پنجاه نفره و پلنوم هفتاد نفره اخیر دعوت شده بوده اند و بحث من را مفصل شنیده اند، جلوی تظاهرات "معلوم نیست این بحثها ما را بکجا میبرد" افتاده اند. آخر برای شما که باید معلوم باشد. شما دیگر نمیتوانید این ژستها را بگیرید. چرا آنروز بلند نشدید فریاد بزنید بلشویکها حق نداشتند به قدرت سیاسی دست ببرند. چرا بلند نشدید بگوئید کمونیستها حق ندارند شخصیتها و چهره های شناخته شده میان مردم باشند، چرا شفاها اعلام نکردید (حال "مدون" پیشکشان) که کمونیست ها فقط باید روی مرز بنشینند، سیب زمینی بخورند، نگاهی بدهند و رادیو سه کیلوواتی خودشان را پخش کنند و رادیوهای "صهیونیستی و ارتجاعی و امپریالیستی" را به خانبا با تهرانی ها و فرج سرکوهی ها بسپارند. (فاکت: اولین مصاحبه مفصل رادیو اسرائیل با حزب، با رفیق رضا مقدم انجام شد که در آن ایشان قبول کرد تعلق حزبی اش را نگوید). میدانید چرا این سخنان آنروز در آن کنگره و آن پلنوم گفته نشد؟ چون یا این حرف را نداشتند یا اگر داشتند میدانستند که در آن مجمع وسیع پاسخ میگیرد. نه بحث حزب و جامعه و نه بحث حزب و قدرت سیاسی نوآوری نیست. بحث حزب و قدرت سیاسی بیان یک سنت بلشویکی و نقد تلقیات منشویکی در مورد رابطه قدرت سیاسی و حزب و طبقه است. حتی در چهارچوب حزب خود ما هم نوآوری نیست. اگر رفقای خیلی به بحث "مدون" علاقه دارند (که در این صورت، این خلسه شان بخاطر سکوت عزیزان مستعفی دیگر قابل فهم نیست) لطف کنند به مقاله دولت در دوره های انقلابی رجوع کنند، به تزهایی

در مورد مساله شوروی، به آناتومی لیبرالیسم چپ، و به خود انقلاب بلشویکی و ترکیب کمیسرهای تشکیل دهنده دولت لنین. بحث حزب و جامعه از اینهم کهنه تر است. بحثی است مربوط به دوران قبل از جنگ سرد، قبل از انقلاب بلشویکی، قبل از "مخوف" شدن و زیرزمینی شدن سوسیالیسم کارگری، دورانی که کمونیستها مجلات داشتند، کنگره های علنی داشتند، شخصیت‌های شناخته شده داشتند، با رسانه های "خیلی بد" مصاحبه و گفتگو میکردند. در خود جنبش ما هم، و از طرف خود من هم، این ابدا بحث تازه ای نیست این سطور را بخوانید. این نقشه عمل دفتر سیاسی منتخب پلنوم ۱۸ حزب قبلی در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) است که من و کورش و رضا و ایرج در آن عضو بودیم:

حزب باید "تماما از قالب یک جریان فرقه ای بیرون بیاید و پرچمدار و ظرف اعتراض اجتماعی طبقه کارگر و به یک حزب موثر در صحنه اجتماعی و سیاسی تبدیل گردیده و مشخصا بتواند در اوضاع و احوال سیاسی دوره خود و در فعل و انفعال نیروهای مادی اجتماعی تاثیر بگذارد"

- ۱- کنار گذاشتن تبلیغ و ترویج به مثابه فرقه و قرار گرفتن در متن مبارزه برای تغییر افکار و اندیشه ها در مقیاس وسیع در جامعه. اتخاذ روشهای موثر و کلاسیک تبلیغ و ترویج. کنار گذاشتن تبلیغ و ترویج فرمایشی و کمیته ای و ارائه نظرات و انتقادات کمونیستی به زبان زنده و توسط انسانهای با هویت واقعی. انتشار کتب اساسی و نشریات عامه فهم و پرتیراژ. تولید برنامه های زنده رادیویی، استفاده از اشکال و روشهای تبلیغ متناسب با تکامل کنونی وسائل نشر افکار و ذهنیت بالغ و پیچیده انسان امروز. مواجهه با گرایشات فکری اصلی و پرنفوذ در جامعه بورژوازی.
- ۲- آژیتاسیون زنده برای سوسیالیسم و اتحاد کارگران. دخالت در گره گاههای فکری جامعه و مشغله های توده های وسیع. بیان نقد کمونیستی بعنوان پاسخ معتبر به مسائل واقعی توده مردم.
- ۳- استفاده کامل از امکانات واقعی و روتین جامعه برای نشر افکار. ایجاد شبکه های مناسب برای نشر کتب و روزنامه ها در مقیاس وسیع. (تاکیدها جدید است)

فکر میکنم همینقدر به اندازه کافی "مدون" هست! رفقا قبلا گفتم و بازهم میگویم. حزب کارگری باید یک حزب معتبر سیاسی باشد. حزبی که مردم میبینندش، میشناسندش، میدانند چه میگوید، قدرتش را تشخیص میدهند، شخصیت‌هایش را با اسم و قیافه میشناسند و دوست دارند، نشریاتش را در خیابان خود پیدا میکنند. اینها کفر نیست. اینها رویزیونیسم نیست. اینها عین مارکسیسم است. در این پروسه، صدها کادر مشهور در حزب پیدا میشوند و "بنیانگذاران" باید حاضر باشند حزب را با آنها شریک شوند و احساس از چشم افتادن نکنند، هزاران کارگر جدید به حزب پا میگذارند که رپ گوش میکنند و در انقلاب ۵۷ شرکت نداشته اند. هزاران انسان شریف به گرد حزب جمع میشوند که میدانند لنین خوردنی است یا پوشیدنی و مارکسیست و کارگر قدیمی در این حزب باید اینرا نه نشان بی ارجی خود بلکه نشان موفقیت خود ببیند. این حزب بخاطر برنامه اش، اهداف اعلام شده اش، جایگاه طبقه کارگر در تعقل و پراتیکش، سنت سیاسی اش، بخاطر مارکس و لنین و صف کمونیستهای آگاهی که شالوده کادری آن را میسازند یک حزب کمونیست کارگری است. کارگر ایرانی چه گناهی کرده است که باید سوسیالیسم را تا ابد در قامت گروههای ۱۰ نفره "اتحاد و مبارزه در راه دفاع روشنفکران از کارگران محروم" پیدا کند و احزاب طبقات دارا را در وسط صحنه سیاسی مشغول بازی با سرنوشت خویش ببیند؟

در عین حال، دنیا برای همه نوع کمونیسم و همه نوع "انتقالی" جا دارد، ما جای کسی را تنگ نکرده ایم، با

کسی رقابت نداریم، از خودمان هم شک نداریم.

۴- و باز، بعید بود اگر کسانی بخواهند از حزب بروند و شکست آن را اعلام کنند و سنگی به من پرت نکنند. من، یک کمونیست ۴۸ ساله، با یک سابقه سیاسی قابل ارزیابی و مستند و مدون (چه کلمه زیبایی)، در یک کنگره صد و پنجاه نفره متشکل از نمایندگان منتخب اعضای حزب به اتفاق آراء به کمیته مرکزی بیست و پنج نفره آن انتخاب شده ام. در پلنوم کمیته مرکزی به اتفاق آراء بعنوان عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی انتخاب شده ام. و لابد اگر در اجلاس های بعدی رای نیاورم در این سمت نخواهم بود. این هویت حزبی من است. در بیرون حزب حمله به من و شیطانسازی از من یک کسب و کار رایج مخالفین هیستریک حزب کمونیست کارگری است. جای تاسف است که رفیق تادیروز خودم هم وقتی به صرافت رفتن میافتد فکر میکند اول باید شخصیت مرا تخریب کند. بجای اینکه خود را با برنامه حزب، مصوباتش، تصمیماتش، نقشه هایش، کمیته هایش، مقالات نشریاتش طرف کنند، راه ساده تری در پیش میگیرند. با من بعنوان یک فرد مرزبندی میکنند. انگار نفس مخالفت با من دلیل کافی برای ترک حزب است. به هر چیزی، هر تک عبارتی چنگ میزنند تا تصویری از یک منصور حکمت "خیلی بد" به محیطشان بدهند که دیگر از کارگر خوشش نیاید، به زحمتکشان اهانت میکند، قصد گنجاندن حقوق کارگر در فرمان پیروزی انقلاب را ندارد، و مارکسیست سابق است، به طبقه متوسط پیوسته است. براستی کسی که میتواند بخیال خود در نیم صفحه با تصویر سازی از من بیخاصیت شدن حزب را نشان مستقبلین و مصاحبه کنندگان مشتاق فردایش بدهد، چه لزومی دارد برنامه را نقد کند، اساسنامه را نقد کند، پلاتفرم آلترناتیو خود را بدهد، خود را برای اجرای طرحش کاندید کند، و در یک کلمه مثل یک کمونیست مبارزه حزبی کند. چرا کمونیست و منصف و سیاسی باشیم، وقتی با تخریب شخصیت یک نفر به مقصود خود میرسیم.

۵- و بالاخره رفیق جعفر و برخی مستعفیون از فضای داخل حزب در این دوره می نالند. بیانیه شورانگیز فرهاد بشارت و نسبتهایی که به حزب و مرکزیت منتخب حزیش داد هنوز درگوش ما زنگ میزند. به گواهی این همه کمونیست، و اسنادی که حتما رفقای مستعفی در یک پوشه بزرگ گردآوری کرده اند، حزب کمونیست کارگری ایران اجازه داد همه آزادانه سخن بگویند، اجازه داد همه آزادانه انتخاب کنند، از آنها که رفته اند و شکستمان را اعلام کرده اند رسماً و علناً تقدیر کرد و برایشان آرزوی موفقیت کرد. امیدوارم سازمانی که رفیق جعفر در آینده در آن عضو خواهد شد یک هزارم این تحمل و انصاف را در قبال مخالفان خود و منادیان شکست خود داشته باشد.

رفقا،

اکنون یک دوره پرهیجان ده روزه به پایان میرسد. از این ده روز چگونه بیرون آمده ایم؟ در یک جمله، بنظر من حزب خود را اثبات کرد.

این حزب اشخاص نیست، حزب کلمات قصار نیست، حزب محافل نیست. حزب سکوت‌های پرمعنا و شعارهای بی معنا نیست. این یک حزب سیاسی است. برنامه دارد، اساسنامه دارد، رهبری انتخابی دارد، مصوبات روشن دارد، حزب انسانهای صاحب هویتی است که نه میتوان برایشان پرونده ساخت و نه وجودشان را انکار کرد. حزبی است که روزبروز، همانطور که شایسته یک حزب مدرن کمونیستی کارگری است، فعل و انفعالاتش، اقداماتش، حیاتش، باز و شفاف جلوی چشم جامعه گرفته میشود. کاندیداهای کنگره اش را در نشریات کثیر الانتشار اعلام میکنند. هر عضوش بنام خود کل جامعه را مخاطب قرار میدهد. حزبی است که خود آگاهی و سیمای نظری

کمونیستی اش را نه اعلام وفاداری های عرفانی، بلکه مبارزات فکری مارکسیستی عمیق در طی دو دهه شکل داده است. نسلی از انسانهای واقعی که برای تغییر جامعه در یک انقلاب واقعی جنگیدند و ضربه خوردند، آرمانهای خود و درسهایی را که به بهای گزاف آموخته اند به این حزب آورده اند. نسلی از انسانهای روشن بین که آزادی و برابری و رفاه را حق مردم ایران و جهان میدانند در این حزب متشکل شده اند. این حزب را از صحنه محو کنید تا ببینید کدام پرچم ها سقوط میکنند، و دنیای سیاست در ایران به میدان تاخت و تاز کدام ایده ها و کدام طبقات تبدیل میشود. این حزبی است که پاسخ آزادیخواهانه و برابری طلبانه طبقه کارگر را، از لغو کار مزدی تا اضمحلال دولت، از سی ساعت کار تا لغو مجازات اعدام، پیش چشمان جامعه گرفته است. حزبی است که عزم کرده است در جنگ بر سر سرنوشت جامعه، حضور مستقل کارگر را تضمین کند.

جای تعجب بود اگر جدایی داوطلبانه ۵ رفیق کمیته مرکزی، خللی در کار این حزب وارد میکرد. وقتی برای رفقا نوشتیم که از جدایی رفقا متاسفیم، اما حزب سرگرایش است و با این واقعه تکان نمیخورد، تبلیغات نمیکردم، حقیقت را میگفتم. من این حزب را میشناسم. من ستونهای معنوی، سیاسی و انسانی این حزب را میشناسم. بار اول نیست که دستکم مان میگیرند، بار اول نیست که اشتباه میکنند. شکست چیزی نیست که کسی به این حزب "اعلام" کند، بلکه واقعه ای است که ارتجاع در جامعه باید بزور به ما تحمیل کند.

این واقعه تماما زیان نبوده است. راستش بنظر من میتوانیم آن را به نقطه قدرتی مهم در سیر تکوین حزب مان بدل کنیم. ما از این ماجرا آموختیم. آموختیم که هرچه حزب ما سیاسی تر، بازتر و مدرن تر باشد، بهتر از خود دفاع میکند. آموختیم وفاداری عرفانی و توکل محفلی به اشخاص جایی در یک حزب کارگری ندارد. زیانبار است. آموختیم که در پس سکوت، همه چیز میتواند لانه کرده باشد، اما هر برنامه و قطعنامه و مصوبه و رای یک سنگر غیر قابل عبور در مقابل فرصت طلبی و بی پرسنسی میسازد. آموختیم که حزب را نمیتوان فرض گرفت، باید از آن دفاع کرد. این واقعه رفقا را به میدان کشید تا از سازمانشان، از اتحادی که برای انقلاب کارگری و کمونیستی و دفاع از حقوق انسانها میان خود برقرار کرده اند در مقابل آیه های یاس و استفهامات عرفانی و هیجانات روحی این و آن پاسداری کنند. و کسی که یکبار برای چیزی جنگیده باشد، تا ابد صاحب آن میشود.

رفقا،

باید یک حزب مدرن، سیاسی و موثر کمونیستی کارگری ساخت که بتواند در صحنه سیاست ایران پرچم کمونیسم و صف مستقل کارگری را بالا بگیرد و یکبار هم که شده به کارگر در ایران اجازه و امکان بدهد که بعنوان یک طبقه در حیات جامعه دخالت کند. باید این پرچم را جلوی یک جامعه ۶۰ میلیونی، و به یک اعتبار جلوی یک جهان ۷ میلیاردی، بر افراشت. این کار محافل نیست، کار گروههای کوچک با انتظارات نازل نیست. کارگر ایرانی محفل های مبارزاتی "خاکی" و گروههای روشنفکری "دفاع" از کارگر زیاد دیده است. اما بیرون، آنجا که جنگ سهمگین قدرت بر سر باورهای جامعه، بر سر هدایت حرکت سیاسی میلیونها عضو جامعه، بر سر قدرت قهریه، بر سر دولت، در جریان است، صحنه تا امروز در انحصار احزاب متفرقه طبقات دارا بوده است. حزب کمونیستی یا باید در مقیاس کل جامعه قد علم کند و یا حزب کمونیستی نیست. یا طبقه کارگر با حزیش بعنوان ناجی کل جامعه ظاهر میشود و یا بعنوان یک صنف در جامعه طبقاتی استثمار و سرکوب میشود. این را بارها گفته ایم و نوشته ایم. این قطب نمای حزب ماست. به این سمت میرویم.



آنها که رفته اند انتخاب خود را کرده اند. حزب هم انتخاب خود را کرده است. بنظر من اگر هنوز رفیقی هست که در مورد تعلق خود به حزب و ماندن خود با حزب تردید دارد باید بنشیند سریعا و صمیمانه انتخابش را بکند. اگر رفیقی تز شکست حزب را پذیرفته است، منطقا باید این صف را ترک کند. ما به این انتخاب احترام میگذاریم. و اگر این را حزب خود میدانند، باید بماند و در پیشروی و پیروزی اش نقش بازی کند. بهرحال حرفها را گفته اند، زمان انتخاب است.

خوشبختانه پلنوم آتی کمیته مرکزی پلنوم این مشاجرات و رفتن ها نخواهد بود. پلنوم تحکیم جدی یک حزب مدرن سیاسی خواهد بود که دیگر در آن جایی برای محفلسیم، شخصیت پرستی، مالیخولیا و عرفان نباشد. حزب کمونیستهای برابر، صریح و با اصولی که معلوم است هریک پای چه چیز امضاء گذاشته اند و برای تحقق نقشه های مشترکشان چه میکنند. حزبی که که جلوی چشم جامعه تصمیم میگیرد، جلوی چشم جامعه به اجرا میگذارد. حزبی که تاریخ آن و زندگی آن قابل تحریف نباشد.

برای آنها که رفته اند، یکبار دیگر آرزوی موفقیت و سعادت میکنم. ما سیاست "آنکه با ما نیست برماست" نداریم. اگر در دنیای بیرون خود را با آنها در یک سنگر یافتیم، دستشان را میفشاریم. جهان برای همه ما جا دارد.

پاورقی ها:

۱) این چیزی است که رضا مقدم در پاسخ به عبدالله مهتدی در ضمیمه ۲ کمونیست شماره ۶۳ در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱) نوشته است:

"چرا تاکنون سکوت کرده بودید؟ چرا شما که چنین ادعاهایی راجع به وضع حزب دارید و بویژه به "یکی دو سال" اخیر برمیگردد، تاکنون ساکت بوده اید؟ چرا از مسائل حزب یک تصویر کاذب ارائه میکنید؟ اگر گرایش در درون حزب ادعا میکند که حزب در این مدت زیان کرده است، گرایش دیگری هم هست که مدعی است فعالیت های این دوره مثبت بوده است. معیار بررسی صحت و سقم این ادعا نزد اشخاص بیطرف چیست؟ طبعا رسمی ترین معیار اسناد حزبی است. .... هشیار باشید، کسانی که شما را معلم اخلاق خود بدانند، همین رفتار را با شما خواهند کرد"

۲) متن زیر، متن دو دقیقه اول سخنرانی سه ساعته من در کنفرانس اول کمونیسم کارگری در سال ۱۹۸۹ در حزب سابق است که شروع رسمی تفکیک فکری و گرایشی ما، بعنوان جریان کمونیسم کارگری، در آن حزب بود. متن کامل این سند را بزودی منتشر خواهم کرد.

"رفقا هدف بحث من در این جلسه اینست که یک تصویر عمومی از بحث کمونیسم کارگری بدهم و لاقلا این را روشن کنم که این بحث برسر چیست و چه عرصه ها و مسائلی را دربر میگیرد. بحث من دو بخش عمومی دارد بخش اول راجع به این است که کمونیسم کارگری به چه چیزی پاسخ میدهد و تحت چه شرایط معینی و در رابطه با چه مشاهدات و تجربیات معینی خودش را مطرح میکند و بخش دوم صحبت من راجع به کمونیسم کارگری بعنوان یک موضوع اثباتی است.

امیدوارم که در آخر این جلسه توانسته باشم کاری بکنم که رفقا این را تشخیص بدهند که بحث کمونیسم کارگری فقط شکوه ای در باره "کارگری نبودن حزب کمونیست ایران" نیست. "کم بودن کارگران در حزب کمونیست"، یا فشاری نیست برای "کارگر گرائی" بیشتر توسط حزب کمونیست ایران. بلکه مقدمه ای است، معرفی ای است به یک دیدگاه سیاسی و اجتماعی متمایز. دیدگاهی که عواقب و استنتاجات سیاسی و عملی بسیار فراگیر و وسیعی دارد. دیدگاهی که هدف خودش را پیشبرد پراتیکی قرار میدهد که بسیار با آن چیزی که امروز بعنوان کمونیسم - چه در بیرون حزب کمونیست و چه توسط حزب کمونیست ایران انجام میشود، تفاوت زیادی دارد. "

برای آشنایی بیشتر با بحثهای من درباره مبحث کمونیسم کارگری و کارگری شدن حزب میتوانید به منابع زیر رجوع کنید:

- کمونیستها و پراتیک پوپولیستی (کنگره ا.م.ک، بسوی سوسیالیسم ۶ دوره اول)

- حوزه های حزبی و مبارزات جاری کارگران کمونیست ۱۷ اسفند ۶۳

- حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری، درباره اهمیت آژیتاتور و اژیتاسیون علنی

کمونیست ۱۷ و ۱۸، ۱۹ و ۲۰ سال ۶۴

- سبک کار کمونیستی جمعبندی مجدد ۱ کمونیست ۲۲ شهریور ۶۴

- پیرامون مباحث کنگره دوم، کمونیست ۲۶، ۲۷، ۲۹ سال ۶۴-۶۵

- سیاست سازماندهی ما در میان کارگران کمونیست ۲۹

- طبقه کارگر و سازمانیابی محفلی، کمونیست ۲۹

- تشکل های توده ای طبقه کارگر، کمونیست ۳۷ خرداد ۶۷

- استراتژی ما در جنبش کردستان، کمونیست ۴۱ تیر ۶۷

- درباره سیاست سازماندهی ما، کمونیست ۴۸، ۴۹ اسفند ۶۷، فروردین ۶۸

- حزب کمونیست و عضویت کارگری، کمونیست ۵۱، ۵۲ مرداد و شهریور ۶۸

- کارگران و انقلاب،

- کارگران کمونیست چه میگویند

- کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

- تفاوتهای ما (بسوی سوسیالیسم ۴)

- نقد سوسیالیستی تجربه شوروی (بولتن شوروی)

- سمینار اول کمونیسم کارگری (منتشر میشود)

- سمینار دوم کمونیسم کارگری

- یک دنیای بهتر

- مصافهای کمونیسم امروز

- مارکسیسم و جهان امروز

- اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم

- سخنرانی در کنگره سوم حزب کمونیست ایران

تاریخ: ۲۲ آوریل ۹۹

شماره: ۱۱۶

ابلاغ توسط دفتر مرکزی

---

به کمیته ها و فعالین حزب در خارج کشور

رفقای عزیز

طبیعی است که رفقای مستعفی پس از خروج از حزب اطلاعاتی علنی بدهند و خروج خود از حزب را اعلام کنند. همینطور میتوان انتظار داشت که این اطلاعاتی ها، که برای توضیح و توجیه ترک یک حزب سوسیالیستی نوشته میشوند، تصویر چندان مثبتی از حزب و فعالیت و مناسباتش به خوانندگان خود ندهند. قطعا رفقای در کشورهای مختلف در مقام پاسخگویی به این اطلاعاتی ها برخوانند آمد. در این نوشته لازم میدانم ملاحظات دفتر سیاسی و اصولی را که بنظر ما باید در جریان پاسخگویی اکیدا مد نظر باشد به اطلاعتان برسانم.

۱- تحریریک نباید شد. پاسخهای رفقا باید محکم در عین حال فوق العاده متین باشد. توجه کنید ما برای بازار مخالفین و ناراضیان از حزب و گروههای سیاسی حاشیه ای در خارج نمی نویسیم، ما برای توده وسیع مردم فهیمی مینویسیم که میخواهند از دل این نوشته ها بفهمند چه شده است و ما چه میگوئیم. کسانی که با دلسوزی میپرسند که آیا حزب در این میان صدمه ای خواهد دید. خطاب به مردم بنویسید و نه به مخالفان. پاسخها باید انسانهای منصف و سیاسی ای را که برای فعالیت حزب ارزش قائلند مطمئن کند که این استعفاها خللی در ایفای نقش حزب بوجود نمیآورد. در ضمن یادآوری میکنم که برای بخش اعظم این مردم، این واقعه اساسا واقعه مهمی محسوب نمیشود و تاثیری در مناسباتشان با حزب ندارد.

۲- مساله را بزرگتر از آنچه هست نکنید. تصور نکنید که حال با این اطلاعاتی های علنی ما زیر فشار و حملات عجیبی قرار گرفته ایم. روزی نیست که در نشریات فارسی محلی و کم تیراژ کشورهای مختلف چرندی راجع به ما نگویند. خیلی از اینها را ما حتی خبر نمیشویم. اینها باید در محل پاسخ بگیرد. اما واقعه، و فرد اطلاعاتی دهنده نباید توسط ما بزرگ شود. در عین حال رفقا نباید تحت عنوان پاسخگویی، اتهامی که به ما زده شده است را دوباره نقل کنند. مردم شعور دارند و میدانند کسی که از یک صفی میبرد پرخاش میکند و اگر برخورد متین، کوتاه و اطمینان دهنده ما را ببینند بسادگی حقانیت حزب را تشخیص میدهند.

۳- نوشته هر مخالفی را بپای خودش بنویسید و گناه جمعی مستعفیون ندانید. رفیق بهرام رحمانی که برای مثال با یک نوشته متین و موقر و سیاسی جدایی خود را اعلام کرده است، مسئولیتی در قبال نوشته زنده لایلا دانش ندارد. دقت کنید حق و حرمت هیچ رفیقی در این شرایط زیر پا گذاشته نشود.

- ۴- ما میخواهیم این استعفاها را هرچه زودتر پشت سر بگذاریم و کارمان را بکنیم. هرکس به حزب کمونیست کارگری ناحق بگوید، پاسخ میگیرد، اما قصد نداریم این را به مشغله تشکیلات تبدیل کنیم.
- ۵- لطف کنید اطلاعیه های شخصی خود را قبل از چاپ جهت کنترل آن از جنبه های فوق الذکر در اختیار کمیته های حزبی کشور خود بگذارید.

دستتان را میفشارم

از طرف دفتر سیاسی

دبیر کمیته مرکزی

منصور حکمت

۲۲ آوریل ۹۹